

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس بقیاس مر خداوندی را که گنبد چرخ برین را بانوار کواکب گوناگون
زینت شباروزی داده : و بساط زمین زیرین را باظهار تبدیلات بقلمون
حکمت ذلت و فیروزی نهاده : خیریکه ادراکات عقول علویه و سفلیه قطره
از بحار علوم اوست : قدیریکه تفرز بین و آسمان شمه از شیون قدرت او : کریمیکه
گدای بینوار بملکت جهان بنوازد : منتقمی که غرض شناس ناسپاس
از تخت شاهی بخاکستر بای بیندازد :

نظم

از ره عبرت چو نگو بسنگری	قدرت بی چون بدل پروری
در مددش حاجت انبار نیست	در سببش غایت دساز نیست
در دمک چشم زدن بیگمان	در هم و بر هم کند این آسمان
ساده و دیوانه فلاطون کند	عاقل و فرزانه چو مچنون کند
مسجد ابرار زبشت خانه	محرم اسرار ز بیگانه
از پس درویزه کند یک زبان	قیصر و غفور و چو شاه جهان
نیست کسی را ز چنین ماجرا	در دوسه از هره چون و چرا
به که نهی پیش سرانقیاد	بر ره تسلیم سپاری مراد

و در دنیا محدود و بر محمود یک ظلمت فساد و عناد عالمیان را از انوار مشکوه الله نور السموات
و الارض روشنائی داده : و کدورت بمراد چهره ادمیان را به اسرار تهذیب اخلاق :
وَ اِنَّكَ لَعَلَّیْ خَلِیْقٌ عَظِیْمٌ ۝ سفیده صفائی و زیبائی نهاده صلی الله علیه و سلم کلام ذکره
الذاکرون و غفل عن ذکره الغافلون اما بعد میگوید بنده ناتوان خادم الحرمين الشريفین قاضی
محمد عثمان ابن صدیقی نسب حنفی مذہب قادری مشرب صواتی بخیلی تجاؤالد عن ذنبه الصغی و
الجلی که چونکه خالق کن فیکون برای عبرت بنی نوع انسان تفاوت عزت و ذلت را جلوه داده و
خیلی از افراد بشر را برای هدایت خلق الله بخلعت بابرکت نبوت و رسالت فسر از پی بخشیده :
و برخی از اجناس را ولاد ادم را برینیت علم و معرفت آراسته و بسیاری را بسبب شامت اعمال خود
در بادیه غویت و ضلالت رفته ناکامی و محرومی در گردن انداخته تخمین اندکی را از بندگان خود تاج
عزت و ریاست دینوی بر سر نهاده و تازیانه امارت در دست داده دیگران را مانند گله بهائیم در دست
ایشان سپرده و بموجب خبر خیر البشر اعمالکم الله که گوشمالی و سرکوبی آخرین را در پنجه اقتدار
اولین نهاده : و صحیفه انصاف و اعتداف و امتیاز خدا پرستی و هوا پرستی را در دست اولین حواله نموده
تا که نظام پروردگار کن فیکون بانجام رسانند و بتفسیر تبدل فرائض منصبی خود انقلاب دیگرگون بظهور آید :
چنانکه درین حدود و افعالستان که از غرض^{۹۱۹} نه صد و نوزده سال از دست کفار بدینجا بهمت بادشاه دین
پرور و دیانت پناه جامع ذخائر صوری و معنوی سلطان محمود غزنوی در قبضه اقتدار اهل اسلام آمده
و چند گروه اهل اسلام برین محدود و محروم که مقتود ماست و عنقریب حدود آن بیان کرده خواهد شد

نوبت نبوت حکمرانی کرده خصوصاً از نسل افغانان یوسف زنی بدعای زاهدان خداپرست و اولیاء کاملین و واصلین علی الخصوص بتوجه حضرت شیخ آدم بنوری علیه رحمة الباری ریاست خاندان ویر نام مورث اعلی این خاندان حضرت اخون الیاس حنا که مرید خاص و معتقد با خلاص حضرت شیخ آدم مذکور بود منعقد و مرتب گردید و رفته رفته ترقی گرفته حتی که در زمانه مغفرت مآب رحمت مآب حاتم زمان مرغوب جهان نواب محمد شریف خان حنا بسبب کرم پروری و خلائق حسنه او این ریاست نامی باقطار جهان مانند آفتاب تابان و درخشان گردیده و خلائق نزدیک و دور منت بار و احسان برداران نواب مرحوم و مغفور گردیده و موافق و مخالف بر تعریف و توصیف آن یگانه روزگار یک زبان گشته و علاوه از استقامت خود از جانب سرکار برطانیه و از اعزاز محاب و خطاب بالقاب نواب و دیروصوات حاصل شده حتی که بوجه علم و هنر و فطرت سخاوت و شهرت شجاعت و از جانب سلطان المعظم سلطان محمد شاهی صاحب روم لقب و خطاب معین الاسلام به امتیاز تام و اخفاص خوش فحجام رسیده و چونکه آن در مکنون مسافر دار البقا گردیده خلف کلان او نواب محمد اورنگزیب بنام که باعث تسطیر این کتاب است شہرت و رفعت این خاندان مضاعف کرده بلکه تاده چند سالی که صیت شہرت او سکان بیع مکنون گوش گزار گردیده و بسبب کثرت محاربات و پیانی رسیدن فتوحات این ریاست مختصر ضرب المثل اهل جهان گردیده و بجهت رونمایی حوادث گوناگون و انقلابات بوقلمون و ظهور تلون احوال جرح گردون این ریاست محدود بادول عظمای جهان دعوہ همسے کرده و با حکومت های معتبره زمان لاف برابری زده البته نزد ارباب خبرت و بصیرت ضروری بود که شمه از احوال این ریاست و ذره از انقلابات این دولت قلم بند شده نذر اهل جهان گردد بنابران والی فرخ فال و فرخند اقبال همایون

رکاب نواب محمد اورنگزیب خاقان و الیرایت دیر و صوات و جندول خدا مارتہ بالعدل الانصاف
 و عصمہ عن التعصب الاعترف تفویض این نظم و نسق بہ این خاکسار کردہ کہ از قدیم الایام متکفل خدمات
 علیہ این خاندان گرامی ہستم و بسبب کمال خیر اندیشی صدق دیانت و وفاداری معنی حقیر این فقیر
 چیزی عظیم و کثیر شمرده خطاب با صواب شمس العلماء بن کترین انام عطا فرمودہ و چونکہ اطاعت امر اینچنین
 والی معتمد و ارادای چنین نخست نخست کہ خالی از عبرت گیری و نصیحت پذیری و منفعت خلق اللہ نخواہد بود
 بیت : مرد باید کہ لیر اندر گوش : و ز بشتت پسند بر دیوار
 از لوازم عرفیت و حال آنکہ درین ایام چیزی از تصنیف و تالیف متعلقہ تدریس علوم عقلیہ و نقلیہ
 دامن گیر عالم ہم نبود بنا بران بہ امثالین امر ہمایون دست اطاعت بر چین اجابت نہاد و در
 تحریر و تظہیر این حالات بہ نیت صحیحہ بملاحظہ انما الاعمال بالنیات قلم فرسانی کردم و بہ عبارت
 سادہ عام فہم آغاز نمودم کہ خود والی ریاست و دیگر ناظرین با انصاف زیہای چرخ گردون را ملاحظہ
 نمودہ اعتماد کلی بر نعمت ذیای بیونا و دولت کہ اولش دو و آخرش ثلث بنظر آید : سلیقہ و شعار
 خود ساز و اسباب ترقی و تزلزل مند بر جہ این صحیفہ را آئینہ عبرت خود انگارد : بدیست
 خوشتر آن بہ شد کہ سر دلبران : گفتہ آید در حدیث دیگران
 و چون شروع تظہیر این اوراق در احیان فتح عظیم و تسخیر بہت جندول و انقیاد اکثر حاسدان
 والی ریاست بود لهذا بملاحظہ تاریخ بحری حالی عنوانش امواج ظفر مندی شدہ و بہ اسم بدر
 میر در احوال دولت دیر موسوم گردانیدہ و برای یاد گاری والی ریاست بنام او تذکرہ محمد اورنگزیب
 خانی معروف گردانیدہ شدہ امید کہ سنی این احقر را بغرض خیر خواہی و خیر اندیشی نصیحت دینی

و دینوی ملحوظ و منظور فرموده در اصلاح اعمال خود و دفع مظالم خلمه است و بفرموده تا کامیابی
 مرد و جهان میسر این والی بیست خاندان بلکه هزار سال افغان خواستند و نظم خود ساخته مولف آینه
 مرادات مصنف و دعوات خود مد نظر باید داشت نظم منکد چندین گریه بر خراب و مبسر میکنم
 هست تقسیم خط و خال دلبر میکنم + در بد میگردم و جویم نشان و ایار بن پای بوسی کسری جان هر دو میکنم
 یوسف گم گشت را جویم نشان از پیرین + این دل یعقوب را برگشته دیگر میانه نشان فرزند بد دشمن او پس
 بپایاده کی علاج مات لشکر میانه نگوی عالم سیر در دست شد اسیر زیر چوگانم کجا چو گانی از سر میکنم
 مرده همد سال خود را گریه و افغان کنم + کی بود یارب که من تدبیر و تدبیر این بخان نواب و ملک و خال و کشتا غلغله
 کی شکایت بعد ازین از جو چاکر میکنم + ای باقبال و شجاعت و جفا مثل نیست + آنکه شد خال و پات زینت سر میکنم
 در ریاست کامران باشی بملوک و عدل داد غنی با محال و فقر و ناز و غم مکرر کنم + در اماران باشی از قهر گردش گردان و دشمن
 این دُعا شام و صبح هم وقت دیگر میکنم + هر دو نور دید گشت باد در زیاد و دیو + سفر از این تمام از او میکنم
 + یاد گارت این میخیزد یاد تادوران بود + التماس ستکاری روز خسته میکنم +

بیان فهرست اجمالی این کتاب

و بنظر ملا حظة مقامه مطلوبه این کتاب را یک مقدمه و چهار منزل و یک نامه مرتب رساختیم
 مقدمه در بیان جغرافیه و تمهید این ریاست معه قریب و جوار او و شرح احوال ابتدائی و انتهائی
 و اسباب ترقی و تنزل او و جمله دوسای اهل اسلام و تشیع افغانستان با اعتبار وسعت
 و آبادی گذشته و موجوده منزل در بیان مختصر احوال نواب محمد شریف خان و ناصر حرم که والد بنبر
 گوار این والی همایون فالست منزل دوم در بیان احوال نواب محمد اورنگزیب خان و احمد از سن و ده

تازمانه ولیعهد او و تازمانه وفات والی مرحوم او معه انتخاب شجره نسب این خاندان گرامی تامل
 اعلی این خاندان که به اخوند الیاس خلق ششم داشت منزل سوم در بیان بغاوت رعایا و ارکین
 ریاست و جنگهای این والی میمون تازمانه برخاستن از مسند دیر منزل چهارم در بیان فتح
 مسند دیر و توجه مقدمات و بغاوت اقوام و فتوحات این والی همایون فال بر سید عبد الجبار شاه
 که بادشاه اول ملک هرات بود و میان گل صاحب گل شهنزاده سیر صاحب سید و نفیث که
 بادشاه دوم صواتیان بود و تسخیر ریاست جندول و شکست اقوام باجوړ و مهند کلان خاتمه
 در بیان اخلاق ذاتیه و عادات این والی میمون و روش و احوال موجوده این ریاست و کیفیت
 و احوال هر دو بر خور داران والی میمون و دیگر ارکین مشهوره این ریاست و قوانین عیشیه و رسمیه جاریه
 درین ریاست خداداد :

مقدمه در بیان جغرافیه و تحدید این ریاست

بدانکه احوال مندرجه درین کتاب دو قسم اند قدیمه : و جدیده : قدیمه مندرج اند درین مقدمه
 که اخذ آنها کرده شده از این کبری و تواریخ بیت المقدس و تواریخ افغانه و تفسیر کامل و تذکره
 الابرار و الاشرار مصنفه اخوند درویره علیه الرحمته و مختصر تواریخ هند و تاریخ قدیم قلمی کاتب بوریجان
 بیرونی منسوب است و حیوة افغانی و روضه الصنا و جغرافیای عربیه و فارسیه و تاریخ ابن
 خلکان و ابن اثیر و کتاب اسرار الصوفیه و کتاب نکات الاسرار مصنفه شیخ آدم بنوری
 و کتاب سینه الاولیای مصنفه شاهزاده داراشکوہ تیموری و کتاب خواهر السائر مصنفه میان
 عمر صاحب چمکنی و از کتب تواریخ خلفای راشدین و بنی امیه و مروانیه و از کتب عیشیه

متعلقه امامت و اجزیه عشیره و احوال جمیده این ریاست اکثر از منشا بدیه خود و بعضی از استماع
متواتره و خیلی از اطلاع مشاهدین که مندرج منازل و خاتمه این کتاب است لهذا اگر در انشائی
البحاث حواله صریحی بمنقول عنه نشده باشد جای طعن الزام نخواهد بود البته در بیان احوال
قدیم و گذشته سابقه اگر بعضی مضامین مخالف مشهور با جمهور باشد محل استنباه و تعجب باد که در کتب
تواریخ اتفاق بر یک سخن کمتر نظری آید خصوصاً درین نواحی و اقوام که نصب العین در تحریر است
چرا که صنعت تاریخ نویسی در اقوام افغانستان پس پشت انداخته شده است حتی که خیلی از معبرین
ایشان را علاوه از اسامی ابجد خود کرسی نامه خود هم معلوم نباشد بلکه میگویند که کلاههای باچین
و چنان کار میگردند و اقوام دیگر که در ایشان مخلوط شده اند چنانچه بسیاری سادات حسنی ولاد
سید علی هدائی رحمه الله علیه معروف به پیر بابا بنویر یا خاندان این فقیر مؤلف کتاب که از نسل حضرت ابی
بکر الصدیق رضی الله عنه قریشی خنجرین هستیم یا اولاد حضرت مجددانف نانی هستند که فاروقی هستند اگر
درجه در ایشان خصوصاً در خاندان ما علما و فضلا و قفا فوقا بسیار ما جان کمال گذشته اند مگر ایشان
هم طبیعت افغانی گرفته اند و چیزی بدین امر توجه ننموده اند مثل مشهور است هر که در کان نمک نشسته باشد
لهذا این امر در تاریخ ما مانده پس درین مقدمه چند اباحت است بجهت او و در جغرافیه و تحدید این او
طمان در تاریخ قدیم قلمی منسوب به ابی ریحان بیرونی که سیاح مشهور است مرقوم است که
سی صد سال قبل ازین حضرت عیسی که یک سیاح ملک چین بهر تخیل و دوره کرده این قطعه را
از جهت سبزه زاری و شادابی بنظر رغبت ملاحظه کرده حسد و در بطنه این اقلعه معموره را چنین نوشته
که جانب شرق او گلگت و که چون و فلول که محاذات گلگت در کنار ابا سند آباد هستند شاید

۹
که نوز این ناهبایل شده باشد مقرر کرده و حد غربی او کوههای شتر ملک کابل و محاذی آنها
و حد جنوبی آن دریای انک و حد شمالی کوههای جنوبی شغنان و بدشان و محاذی آنها و
این قطعه محدوده را که باعتبار حالت موجوده اوطان پشاور و پشنگر و ستمه و صوات و
بشیر و کائرا و غور بند و جعفری و ملیزی و باجوڑ و مهند و اتمان خیل و که اوطان رهائش
افغانان یوسف زئی هستند بلکه علاقه چترال و کوهستانهای صوات و ملیزی و اباسند
کوهستان هم داخل این تحدید آمدند این جمله را در آن وقت و دیانه گفتندی و قابضین و باشندگان
این محدوده در آنوقت اقوام یهودیان بودند و حکومت این محدوده در آنوقت در دست حاکم
یهودی بود که مسکن و دارالخلافه او در ملک صوات بر مقام منگاله بود که اکنون در آنجا بلده
منگوره آباد است و این امر نهایت قرین قیاس است چرا که در حد و داین سنه مذکوره اکثر
جصاص و نیادر قبضه یهود بود بنا برین تقدیر لفظ و دیانه که درین تاریخ قدیم دیده شده در اصل
یهودیانه خواهد بود چرا که عادت اقوام یهود چنین است که زمین مقبوضه یا مسکنه خود را بنام
خود موسوم کنند چنانچه زمین شام خصوصاً زمین بیت المقدس را که از قدیم الایام منبع یهودیان
یهودی گفتندی و لفظ منگوره که در زمانه حال معروف است همان لفظ منگاله خواهد بود بسبب درازی
مدت تغییر یافته بمنگوره رسیده باشد و نمودن این معنی است آنچه در این اکبری در احوال سرکار
سواد نوشته که در ملک سواد مقام منگوره موضعی است حاکم نشین آه و این حاکم یهودی
منگاله از جانب خود یک نائب سلطنت خود بر مقام تالاش مقرر کرده بود درین اثنا سلطان
اسکندر رومی بذات خود در حالتیکه سیروس یاحق دنیا از شرق تا مغرب و از شمال تا جنوب

میکردند چنانکه کلام الهی هم ازین سیاحت بر تقدیریکه ذوالقرنین تبعیر ازین اسکندر رومی کرده شده
 باشد بنا بر قول اکثر مورخین خبر صحیح داده و نظام الدین گنجوی که نام ذوالقرنین تبعیر ازین
 اسکندر رومی اطلاق نکنند در کتاب اسکندرنامه خود هم ازین سیاحت نمایان اطلاع داده
 می نگارد سه صلیبی خطی در جهان بکشید : از آن پیش کا به صلیبی بدید : یعنی اسکندر رومی
 از سیر و سیاحت خود که از شرق تا مغرب و از شمال تا جنوب بود خط صلیبی در دنیا به
 کشید برین صورت X چنانچه چلیپای نصاری باشد و این خط صلیبی کشیدن در انوقت
 بود که صلیبی یعنی قوم عیسایان در دنیا بدید نبود چرا که حضرت عیسی مسیح بود و نیز فاضل
 گنجوی برین سخن اطمینان کرده که ذوالقرنین مذکور در قرآن و اسکندر رومی مشهور
 و بانی شهر سمرقند شخص واحد است چنانچه در حالات او در کتاب خود می نگارد سه
 بنا که در شهر سمرقند را به قسمی در فی کا پنهان چند را به و چونکه تحقیق ذی القرنین و اسکندر درین
 میدان تنگ نگنجی لهذا فرودگاه داشته به بمقصد خود اشتغال بنمایم که چون اسکندر اعظم
 بذات خود برین حدود گذر میکردند نائب سلطنت حاکم منگال با او معارض شده و در جنگهای
 خفیف در میان آمده تا چار شد حاکم منگال را چون معلوم شد که این پادشاه عظیم الشان
 صاحب اقبال است دست تسلیم بر چین نیاز نهاده انقیاد او کردند و چون که عادت اسکندر
 اعظم این بود که هر ولایت نو که مسخر کردی بعد از گرفتن انقائس آن وطن بجایم قدیم
 آن وطن حواله کردی درین علاقه با حاکم منگال چند روز آسایش کرده عجائب غرائب
 موجوده اینخود را قبول نموده حکومت را بدستور قدیم به ارشاد عدل و انصاف حواله نمودند

و بهندوستان تشریف فرمودند و آنچه در این اکبری مرقوم است در احوال بادشاهان آینده گان
 هندوستان از اعظم بود که بعد از فراغت تسخیر ایران و توران و آباد کردن سمرقند و مرو
 از راه غزنین به هندوستان آمدند. مخالف مضمون تاریخ قدیم نمی شود چه می تواند که از راه غزنین
 چکر خورده بدینجه و آمده باشد. چرا که غرض از شاه مذکور سیروس سیاحت دنیا بود و عالمگیری آفاق و
 غالباً برای غریبه و او را از غیر مشهوره گذر فرمودی و یا این نوبت دیگر باشد و از راه غزنین نوبت
 دیگر برین حدود بذات خود گذر نموده باشد و لشکرش بر راه غزنین چنانچه از رفتن لشکرش بر راه
 گلگت بر سرک اسکندری رفتن کند تعبیر کنند. و چون که این قطعه محدوده که ریاست دیردان
 مانند جسم انسان یا انسان چشم روشن است با قریب و جوار آن باعتبار حدود اربعه قدری ممتاز
 و معلوم گردید اکنون باید که قدری از احوال کل افغانستان که این محدوده مذکوره از ابعاض یا توابع
 آن خواهد بود مبصر و هویدا کرده شود تا که ناظرین را در ملاحظه احوال افغانان بصیرتی پیدا شود
 بدان ای غریبه که اقایم و اوطان و بلدان را باعتبار تبدل از زمان یا السنه یا باشندگان یا فرمان
 روایان نامها بدل میشود چنانچه این امر را ملاحظه تواریخ نهایت واضح است پس این اوطان
 افغانستان که تاج شر سمرزین کابل است در زمانه فریدون ایرانی و ما بعد او بنام زابلستان
 مشهور و معروف بود که کابل و زابل در آنوقت شهرها و قصبه نمایان بودند پس بگو اوطان متعلقه را
 تابع او ساخته به لقب زابلستان نامور ساختند که سام نریان و محراب تازی از جانبش این ایران
 بران حکمرانی میکردند بعد از آن رستم بن زال که پهلوان و بهادر شمره جهان بود برین حصه
 نامیه زابلستان که کابل و بلخ و بخاری در آن معا اوطان مشموله افغانستان موجود

منفرد و حاکم نامدار و سردار و قار مستقل گردیده و از پنج پرستمر زابلی شهرت یافتند و این ولایت
 سامی ازین حاکم نامی شهرت و امتیاز نام حاصل نموده و در زمانه پسین این ولایت را غور هم
 گفتندی شهاب الدین غوری غیره ازین سبب میگویند بعد از آن به انقلاب زمان و تبدل
 فرمان روایان اگرچه نامهای دیگر به عارض شده لکن نام زابلستان محو و منسی نبود تا بعدیکه در
 زمانه نوشیروان پارسسی ایرانی که دارالخلافه اوشه مدائن گردیده و زمانه دراز این اوطان را
 قابض و فرمان روا گردیده این ولایت نامی بنام خراسان شهرت یافت و در بعض تواریخ قدیمه
 ولغات و رسالههای معربات دیده شده که خراسان در اصل آخو اسپان بود چرا که نوشیروان
 پارسسی در غیر دوران جنگ اسپان فوجی مملکت خود را برای پرورش بنین ولایت میفرستاد
 بعد از آن از آخو اسپان قصر و تحفیه شده بخراسان رسید علمای دهلین و فضلای متبحرین
 که درین اوطان تصانیف معتبره در علوم متفرقه کرده اند بلفظ خراسان تعبیر شایع کرده اند و در زمانه
 خلفای راشدین و بنی امیه و خلفای عباسیه همین نام یادگار بود چنانچه از تواریخ بنی عباس و فتن
 که در وقت وفات خلیفه هارون الرشید پسرش مأمون الرشید بر ملک خراسان گوزر بود
 و چونکه اقوام افغانه و یا افغانان که احوال ایشان مقصود اصلی این اوراق است باعتبار رها
 ییش بود و مانش برین اوطان غلبه کرده خصوصاً در زمانه سلطان محمود غزنوی که از فتح هندوستان
 چند بار محروم شده بود بعد گارتی این اقوام بهادر افغانان ملک هند را فتح کرده مسخر گردانید
 بعد از آن در زمانه حکومت غوریان این اقوام را وقاری و اعتباری زیاده گشت و از نسل
 ایشان سرداران نامی ظهور آمدند خصوصاً افغانان سمنه و صوات و باجوڑ یعنی مندر و بوسفزی را

در زمانه تیمورین وقت زیاده گشت تا بحدیکه ظهیر الدین بابر بادشاه بایشان پیوند خویشی کرده
 و دختر شاه منصور افغان یوسف زئی را بنکاح گرفته چنانچه عنقریب بیان خواهد شد حتی و متافوتاً
 سلطنت را هم بر ایشان تقریر می آمدند خصوصاً نادر شاه و احمد شاه دورانی که از نسل افغانان
 بودند و در اقطار جهان شهرت حاصل کرده ازین ولایت معمور حکمرانی میکردند پس این ولایت
 بنام افغانستان شهرت یافت پس سیاحان مردم شمار و مساحان قطعات گذار حد بشی
 و آبادی افغانستان مشهور را بدین میزان تقریر داده که حد شرقی او آنکست : و حد
 غربی او ^۱ هند ایران : و حد جنوبی ابلوچستان و شمالی کوه هند و کشر که طولش شصت میل است
 و عرضش پنجاه میل است و کل مربع سه لاک میل است بحساب اوسط آبادی یک میل و بیت و شصت
 برین اندازه کل آبادی افغانستان مذکور ^۲ هشتاد و چهار هزار اگر دید که چهل و چهار هزار خاص و کابل و علاقه او
 خواهد بود باقی در غیر از کابل : مگر تقین است که این حساب اگر چه گفته متاخرین است مگر در وقت
 کمی تحدید افغانستان وقت آبادی افغانان خواهد بود تا اگر درین حالت که تحدید افغانستان
 بسبب وسعت سلطنت کابل و تفرق اقوام افغانان در قرب و جوار خود بود تا حد و دراز که
 قبل ازین در تحدید معموره متعلقه ریاست والی محدود خود تحریر نموده ایم و کثرت آبادی ایشان
 اگر حساب خانه شماری مردم شماری گرفته شود انشاء الله تعالی از لکها متجاوز شده بکروڑها انجامد
 بلکه قبل ازین که در سلطنت تموری بلکه افغانستان زیر سایه حکومت ایشان بود یک قوم افغان
 نستان را که نامش یوسف زئی است و ریاست والی محدود مادران است و نصب العین تصیف
 ماست در محاسبه اقوام به نسل لاکه حساب میگردند و یوسف زئی را قوم نه لک می گفتند و این مقوله به

تا هنوز در میان افغانان صوات و بونیر و یلینی و باجوڑ مشهورست که این کار مثلادرنه
 لاک یوسف زری نشد یا مثل فلان شخص یا فلان زن در نه لکه یوسفی نیست پس نمیدانم که حساب کردن
 مورخ مذکور یا مساحان سابقین کل افغانستان را بشمارد و چهار هزار بکدام خیال و کدام تا
 ویلست. و در سلطنت جلال الدین اکبر بادشاه تیموری علاقهای افغانستان را جدا جدا
 کرده پس باعتبار آبادی و باشندگان آنرا تومان گفتندی و باعتبار حال و فوج مقرر آنجا
 بیکار تبیر کردند و چنانچه صوات و بهنیر و باجوڑ را یک تومان و یکس کار مقرر نموده و بعد
 از بیان حدود این اوطان در آئین اکبری در باب صوات که آن را سواد بسین می نویسند
 شاید که این نام از بود و باشد عرب مانده باشد که سواد د بات کو چاک باند د بات را در عربی خوانند
 که از مضامین شهر کلان باشد چنانچه سواد کوفه و سواد بغداد پس این لفظ هم از اطلاعات عرب
 مانده باشد ازینجهت در آئین اکبری بسین مینویسند و اخوند درویش علیه الرحمة در تذکره خود لفظ صوات را
 بصاد قرار داده که مأخوذست از صوات بمعنی اواز و اوار غوغا و ملک غوغا تعبیر نموده برین تقدیر هم این
 لفظ عربی ست از بود و باشد عرب یا از همان قوم یهود که سابق در لفظ و دیان و یهودیان اشاره بدان
 رفته شاید که زبان ایشان عربی بوده باشد که گریا و سواد برین اوطان بسیار نشود و بر فبارد
 لکن در دشت زیاده از سه چهار روز نماند و در گهستانش همه سالستان باشد و در هنگام بهار از چاب
 هندستان بارش می آید خزان و بهارش بسنگفت آورگلهای توران و هندوستان در و بنفشه
 و نرگس خود در و صحرا گوناگون میوبای خود رسته در ناشپاتی و شفتا خوب می شود جیره و باز
 و شاپین گیرند بهر سواد و کان آمین دارد و در سواد در بای فراوانست و از مقام دامغان

در داییت که بکاشغری میزند و در میان این وطن قبیله منگلو حاکم نشین است و همگی این سرکار
 سواد مردم یوسف زری را بنگاه است و نیز در این اکبری نوشته که این اوطان را در زمانه مرزا
 اربع بیک کابلی گرفته بودند لشکرش از سرزمین کابل سیده از ان سلطانان که خود را دختری
 نژاد اسکندر ذوالقرنین گفتندی گرفته بودند و گویند که سلطان برخی از خزان خود با بعض
 خوشیان درین بلاد گذشته که هنوز چندین ازین گروه درین کوستان این حدود
 بسر میزند و نسبت به اسکندری در دست گرفته خود را از اولاد او می شمارند و نیز در
 انمین اکبری در تعداد افواج این حدود نوشته که تو بگرام را پشاور خوانند که امر و پشاور معروفست
 بهارش نشاط انگیز و درینجا معبدیت بزرگ گور کهنتری نام که امر و گور گثری خوانده شود مردم
 خاصه جوگیان از دور دست به نیایش آیند افواج این علاقجات بدینموا اند : و خلیل پانصد
 سوار و شش هزار و پانصد پیاده : و هفتصد هزار کس پانصد از ان پیاده : و دوازده هزار
 سوار و سی و هفت هزار پیاده : و اما تخمین بخواه سوار و هشتصد و پنجاه پیاده تا آخر تعداد علاقجات
 افغانان داخل الحکومت بحسب ایدم در بیان دورهای سلطنت و تبدل حکومات برین زمین
 محدوده که اقوام یوسف زری بران بود باش میکنند بدان ای عزیز که برای کوری و نامعلوم
 احوال صحیح این اوطان قبل ازین هم اعتنا را پیش کرده ام که تواریخ دیگر اقوام درین اوطان
 گم شده باشد و از وقتی که در تصرف افغانان آمده پس صنعت تاریخ نویسی در زعم ایشان و قعقی
 و وقاری ندارد و ازینجهت این احوال پوشیده مانده مگر آنچه از تاریخ قدیم بنظر آمده اینقدر معلوم
 می شود که دو هزار و دویست سال پیش ازین وقت این زمین مسکنه افغانان یوسف زری

در قبضه اقتدار و حکومت یهودیان بود؛ که حاکم ایشان بر بلده منگور در صوات مقیم بود
و این حکومت زمانه دراز بود از نجات قبور یهودیان که در آن اوند بای گلی باشند یافته میشود
و بجانب بیت المقدس کشیده شده باشد و یک سنگ کلان بقدر اندازه قبر دراز و تا یک بلشت سطر
باشد بر آن قبر افتاده باشد و این قسم قبور که از کتاب ایشان تورا و اناجیل هم ظهور میدهد
در ملک صوات خصوصا در بلده تخیل مسکن این فقیر در مقبره گیلی بسیار پیدا میشود و این
دستارهای سفید کلان و خلقه های فراخ آستین که افغانی اقوام می پوشند و نامهای
بعقوب یحیی ایوب عیسی داود سلیمان زکریا که اکثر آنها را افغانان به نسبت دیگر
اقوام زیاده می نهند این همه امور از آثار باقیه یهودیان است درین نواحی؛ و قتیکه به
حکومت یهودیان بعد از گذشتن زمانه حضرت عیسیح علیه السلام در اکثر حصص دنیا رفته
منقطع شده خصوصا از زمانه بخت نضر بادشاه بابل که بر آورنده و مسیح کننده اقوام یهودیان
بود در دنیا تا زمانه طیطش شهزاده پس ازین اوطان هم حکومت ایشان قطع شده سه صد
سال بعد از حضرت مسیح این اوطان در قبضه اقتدار اهل یهود مذہب که دین بت پرستی
میکردند درآمده محکوم ایشان شد و چونکه ذکر استیصال یهود در میان آمد باید که قدری
از احوال ایشان از تواریخ قدیمه درج این صحیفه گردد و ناظر در اشتباه نماید؛ بدان ای
غریز که یهود از اقوام بنی اسرائیل اند که مؤمنین کتاب توریت و تسلیم کنندگان حضرت موسی
علیه السلام بودند و حضرت موسی از جناب حضرت عیسی علیه السلام بفاصله یک هزار و شصت و
سال مقدم گذشته بودند بنا بر قول اکثر مؤرخین چنانچه در تفسیر مدارک بران تصریح کرده که میان

عمرانین یعنی عمران پدر موسی علیه السلام و عمران پدر مریم جد مادری عیسی علیه السلام یک هزار و
هشتصد سال فاصله بود درین اثنا این اقوام بنی اسرائیل که بر دین موسی علیه السلام متعصبانه
تمسک میکردند در اکثر حصص نیابادشاهی میکردند مگر پای تخت و دار السلطنت ایشان زمین شام
بود که آنرا یهودیه گفتندی و شهر یروشلم یعنی بیت المقدس که آنرا بیت ایل یعنی خانه خدا گفتندی
و در اینجا یک سکل یعنی عبادت خانه بجای خیر حضرت موسی علیه السلام که برای نزول کتاب تورات
در آن منتظر درگاه خداوند تعالی می بود که امر وز در اینجا مسجد فاروقی در بیت المقدس آبادست
بناکرده بودند چون نوبت شاهی بحضرت سلیمان رسید هیکل مذکور را از سنگ مرمر آباد کرده و در او
نشان غنها و کرسیها و دیگها و منابر و محراب از زرخالص کرد و در آن جواهر قیمتی نهاده بودند بحال
زینت و آرایش مرتب فرمودند چنانچه قرآن کریم از ان آبادی که بدست دیو و پری شده بودند
خبر میدهد که یعاقبتهم الله و ما یألفونهم الا الذلیلون و الجفایه و اما فی ذلک ایام
اعملوا الذاؤة لکم و اما فی حادی الشکره یعنی آباد میکردند جنات برای
سلیمان علیه السلام آنچه میخواست از مساجد و تصویرهای ملائکه انبیاء سابقین تمام مردمان بمثل
ایشان خدا پرستی شعار خود سازند و از کاسهای بزرگ مانند حوضها و از دیگرهای کلان محکم
عمل کنی ای اولاد داود هائل شکر بر نعمتها و کم اندازیدگان من شکر کنندگان حاصل نفسیر این
عباس اگر چه این شهر از دست پدرش حضرت داود علیه السلام آباد شده بود لیکن بفرض
حضرت سلیمان علیه السلام شهر و قلعه اشو هیکل از سر نو تعمیر شده یکتای زمانه گردید این
زمانه بقول یوسف مؤرخ که در فن تاریخ مسلم ابن حسان است در سال چهارم تحت نشین حضرت

سلیمان بود که از زمانه حضرت موسی علیه السلام پنجصد و نود و دو سال گذشته بود و از آمدن حضرت
 ابراهیم کینعان یک هزار و بیست سال و از طوفان نوح علیه السلام یک هزار و چهارصد و چهل سال و از
 پیدایش آدم علیه السلام ستر هزار و یک صد و ده سال گذشته بود و الله اعلم بحقیقت الحال
 و چونکه شهر بیت المقدس و بیکل در عرصه هفت سال تمام شد و حضرت سلیمان علیه السلام
 چهل سال سلطنت کرده بمعرنود و چهار سال وفات یافته بشر رجع ام تحت نشین شد
 اقوام یهود درین ارمان بدین خود برای نام برقرار بودند چرا که حضرت داود و سلیمان علیهما
 السلام دین موسوی را تغیر ندادند بودند چرا که در کتاب زبور احکام و شرائع عملی جدا گانه
 نبود بلکه کل ادعیه و مناجات و تسبیحات و از کار بود حضرت داود و سلیمان علیهما السلام
 عمل با حوالم تورات میکردند رجع ام فرزند حضرت سلیمان بنشین او بهش و بهو پرستان شده
 سلطنت از دست وی بیرون شده اقوام و کل بنی اسرائیل جدا جدا حکومت بهاخذند
 و خط زمین را در میان خود تقسیم کرده برای نام یربعام نام اسرائیلی را بادشاه کردند بعد
 از چند روز سیاق شاه مصر با چهار لاکه فوج بیت المقدس حمله کرده در قبضه خود آورد
 و قدری سامان زر سلیمانی از بغارت برد و درین اثنا چهار صد سال اقوام یهود بنی
 اسرائیل که در حصص دنیا حکومت میکردند بر ملک شام و شهر بیت المقدس قوی منزل ایشان بود
 و چون بعد از چهار صد سال از تاریخ سلیمانی و قریب به هزار سال از تاریخ موسوی بیک شخص
 نام بادشاه شد این بادشاه دیندار و وفادار و در دین خود محتاط بود و شهر بیت المقدس
 و بیکل سلیمانی را مرمت کرده در تعمیر آن صرف از کثیر فرمود مگر شاه مصر فرعون نیکو نام بر و ناخت

کرده یوحیا زخمی شده وفات یافت فرزندش یهواخذ با شاه یهودیان شده بر تخت بیت
 المقدس نمایان شد مگر مقابله توانست کرد بلکه شکست خورده قتل گردید و بیت المقدس در دست
 شاه مصر آمده باز تاراج شد این زمانه حضرت یرمیا علیه السلام بود که اقوام یهود را از دین
 بت پرستی منع کردی و بر دین صحیح موسوی قرار دادی و تعلیم اختراعی و تحریفی تورات را
 از یهود برداشتی و از آمدن حضرت عیسی مسیح در ادی بعد از چند سال تحت نصرت پادشاه بابل
 بر شهر بیت المقدس حمله کرده چندان یهود قتل کرده که از تعداد بیرون بود پادشاه یهود را
 نوقت یهو لقیم فرزند آخری یوحیا پادشاه بود او را با جگر از خود مقرر کرد و خیلی از یهود را به
 اسیری برد که حضرت دانیال علیه السلام هم در آن اسیران بود بعد از دو سال تحت نصرت
 چون قدری استقلال یهود را ملاحظه کرد با فوج کثیر از بیت المقدس حمله دویم کرد و آن مقام
 مقدس را خراب و تاراج کرده یهود را متفرق و در بدر کردند و شهر را از پنج و بن برکنده
 میدان کردند و کتاب تورات نقلی که در دست ایشان برای نام بود با دیگر سامان آتش
 زدگی کرده خاکستر گردانید و این حادثه عبرت خیز از حضرت عیسی علیه السلام بقول اکثر مؤرخین
 پانصد و هشتاد و شش سال مقدم بود و حال آنکه حضرت یرمیا علیه السلام این بدبختان را
 از این حادثه عظیم بذریعہ الهام ربانی پیشنگوئی کرده ایشان را از بسیدنی و بت پرستی
 و دین اختراعی تحریف تورات منع فرمودی حتی که بوجه مبالغه نصیحت حضرت یرمیا علیه
 السلام را یکی از سرداران یهود صدقیاه نام در قید سخت فستاده که از دست شاه
 بابل ازادی یافت چنانکه این شیوه در بنی اسرائیل از قدیم آمده که خیلی از گروان نبیاء

علیهم السلام را بوجه دعوت دین حق بقید و قتل رسانیدند که قرآن کریم از آن جا بجای خمیدند
 غرض اینکه این شهر مقدس زمانه دراز خراب و برباد افتاده بود و یهود جا بجای سه
 و سامان بود و باش میگردند تا آنکه از طرف خسرو شاه ایران امداد یهود شده چهل و دو
 هزار یهودی ^{۲۰۴۰} بجانب کعبه ویران خود روانه شده بیت المقدس و سبیل را از سر نو تعمیر کردند و
 دارا شاه ایران هم برقرار گذاشتند درین اثنا در میان یهود اختلاف دینی سخت افتاد
 و فرقه سامریه از یهود در دین جدا شدند و بایکدیگر الزام تحریف تورات پیش کردند حتی که
 فرقه سامریه از قبله شدن بیت المقدس انکار نمودند و برای عبادت قبله کوه جرزین مقرر
 نموده در آنجا میل جدید اباد کردند و مخالفت دینی ایشان بشیخ و شمشیر انجامیده تا قرون
 کثیره باقیماند درین کشمکش چند سال بعد حضرت غریب علیه السلام پیدا شد در میان ایشان
 کوشش استقامت دین حق کرده کتاب تورات را از یاد خود تخریر کرده دین نشین ایشان
 گردانید که این اصل کتاب تورات موسوی است درین ایام در حصص دنیا بعض
 از حکومت های یهود جاری بود تا آنکه اسکندر روحی عالمگیر جهان شد یوسف مؤرخ
 مینویسد که این اسکندر ^{۳۳۰} سی و سه سال از حضرت مسیح مقدم بود حکومت های یهود در زیر
 فرمان خود محفوظ داشته بیت المقدس و شام هم در دست ایشان بود این همان تاریخ
 که سابقاً از کتاب تاریخ قدیم قلمی نقل گردیده که سیاح چین در دوره سفرنامه خود حد و این
 زمین و دیانه یا یهودیانه که هنوز مستقر اقوام یوسف زری است محدود کرده و حکومت این
 زمین محدود در دست یهودیان و پای تخت ایشان مقام منگال نوشته که هنوز در آنجا

در انجیلده منگلور ابادست درین زمانه محدوده بازگیشین یهود سببر شده در اطراف وکناف
 حکومتهای جهان در دست ایشان آمده چرا که در کتاب یوسفس مرقوم است که از اسکندر رومی
 کل مالک ی که محیط خط جهان بود در میان چهار سرداران وی منقسم شده ناهای آن سرداران
 موافق تعبیر آنوقت از تاریخ مذکور معین مقام حکومت چنین مرقوم است آنتی کنوس
 بر ملک ایشان فرمان گشته و سلوکش بر ملک بابل و تسلی بخش بر سر حد های متفرقه و ثولمی ابن
 لاکس بر ملک مصر و این چهار سردار اقوام یهود را زیر فرمان کرده با ایشان خوش سلوکی
 ظاهر نمودند خصوصاً آخر الذکر ثولمی بر بیت المقدس حکمران شده اقوام یهود را بنظر
 رغبت نگهداشته و اخلاق و ایمان داری ایشان را پسند کرده عهد ها و حکومت های
 لایقه برایشان حواله کردند و اقوام یهود بکمال اعزاز از شام تا مصر و اسکندریه هزار ها
 تالکوک اباد شدند و این بادشاه مصری را شوق دین موسوی در دل آمده بر رغبت خود
 قبول نمود و هفتاد نفر ارباب یعنی علمای یهود را از فرق متفرقه منتخب کرده که دین و شریعت
 موسوی از زبان عبرانی ترجمه کنند و این ترجمه را سپوا جنت گویند یعنی بهتر کتاب ؛
 و در تاریخ کلیسیا مرقوم است که این ترجمه بزبان پیدایش حضرت مسیح نهایت قریب
 بود و بر جاشیه این تاریخ نوشته که دو سال از مسیح دم بود و در زمان پیدایش
 حضرت مسیح حاکم شام و روم سیرود سن بادشاه بود چنانچه در انجیل نوشته که در وقت
 صلیب کردن حضرت عیسی از جانب سیرود سن بادشاه و روم بر ملک شام و شهر بیت المقدس
 قیافا نام سردار معتبر بود واقعه مخالفت حضرت مسیح و یهود و گرفتاری آن معصوم

از دست آن یهودان بد بخت همه در محکمه قیافه وار برودیس بود که پلاطوس نام
از جانب وی حاکم روم بود و این پادشاه و سردارانش همه بر دین یهودیت بودند
و در تاریخ بیت المقدس مرقوم است که میان هرودیس و می اول و میان کاهنان
یهود در ابتدا سخت مخالفت بود حتی که هرودیس اول روحی از روم فوج
کشید که ده بیت المقدس را مدتی سه سال محاصره کرده بیت المقدس را فتح کرد بعد
از آن با کاهنان بیت المقدس و یهود شام دلداری کرده بیت المقدس را از سر
نو مرمت شروع نموده تا که عمر حضرت مسیح سی سال بود این مرمت ختم نمود
این هرودیس در شهر یروشلم وفات شده پیش هرودیس ثانی بجایش تخت
نشین شد که ظالم سخت و جفا کار بسیار بود و این همان هرودیس بود که حضرت
مسیح و مادرش مریم از جور او بملک مضرت فرموده بودند که قرآن کریم از آن
خبر میدهند و آوینا هم االی دَبُوَّةَ ذَاتِ قَارِ وَ سَعِیْنِ یعنی جای
قیام و بود و باشد ایم حضرت عیسی و مادرش سوسنی مین بلند که خداوند
قراری و چشمهای آب بسیار بود و این همان هرودیس است که سربارک
حضرت یحیی علیه السلام بکرم ظالمانه او بریده شده در طشتی پیش او حاضر کرده
شده بود و نیز در دوره حکومت و فرمان روائی او پلاطوس حاکم روم
از جانب وی و سرداری قیافا کاهن بر بیت المقدس واقعه طلیب حضرت
مسیح بنظهور آمده بود بعد از گذشتن زمانه حضرت مسیح در اکناف و اطراف

تائید

بصورت

بتاثیر وعظ حواریان دین عیسوی شیوع گرفته چسب دینی و دینوی یهودیان بسبب زار
و بدعای حضرت مسیح روزوالا پرمردگی آورده چند سال بعد سپاسین رومی عیانی فوج
کثیر بر بیت المقدس حمله کرده فرزندش شهباده طیطش نام ذمه داری کرده بیت المقدس را محاصره
نموده و یوسفس مورخ هم درین وقت از متعلقان شهباده طیطش بود مورخ مذکور چند بار در پس
یهود ستاده که از بغاوت باز آید و این شهر را حواله شهباده مذکور کنید لکن ایشان قدم
جمائی کرده سختی فاقه را چندان کشیده که نوبت بمردا خوری رسانیدند مگر شکر رومی بکمال بیادری
درون شهر شده کل شهر را آتش زدگی کرده قتل عام مردوزن و خورد و کلان شروع نمودند
در مفتاح الکتاب مرقوم است که درین حادثه یازده لاک یهودی قتل شده یک لاک به غلامی زنده
اسیر بردند و این حادثه نزد مؤرخین در مفتاح عیسو بطهور آمده بود که از حواریان حضرت
عیسی یک نفر یوحنا جامع الخلیل یوحنا درین وقت در شهر فستس زنده بود و درین سال خیلی از
عجائبات آسمانی و علامات مخوفه قدرتی بظهور آمده بود بعد ازین حادثه جانکاه چند
سال گذشته متفرقه جای جمعیت کرده کیش یهودیت و امداد یکدیگر در میان خود شروع نمودند و
ریان نام قیصر روم دشمن ایشان شده بلکه کیش عیسو را هم ناگوار شمرده حکم عام داد که ختنه
کنندگان را حکم قتل دهند درین ایام عیسائیان بکلم بولوس معلم رستم ختنه را در میان خود
ترک کرده تا که در شباه یهود قتل شوند این قیصر ظالم هم پیروی نمیکندی یهود کرده بر
بیت المقدس حکم جلائی و بربادی کرده زیر و زبر نمود و نام او را بدل کرده بنام خاندان
خود ایلین نامزد کردند این قیصر در سنه ۱۳۰ یک صد و سی و هفت عیسو انتقال نموده یک سال

تاریخ کلیسایندی
ع
تاریخ کلیسایندی
۱۳۰

بعد قسطنطین قیصر روم که ظالم و سنگدل بود برای استحکام مملکت خود بمشاقوم و رعایا عیسائی
 شده استیصال نمودند بعد از وی فرزندش قسطنطین ثانی بران فریدی انصافی
 کرده مردمان خاصه یهودیان را برزور عیسائی نمودند بعد از ویش قسطنطین ثالث حولین
 نام از دین عیسوی هم منحرف شده اناجیل موجوده را تکذیب میکرد و دیگر دشمنی اقوام یهود و
 دین ایشان بقدر سابقه میکرد و استیصال ایشان در طرف نزدیک و دور میکرد این ماجرا
 در شصت و چهار صد عیسوی رسید که استیصال حکومتهای یهود از شام و روم و جمله اطراف
 دنیا موقوف گردید و درین ازمان دوره حکومت بت پرستان در قلم هندوستان
 و قرب و جوار او جاری شده که اهلایان یهود مذنب هم شاخی از ایشان بود برین سر
 زمین محدوده که مسکن اقوام یوسف زری ست تسلط کرده و رگ ریشه یهود را ازین خود برکنده
 بودند این سکه گذشت هم مصدق مضمون تاریخ قدیم است که صد سال بعد از
 حضرت مسیح این محدوده مذکوره از قبضه اقتدار یهودیان بدر شده در حکومت اهلایان
 یهود مذنب درآمد از بعض قداما مورخین بسماع رسیده که بادشاه اول ایشان
 اگر اناست داشت اگر چه پای تخت او مقام تخت بهائی قیصر هوتی و مردان است که دران
 جای یک تخت سنگین مع کرسیهای شاهی و اماکن شاهی و بتان سنگین بکثرت تا
 حال موجود اند و در کوه دیگر میان صوات و وٹوئی قلعه کلان و بنخانه بلند مکان موجود اند
 و نیز در کوههای بخیل و بهانه و جلالة و بریکوٹ مکانهای جنگی و قلعه سنگین چون کچ بکثرت
 موجود هستند مگر بر کوه گره یهود دیگر در صوات در وقت گرمی تابستانی اوقات

ثانی بدو بت
 در کتابت خط این
 بت (ج) (ع)

برده

گذاری میکردند و در انجا بر سر کوه نیز یک تخت سنگین و یک قلعه شاهی موجود است که آنرا گیر
 مائری میگویند غرض اینکه حکومت اهل یهود مذہب برین اوطان زمانه دراز جاری بود و آمد و
 رفت افواج ایشان بلا خطر درین حدود می شد و بر کوتل ملکند سنگها را تراشیده برای آمد و رفت
 افواج سحر شاهی ساخته بودند که انگیزان در محاوره عا خود او را بهود و میگویند یعنی
 راه قوم یهود مذہب تا آنکه بادشاه دیانت پناه اسلام پرور عدل گستر حضرت سلطان محمود
 غزنوی ملک هندوستان را از اذناس کفر و شرکالی کرده برای استیصال یهود مذہب
 کمر بسته تیغ و بنیاد ایشان را برین دیار قطع کردند الحمد لله علی ذلک چونکه ذکر این بادشاهین
 پرور باعتبار دوره حکومت او برین خطه محدوده هم ضروری بود باعتبار اینکه اول
 بادشاه اسلام همین بود که این سرزمین را از اوساخ کفار بدینجا پاک نموده و از حکمرانی
 کین ازاد فرموده تا زمانه حال در دست اهل اسلام برقرار مانده ذکر او را زیاده و قسقی درین
 اوراق افتاد لهذا در بحث جدا گانه تحریر گردید بحث سویم در بیان احوال سلطان محمود
 غزنوی و کیفیت استیصال و کفار بدینجا را از میخند و درین بحث دو فصل است
 فصل اول در بیان احوال ائمه سلطان محمود غزنوی بدان آئین که مورخین هندو
 ستان را که اکثر از اقوام کفار و هندو آنحد و دانند در باب سلطان مذکور گونه گونه
 الحاقات و الزامات هستند اکثر ایشان تهمت نسبت غلامی کرده چنانچه در کتب قصص
 بر ملا مذکور است که در دربار البتگین بادشاه یک غلام آورده نام او را سبکتگین نهادند
 تا آخر سرگذشت سلطان محمود غزنوی : و خیلی از شیان الزام تهمت عاشقی زرومال

بقلم آورده : و جلال الدین اکبر بادشاه تیموری هم پیروی تواریخ آن کفار بدکار کرده در باب
 سلطانین آیندگان هندوستان در باره سلطان محمود غزنوی در کتاب آیین اکبری چنین
 نوشته : امیر سلطان محمود غزنوی دوازده بار هند آمد نخستین در سال ^{۳۹۰} سصد و نود و پسین در
 سال چهارصد و هشتاد و هفتم تعصب پیشگان هند را دارا حرب و انموده آن ساده لوح را بر یختن آب
 ناموس و خون بیگناهان و گر قنن مال نیکوان برانگخت انتهی : هزار توبت از چنین بادشاه
 نامی مسلمان که چنین بادشاه و سلطان اسلام پرور را ساده لوح گفته و فاضلان بتمیزن و حق
 برستان و زاهدین را تعصب پیشگان گفته و چنین جهاد فرض عینی را از جهت طاقت سلطان
 مذکور ریختن آب ناموس قرار داده و کفار و مشرکان بت پرستان و آتش پرستان هندستان را
 نیکوان شمرده مگر چونکه اکثر احوال بادشاه مذکور از دین پیروی جدا بود پس درین گفتار چه جایی
 تعجب است لهذا ضرورتیست که قدر از احوال صحیح سلطان مذکور تحقیق رسانم : در تاریخ ابن
 خلکان عربی مؤلفه شمس الدین ابوالعباس احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابی بکر ابن خلکان
 شافعی مرقوم است ابوالقاسم محمود بن ناصر الدوله ابی منصور سبکتگین که اولاً به سیف الدوله
 ملقب بود بعد از ان ارم قادر بالله بعد از وفات والدش یمن الدوله و امین المله ملقب
 گردانید و والد او سبکتگین بشهر بخاری در زمانه نوح بن منصور که یکی از ملوک سامانیه بود
 در آمده بود در مجلس ابی اسحق بن بلکنین حاجب و منشیین بادشاه مذکور شده بود
 بر جمیع ارکان دولت او را بلیاقت و جشمت بشناختند و عنان سلطنت در دست او
 دادند و چونکه ابی اسحاق را ولا غزنوی سپرده سبکتگین را همه امور سلطنت بوجه لیاقت

وامانت داری او سپرده بغیر از خوراک پوشاک خود در چیزی غرضداری نداشت مگر ابو
اسحاق خیل درنگ نکرده جان بحق تسلیم نمود پس هم خوش و بیگانه و نزدیک دور با سبکتگین
مبايعه و معاينه کرده فرمان او را بکمال شوق قبول کردند و بعد از قدری استحکام مملکت در
غزوة و قلعه کفار بدکار شروع نموده و بر بعضی از سرحدات حمله کرده قلعه های کثیره از کفایت نزدیک
و دور فتح کرده و میان او و کفره هند محاربات کثیره بوقوع آمده که شرح آن در اینجا گنجد اگر چه
سلطنت و عمر او وسعت نگرفت لکن میت و حشمت او زهرهای مردم را از قوالب بر فلکندی
و از جمله فتوحات او ناحیه ثبت است که ابی الفتح تبستی شاعر از فتوحات او است آخر الامر
چون امیر سبکتگین بشهر بلخ رسیده در اینجا بشوق غنیمت روانه شده در میان راه وفات یافت
و تابوت او را بدار الخلافت غنیمت نقل شد در ماه شعبان ۳۸۷ هجری قمری و هفت در اینجا
دفن گردید اگر چه این امیر مرحوم فرزند دیگر اسمعیل نام در حین حیات خود و لیعهد ساخته بود لکن
از جهت لیاقت سلطنت محمود و مسلم شده همه خوش و بیگانه منقاد او شدند و میان او و میان نوا
بان ملوک سامانی که در علاقه بعضی بلاد خراسان از جانب ملوک ماوراءالنهر بودند مقابلات و مجادلات
واقع شده که در همه نصرت بجانب سلطان محمود و غزنوی بود تا آنکه سلطنت سامانی از پنج و بن
بالکل منقطع شده گنم گردید و بعد از دو سال سلطان مستقل مکمل گردیده از جانب
خلیفه قادر بالله خلعت سلطنت بدو معه القاب مذکوره رسیده همه امر او سلاطین
خراسان و ماوراءالنهر دست اطاعت بر حسین نیانهاوند و فاضل لاثانی ابوالنصر محمد بن
عبد الحیا العتبی در کتاب یثییه خود در باب سلطان مذکور نوشته که وقتیکه از مهد پارسین

زده و دهن از شیرستان دایه پاک کرده و از اشارت دستان بنطق لسان پرداخته
 زبان پاک او بذكر سبحان و تلاوت قرآن مشغول بود و دل او بخوف خدا در رعایت عمت
 و منافع خلق الله مشغوف بود و همت او به اعلاء کلمة الحق و قلع و قطع اعداء الله متوجه بود
 و دست او بسيف الله مستقیم حقانی ملو بود و لیل و نهار روی مانند زاهدان خلوت نشین بخواب
 فرائض و نوافل و اوراد منقسم و سنی حنفی بر طریقه حق مستم بود و آنچه امام الحرمین ابوالمعالی
 عبدالملک الجونی در باب انتقال و از مذهب ابو حنیفه رحمت الله علیه بزمیثافعی قصه طویله نقل کرده
 اصلی ندارد چنانکه سلطان مذکور چنین بی علم و ناواقف نبود و حال آنکه از اسلاف و اخلاف
 سلطان مذکور شافعی مذهب سلوم نشد و نه در یار سکنه سلطان مذکور شافعی مروج بود و بر
 تقدیر تسلیم این نقل غیر معقول این امر مقام الزام و شرعاً مذکور نخواهد شد چنانکه مذکور
 چهارگانه این سنت حقیقت و ولادت سلطان مذکور شب عا شوره^{۱۱} سکنه^{۱۲} و شصت و یک هجری
 بود و وفات در ماه ربیع الآخر در سکنه چهارم و بیست و دو هجری بود بغزنین و زیارت
 مبرک ای همانجا در روضه شاهیست و بعد از انتقال و بموجب وصیت او فرزند شریف را
 بسطنت مقرر نمودند لکن بعد از چند کشمکش سلطان مسعود تاج شاهی را دست یاب
 کرده میان او و شاهان سلجوقیه مبارکات بی شمار بظهور آمده تا آنکه از دست سلجوقیه^{۱۳}
 چهارم و بیست و یک قتل شده سلطنت بطرف ایشان رجوع نمود و در ویم در میان توجه سلطان
 محمود غزنوی بجانب هندوستان فستج کردن او ان منبع کفار را رسیدن این فتح
 نمایان تالیخود و بدان ای عزیز که توجه این سلطان فرخنده نشان را بجانب هندوستان

اسباب شرعی و عرفیه جمع شده بود شرعی اینکه بادشاه دین پرور را قوت و طاقت خدا داد
 قابل تسخیر هندوستان حاصل شده و خصوصاً بعد از فتح سبستان در نزدیکی دو قابل
 مقابله او شخصی نماند پس بموجب شرع شریف ضروری بود که این جهاد را بر پا کردی و هندوستان
 که از قرون و اعصار از ادناس کفر و شرک لالمان بود چه پاک صاف نمودی و دوم اینکه در کتب
 قدیم مرقوم است که وجود ذیجود حضرت آدم علیه السلام را که از خاک مفت اقلیم زمین درست کرده
 و اعضا های هفتگانه را از اقالیم و اوطان متفرقه مرتب کرده بود پس خاک دل و جگر و سینه را
 از خاک هندوستان ساخته بموجب آن هر فرد بشر را بهند میل قلبی نه یاده باشد سلطان مذکور
 آن اراده را بفعلیت رسانید سویم اینکه در بعضی سیر نظر آمده که حضرت رسول مقبول صلی الله علیه
 و سلم را در حین حیات فیضات خود اراده مراست هندوستان و اشاعت دین پاک و
 ازاله ظلمات کفر ازین دیار بنا بر تبلیغ مامور او در دل افتاد بموحمی ربانی برو منکشف گردید
 که این وقت هدایت پذیر فی ایشان نیست در تذکره الابرار مسطور است که هشت نفر از انبیا
 علیهم السلام بهندوستان مبعوث شده مگر هندوان هر همه را قبول نکردند بعضی اگشته شهید
 ساختند و بعضی را راندند و چون حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم هند را یاد کردی خطر
 عظیم و محاربه هندوان در ضمیر منبر گردانیدی جبریل آمین در رسید و آنحضرت را منع فرمود
 و فتح آن بلاد بدست یکی از سلاطین امت تو باشد محمود نام و قتی سدر که شخصی
 از امت تو این ظلمت کفر را به انوار اسلام پاک منور سازد همان شخص نبود مگر این سلطان
 خوش نصیب بود چهارم اینکه در تذکره اخوند درویش علیه الرحمه مرقوم است که یکی از مسلمانان

هندوستان انگشت خور و در جغزات زن کافره درون کرده بود برای سپیدن و خریدن
 باز خرید آن کافره استغاثه بجا کم کافر بود که فلان مسلمان جغزات مرا با انگشت خود پلید و مردار کرد
 حاکم کافرانصاف کافرانه چنین مقرر کرد که انگشت او را در آنجا که در جغزات درون شده بود بشیر
 قلم کرده با خود برده در پیش سلطان مذکور حاضر کرد از بیعت سلطان اسلام پرور رازن اراده
 فعلی یابد تر منعم گشت و اسباب عقیقه اینکه قبل ازین والدش چند بار این اراده بظهور آورده
 باز پس گرفته بود و حدود حکومت او هم بقرب وجوه هندوستان چسبید و مانند هندوستان
 مثل باد و معمور را در دست آن بیدینان و مشکان ناگوار دانست از بیعت کمر همت بر میان بسته
 متوجه این امر مستحسن گردید و تقوا رنج نهند مذکور است که سلطان مذکور بر هندوستان هفده
 بار حمله کرده که دوازده از آن بسیار شهو هستند در حمله آخری بر شهر ایتام بجا آورده و در تذکره
 الابرار و الاشهر مذکور است که سلطان موصوف در نوب آخری چند امور ضروری بکار برد اول
 فوج خود را به آئین همین مرتب کرد و دوم از اقوام افغانان همت و استمداد خواست حتی که
 در خانها و دروازه های کلان های این قوم شیر خصلتان بطور منت وزاری گردیده چهار
 ده هزار سوار و چهار ده هزار پیاده بهادران از اقوام افغانان باز نا نهایی خود هم کاب
 سلطان مذکور شد چرا که عادت افغانان همین است که هر یک اراده گرفتن وطن کنند زنا نهایی
 خود با خود ببرند تا از شرم ایشان گیریز نکنند و اگر کامیاب شوند در آنجا وطن گیرند سویم
 اینکه یک گروه علماء چیده زبان هم مکلف کرده تا در اقوام افواج اسلام و عظم و تعلیم بجا و حقانی
 مسکنند بجام اینکه از زاهدان صاحبین و عابدین خلوت نشین خصم معا عابدانی و عارف

و عارف حقانی حضرت شیخ ابوالحسن برقانی دعوات اخلاص و توجهات خاصه خواستند از نخبه کمال
 فسرازی کامیاب شدند و خیلی از مشرکین آن دیار را ته تیغ کردند و برخی را بشرف اسلام مشرف
 کردند و بعضی را حلقه غلامی در گوشه انداختند و بتانرا شکسته بتخانها را ویران کرده مساجد بکانهائی
 آن آباد فرمودند و خیلی از زر و نقره و امته و نفایس به غنیمت بردند و در بتخانه سونمات بتی شکسته
 که از آن کلان تر در کیش نمود نبود و او در عقیده ایشان حیا و امانت هم میکرد و قضای حاجات و شفای
 ذوی العاهات و فعل مایث او ما میرید در قدرت او بلا اشتباه انگاشتند از نخبه هندوان
 اطشرا و بر همه اکناف بزیارت و طواف اشعب و قبال افواج و قوافل شب و روز می آمدند و اموال
 و خزائن او از حد متجاوز شد و حتی که دهات و بلاد و قضیه او بده هزار قریه رسیده و هر که از بر همه
 خدمت شباروزی او بجا آوردی و شصت نفر حجامان سرها و ریشهای را برین اوتراشید می
 و سه صد مردان و پختن زنانه در محفل او رقص و سرود می کردند و رزق همه این گروه از خزائن این
 بت کلان بودی و این بتخانه از آبادی بمسافت یکماه دور بود که در راهش آب و ذائقه خوراک
 نبود در ریگستانی که آمد و رفت آن از مرگ ورن بودی پس سلطان نیک اندیش بانی هزار سواران
 بهادر و چابک با خزائن و توشه و افره بجانب او روانه شده قلعه او را پنجه و سنگین یافته درون
 قلعه شدند و گرداگرد آن بت کلان مذموم بتان هر مره از زر و نقره و جواهر قیمتی یافتند که
 آنها را ملائک آن خدای کلان مقرر داشتند و چون مجاهدین سلطان مذکور آن سنگ بیتی
 شکسته خاکستر گردانیده در گوشه ای حلقه او قدر زیاده از آن یافتند از بر همان موجوده
 از معنی آن حلقه پرسش کرده گفتند که این یک یک حلقه نشانه عبادت هزار ساله است چرا که زعم

ایشان بقدم عالم بود پس مرگاده که عبادت او هزار ساله پوری حلقه را در گوش او انداخته و این
آخر در تاریخ خود نوشته که بعضی از ملوک کفره بند وستان در جمله بدایا و تمایف آن سنگ بی قوف
صورت پرنده بشکل قمری ساخته فرستاده بود و از خاصیت آن پرنده تصویری این بود
که اگر کسی پیش میگری طعام خاشه کردی که در آن زهر انداختی چشم آن پرنده از اشک پر شدی و چون
آن اشکها را تراشیدی مرهم و پرنده زخمهای شدید شدی و این امور را هم از جمله تاثیرات
آن سنگ پدید شمردی غرض این اینکه چون سلطان خیر اندیش جمله اوطان بند وستان را
از این نظامات کفره پاک صاف نموده و بکمال کامیابی و سعادت مراجعت فرموده لشکر منصورش
با چند لشکر گردگان نامی پیش روی سواران محمد یاز برین حدود که حالا مسکن و آباد
یوسف زری هستند عروج نمودند چرا که این اوطان در آن وقت در قبضه و حکومت کفار یهود
مذهب بودند که بادشاه ایشان بر مقام تخت بهائی بود و افواج و کاپو و زنان او بر اوطان
صموات و بنهیر و ملینزی و باجور متفرق بودند چند جنگهای خونریز بر مقام بجائی و ملکند و جایجا
در مقامات صموات کردند آخر الامر شکست کا ما خورد اکثر بقتل رسیدند و از اجهنم شدند و بقیه
ایشان رو بفرار بجانب کوهستانهای ابا سند و صموات و ملینزی و کوههای کاشغر و آسمار
متفرق شدند که اکثر از اینها بت فر اسلام می شدند و بعضی از ایشان تا حال در کوههای کاشغر
و آسمار و کفر خود باقی هستند و ایشان را بر زبان حال کافر سخ میگویند این از آنار باقیه اهلایان
کفر و یهودند مذهب هستند و شهیدان این خاربه عظیمه دین با و بکثرت موجود اند چنانچه پیر
خشب غازی در موضع او دگر ام صموات و چینو یا یا زیارت چینیو شده و در مقام علیگرا مه

در علاقه نیک بی خیل صوات و این سخن هم از مشاهیرت که این شهزاده از بزرگان همان سلطان فرخ
 قال است چرا که بعضی از شاهزادگان سلطان حسن موصوف درین محاربه عظیمه با افواج منصور و خود بدیندود
 تشریف آورده بودند و نیز زیارت پیر خشاب غازی و خونه بابا در موضع ثخنیه از شهرهای این محاربه
 هستند چنانکه سلطان حسن موصوف این حدود را از ان کفار بدائنا رصاف گردانید پس از جانب آن
 فیاض مجید این اوطان را بطور خوراک انعامی حواله اقوام تاجک کردند که در شکر سلطان محمود بطور
 ملازمت شاهی یا امداد قومی یا مجاهدت سلامی آمده بودند بعد از چندین مدت که سلطنت محمود
 یان از دست سلاطین سلجوقه و غوریان منقطع گردیده ترتیب محمدیان چنانچه در این اکبری نقل
 کرده بدین طور است که بعد از سلطان محمود فرزندش سلطان مسعود بود و بعد از سلطان ابراهیم
 بن مسعود بعد از و کجول بن سلطان محمود بعد از و مودود بن مسعود بعدش مسعود
 بن مودود پیش سلطان علی بن مسود بن محمود بعدش سلطان عبدالرشید بن محمود
 پیش سلطان فرخ زاد بن مسعود بود و چون تاج شاهی بر ناک ابراهیم بن مسعود بن محمود نهاده شد
 با سلجوقیان آشتی کرده بهند آمد و چون نوبت بخشرو شاه بن بهرام شاه بن مسعود رسید
 سلطان علاءالدین حسین غوری ملک غزنین را خراب کرده بهند آمد و برادرزاده گان او
 که غیاث الدین سام و شهاب الدین غوری است بفرز نیرنگ سازی خسرو شاه را گرفتار کردند
 و رزندان فرستادند و دولت باعث محمدیان درین منقطع گردیده این نواحی که حال
 مسکن یوسف زری است هم خود مختاری بدست آورده اقوام موجود در میان خود مقابلات و
 مجادلات شروع نمودند اول قومی که از علاقه غیر بدین سرزمین رسیده اقوام دانه اک

بودند ایشان با اقوام تاجیک و پارتی که در جنگها شروع نمودند و چون تاجیک از بنی عمان ترکان
 بستند و دین نواحی ایشان را مدد شاهان یا قومی نبود از خبیثت این قوم دله زاک این اوطان را
 از ایشان بزور شمشیر گرفته ایشان را واکردند بعد از آن اقوام صواتی که منته که اکنون در ملک پکلی
 والائی و غیر حدودات آن نواحی آباد بستند و با این اقوام دله زاک مشغول فحشاء ابا بودند
 با اقوام دله زاک مخالفت و منازعات شروع کرده فرقه بشی خود کرده جنگها شروع نمودند جنگ عظیم که
 میان این اقوام بطور آمده بود جنگ وادی که حمز آخان قریب بوقی مردان بود که اخوان
 در ویزه علیه الرحمة در کتاب خود ذکر این جنگ کرده که سواتیان بر دله زاک غالب آمد و یوسف زری
 بر همه ایشان یعنی صواتی شلمانی و دله زاک غالب آمد این اوطان را قبض کرده و تصرف خود آورده
 و دله زاک را تمام جلیبی آوار کردند و جلیبی از ایشان زیر فرمان کرده بسایه خود نمودند و بر وطن هشتنگر
 حسن میان ایشان جنگهای وافر برپا شد و جلوانم شلمانی در آن قتل شده و این جنگها بعد
 از تسلط اقوام یوسف زری بود که اخوند در ویزه علیه الرحمة فرموده که مشاهدین این مشاهدات و مقامات
 چشم خود مشاهده کرده ام چنانکه در تذکره خود نوشته اند که از دلوچغری شنیده ام که من قتل
 شلمانی را در موضع هشتنگر حاضر شدم و او را بریده دیدم و در بیان انساب اجزاب
 افغانان از استدا و تعیین اقوام و شاخهای یوسف زری و الحاق ایشان بدین سزین
 محمود بدان اعزاز که افغانان از نسل بنی اسرائیل اند یعنی از اولاد حضرت یعقوب بن
 اسحاق بن ابراهیم خلیل الله و حضرت یعقوب را اسرائیل بمعنی عبد الله بزبان عبرانی گفته
 و حضرت یعقوب را دوازده پسر بودند نام یکی لاونی بود نبوت در خاندان او و دیگر یهودا نام

بود که شاهی و ملکی در خاندان وی دایر بودی و تا عده مستمره در بنی اسرائیل عی بود
 که کارش را نفع و خدا پرستی در دست خاندان نبوت بودی و کار قنای مجادلات در دست
 خاندان حکومت و بنی ایشان فرمان الهی بدیشان رسانید و این بنی اسرائیل در آن
 وقت تابوت بود که در آن تبرکات انبیاء سابقین بود آن تابوت را در وقت جنگ با خود
 بردند و فستیا شدند و قتلک فسق و فجور در میان ایشان زیاده گشت و گردنهای از فرمان خدا
 تعالی کشیدند و هدایت آن نبی خود را قبول نکردند و دشمنی صعب بر ایشان مقرر شد جلالت
 نام کافرت پرست قوی بکل مغفرویی سصد رطل بود و مقصد هزار شکر سواران داشت
 بنی اسرائیل را شکست داد و خود و کلان ایشان را کشته مالهای ایشان بغارت برده تابوت
 سکینه یعنی تسلیه و قرار یابی نعمات تبرکات را هم از ایشان گرفت بعد از چند شد که سختی آوارگی شدند
 بسوی بنی خود رجوع کرده گفتند که برای ما دعا کرده یکی از ما ملک کرده که با دشمنان خدا جنگ کنیم
 و انتقام خود از ایشان بگیریم آن نبی گفت که فی دعا کنم والله تعالی انرا اجابت کرده شما باز مخالفت
 کنید و محل قهر باری شوید گفتند برگز مخالفت نکنیم بنی مذکور دعا کرده الله تعالی عصائی فرستاد
 که هر که این عصا بر قد وی راست آمد او را بادشاه کرده فتمیاب شوید چون تجسس کردند بر قد
 یحیی یکی راست نیامد مگر شخصیکه نام او طالوت بود از فرزندان بنیامین برادر مادری و پدری
 حضرت یوسف علیه السلام برابر این عصا آمد او را پیش آن نبی خود که شمعون یا شمویل
 علیه السلام بود بنا بر اختلاف بنی مذکور چون ملاحظه کرده گفتند اینک ملک شماست ایشان
 این چه طور بادشاه مآشود که وی را طاقت مالی و خاندان شاهی نیست چرا که در سل بنیامین

تا این زمان سلطنت نیامده بود و ما از وسع ذرات پریم و با وجود این اگر پادشاهی ویرا قبول
 کنیم علامه نصرت وی چه باشد بنی علیه السلام فرمود که باز آرد بشما آن تابوت سکنه را که سیرکت
 آن نصرت کردید چون طالوت را بشما پس قبول کردند بنی در دُعا و طالوت در تدبیر و
 بنی اسرائیل در تعمیل کوشیدن گرفتن و تنبیه جالوت این تابوت را از ایشان برده بود بر سر
 بتخانههای خود پیاده بود گاه گاهی تبان را ز برکت وی نگویند دیدند و آفات و بلیات
 آسمانی هم بدیشان متوجه شده کار ایشان به منزل و کار بنی اسرائیل رو به ترقی بود دانستند
 که منزل از شرعی تخفیف این تابوت است پس آنرا برگردون بسته پیش بنی اسرائیل
 راندند و تار و پود بنی اسرائیل مدح شده که درازی این تابوت نمی گزد و پهنهای دو گز
 بود در آن عصای حضرت موسی و عمامه مهتر بارون و غیره سیرکات انبیاء علیهم السلام بودند
 ایشان چون تابوت باز پس دیدند اطاعت او را با اتفاق بشوق دلی بهمدی قبول کردند
 طالوت ترتیب لشکر نمودند و تمیز مطیع و عاصی بر خوردن آبجوی فلسطین نمودند چنانچه در قرآن
 کریم از آن حکایت کرده شده از لشکر شاهی و اقوام سه صد و سیزده تن مطیعان معلوم شدند
 که حضرت داود علیه السلام در جمله این گروه مطیعان بود که درین وقت و حوالی سمانی بر دژ نزول
 نیافته بود چون هر دو لشکر او بر مقابلہ و آوردند اول کسیکه میدان بمبارت برای قتال بیرون
 آمد پادشاه جالوت بود از میطرف حضرت داود علیه السلام بمقابلہ او پیش شد و طالوت را بعد
 از مقابلہ و از بقل رسانید بنی اسرائیل حمله کردند لشکر دشمنان خدا هر میت کرده مالهای
 ایشان را به غنیمت بردند ملک طالوت از حضرت داود نهایت خوششده دختر خود او را بکناح

داد بعد از مرگ طالوت بادشاهی بر حضرت داود مقرر شد بعد از وفات حضرت داود و
چون نوبت سلطنت بر حضرت سلیمان مقرر شد و فرمان وی بر بحر و برستولی شد از فرزندان
ملک طالوت دو نفر ماند یک اصف نام و دویم افغان نام اصف چون اراسته علم ظاهر
و باطنی و دیانت و امانت و تقوی بود او را بعهده وزارت مقرر کردند و این همان شخص است
که تحت بلیقین بهمت و برکت وی در طرفه العین پیش حضرت سلیمان حاضر گردیده بود
و افغان چون مردی پر قوت و بهمت باصلت و بهمت بود سبناش گردانید یعنی حاکم جلخانه
مقرر فرمود تا دلها آعدای دین و دنیا از بهمت بگردانند و هم ازین سبب افغانان را تا
این زمان لطافت و رافت کم میباشد بلکه هر که از ایشان دیانت و لطافت دینی ورزد او را
باستهزا پیش آید پس از افغانان ازینجا شروع شده شاخ ایشان از دیگر اقوام نبی سر ایل
درینجا جدا گردیده چون این نسل بعد از گذشتن نوبت حضرت سلیمان و فرزندش رجوام
مکثر گرفت ایشان در میان خود این قاعده جاری گردانید که اگر چه کم بودندی کلان و
متصرف خود را ملک گفتند گاهی در یک قوم یا یک علاقه یا یک ده چند متعدد ملکان برگزیدندی
یعنی بر نسل و شاخ ایشان دیگری را گفتندی که پاس روی ملک شما نمیکند ما را ملک خود کافیست
گاهی برین گفتگو در میان خود بجدال و قتال برآمدندی چنانچه این قاعده در میان ایشان
تا حال جاریست که در یک قوم و یک ده چند ملکان باشند که تصرف آن قوم یا ده بدست
مای ایشان باشد گویا لفظ ملک بفتح لام همان لفظ ملک بکسر لام است که در حق طالوت
در قرآن کریم در سرگذشت ایشان مذکور است که إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ

مَلِكًا یعنی هر آنکه استحقاق پیدا کرده است بروی شهادت
 بادشاه و چونکه افغانان از نسل طالو طاند چنانکه استی پس این خطاب را نمیکذارند
 اگر چه که حیثیت دارد پس این جماعت یعنی افغانان در کوه سلیمان متوطن بودند
 همانست که ایشان را در عربستان تا حال سلیمانی گویند تا زمانی که نبوت خلافت
 نبوت بمرکز دایره کوه و مکان حضرت محمد رسول الله آخر الزمان رسید اقوام عالم از
 نزدیک دور از عرب عجم درین دایره پاک رون شدند گروهی کلان از افغانان بکسر
 قیاس آن وقت که مورث اعلی این اقوام افغان است از کوه سلیمان به اراده
 شیبایی بحدیثه الرسول رسید دین پاک اسلام را قبول کردند آنحضرت نام او را به عبد الرشید
 بدل کرده بنظر رغبت منظور داشتند و چونکه شجاعت و مردانگی میراث اصلی افغانان است پس
 عبد الرشید در پیش آنحضرت در بعض غزوات جانشانی بسیار کرده خصوصاً در غزوه فتح
 مکه مکرمه با حضرت خالد بن ولید هم قدم و هم کاب بود و از قتل و مقاتله دشمنان خدا
 هیچ قدر روگردان نبود حضرت خالد را بای حب ایمانی نهایت زیاده شده همیشه بخود
 مستماری بی سار و او را بنکاح داد پس آنکه افغانان میگویند که ما از اولاد حضرت خالد
 بن ولید هستیم یا بمعنی است که همیشه زادگان حضرت خالد بودند نه که حضرت خالد جد صحیح
 ایشان بود چرا که حضرت خالد قریشی بود بلکه او را ریحانه قریش گفتندی و قریش از عرب اند
 و عرب از نسل حضرت اسمعیل بن ابراهیم خلیل الرحمن هستند و افغانان از نسل طالوت
 از بنی اسرائیل هستند که سلسله ایشان بحضرت اسحاق بن ابراهیم پیوست است و چونکه

قیصر الرشید بمهرشتاد و چهار سال در سنه چهل و یک هجری وفات یافت و از نطن
 بی بی ساره اول غور غشت پیدا شده بود که افغانان غور خشتی از نسل او هستند اول
 بین که نسل او در میان افغانان جا بجای فرقی شده و در دیگر شاخها منسلک شده نسیم
 ابراهیم که او را در میان افغانان شیرین گفتندی سرین را دو پسر بودند اول خربوون
 که او را خیرالدین گفتندی و اولاد هم در دیگر اوطان ستفرق شده ایشانرا افغانان خربوونی
 یا خربونی گویند و شیرین که جد اعلی قوام قریه افغانان ست و چونکه در
 ایام اوارگی در وطن بخارا توطن کرده بود لهذا او را در شجرات و کرسی نامها شیرین
 بخاری بنویسند باز از انجا بوطن قندمار آمده او را قندماری هم گویند و چونکه اولاد او
 از انجا متفرق شده لهذا افغانان را بوطن قندمار خصوصاً بمقام غوره مرغنه که اکنون
 نام آن مقام بدل شده یا باقی مانده باشد زیاد تر نسبت میکنند و افغانان خصوصاً قوام
 یوسف زری هم بمهاجرت از ان زیاد و فخر میکنند و این شیرین را دو پسر بودند که
 و جمند و کندرانیز دو پسر بودند شیخی و غوری و غوری را چهار پسر بودند یکی دولت یازم
 که مردم همنند و دوزی از نسل او ویم جلیل جد قوم خلیل نویم زیران چهارم چمکنی
 که قوام زیرانی و چمکنی که سفید کوه و دیگر در کوهها بود و باش میکنند از اولاد ایشان هستند
 و از کار اسلام و انسانیت چندان واقفیت ندارند و از نظام و خشیانه هم باک ندارند و مردمان
 قرب و جوار را تاراج میکنند لهذا ایشان را کافر کوهی میگویند مگر آنکه از ایشان جدا نشده
 در شهرها سکونت پذیر شده اند البتة اخلاق اسلام و مسلمانی را آموخته اند شیخی را سه پسر

بودند مگ و مندی از یک مادر که مر جان نامه داشت و منگوه شیخی بود سویم ترک از بطن
 بسونام که خواهر دمر جان بود و در خانه شیخی بدلا نکاح نشسته بود اما چونکه بی باکان افغانان
 ازین قسم زنان احترام نکلند بلکه مانند منگوحات خود با ایشان اختلاط و استعمال میکنند و درین
 قسم ملّا سرو مال خود بر باد میکنند و اولاد ایشانرا اولاد خود میگویند لهذا ترک از اولاد او شماره
 کرده مردم ترک لانی یا ترک کافی از اولاد او بستند و چونکه مردم ترک لانی بوجه بی عملی و جهالت متابعت پسر
 تاریک زیاده کرده اند لهذا خود در ویزه علیه الرحمته که حاجی رسوم بدعت این دیار از ایشان نه
 شکایت بی نهایت کرده و مگ را پسندید بلکه دختری داشت که نام در نکاح چوبان
 خود آورده که زیر کی نام داشت نسل و را گلپانری گویند که در اصل کایانی هستند یعنی اولاد
 کای و دختر مگ بعضی گویند که اولاد مگ از جانب چشم موجود اند لکن از جهت کمی ایشان را هم
 بطریق تنلیک کایانی میگویند و مندی را دو پسر بودند یوسف و عمر عمر را یک پسر بود مند
 نام چونکه عمر هندوستان رفته در آنجا وفات یافت یوسف در پسنش رفته برادر زاده خود
 مند را از آنجا آورده دختر خود او را بنکاح داده یوسف و مند مشهور شدند اولاد مند را مند
 یا مند زنی گویند که اکنون از جمله آن اقوام کمال زری و امازی و رجروا با خیل و غیره اقوام
 در ملک سمنه و قرب و جوار آن آباد هستند و اولاد یوسف را یوسف زنی گویند چرا که یوسف را
 پنج پسر بودند یکی اوزیا که او را از جهت کثرت تکه و خود بینی بادی گفتندی چنانکه این رسم افغانان است
 الحال اولاد او را بادی خیل گویند که در میان چغزنی بود و باشد میکنند و عیسی که اولاد او
 عیسی زنی گویند و برکنار را با سندا با هستند و موسی پدر الیاس که اولادش نام قز زدنش

ترک لانی

الیاس شهپوراند یعنی الیاسی که بروطن بهیر اباد بستند چهارم ملکی که اولاد او را
 ملینزی میگویند بر قرب وجوار بهیر وبرکنار اباد بستند که در محاوره افغانان
 الیاسی ملینزی یکجا ذکر کرده میشود این ست همان ملینزی که شایسته از توغز
 که از شاخهای آینه ایشان هوید گردد و نه این ملینزی که ریاست ویرران نمایان است
 و والی مدوح ما از نسل ایشان است چرا که این شایسته از اولاد خواجو پسر اکو و دینجا
 بسیار مغالطه واقع میشود ^{۱۰} اکو که اقوام اکوزی متوطنان ملک صوات و ملینزی
 و پورن و چکی و کانا و غور بند از اولاد او هستند و الیاس را چهار پسر بودند اول نمتو
 و بیه تاجی پدر گدانی و ده سال را چهارم می شود بر عایشه اقوام دیگر برنامهای این فرزندان
 مذکورین شهپوراند مگر اولاد می برنام زن او شهپوراند که ایشانرا عالشیه زنی میگویند
 و این همه در ملک بهیر و قرب جوار آن بود و پاش میکنند و ملکی را چهار خلیف مانند یکی دولت
 دومیم جیگر که اولادش را چغری میگویند و این هر دو زن وقتی نام ^{و گندند} بوسید ابا و پنجم اسم ایسور
 از دیگر زن که نوری نام داشت و این هر دو برنام مادر یادگار بستند که ایشانرا نوری زنی
 گویند و این همه در بونیر و در کوه پیکاشیر بهیر وبرکنار اباد بستند و عیسای
 یازده پسر بودند مگر اولاد حسن و یعقوب و اکازان برکنار اباد بستند و عیسای
 یازده پسر بودند مگر اولاد حسن و یعقوب و اکازان برکنار اباد بستند و باقی
 ایشان یادگاری نیست و اکور پنج پسر بودند اول شادک که اولاد او را شادک زنی
 یا خادگری گویند و فی الحال در دهات بزرگوله صوات اباد اند فقط دویم ابا که اولادش را

که اولادش را دولت زنی گویند

بازی گویند و برد هات باز و آنها بادهستند تویم خواجو که اولادش را بازی گویند
 و از مقام چکیده برکناره شمالی دریای صوات تا مقام تیرات و شاکرام و تا مقام کوه لاسو
 آباد هستند و ریاست دیر چشمین معموت و والی مدوح ما هم از نسل ایشان است
 چهارم بازید که اولادش را بازیدزی یا بازی گویند و از مقام تهاشه صوات برکناره
 جنوبی دریای صوات تا مقام پورن و چکیر و کانرا و غوربت آباد هستند و
 این چهار برادر از یک مادر بودند که گوهره نام داشت وزن دویم اکو بود که برای
 اولاد بنگاح آورده بود خورشید جمیل و ششم حمان از بطن بانوی دیگر سابقه که رانری
 نام داشت و خاتون خاندانی بود از نجات اولادش بنام او یادگار هستند که
 ایشان را رانری گویند و درین دو برادر اولاد حمان بر یکدست خنیکه که مسکن
 این فقیر است آباد هستند که ایشان را حمانری گویند و باقی دهاات رانری که
 همه از اولاد جمیل هستند و چونکه حمان را سپهر بودند حسین و ابراهیم و مدی
 همداد و بخنیکه راسته جانت کیم کرده تا حال کنشده می شمارند حسین خیل
 و ابراهیم خیل و مدی خیل این بود اقوام و احزاب افغانان از قبیله عبدالرشید
 تالانجا و آنچه سلسله ایشان است از قبیل بالاجنین نوشته اند که قیس بن عقیص
 بن صلوان بن عقیص بن نعیم بن حمزه بن خالد بن سکندر بن زمان بن یمن
 بن بهلول بن سلیم بن صلاح بن قارو بن اسلم بن بهلول بن گرم بن عمال
 بن خدیجه بن مهلال بن فیض بن علم بن اشمویل بن هارون بن قمرود

بن آلی بن مهلب بن طلیل بن لوی بن عامل بن تلحج بن ارزند بن مندول بن
 سلیم بن افغان بن برخیا بن طالوت الملک بن قیس بن ضار بن النّس بن
 تحرف بن بنیامین بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم بن آذر بن ناخور بن ساروع بن
 یهود بن شالخ بن ارفخشذ بن سام بن نوح بن لکک بن متوشلح بن ادیس بن برز
 بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیش بن آدم علیه السلام از عیسیٰ الرشد تا آدم
 علیه السلام شصت و دو پشت و پند ابیا علیهم السلام هم درین سلسله گذشته اند چنانچه از
 نامهای ایشان در سلسله گذشته معلوم میشود چون اشمویل علیه السلام طالوت را برای مقابله و قتل
 لوت بادشاه کرد پنجاه و دو سال حکمرانی کرده رحلت نمود بعد از آن داود علیه السلام سی و پنج سال
 بادشاهی کرده بعد از آن سلیمان علیه السلام پنجاه سال بر یک وایت بادشاهی بحر و بر کرده بعد
 از آن سکه گذشت سابقه جسد و دشام ملاحظه باید کرد و چونکه قمار و توطن این افغانان
 بعد از آوری از وطن قندار در وطن کابل حوالی او بود یا همین کابل و قندار غالباً مملکت
 واحد بود و بت لهذا ضرورت است که قدر از فرمان روان او شرح دهیم و آن دو را یقین کنیم
 که ایشان جنبش و انتقال ازین اوطان به اوطان مسکنه حالیه این اقوام بوسف زری کرده اند
 پس در توارنج بنی امیه مرقوم است که عبد الملک بن مردان بادشاه مصر که تاجدار اول ملوک مر
 وانیه بود در وقت مملکت خود در شش هفتاد و هفت بحری امیه بن عبد الله را از حکومت
 خراسان باز داشته بجاج بن یوسف ثقفی داد و عبد الله بن ابی ربه سیستان فرستاده
 و از بجاشکر با مرتب کرده برای کابل فرمان داد و در آن وقت مرزبان کابل رن تحصیل نام

بود لشکر اقوام خود را جمع کرده مقابل نمودند لکن لشکر عرب از سر و نفاقه تنگ شده به مبلغ
 بیست لاکه روپیه صلح کرده ازین بهیل گرفته واپس شدند پس از آن شریح بن بانی از سر خود
 که سردار باوقار و صاحب لشکر جبار بود برای این مقابله میان بسته لکن حجاج بن یوسف
 از و ناراض شده برین چیردستی از امارت مغزول ساخت و در سنه هشتاد و هجری عبدالرحمن
 بن محمد شعث را برای مقابله رن تھیل نامزد فرموده حکومت سیستان و متعلقات آن
 بدو سپرد او هم بعد از کوشش بسیار از تسخیر کابل ناچار شده اشتی کرد و غنایم و نفایس را
 از آنجا گرفته واپس گردیده در میان راه فرمان عزل بدو رسیده اسحاق بن محمد را سردار لشکر
 مقرب موده برای این مقابله اورا حکم داد لکن عبدالرحمان مغزول به غصه عزل خود و طمع
 اموال مرزبان کابل از اطاعت حجاج روی بر تافته با مرزبان کابل طرفدار شده لشکر
 حجاج باز بنا کامی واپس گردید و این آویر شش جاری بود تا آنکه در سنه یکصد و هفت و هجری در
 مملکت هشام بن عبدالملک امین بن عبدالرشید قشیر حاکم خراسان و غور و غزنیان
 و غیره سرانده ملک کابل را بدست آورده حاکم نشین خود ساخت و هم برین مملکت در عصر بنی
 امیه و بنی عباس ملک بلخ بر فرمان و داخل دایره حکومت عرب و آن فرمان روایان اسلام
 بود تا عهد حکومت این سمرزبان سبکتگین و فرزندش محمود تا آخر سرگذشت سابقه محمود
 یان و چونکه عنان حکومت این سمرزمین سلجوقیان و غوریان گردید اقوام افغانان
 که در امداد و جهاد سلطان محمود غزنوی بهند آمده بودند بعضی در آن ممالک جای اباد شده
 چنانچه در شهر ارام پور و غیره شهرهای هندوستان تا حال موجود اند و شجرهای افغانیه خود

خود را نگهداشته خود را با پشیمانان گویند و بقایای ایشان در ملکند بار مانده نسل
ایشان تکرار گرفت و در میان اقوام غویر خیل مردم شیخی خیل بر علف زار با مخالفت و عداوت
افتاد نوبت جنگ جدل شدید رسیده مردم شیخی را از آنجا فرار کرده آواره نموده بحد و کابل
رسیدند و مردم حتما خیل از حد و تنگ مل این مردم شیخی خیل که قوام یوسف زئی شاخی
از ایشان است همراه مددگار و یکجا فرار شدند چنانچه تا زمانه حال امداد و حمایت ایشان شرک
میشد و چون چند سال بعد بغاوت در کابل بلندند از اغنیاء روزگار و اقوای آن دیار
شدند اموال و مواشی ایشان وافر شدند و افراد بشریه ایشان هم بکثرت رسیدند برآینه
بموجب آیه کریمه وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ یعنی اگر
الله تعالی روزی بر بندگان خود فراخ کرده بودی برآینه ایشان کثرت و بغاوت در زمین
کردندی : این اقوام دست سطاو و ایند رسانی بر باشندگان آن دیار آغاز کردند
خصوصاً اقوام مندر و یوسف زئی که از دیگر مردم شیخی مال و افراد زیاده بودند بسیار نمایان تجاوز
خود ها کرده مال و مواشی رعایای شهنشاهه سرزاقلی بیگ که حاکم و فرمان فرمائی آنحد و بود
بغاوت می برد و از حکومت حاکم سرزاقلی بیگ هیچ قدر اندیشه نداشتند آخر الامر سرزاقلی بیگ
با ایشان جنگ و جدل شروع کرده بعضی را کشته و خیلی را به اسیر برده و دیگران را تاخت
و تاراج کرده از رعایت خود برانند و چندین مدد از کوههای کابل و ننگرهار بر رعایای مرزا
قلی بیگ حملها کردند و رعایای او و مواشی ایشان را بغارت بردند آخر مرزای مذکور بغیر
از آشتی و احسان و الطاف چاره دیگر برای معلومیت ایشان ندیده سرداران و

مرزای قلی بیگ از نژادان الفی بود که او را قتل و کشتن داشتند

و ملکان ایشان را خوانده انعامهای وافره و خلعتهای متکاثره به ایشان بخشیدند و روز
 بروز آمد و وقت اقوام افغانان بشماراده نمرات قلبی یک زیاده گشت تا آنکه روزی نه صد نفر از
 ملکان ایشان حاضر شدند و یکی بی اسلحه اما محمود بن محمد نام شخص از قوم چغیزی کاروی
 در کفش خود زیر پا آورده بود و در آنرا پیرسید اگر مصلحت شما باشد که من مرزا را بکشم حما
 نعت فرمودند که حق نیک حرام نباید کرد و سماع است که شهادت مذکور هم قصد بدی نیست
 مگر جنگی نام کابانی سعایت کرده و جعلی نموده که ازین قوم بد معاشان بغیر قتل کردن
 فراغت نخواهی یافت و زیاده ازین یکجا دست یاب هم نخواهند شد باید که وقت را غنیمت شما
 رید و همه را بکشید پس بنانی او همه را بسته یگان یگانرا بقتل رسانیدند یکی از سرگروهان ایشان
 ملک سلطان شاه را بخدمت شهمزاده مذکور عرض نیاز مندی رسانید که اول عورات و اطفال
 ما را سازید بلکه رها کرده هر جا که برود بگذارید و اینک برادرزاده ما ملک حمد را ازین
 ازین بندیان خلاص فرموده از سرخون در گذار شوید تا که وقتی پس ماندگان ما را
 بستی خواهید چو که ملک سلطان شاه در ناصیه ملک حمد آثار کمالیقت دیده بودند
 لهذا نتیجه آن همین شد که در زمان بلوغت ملک حمد بحد کمال کل قوام یوسف زری
 و مندر را مملکت صوات و بونیر و باجوڑ همواری گردانید چنانچه پیشتر خواهد آمد
 قبر ملک حمد در ملک صوات را نری زری بالای ده الوند بقدر یک میل نزدیک
 گهڑی کل نرسه تا حال نمایان است بعد ازین خونریزی بقایای این اقوام کشته
 شده یوسف زری معه توابع و لواحق خود به تنگها آمدند و مردم ترکلافی در

لغمان متوطن شدند مدتی برین برآمد که میان مردم یوسفزی و مردم مهندزی عداوت
 افتاد و در موضع حصارک مجاریه عظیم شده آنرا امر فتح یوسفزی را شد و چونکه رسم
 و روش لغمانان برین رفته که هرگاه که قومی دیگر را بکشند و بر باد سازند آن موضع را بکشگان
 بگذارند بنابراین ملک سنگریز را بر مردم مهندزی گذاشتند و مردم ککیانی در باسول بماند
 و مردم یوسفزی روی بباجو را آوردند اما چون وطن باجو را خوش نکرده و یا تاب ندیدند
 از آنجا واپس شدند و ملکان ایشان سرداران اقوام دلزاک که برین حدود آباد بودند و عوت
 و در موضع سفیدنگری جسم مجلس ساختند و از مردم دلزاک بدین راهش خواستند در میان با
 ندک گفتگو در میان ایشان مجاریه عظیمه افتاد مردم یوسفزی بسیار مردند و گریخت بنام ایشان
 از آنجا واپس ایشان گریخته در کوههای تیره و شلمان جمعیت کرده و با مردم دلزاک آشتی کرده
 بحدود پرشور پیشاور درآمدند و بعضی بر آنند که اولس یوسفزی از راه خیر در آمده بجوی
 بربر را میخواستند که آبادان کنند مردم شلمانی مانع آمدند بقوت دلزاک بدین سبب در میان ایشان
 مقابلات و مجادلات شروع گشت مردم یوسفزی بر ایشان بر ایشان غالب آمده بحدود
 پرشور پیشاور رسیدند بعد از آن توجیه بوطن دوآبه کرده با اقوام شلمانی که متوطن بهنگر
 بودند و مردم دلزاک مقابلات روزمره میکردند چنانچه قبل ازین نوشته که جلونام شلمانی
 که از سرداران آن قوم بود درین واقعه کشته شده باقی را فرار نمودند و جمله شلمانی
 به پیش پادشاه صوات آمده سلطان صوات ایشان را موضع الدنڈ انعام فرمودند
 و چون مردم یوسفزی در ملک شنگر متوطن شدند اقوام دلزاک باز با ایشان طریق

عناد و خلاف پیش گرفتند و بجای یوزی را کشتی و تاراج کردند و اگر مواشی ایشان رو بصر اهدا
 و زردان و لوندان و لکراک آن مواشی بغارت بردندی چون اولس یوسفزی ازین ناهمواری
 بتنگ آمدند از مردم شیخی استمداد و حمایت خواستند اگر چه میان ایشان عداوت و کشت و خون
 گذشته بود لکن در گذر کرد و اتفاق امداد نمودند بطیسه که ملک هشنگ مردم مهندزی را باشد و
 وطن دو آبه مردم کا کهانی بگلیانتری را باشد امام مردم ترکلا فی موافقت نمودند هم ازین
 سبب است اگر مردم یوزی را با مردم ترکلا فی اتفاق نمی آید بعد از اجتماع عساکر این اقوام ملک
 احمد مع اهل و عیال با جمیع عساکر کوچ کرده در رود مقام گذر فرود آمدند روز دیگر لشکر دله زاک
 از موضع لنگر کوٹ روان شدند و میدان محاربه هر دو لشکر مقابل شدند اقوام یوسفزی
 معه امداد یان خود هر یک از سه خون خود گذشته بود خصوصاً مردم حتماخیل درین مقابلیه نهایت
 جان فشانی میکردند از استدا جنگ تیر با شروع شد مگر یوسفزی هرگز منع نشده دم بدم پیش
 قدمی میکردند اول کسیکه از رود گذر در جنت نزد پسرنگی دلاکاک که سردار ایشان بود بقتل
 رسانید بشیر بن علی اسماعیل زری بود بعد از آن همگی جوانان یوسفزی از اطراف جنوب
 استیلا نمودند لشکر دله زاک شکست خورده تا مقام جلبنی فرار نمودند و این اقوام در تعاقب شدند
 تا آنکه این مملکت را از ایشان فارغ کرده دله زاک بجانب هزاره رفته آن ولایت را خراب و
 ویران کردند بعد از آن مردم یوسفزی را قصد گرفتن مملکت صوات آمد بعد از روز
 گار بسیار و اندیشه های بیشتر ملک احمد و ملک شیخ ملی مصلحت بران دیدند که کوچ کرده مع
 اهل و عیال در زیر کوتل شاه کوٹ فرود آمدند روزی چند در آنجا بودند مردم صواتی روز شب

روز و شب این کوتل چون نگاه میداشتند و کوتل های دیگر را بی اتمام مانند تاشبی مردم
 یوسفزی مصاحت بران دیدند که زنانه را جمع کرده رزمه آغاز کردند و بیشه های افغانیه باد ف
 و طبل بلند کردند و لاف زده مردم صواتی را دشنام دادن گرفتند که آگاه باشید فردا میا و شما
 جنگ مردانه ظاهر خواهد شد تا آنکه ازین واهمه مردم صواتی با تمام این کوتل مشغول شدند
 و با بقی لشکر خود را نیز بهمین جای خواندند اما جوانان این مردم شب روی کرده بکوتل ملکنڈ
 بصوات برآمدند و بجانب صوات را گرفتند بعد از آن هر روز پیش میرفتند تا آنکه در دوازده سال
 تمام صوات را گرفتند بعد از آن در جنگ تالاشی و با جور مشغول شدند و آنرا نیز فتح کردند پس
 حدود مملکت یوسفزی از ناوگی تا موضع هند تصرف ایشان آمده سالهای بسیار و قریب
 بیستار بفرغت و لطافت آبادان بودند و دین حق را جوینان به در تذکره الابرار مرقوم است
 که این مردم یوسفزی از اول تا آخر مردم بهادر و جنگلی و بادیانت و سنی و خفی مذہب بودند
 در اکثر محاربات فتح بنام ایشان بود و اهل عیال ایشان هرگز به بند نبوده شده زیرا که دو کار را
 از دست نداده اند اول آنکه هر چند فسق و فجور میکردند اما رفض الحاد و زندقی و بدعت مؤدی
 بکفر در میان ایشان نبوده و نه رافضی و ملحد و زندقی را جای میدادند تا بکسرت اتباع سنت
 الله تعالی ایشان را نگاه میداشتند و دوم آنکه سرداران و ملکان ایشان از آمد و رفت
 با دشاهان وقت خود منع نمیداشتند تا آنکه ملک احمد از صوات بکابل رفتی در وقتیکه این
 وطن از جانب سلاطین دلی از مضافات کابل شده بود به چهره که از آنوقت که سلطان
 جلال الدین میران شاه فرزند و بلند امیر تیمور صاحب قران و جد سلاطین هندوستان

که سندنشین تخت و پادشاهی بودند از آنوقت در تسخیر اوطان شرقیه و غربیه هندوستان
 و ممالک شمالیه آن دست دراز کرده بودند بعضی از آنها بدست آورد و بعضی فرزندش محمد مرزا
 اضافه کرد و چون نوبت بفرزند فرزندش ابو سعید میرزا رسید پس مالک ترکستان و ماوراء
 النهر و بخشان و خراسان و کابل و قندهار و تمامها بدست آوردند از آنوقت یعنی از سنه
 هشت صد و پنجاه و پنج هجری که تاریخ منشین ابو سعید میرزا است تعلق این اقوام بدعقلی
 که مستقر فرمان فرمای حاکم کابل بودند پیدا شد تا آنکه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه جدا گرا پادشاه
 و دعقلی که در سنه هشت صد و هشتاد و هشت هجری از بطن نیکار خانم در بلده قسند پیدا شد
 و در سنه هشت صد و نود و نه هجری در اندو جان که تخت گاه فرغانه است سندنشین
 بعد از آن بدعقلی تشیف آورده و بعد چهل و نه سال در سنه هشت صد و بیست و یک هجری و غات در ارگ کابل مدفون
 پس پسین پادشاه در وقت عالمگیری خود با اقوام افغان تعلق آمد و رفت و اختلاط
 پیدا کرده بر سر جد های ایشان در موسم گرما و تبدیلی هوای کابل و دره هم میگردند و او هم در
 میان جمله اقوام افغانان مردم یوسف زری را از جهت بهادری و همان نوازی و لیاقت
 و فاداری بنظر رغبت ملاحظه کرده با ایشان برای دلداري و ایتلان پیوند خویش و رشت
 داری کرده دختر نیک ختر ملکشاه منصور یوسف زری را بنگاح در آورد بانویی خود ساخت
 و شاه منصور را از امیران و معتمدان خود شمرده هم کاب خود می بردند و چون آن پادشاه
 جهان پناه انتقال کرده بموجب وصیت او خاتون مذکوره با معتمدان خود بر مقام شهر خارا باجو
 نشاند و خراج و مالیه این وطن را حواله نمودند و چونکه آن بی بی هم لا ولد بود و بعد از آن

وبعد از وفات بابر پادشاه فرزندش جمیون پادشاه هندوستان جلاوطن شده بملک ایران
 بغربت گذاره میکردند لهذا از ملک شاه منصور و دخترش بیچ نشانه باقی نمانده گنم شدند و اقوام
 افغانان باز خود مختاری کرده متفرق شدند و چون نوبت سلطنت بجلال الدین اکبر پادشاه
 رسید این پادشاه منتظم و مدبر همه ممالک هندوستان و خراسان را بحکمت و تسخیر مسخر کرده
 اقوام افغانان را که همیشه بغاوت و کشتی پیشه ایشان ست پایمال و زیر و زبر کرده اقوام
 یوسف زی گردن از اطاعت تافته بغاوت اختیار کردند و عاملان سلطانی را قتل و تاراج
 کرده از اوطان خود راندند چون خبر بغاوت ایشان بجلال الدین اکبر پادشاه رسید برای
 سه کوبی و گوشمالی ایشان حکم فوج کشی کرده افواج قاهره او برین اوطان صوات
 و بهمنیر توجه نمودند در آن زمان برین اوطان و اقوام علاوه از هیبت شاهای قهرتانی هم
 مسلط گشته که قحط شدید نمودار شد و مرض عالم تباه آغاز نمود حضرت اخوند درویزه
 علیه الرحمة در کتاب خود می نویسد که من درین واقعه سخت بخود حاضر می بودم که اقوام
 حسدات و بهمنیر از غایت جوع و شدت مرض از مسکن خود آواره شده همگی بملک صوات
 آمدند و در حسدات صوات چندان مردگان را پشم خود معاینه میکردم که طاقت دفن و کفن
 آنها نبود و هرگاهیکه مردار می یافتند از غایت جوع چون حلال میخوردند بل بعضی گوشت مر
 دگان میخوردند و چون گوشت مردار نمی یافتند از گرسنگی مملک میشدند و چون لشکر اکبر پادشاه
 بمیان صوات رسیدند قلعه و امغار را آباد کردند و از هر جانب مردم یوسف زی را تاراج
 می بردند و آل و عیال و اطفال ایشان را به اسیر می بردند و این تاراج لشکر فعل در میان

اقوام یوسف زری ماحال شهروز ضرب المثل است که هرگاه جای را خراب و بر باد بیند میگویند که
 این مقام بتاراج منل ناراج شده است آخر الامر ناچار شدند سر برآوردند و مقادش شدند
 حکم سلطانی بران شد که مردم یوسف زری ازین اوطان رانند و در پیشنگریان مردم هجند
 او گلیانی متفرق سازند اما مهمات سلطنت روی آورده فرصت نیافتند و این اقوام بجای
 خود ماندند و خراج مؤلف یعنی مالیه سلطانی که در آنوقت یک هزار روپیه مقرر شده بود بحساب
 قلبها و خانهها پنج تنگه هندوستان بقتبت میرسید و انمودند مگر چونکه خیلی ازیشان بر خطر طوفانی
 مرده بوده و برخی بقحط قهرمانی از گرسنگی ماک شده بودند و بقیه ایشان بقید و تاراج لشکر منسل
 اگرشاهی گرفتار شده بودند اقوام صوابی و دلازاک از دست ایشان بیچکلی و هزاره آواره
 شده بودند باز جمعیت آورده وطن را خالی یافته حمله کردند و جمله ولایت مندر و یوسف زری
 بدست مردم اصف و اشتات افتاد چنانچه زمین هموار که برب اباسندست بدست مردم
 دلازاک افتاد و صوات بدست مردم صوابی قدیم و بهنیه و جمله بدست مردم جمله وال بهنیه و افتاد
 و باجور بدست مردم ننگر بار افتاد مگر چونکه مردم یوسف زری مانند شیران شکار خود بدگیران
 نمیکدازند چند سال بعد باز اتفاق خود ساخته امداد و حمایت خود با مرتب کرده در واپسی اوطان
 رفته خود شروع نمودند و دعا از بزرگان و زاهدان زمانه و امداد از برادران و خویشان و ا
 ستغفار از پادشاهان و صدقات برب المنان پیش کردند اول مردم دلازاک مقابله شروع
 نمودند و ایشان را شکست داده از دریای اباسند گزرا نمیده در هزاره اقامت گیر شدند
 و چون در انجا هم خلل انداختند شاهزاده شاه سلیم از فرزندان جلال الدین اکبر پادشاه که بدان

نواحی از جانب پدر خود حکمران بودند از آنجا خارج کرده بوطن و حکم فرستادند لهذا پنج و بنیاد
 ایشان ازین اوطان منقطع شده مگر یک یک خاندان که در ملک صوات پیدایشی دارند ایشان
 بطور فقری و پساگی گدازه خود میکنند باز اقوام یوسف زئی در واپسی ملک صوات متفکر بودند
 اقتاد در ملک صوات مردم صواتی و لغمانی و بر ملک باجوڑ مردم ننگرهار را با دبود و امداد و حمایت ایشان
 یکجمله و طاقت مقابلت ایشان نداشتند و زمین صواتی و لغمانی مخالفت اقتاد و نوبت جنگ و جدل
 رسید اقوام یوسف زئی برای غرض خود طغیاری لغمانی کردند و مردم صوات هریمیت داده مردم
 لغمانی هم قسمی که بتقدیر مخالفت مقابلت توانیم کرد بطوع و رغبت انقیاد نمودند و تسلیم کردند که
 ملک شاست اگر ما بطور رعیت بگذارید بهتر خواهد بود ورنه اختیار بدست شما هست درین
 هنگام اقوام یوسف زئی اتفاق خود را خوب درست کرده به علی اصغر نام شخص بر خود امیر و
 بادشاه و متصرف مقرر کرده که فراهی لشکر و اصلاح اقوام و مقابلت دشمن کند و عسکر و زرع
 خود بدو تسلیم کنند چنانچه این قاعده در اقوام یوسف زئی تا حال جاریست که وقتیکه از دشمن صعب
 ناچار شوند شخص را بداد عسکر بادشاه گیرند باز در وقت استغفار و گردانی کرده او را مغفول سازند
 علی اصغر ترتیب اقوام و فراهی عسکر بدست آورد و اقوام صواتی را فرار نموده رفته رفته در پس
 ایشان پیش قدمی کرده چند نفر از معتبران یوسف زئی هم متفق الزامی بودند چون ملک بدال
 اکوری و ملک بابا ملی زری و ملک شنه خان و ملا ابراهیم الیاس زری و ملک گندرو غیر هم تا آنکه بنگلی
 وطن صوات و بونیر و چمله و کانا و و غور بند و کناره اباسند که ازاد عرف سیند
 کری گویند و کوه تنول از ایشان خالی کردند و باجوڑ را نیز از مردم ننگرهار خالی کرده باز اوطان

مورد تقسیم بقیه ملک حمد و شیخ ملک در فتح سابقه کرده بودند عمل نمودند و هر یک از اقوام بطن
 مالوف خود فراهم شده اباد شدند و اگر حصه و فریت قومی از ایشان بنسبت دیگری کم رسیده
 آنرا برآور گرفته نمیدادند و همچنین اگر وطن یک قوم بنسبت دیگر قوم خراب و بی حاصل بود با
 ایشان مشارکت و معاوضت نمیکردند چنانچه الی یومنا این قاعده در میان این اقوام
 جاریست و چون که مردم اکوزی اولاد همان شش فرزند آن کور ملک صوات و تیزی و پورن و
 چکی و کانی و غور بند متفق شدند چنانکه تا حال بر آن منوال اباد بستند در میان ایشان
 کمی و بیش حصص و دفترهای است لکن درین باره هیچ تجسس و تحقیق نتوانستند کرد و
 این تفاوت از قدما که بر سالان اکوزی و بعضی تواریخ ایشان و جمعی مشهورست و آن اینست
 که کور از زوجه اولیه خود که رانی نام است اولاد نمی شد پس کور برای پیدایش اولاد سیمه کور و
 که رانی خادمه فقیره بود بنکاح گرفت و چون فرزند اول و شاد کور نام پیشد رانی از جانداد و دفتر اکو
 حصه اندک که بمقدار دوات شاد گزنی (خاد گزنی) بنسبت همگی صوات او را جدا کرده که فرزند
 مزدور را این قسم کافی است بعد از مدتی فرزند دیگر کور را متولد شد با نام او را هم همان
 قد جدا کرده چنانکه دوات ابازی بنسبت جمله صوات و چون فرزند سیمه او خواهر متولد شد
 رانی گفت شوهر خود کور که من با کور تقسیم مناصفه میکنم یعنی نصفی جایدا و شما اولاد کور را مقدر
 شد بر چند فرزندان که از او پیدا میشود و نصفی مرا است اگر مرا یک پیشد همان طور کردند
 و این تقسیم را در میان افغانان تقسیم شرونی و تقسیم شورنی میگویند یعنی اگر از یک در یک فرزند
 باشد از دیگر گرفت یا هشت جانداد پدر را نصف نصف تقسیم میکنند و در عداقه پیشه و روشنگر

این قسم تقسیم تا حال جاریست و در دفترهای سدرکاری برطانیه هم داخل قانون و معمول است
 بعد از چند مدت که بی بی رانی از اولاد بحالت مامیدی رسد گوهره رافزند دیگر متولد شد باز
 نام رانی او را بنفرزندی گرفته حصه کلان از نصف جان داد خود بدو بخشید پس اقوام بازیدری
 ۲ بانی زری که از مقام بهانه صوات تاحد و صوات بالا و پورن و چکس و غنبد
 و گانرا که این دفترها درین کناره صوات در حصه بی بی رانی میخورند بدین سبب است و چونکه
 در آخر عمر الله تعالی او را دو فرزند نر بخشید و حاتم و در دست جایدا و اندک مانده بود
 مانند دفتر رانی زری به نسبت برد و کناره صوات و اگر در آن حالت سفید ریش شده بنفرزندان
 گوهره که همگی جوانان گمرکش بودند و دسترس نمی شد پس حصه اولاد رانی همین قدر شد لکن چونکه گمرکش
 مذکوره اگر چه قمرین قیاس حالت افغانان است مگر به ثبوت نرسیده لهذا قابل اطمینان و اعتماد
 و اهل کمال و انایان نخواهد شد بلکه وجه تفاوت حاصل بین اقوام همین است که در میان کل اقوام
 افغانان قاعده مستمره چنین است که چنین زمین و دفتر که بغلبه جنگ و جدال از اقوام دیگر بگیرند آنرا
 بنفری جوانان گمرکش و بهادران اسلمه را تقسیم نمایند پس هر قوم را که نفری و مقاتلین زیاد باشد
 حصهای دفتر ایشان زیاد و کم را حصها کم میباشد و بهتر تقدیر کناره جنوبی در میان صوات میان
 فرزندانشان اکتوا تقسیم شد بدینطور که اولاد حاتم و حاتم را دفتر رانی زری از چشمه عمر ویر بهانه صوات
 حیدر غری صوات یعنی ده قلنگی قریب دهاط طوطکان و حصار و اولاد بازید را از چشمه عمر ویر بالا
 تا مقام چورثی که حیدر شیع صوات است و تا و طان پورن و چکس و غنبد و گانرا مقرر شد
 و کناره شمالی صوات میان فرزندانشان دیگر مقرر و تقسیم شد بدینطور که اولاد شادک را دهاط

بزرگوار و مقرب جوار آن داده شد و اولاد ابا زاده است با دوان با داده و اولاد خواجور را
 بالای چکرده تا مقام شاگرم که حدود شرق و شمالی صوات است و دفتر تالاش و ملیزی
 تاکو لاهوری که حدود شمالی این اقوام است داده شد و کنار جنوبی صوات را نیز
 و بازیزی و بایزی و گویند و کنار شمالی را خواجوری و خواجوری و گویند و
 دفتر خواجوری بخصی اوری بر شش حصه تقسیم شده است علاء الدین زی و شامی زی اولاد
 و برادران از یک مادر سیت و چون اولاد و برادران از یک در جمعه مکه را سیبونی میگویند
 نیک خیال و اولاد برادر دیگر جدا سا در ملیزی اولاد ملی ثانی از جدا مادر که از جدا کله بر علاقه
 بای تالاش و سیند ملیزی تا مقام لاهوری آباد هستند اما قوم شموزی که درین کنار بر علاقه
 شموزی آباد هستند ایشان از خواجوری نیستند بلکه از کنار جنوبی بازیزی و خصوصاً
 از قوم بابوزی بکدام حادثه عظیمه جدا شده بعلاقه خواجوری پناه گزین آمده بودند و چونکه
 در آن حالت دفتر برایشان نهایت فراخ بود و خواجوری بطحاظ عزیز دلی و برادری این علاقه
 شموزی بایشان داده متمکن بر شده تا زمانه حال آباد هستند این بود سرگذشت انساب
 و خراب یوسفی که بدین غایت رسید زیاده در شانه های اخیر ایشان و احوال پسینه
 ایشان قلم نسائی نمیکند تا کتاب الطوالت و ملالت بنجامد اما چونکه منصب العین مادرین کتاب
 شرح خاندان ریاست دیرست که در قوم ملیزی توانم شده است این احوال ملیزی و
 شرح این خاندان گرامی در بحث جدا گانه تحریر میکنم و میگویم این شرح را در مقام
 ملی و تو نسبیان و فیو نشا و الیان و بر بدن ای عزیز که یلی را که جدا علی اقوام

ملیزی است و زوجه بودند یکی او سه که ملای از بطن او و فرزند اول شیخی دویم
 نور که اولاد ایشان شیخی که در اصل شیخی خیل اند و نوره خیل که در اصل نورک خیل اند میگویند
 بر وطن تالاش و سیند آباد هستند و زوجه دویم که نسق نام داشت ملای از بطن او سه فرزند
 بودند اول نصر الدین که اولاد او را نصر دین خیل گویند که تا مقام خیل بهر دو کناره سیند و
 حوالی کوههایی این مقامات آباد هستند دویم سلطان که اولاد او را سلطان خیل گویند
 و جمله شاخهای ایشان از دهنه خیل و ابابکر خیل از مقام خیل کوههای خوبی و شمالی دره های آن
 مقامات تا محاذات جغتاج آباد هستند اخوندان گان خیل که ایشان را تدبیران و مدالیهام
 و منتظران این ریاست باید خواند درین شاخ سلطان خیل اند بر مقام خیل که چشم این اوطان است
 آباد هستند فرزند سویم بابا پند خان است که خاندان والی مدوح مازین شاخ است خصوصاً
 از فرقه ابراهیم خیل چونکه رسم قدیم در افغانان برین رفته که تصرف حکومت ایشان قومی جمهره
 باشند و کلانان و معتبران قوم خود را ملکان میگویند چنانچه سابقاً گذشته است و اگر شخصی در
 ایشان از جهت اموال اسلحه و ملازمان زیاده ممتاز شود آن را خان گویند رفته رفته این
 خاندان خاندان خانی شود و اخلاف آن خاندان بر سند اسلاف خود با بامداد اتفاق
 اقوام نشین میکنند و چونکه بی اتفاقی در نسل افغانان مورثه قدیمی است غالباً فرزندان
 یک خان بعد از انتقال خود بر سند نشینی بخیل خود یا بستر غیب اقوام قتل یکدیگر میکنند
 و این قسم خاندان با در یوسف زری و مند ژ فراوان اند چنانچه خوانین هستند و زبیده و
 طور و دهنوتی و مردان و آمازی و غیره در اقوام مند ژ و خوانین الوند و تهانه و کوفیل

و آب خیل و بابوزی و عزتی خیل و شامیزی و سیمونینی و نیک بیخیل در صوفا خوانین سرائی و شمشان
 و شاهزادی و رباط در ملیزی که هر یکی ازین خاندانها بقدر حیثیت خود در قوم خود ممتاز اند و بعضی
 ازین خاندانها را با سلاطین کابل و پستان تعلق آمد و رفت و مقرری اعزاز و مواجب هم گذشته
 چنانچه جد خوانین الدن مسمی عبداللہ خان را از جانب احمد شاه بادشاہ اعزاز و امتیاز فراوان بود
 اگر مشویمای فوج کشی از و میگرفت و یک قبضه انعامی در ملک پنجاب در علاقه شوکت هم بدو عطا
 فرموده که تا حال ولاد برادرش محمد ظریف خان بران اباد بستند و همچنین هر دو حمز خان یعنی
 جد خوانین شاهزادی و جد خوانین تہانہ را در وقت خود تعلق آمد و رفت بہ تخت نشینان دہلی
 جاری بود کہ محمد بیگ خان شاعر نوشہر کہ در آن وقت بود در دیوان خود در باب غورسانی
 اقوام و ترغیب دادن مغل ازین حمز خان نہایت شکایت کرده و یک غزل در داغیانہ و حرمت نیر
 در دیوان خود درین باب گفته : مگر خاندان امیری و نوابی در افغانان یوسف زری بغیر از
 خاندان والی محمود پاپیدان شدہ کہ بکرت اولیا اکرام خصوصاً حضرت بنور صاحب کہ مرشد
 مشفق جد علی ابن خاندان گرامی بود انجد خانی گذشته بنوابی و امیری انجامیدہ و چونکہ
 نام این والی نامی در اینجا ذکر شد پس ضروری و ناچار است کہ شہدہ از احوال و درج این
 صحیفہ شود و برای تحسین و تبرک این کتاب بدان ای عزیز کہ حضرت شیخ آدم بنوری
 حنفی نقشبندی از نسل سادات سنہ بود و از مدین کالمین و خلفائے واصلین
 حضرت شیخ احمد فاروقی حسینی جد الفانی بود در وقت مرجع خلانق بود و در باب
 ارشاد در سوی شب روز با مہتر جاری بود حتی کہ از بہت کثرت مسرشدان شہود خلایق

انبائی شیخ عثمان پشاور شیخ نبی الدین منہ شیخ جمال منہ شیخ یار محمد لاہوری
شیخ قاسم سہارنپوری شیخ عبدالسلام منہ شیخ دریامنہ شیخ فرید منہ شیخ یار محمد
غازی پوری شیخ الہداد بلادل شیخ حبیب پوری کہ منہ از تبرکی درین ایام در پشاور
مرجع خواص و عوام بجانب جنوبی شہر پشاور کا مہران بیک بخشی میر منصور بخشی محمد امین بخش
مصنف کتاب مناقب لطافت شیخ ہاشم منہ عبدالسلام ہنگالی حاجی شاہ محمد امانی حافظ
نظام الدین ملتانی شیخ ایوب یوسف زری شیخ داؤد یوسف زری ملا عبدلکریم یوسف زری
برخوردار نجابی یار محمد سرور غایت اللہ سروری خلیل سروری عبدالرحمانی محمود
جلال پوری علی ملتانی حافظ محمد لاہور فتح خان قصور شاہ محمد نجابی سلطان پوری
حافظ نور محمد سامانی شیخ بلال پلوی حاجی بہادر کوہاٹی رحمۃ اللہ سکنہ شیخ میان پور یوسف
این شخص از اولاد حضرت اخوند درویش علیہ الرحمۃ است از اولیا و وقت خود بود فرار پر انوار او
در مقام سلام پور صوات است شیخ علی گوالیاری ملا الیاس باجوڑی این همان شخص
مبارک است کہ خاندان زینت نشان والیان دیراز و متعہ شدہ و چونکہ صناموصوف از دولت علم
بی بہرہ بود لہذا بموجب محاورہ آنوقت از و بلا تعبیر کہ شدہ و چونکہ در زمانہ ما بعد مرجع خلائق
و منبع مسرشدان گردید و انجمن شخص را در عرف اقوام افاغندہ اخوند صاحب میگویند لہذا
بہ اخون الیاس صاحب شہرت یافتہ و اولادش را تا زمانہ حال اخون خیل میگویند و نیز چون مردمان
بعید در میان باجوڑ و ملتان فرق نمیکند و باجوڑ قدری مشہور است لہذا باجوڑی
یاد کردہ است شیخ عبداللہ سندی عبدالمجید پوری شیخ قطب نجابی شیخ احمد سوری شیخ یازید

ابردی فرمایند و از اجابت پادشاهان چه بپند و پستان کنند مناسبت از خدمت ایشان استفاده و استفاده کنی - حضرت شیخ سعدی در فرموده
محمد بن بدخش و میر تقی میر بدخش از شفا یافتند شیخ منظم غزنی بزرگ بودند حضرت شیخ سعدی لایحه بنیاد مرید خود از افاضت جنت پند و پستان
تو وقت غسل دادن و سوره ابراب - بلیبیدم و فرمودند استغفر و در وقت سیزدهم متوال ۱۰۵۲ بکنند

افغان شیخ سعدی لاهوری این شیخ در وقت خود شهره افاق بود چون تعلق آمد
 و رفت افغانان با او زیاده بود لهذا به پیرپان صاحب مشهور بود جدا خود را دکان خیل که
 ملا روت نام داشت از مریدان او بود و بعد خوانین الوند و دیگر ملکان و معبران یوسفی
 از مریدان او هستند سید سکندر ظهور آبادی شیخ ابوالحسن میوالی حمت الله تعالی رحمة
 واسعه و چونکه احصای متعلین آن فیاض زمان متعسر است لهذا باین قدر کفایت کرده
 الغرض عجب حضرت بنور صاحب در وقت خود مرجع خلایق نزدیک دور گردید و این طعنه بنات
 نمود گوش حق نبوشا غوند الیاس صاحب عوت نگار گردید و این شخص را نام فیم از قوم ابراهیم خیل که
 شاخی معبر است از قوم پانده خیل همیشه طالب تجسس کامل و هر شایع بود پس برای جابت آن و نحو
 الهامی بتیک گفته آشفته حال طالب صال آن صاحب کمال گردید صاحب موصوف هم به موجب
 صادق و محبت و اتق بنظر رغبت و عنایت ملاحظه فرموده خاصیت مقفاطیس آن قلب آفرین
 منوال ظاهر نمود و ارشاد مجانه طریقت خود بدو شروع نمود در سفر و حضر نعل بر دار آن سایه کردگار بود
 و چون آن حضار اراده سفر حرمین الشریفین مستقیم نمود غوند صاحب موصوف بکمال محبت و اخلاص
 بهم و بمقدم مرشد مهربان خود بود و جمله فیوضات حج و استفاد فیوضات بیت الله شریف
 حاصل نمود و بروضه منوره خیر البشر جان نشان چندین از فیوضات مرقد مطهر و انقاس
 فیض اساس شد خود در اینجا ضایفه نمود و در وقت ترخیص از مرشد خود توجیهات مشفقانه و
 دعوات مخلصانه بدو عنایت فرمود خصوصاً در حق کامیابی و سیرازی دینی و دینی او
 لاده زیاده تر تاکید می نمودند و برای تبرک یمن از دست مبارک خود یک جفت کفش مستعمل

خود و یک جفت تسبیح خود که آن تسبیح که با سفید که از سر هند صاحب بحضرت بنورصناوارو به
 اخوان الیاس صاحب عطا شده بود تا حال در دست والی ممدوح نشانه ترک جدی موجود است
 بدو عطا فرموده است گویا که درین دو قسم ترک شارت بملازمت خاکساری که از لوازم پائیز است
 و دیانت داری که از لوازم تسبیح است از جانب انصا کمال بود و نیز در باب کفش این مریز
 مخفی بود که از هر جا که مریز در وطن خود این کفش از یز پاکند اولاد او پیش طریقت تا آنجا
 حکومت خواهند کرد اینقدر بود سرگذشت صحیح حضرت بنور صاحب استفاده اخوان الیاس
 صاحب از و آنچه در بعضی مباحثها و کتب حیه و توارنج غیر معتبره مرقوم است که حضرت بنور صاحب
 در وقت رسیدن روضه منویره الشریسته استغاثه سخت بلفظ *یا رسول الله* می فرمودند
 یعنی ای حبیب مبارک من دست بدمت پاک خود بگیر و از روضه قدسه آنحضرت اواز پر نواز یا
 سُبْحَیْ یا وَلَدِی بسماعت حاضرین رسیده و دست مبارک آنحضرت از غلافها بیرون شده
 مصافحه صاحب صوف نمود و این صفا بعضی از میدان خود را خوانده نوبت نبوت مصافحه نمود
 و بعضی از میدان پیش قدمی و چهره دوستی درینجا نموده خطاب به مادی یافت این خرق عادت
 اگر چه دشمنان آن برگزیده بارتب العزت چندان دشواریست لکن با وجود اینکه از قوا اعتداع
 برخلاف است چرا که اظهرا معجزه و کرامت برای ضرورت باشد و درینجا چه ضرورت نبود دیگر آنکه اولیا و
 مکملان افضل از جنس سادات بدینطور مقتبس انواران مشکوٰه از سر آر گردیده اند و با کسی مصافقه
 نشده مانند شیخ عبدالقادر جیلانی قدس الله سره بنبوت و تحقیق نرسیده چنانکه در تصفیة
 محمد امین بدشی که از جمله دوستان مخلصان این سفر بود درین باب هیچ رمز نرفته و همچنین

در کتاب ظواهر الابرار تصنیف میان عمر صبا چکنی که سفر حسین الشرفین آنحضرت را بکمال
تفصیل ذکر کرده درین باب هیچ گفته البته این مبالغه مدحیه را منشاء نیست و آن این است
که در کتاب مناقب الحضرات مرقوم است که حضرت سیدم شد ماجبه داشت که چارده سال در آن
گذاره میکردی و این جبه بسیار کهنه شده و کوتاه هم بود اگر بر سر میگرفتند پاره نمیشد ناگاه
در واقعه سرور عالم صلی الله علیه و سلم در خواب گاه خود یکجا دیدند و آنحضرت دست شفقت در گردن
ایشان انداختند هر بانی کردند و میفرمودند یا ولدی این جبه مثل گلیم است که از برای من از عرش
آمده بود اول از باب ابوبکر رسید بخاطر ام رسید که این گلیم از دنیا بود درین گفن چه مدعا بوده باشد
بجز در این خطره حضرت ابوبکر صدیق از جانب راست آن سرور ظاهر شده گفتند شرفا میفرمایند یعنی
شرف این گلیم که از عرش آمده بوده اول آن شرف بمن رسیده بعد از آن بدیگران که آورد
جبه فی صدر ابی بکر الصدیق رضی الله عنه یعنی نه انداخته است الله تعالی در سینه من
از انوار و اسرار مکرر انداخته ام آنرا در سینه ابی بکر رضی الله عنه محمد بن خدیج میگویی که آنجبه
بنایت برکت و جرمین شرفین داخل شده و بعضی تریاران در آن پیوندا کرده اند خصوصاً این
فقر بام ایشان خرقهای مبرکه در مدینه منوره بران دوخته است بالای سینه پیوندا سفید سلیح
و رنگین آخرین پیونداست که ختم بفقیر شده است و تبرکهای مخصوص ایشان بفقیر ماندست
و از آن جبه مبرکه که پیوندا باین فقر نیز رسیده است که صاحب زاده سعیدی حضرت سید
رحمت فرموده اند و حضرت فقیر نظامی بارها از فضایل این جبه مبرکه اظهار میکردند
که درین جبه ظهور حضرت سرور کائنات مخاطب شده اند که یا ولدی هر که مصافحه تو کرد

گویا مصافحه من کرده است و هر که در سایه تو آمده است در سایه مرحمت من آمده است و هر که در
 طریقه تو آمده است او را بخشیده ام و غیره آن پس ازین سرگذشت صحیح بظهور میرسد که لفظ یا
 ولدی گفتن سرور کائنات ولی مذکور را و مصافحه نمودن با او همین بود که در خواب فیضیات
 و رویانی صادقانه او شده و زیاده تجا سر کردن درین باب از حد ادب تجاوز خواهد بود و اینست
 نظامی چون با اسکندر خوری و ادب انگیزان را تا بر خوری و اخوان اخوان الیاس بابا
 صاحب بعد از تکمیل دعوات مرشد خود خصوصاً در باب نمودن اعتبار و ریاست اولاد خود با
 جمعی از مردان دیگر رخصت گرفته مراجعت بوطن خود فرمودند بشهر دہلی آمدند واقعه مقابلہ عا
 لمگیر بادشاه با داراشکوه و دیگر اولاد شاه جهان غمگین گشته بود و عالمگیر بر تخت سلطنت دہلی
 بکمال حشمت و شوکت رونق افروز بودند بامردان بنور صاحب موصوف ازین جهت که حاج
 بیت اند شریف بودند و نیز در ایام شادگی خود با بنور صاحب تعلق آمد و رفت هم داشته بودند
 کمال محبت و اخلاص نظر نمودند و هر یکی را حسب حقیقت خود وعده امداد هم دادند چنانچه میان نور رضا
 سلام پوری صواتی را و وعده امداد جهاد کوستان و حاجی بہادر صاحب کولانی و وعده امداد
 امر معروف و نہی منکر فرمودند و اخوان الیاس صاحب هم وعده امداد بختی که در حاجتہای خود مرا
 اطلاع دیند و چون مردان بنور رضا از اینجا رخصت شدہ ہر یکی بوطن اصلی خود متوجہ شد
 خون الیاس صاحب چون بوطن صوات آمد و از دریای صوات بگذر شاملی مقام چکدرہ عبور
 کرد و کفش متہ کہ مرشد خود را ازین پا کرده بمسکن اصلی خود توجہ نمود و ہمہ ازینجا بہت کہ حکومت
 در ریاست اولادش تازمانہ حال غلبہ از کنارہ شمالی صوات بکنارہ جنوبی او تجاوز نشدہ گویا کہ

گویند که اراده دعوات قرن الاجابت چنین بود که هر جا که در وطن خود اخون الیاس با این کفشی
 زیر پا کند تا آنجا بفضل خدا حکومت و ریاست او را دش خواهد شد این بود اسباب باطنیه ترقی این خا
 ندان گرامی از جانب خداوند معز و مدلل بکوشش اخون الیاس با صاحب جوم و اسباب ظاهری
 که مرتب اند برین فیوضات باطنی رجوع خلایق بود بطرف اخون صاحب موصوف و منصف
 کرده ایشان ویرادر فصل خصوصیات خود و چونکه رسم ستمه افغانان چنین است که این چنین
 شخص خدا پرست و اهل الله را فتوحات و صدقات و سیرهای دفتری و آسیاها بطور شکرانه میدهند
 مردمان ملیزمی و میدان علاوه از دفترموروثی خود در مقامات مشتته به اخون الیاس
 بابا اعطا نمودند و خیلی از خلایق نزدیک دور بمردی و درخواست دعوات و قضا حاجات
 دینی و منقاد او شدند و این امر که موجب کثرت مال و رجوع خلایق است قوی تر در اسباب
 ظاهره گردید بعد از چند مدت اخون الیاس صاحب داعیه اجل فرارسیده شربت وفات چشیده
 در قریه لاجهوک دفن گردید مزار فیض ناری در انجام کز آمد و رفت زائرین است اگر چه
 در زمانه سابقه بدستور فقیرانه و خاکی بطور معمولی بود اما درین ایام والی مدوح ما قبر منور و روضه
 عالیّه او نهایت مزین و خوش نما با کرده جانی و هست ناظرین است امید که این والی خیر
 اندیش از قدماء خود در جمله امور چنانکه ترقی کرده زیاده ازین گوی سبقت خواهد برد بعد از وفات
 آن مرحوم پسرش ملا اسمعیل بابا در موضع بیسور که بلده مشهور است از دہات اخون خیلان
 جای سکونت و بود و با شرفی مقرر کرده بقاعده والد خود در اصلاح اقوام و منصف مردمان
 کوشش می نمود و جاہت او زیاده تر گردیده موقوف علیہ فصل مقدمات گردید و در اینجا

وفات یافته در مقبره بیوز دفن گردید : فرزندش غلام خان را اسباب ظاهره اعتبار و دولت
 بشمار میسره گردید و تمهید امور خانی شروع نمود و قدری لوازم خانی را از اسپان و ملازمان ایجاد
 کرده در آنجا وفات یافت. بجنب والد خود در مقبره بیوز دفن گردید بعد از آن فرزندش ظفر خان
 اقتدار خود را بران مزید کرده چار و ناچار خانی خود را بر اقوام مسلم میداشت. و برای اظهار غلبه و استقلال
 خود دار الحکومت مقام دیر خوشنوسیر مقرر فرموده : در بیوز وفات یافته در مقبره بیوز دفن گردید
 این ظفر خان را چند بسره دیگر بغیر از قاسم خان بودند که خوانین او نخیلان سگوش و باطل کیره
 و روخان و غیره مواضع است از نسل الشیان هستند مگر فرزند لائق و بجای نشین او قاسم خان بود
 معروف خان شهید که بر منصب خانی او شسته حکمرانی میکردند بعد از چند سال از دست پسرش
 از خان بمصلحت برادر خود سید محمد خان کشته شده در مقبره دیر دفن گردید و چونکه طغطنه حکومت
 و ریاست این خان شهید با طرف بعیده صوات و پتال رسیده بود - شاه کشور بادشا چرال
 با او پیوند خویشی کرد و همیشه خود او را بنکاح داده بود و از آن وقت میان این هر دو خان دان
 سلسله دوستی پیوند خویشی تا زمان حال جاریست و چونکه قاسم خان شهادت چشید فرزندش
 غزن خانرا والد او و خونزای پتال با خود بپتال برده و آنجا پرورش میداد و چون بعمربانزده سال
 انجامید معتمدان این وطن مخصوصا قابل خونزاده خهل و غیره ملکان قوم و معتبران وطن
 بطلب او رفته بسند خانی دار الحکومت دیر متکلم گردید و برادران بدکاران خود را بعضی تقبل
 و برخی را بجلا وطنی گنام گردانید و قاعده لشکر کشی از زمانه او با طرف بعیده صوات و باجو
 و آسمار و کادیش و قاشقار و تخت بهانی ازین خان والا شان جاری گردید و بزرگان

اهل زمان نام خانان دیرجاری گردید چرا که هر کسی از خوانین و افغانان صوات و بآجور و غیره
 اوطان که در وطن خود مغلوب گشتی بدار الحکومت دیر بنزد این خاندان والا نشان به
 استغاثه آمدی و مدد و از گریه و فریاد کردی و بامداد لشکر کشی این دولت بنصب خود
 رسیدی و بدین سبب این اوطان زیر فرمان این خاندان گشتی بلکه ریاست خاندان پسرال
 هم پس و بعد از این خاندان اقبال نشان شدند گو یا که اثر حکومت ایشان از حد ستر
 و شمالی جزایر علاقه اسمار و سحر عربی با جوز و مهند گشته و در کل علاقهای یوسف زری جاری
 گردید چرا که چون لشکر دیر تیار شدی این همه رؤسا با اقوام و عساکر خود هر کس مقتدی و اگر کسی
 مخالف شدی یا قومی سر از اطاعت کشید سزای قتل و آتش زدگی و جلا وطنی یافتی و هر خان و ملک
 که دامن تابعداری این خاندان گرفتی در وطن خود غالب و رئیس بودی خصوصاً در وطن
 صوات و خوانین الذند و تهبانه این اثر نهایت زیاده تر بود حتی که در مقابله سید اکبر بادشاه
 صوات که تجویر اخوند صاحب سید شریف بر ملک صوات بادشاه شده حکمرانی میکردند همه بوجه مخالفت
 صواتیان امداد از غزان خان حنا عو استه لشکر کشی کرده بود درین نوبت لشکر مهتر حنا چترال
 پسر و هم کاب خانصاحب صوف بود جنگهای مشهوره که میان این خان ظفر نشان و باد
 شاه صوات آمده بود در میدان جنگ مان دره و آله و نڈیا و گار اهل زمان اند چنانچه در آن
 مقدمه برادر سید اکبر بادشاه شاه مدار بادشاه از دست او چون خان متوطن بهنگر ملازم
 خان دیر بر سر کردگی عالیجاه رحمت الله خالصا فرزند و ولیعهدیست قتل گردید و این واقعه مشهور
 در حدود نشسته یکبار و دو و هفتاد و هجری بظهور آمده بود و این خان ظفر نشان مقدار شش

سال خانی و حکمرانی کرده در دارالحکومت ویروفات یافته در مقبره شاهای دیر دفن گردید
 بعد از انتقال وی فرزندش رحمت الله خان والد ماجد نواب محمد شریف خان مرحوم وجد
 بزرگوار والی محدوح مازنیست بخش حکومت دارالحکومت دیر گردید و بر قواعد و اصول والد
 مرحوم خود حکمرانی و لشکر کشی میکردی بلکه بخند مرتبه از والد خود ترقی و شهرت حکومت دست یاب
 کرده مقدمات و فتوحات وی در اوطان باجوڑ و صوات و غیره اوطان یادگار اهل جهان است
 وجود و کریم خلقی که جلالت موروثی این خاندان است باین یکی در وقت خود از لوازم غیر منفک
 و نعمت خدا داد است و اکثر مقدمات و فتوحات این خان مرحوم بس کردی که نواب مقف
 نآب محمد شریف خان صاحب بود که فرزند کلان و ولیعهد و سپاه افواج مذکور بود و از وقت
 طفولیت و جوانی در گمشتی و بهادری و فوج داری مدمیدان و یگانه روزگار بود و در چشم والد
 بزرگوار خود او را زیاده و تقار و اعتبار بود و باید که مقدمه کتاب را بدین قدر که موجب
 قدری بهیت گردید ختم کنم و بمقاصد کتاب رجوع نمایم و بعضی از امور ضروری را که در ماسبق
 بجمال انداخته فیصل کنم چه که اکثر مقدمات و مقابلات رحمت الله خان مرحوم بس کردی که
 فرزندش نواب محمد شریف خان مرحوم بود که در ضمن بیان احوال ذکر کرده خواهد شد لایزال
 تطویل در اینجا ضروری نیست فقط همین مد نظر باید داشت که خاندان رحمت الله خان در این
 دوران بناوات اقوام و توجیه مقدمات در وطن او و دست اندازی عمر خان جندولی
 بر رعایت او بقول جان گنوزی و عجب الحسن جمعدار این است که شش سال نواب صاحب مرحوم
 بعد از وفات قبله گاه خود خانی کرده و شش سال جلا وطنی کرده در صوات و بعد از آن

تاحال اینست پنجم سال حکومت دیر از آمدن سرکار انگلیز نشده که بران حسابست و هفت سال
 شده است بران حساب رحمت الله خان حصار سنه هجری وفات یافته در مقبره شاهی
 دارالخلافه دیر دفن گردید

منزل اور در ایالت ...
 اور نگین ...

بدان ای عزیز که جناب نواب حسن محمد شریف خان مرحوم فرزند ارجمند علیجاه رحمت الله خان صاحب
 فرزند جناب والاشان غوث خان حصار فرزند جناب شمیم خان قاسم خان فرزند خان
 بلند مکان ظفر خان فرزند حشمت عنوان غلام خان فرزند خان شوکت بنیان اسمعیل خان
 یا ملا اسمعیل بابا خلف رشید شیخ اخون الیاس صاحب رحمت الله علیه که قدر از مرگ گذشت او
 نذر رحمت ناظرین گردیده است و خالص صاحب رحمت الله خان را در پیش بودند محمد شریف و محمد زخان
 و اشرف خان و شیر محمد خان اتق و امیر خان خان بیوژ این پنج نفر برادر از یک مادر که بی بی
 صاحبه رباط از خاندان خوانین رباط بوده و حیات الله خان و دو و نیم از بطن بی بی خوزا
 بی بی صاحبه چترال و روشم خان و نعت الله خان و سردار خان از یک مادر که از قوم آنکه بوده
 و سکندر خان ابانکه از جدا مادر از قوم عشرت مگر کلان از همه برادران همین نواب محمد شریف
 خان صاحب بود این مرد فیک فال و خوشال قبال سنه یک هزار و دویست و شصت و هفت هجری
 پیدا شده بود در زمانه طفلیت تربیت و تعلیم ضروری حاصل کرده در قریب شباب صفت
 کمر کشی و فنون حرب و مردانگی علی الکمال آموخته در حرفت نیزه بازی و سپاه گری و توفنگ

زنی انگشت نمای روزگار بود و شجاعت و بهادری او قابل تعریف بود و بدین لیاقت در چشم
 والد خود عزیزترین فرزندان بود و بنصب لیعهد و سپه سالاری افواج خود او را ممتاز ساخته در
 خدمات مشکله و فوج کشی صوأت و بآجور فتوحات و کام یابیهای نمایان حاصل کرده که تا زمانه حال
 یادگار این جهان هستند مگر چونکه دولت گردون دون پرست بوعده خود گاهی وفا نکرده و رباط
 بیوفانی و ساطع عهد شکنی بر جاگسترانیده حتی که میان مادر و دختر و پدر و پسر هم این روشن رابجا
 آورده چنانکه خواجه حافظ شیرازی فرمود بیت بیا که قصار مل سخت سست بنیادست بسیار باده
 که ایام عمر بر بادست بخود رستی عهد از جهان سست نهاد بکه این عجزه عروس هزار دامادست
 خصوصاً در ماده استحقاق حکومت دینوی اینچنین نظائر در خط ربع مسکون بسیار گذشته چنانچه
 والده هارون الرشید ستمنا خیز روان پسرش مادی خلیفه را بغضه شرکت دخل حکومت نوشانیدن
 زهر قتل کرده بود برآینه میان نواب محمد شریف خان حسنا و والدش رحمت الله خان رنجش و خلش پیدا
 گردیده فرزند دیگر جمی و زخان را نزد خود خوانده بجای او ولیعهد خویش مقرر نمود و محمد شریف
 خان صاحب را از خود جدا کرده بمقام شرنگل فرستاد محمد شریف صاحب بدین غصه در اقوام
 طرح مخالفت افکند جنبه خود را در اقوام از والد خود جدا گانه بدشمنی والد خود ماده ساختند حتی
 که عهد دوستی و پیمان جنبه داری با خان باروه عمر خان جندولی کردند و بعضی از قلع و جبات
 سیند که قریب ~~سه~~ جندول بود از حکومت والد خود بقبضه عمر خان جندول دادند و
 شکست فاش و الدش از دست عمر خان بمقام ششوه و کتیار بی در علاقه صوأت ادنزی در
 سنه ۱۳۲۰ بکهنه اردو محمد و دم بگری همه بصلاح مشوره محمد شریف خان بود و چونکه والدش رحمت الله خان

بعد از سه سال رحلت نمود و محمد شریف خان بجای والد خود بمنصب خانی بدر الحکومت میرسند
 نشین گردید جم و زخان و غیره برادرانش شک تازه بر جراحت دیرینه پاشیده شد در پی او خرابی
 و بر باد ی او چنانکه رسم موروثی افغانان ست کوشان بودند حتی که یکی از عموزادگان خود را بقتل
 او گماشته گواه اندازی کرده گواه غلط شده قاتل بدکیش گرفتار شده قتل شد بدشته گردید و بسبب
 انتقام این غصه دیرینه و جدید جم و ز و فرزندش بکشتن بجا میدند بعد از قتل جم و زخان برادرش
 محمد شریف خان حنا معروف بخانکوٹ با عمر خان چند ولی جنبه داری کرده بخرابی ملک خدا داد
 میان تسخیر محکم بسند و بگرفتن قلم حیات میدان و بر دل و غیره مقدمات رعایت دیر دست اند
 کرده فوج کشتی و جنگهای ستمه شروع نمودند و اکثر عداقات حکومت دیر را بدست آوردند و
 محمد شریف خان حنا چون نقطه پر کار در دار الحکومت دیر محصور ماندند

بیان حال آبرستان بنام محمد شریف خان حنا ویرانی و جلا و او طول صوا و غیره او طان +
 اگر چه قادر قیوم هر یک از اقبال و ادبار را اسبابی مقرر فرموده لیکن برای تاثیر آن اوقات
 مخصوصه هم معین فرموده چنانچه مضمون حدیث شریف است بیت بخت چون یاور بود دندان
 بدندان بشکند + بخت چون برشته شد فالوده دندان بشکند + تنظیر عجیب التاثير
 در تواریخ بر آنکه مرقوم است که محی فی زیر اعظم والد جعفر وزیر اعظم خلیفه هارون الرشید
 خلیفه بغداد میگفت که معامله اقبال و ادبار را خوب موازنه کردم و متذکره اقبال را با من فقط
 بود روزی در دجله طهارت میکردم انگشتری مهر دار از دستم در دجله افتاد از جهت
 الفت و مواسات آن انگشتری و خامش خیلی غمگین شدم لیکن چونکه سعادت و اقبال موجوده

آن وقت مراجعتی یک شب هم گوار داشت غذا منتظم باوچی خانه من در بازار کرخ خرید
 مایان کرده همان انگشتری من از شکم مای بیرون کرده بوقت خواب شب و بسط دستار خون
 بمن پیش کرده که این را مرا حفظ فرمایید که از شکم یک مای خرید شده کرخ بیرون آمده چون نگاه
 کردم انگشتر خود شناختم و پنجاه نان خود را گفتم که الله تعالی مرا یک شب هم نگین نمیگذارد
 و نور ایک شب بنگینی نمیده چون وقت ادب با غم اثار آمد بعد از قتل فرزندم جعفر در حیلخانه
 از داروغه زندان بهزایمت و زاری و رشوت دهی یک سیر گوشت دست یاب کرده بگونه گونه
 تکلیفات در یک چاه گلن بخته کردم و چون دیگر از دیگران برداشتم در دست من شکسته شده
 چیزی از گوشت بدست من نیامد گفتم که هنوز وقت خوشی اقبال سپه شده و بر حالت موجود
 صبر کردم الغرض چون عمرخان جندولی نشسته خون و مال و ریاست دیر بود و در آن
 وقت اقبال هم کاب خان مذکور بود و یکی از واران ریاست و اشرافان هم با او متفق شده
 و اقوام ریاست خود پره و جنبه را دست یاب کرده برای قبضه کردن دار الحکومت دیر میان بهم
 بر سر کوه جان بانی با فوج بسیار و لشکر اقوام با جور و میدان و غیره اوطان برآمده هفت قلعه
 این ریاست را یک فر گرفتند و درین نوبت عرف سردار خان اصل محمد عمرخان بزرگ
 و میدان که کن عظم این ریاست دیر بود با ایشان جنبه کرده و دیگر خوانین و ملکان اقوام
 از جهت خوف جانی و مالی سلامی شده وطن بروا میداد و تسیند و قبضه خان جندول
 درآمد بغیر از یک شخص بهادر و مستقل مزاج ستم فیم جان ملک قلعه بارون که از حطه فرمان
 پوشیده بقلعه بارون محاصره دراز و گشت و خون فراوان کرده تا بعد که در دست خان جندول

گرفتار شده عرصه دراز مجبوس بود و محمد شریف خان در گرد و نواح دارالحکومت و جنگها
 فراوان کرده و خون مردمان بشمار ریخته خصوصاً جنگهای قلعه شهور گار که یادگار ابل جهان است
 لکن هیچ فائده نکرده آخر الامر در دار الخلافت دیر را حواله دشمن خون خوار کردند و بعد از
 قسر پناه گزینی در موضع ریچانکوٹ معه سامان و اراکین و خاصه داران خود بخانکوچی
 بوطن صوات رفتند مردمان صوات بدین و پریشانی و جلا وطنی و از حد زیاده غمگین شدند
 و بدین سبب که این خان عزت نشان از خاندان گرمی مسند نشینی خود آورده شده و بجای او بمطر
 عزت نگریستند و بر هر قومی که گذر کردند و او را بصدق و اخلاص گفتندی بیت رواق منظر چشم من آشیان
 تست و کرم نما و فرود آنگه خانه خانه تست و لکن چونکه مقام منگوره بمحافظه توسط محل و حال بمنزل دل
 وطن صوات بود و ملک تجنور خان مرد وفادار و بابر و ملجای دور ماندگان و آوارگان اوطان
 بود و زیارت سید و شریف هم مد نظر محمد شریف خان خطاب بود لهذا این مقام خوشگوار را برای قیام
 خود منتخب کرده رخت اقامت انداخته بانتظار وقت فرصت اوقات بسوی میگرد و در اینجا شرف خان
 که جنبه داری خان جندول کرده بود بطمع داری ریانت ویر تمنا سیداشت از خان جندول در
 خواست نمود که ملک موروثی من من عطا فرمایند لکن چونکه شیوه تعصب و غصب ایلان در
 افغانان جلب ویرینه ست و انصاف و وفاداری را نشانی نیست بدیست
 تیمار غریبان سبب ذبح میل است و جانامگر این قاعده در شهر شما نیست و بنابر آن عمر خان
 جندول حقوق قدیمه و جدید را فاسد و مشکوکه کل ریاست دیر را و چنگ آ آورده از
 کوه لاهوری تا پل چکدره بریاست دیر و با جوڑ حکمران گردید و اشرف خان یک دفعه ثانی که

بحالت ولیعهدی خود بخدمت ضیاءالملک والالدین امیر عبدالرحمن امیر کابل رفته بود و یک
صد توپ جنگ بیدرم کاهارخانه کابل همراه کل سامان داده بودند در انتظار و محرومی در مقام لاوی
قیصر انگلرام بلیزی وفات یافته دفن گردید رفقا و اولاد ایشان در این احوال با اسلالت
کابل بملاقات امیر عبدالرحمن نایب اطفال

پست خد اگر بحکمت بندد دری پشکساید بر حمت دری دیگری حضرت امام غزالی حتمه الله
در کیمیا سعادت خود فرموده که چنین در شکم مادر خود بکمال آرام و قرار خوابیده باشد مگر اگر نه
مشقت تولد برود در دوزخ بر مادرش نگذشتی موجب فرحت والدین نشدی باز
در حالت رضاع در کنار مادر همیشه آسوده باشد و از کلی تکلفات ارامیده باشد حتی که مگس فی
او بمزمزمه دیگران نیابد مگر چون ازین حالت متجاوز شود و گونه گونه استعدادات در او پیدا شود
موجب استفادۀ خود و افادۀ دیگران گردد و تحصیل کمالات خود بمزینۀ علیا انجامد و اگر تحصیل
کمالات خود و تنافس کرده چشم پوشی نماید بگروه بیایم پیوسته فقط استفادۀ خورد و نوش کند
بیت تابد و کان خانه در گردی هرگز ای خام آدمی نشوی و دیگر آنکه حکیم علی الاطلاق
هر یکی از ترقی و تنزل را بسبب ساخته باشد که تا حصول آن سبب خاص موقوف باشد از این جهت نواب
محمد شریف خان حصار را داعیه سفر کابل و ملاقات والی افغانستان و بادشاه خراسان امیر
عبدالرحمن در دال افتاد و باب یک گروه همراهان معتبرین که با او جسد وطن شده بودند و محمد شریف
خان حصار خان دیر الدین والد اشرف حصار زاده بنو خیل تهمانه خان جان خان رباط و سرور خان
خان راٹی و بلند خان خان دوکثری و غیرت خان خان جهان بی بالابرول رحمت الله خان

والد رضعی والی مایان وغیره فهم جان ملکبارون سیند و سید احمد خان ستیجیل جندول شیر محمد خان
 اتن برادر نواب صاحب مرحوم و امیر محمد خان بیوڑ برادر نوابنا مرحوم و تجنور ملک منگوره
 وغیره معبرات اقوام و چند ملازمان را ہی ملک بل شدند امیر صاحب بل از آمدن ایشان
 خبر شده تجویر ایشان در هر منزل بخوبی فرموده بعد از رسیدن و آسودگی سفر بلنواب محمد شریف
 خان صاحب کمال شوق و محبت ملاقات کرده دستقر عجمه و صفات ممکن داشتند و انتظام
 خورد و نوش و رخت خواب با تمام کامل فرمودند و وقت بوقت او را دخل در بار و صحبت خاص
 و حالات عارضه از و گوش میکردند بعد از گذشتن ایام مهمانی توجیه فرمود که اگر در تجمعات
 نمای جای شماست بلکه شمار یکی از اراکین سلطنت خود تصویرید مغرز خواهند بود و چون
 مقصود اصلی او از آن میسر نمی شد از آن موجب میل جان خود از آن رخصت کرده اندند و اگر ارا
 جعت کنی مقصود تو میدانم بعمل خواهم آورد البته نواب صاحب مذکور را به اعطیه مرضیه و تقو
 و امتعه و اصلحه مرخص کرده بمسکن خود در موضع منگوره آمده اقامت گیر شدند و افغانان
 صوات وقت بوقت و فصل بفصل در پرورش و همراهان جلا وطنی و نگرانی میکردند و تا
 عرصه شش سال گذاره حیات مستعار در حالت جلا وطنی در موضع منگوره صوات اوقات
 بسر کردند و درین اثنا برای مقابله عمر خان جندول گونه گونه تدابیر را بکار بردند مگر کاریگری نشدند
 توجیه افواج و ارباب طایفه بلوچ پسرال و شستن نواب محمد شریف نان بر سرند و در
 قادری چون و قیوم کن فیکون حب وطن را در قلب هر فقیر و امیر شسته بموجب حدیث
 خیر الرسل که حب الوطن من الایمان اگر چه صوفیان و عارفان حق شناس ازین

وطن وطن تجرید و وطن محبت ربانی گرفته اند که خلقت انسان برای آنست نه برای
 وطن دنیا چنانچه صوفی بهاء الدین رحمت الله علیه در سننوی نان و حلوائی خود فرموده
 به گنج عالم مظهر مع نابطن به گفت از ایمان بود حب الوطن به این مصرع عراق و شام نیست
 بلکه آن شبه نیست که آن را نام نیست به زانکه از دنیا است این او طان تمام به مدح دنیا
 کی کند خیر الا نام به مگر وطن و بیوی را هم تاثیر عجیب کشتی غریب باشد که انسان طاقت مفار
 رقت و مهاجرت آن ندارد خصوصاً امر او و رؤسا و خوانین که حیات جسد وطنی از گدوره
 احد کم نباشد البته بمراجعت وطن و مسکن خود چشم انتظار و دچار کرده در شاه راه استنصار
 استاد باشند بنابران نواب محمد شریف خان صفا بدین گونه منتظر بود تا آن که الله تعالی
 سببی که در حکم او مخفی بود ظاهر ساخت و آن این بود که از زمان امان الملک مهتر حرال
 که با دولت برطانیه پیوند دوستی پیدا کرده بود یک مشن یعنی جبرگه یا چوکیه سرکاری ایشان
 بطور سیاحت به مضامین مشوره مهتر مذکور در وطن حیرال آمد و رفت میکرد و مهتر مذکور را
 به اصل غریبه و امتعه نعیمه راضی کرده رفته رفته در آن وطن قسم را سخ کرده یک قلعه محکم بنا
 کرده چوکی و حراست خودی نمودند بعد از انتقال مهتر مذکور فرزندش عرف سق مهتر افضل
 الملک عمزاده نواب محمد شریف خان صفا مسند نشین شد شیر افضل خان برادر امان
 الملک به ملک کابل جلا وطن بود برو تاخت ناگهانی و یلغار مفاجاتی کرد و افضل
 الملک کشته و مسند حکومت را بدست آوردند برادر حقیقی مهتر مقتول که نظام الملک در
 نام داشت بقصد مقابله و انتقام او از کاشغریا آمده چند مقابله خفیه در میان آمد

آمده چند مقابلہ حقیقه در میان آمد مگر افشار خان طاقت ماندن نداشت باز پس گریخت
 و نظام الملک سردار بجائی برادر مقتول خود بمسند چترال حکمران گردید بعد از سه سال برادر
 دیگر او عرف غوث امیر الملک نام که از مادر دیگر بود دشمنه خون او و طامع هتیری چترال با انتظار
 قتل او نگذشت میگرد تا آنکه در شکار گاهی فرصت را دست یاب کرده نظام الملک را بقتل رسانید
 مسند نشین چترال گردید این هتیر جدید را با مشن برطانیه مخالفت واقع شد پس از خان
 جنرول را که بر مسند دیرو باجور و بعضی علاقهای صوات حکمران بود و بسبب شوهری خواهر
 رشته دار هتیر امیر الملک هم بود اطلاع حقیقه داده بطمع اموال و اسلحه صورت جهاد ساخته چترال
 فوجی گرداند و بر قلعه برطانیه حمله نمودند و دسته فوج برطانیه را محصور ساختند و چونکه فوج رسیدن سرکار
 ری دفعته در انجام مشکل بود قلعه را فتح کرده و اموال اسلحه موجوده را غنیمت ساختند و افسران
 یورپین را به اسیر بردند از خیمت افواج برطانیه از پیشه و ریسورشن بگریختند و از راه کوتل ملکنڈ
 برادطان صوات و باجوڑ و چترال تسلط قاهرانه ظاهر نمودند افغانان و باشندگان
 صوات را اگر چه بسیار لطافت و مصالحت و دل داری پیش کردند که در وطن شمایح گونه
 غرض داریم بلکه براه راست برای ازادی اسیران خود بملک باجوڑ و چترال رویم لکن ایشان
 مصالحت را قبول نکردند و بر غمهای جهاد بر کوتل ملکنڈ منصوب کرده مورچه بندی نمودند
 فوج سکاری در سنه یک هزار و شصت و نود و پنج عیسوی و یک هزار و شصت و دو و از ده مجری
 بر کوتل ملکنڈ عروج نمودند و خیلی از اسلامیان درین محاربه شربت شهادت چشیدند
 و بعضی دیات را نیز برای آتش زدگی کرده بکدره عبور نمودند محمد شاه خان برادر حقیقی عمر خان

قدری متعاقباً تحف کرده و بفرارها دند و خان جندولی با غازیان اقوام بمقام شلوغ کرده
 بر پانچکوه هم قدری مقابل کرده بعد از آن بوطن کابل معه اموال عیال خود و بجزرت کرده
 بطرف کابل و بفرارها دند و نواب محمد شریف خالصا اگر چه حب اسلامی در دوز باده داشت
 لکن چونکه مردانا و عاقبت اندیش بود و این مقابل را دشوار دانست با سرکار برطانیه خفیه
 دوستی و آشتی کرده بهمراهی افواج برطانیه بروملین خود و سندی را قبض گردید و افواج
 کشیده برا جندول جهان بٹی برآمده بکوه لاهوری بچترال رسیدند و امیر الملک شیر افضل
 خان را گرفتار کرده به اسیری به سندوستان بردند و شجاع الملک مہر چترال را سندی نشین چترال
 کرده ملک چترال را قبضه کردند

بیان احوال سندی نشینی نواب شجاع الملک و نواب شیر افضل و افتخار او
 چونکه در جبلت نواب والا خطاب محمد شریف خان صاحب مرحوم کرم خلقی و اخلاق طبعی
 او عطیہ نفیسه داد بود و در میدان تنگ این رشته دراز گنجایش نمی یافت لهذا خالق
 کمن فیکون برای افاده خواص و اظهار انار و تالیج جود و کرم او بر سندی حکمران گردانید
 و ستاره اقبال او تابان داشته اوطان ملیری و سیند و برول و میدان و جندول و شمالی
 صوات را بلا جنگ و جدل شدید زیر فرمان اقبال نشان آورده چنانچه کل شمالی صوات
 بالا در موضع ڈیری علائق نیک خیل جمع شد بخوشی و رضامندی عهدنامه اطاعت و قبولیت
 عشرتبار پنج چهارم شهر محرم الحرام ^{۱۵} ^{۱۳۰۳} داده و سید محمد خان مست خیل را که از عمرادگان
 عمر خان جندول بود و بوجہ جنبه ورشته داری بالنواب صاحب مرحوم در جلا وطنی شامل بود

بوجه دوستی و وفاداری بر قلعه با زده نشاند و فرزند خور و میان گل جان را بر قلعه موند
 و حیات الله خان برادر خود را بر قلعه طور نشاند و دیگر افسران و معتمدان خود را بر
 قلعه جات سیند و میدان و صوات حسب استعداد و لیاقت خود نشاندند و بوجه
 خوش نصیبی نیک قبایلی خود بر قرار و استقامت حکم رانی میکردند و حکام بر
 طایفه هم از بوجه کمال انجام رسانی فرائض لیاقت خود را ضعیف خوشنود بوده از
 جانب خود خطاب نوایی دیر و صوات بدو عطا نمودند و روز بروز این والی
 فرخ فال در جود و کرم خود ترقی میکردند خصوصاً فرقه علماء و صلیح و سادات و غیره
 سفید پوشان که مرغوب دل این مرد خوش نصیب بودند مانند قوافل حجاج بیت
 العتیق راهی سندین والی شفیق بودند و هر یکی از فضل و اهل کمال و وظائف
 سالانه اجناس و نقد جاری داشتند و در مصارف و چند های اسلامی بشیر عطا پیش
 قدم بود و چونکه سلطان حاکم در سال ۱۰۰۰ سلطان روم را در سال چنده ریلوی
 حجاز اخلاص او بار سال مبلغ ده هزار روپیه فراوان دید خطاب با صواب برای او
 معین الاسلام در تمغه زرین کشیده بنام او فرستادند و بیان اقران و معابرین
 خود ممتاز و سرفراز فرمودند و هر روز از صبح تا شام دریای بخشش این نواب
 حاتم زمان بمسحوقان و سالمین جاری بود و تمشاخ وقت و خلوت نشینان
 زمان همه دو عالمی و خیر اندیشان این والی نیک او خوشالقبال بودند و
 چنانکه از مرزا پیرنوار شیخ عبدالقادر جیلانی مراسلات و دعوات بجانب او

او بیانی می رسیدند و پیر السلام حسنا از فرط محبت برای ملاقات او اراده تشریف
 آوری دارالحکومت دیر فرموده بوده در میان راه او را خبر وفات این والی محوم رسید
 و در وقت حکم رانی خود هیچ گونه شکست و تذلل متوجه حال نشد بی بلکه مقابله و مقاتله شدید
 بهم مشغول شد و تسلیم نشد بود؛ مگر دوسه مقابله خفیفه با خوانین باجور بطور آمده بود که در
 بریک فتنه می و کامیابی نصیب شده بود و چون در آنه فتوحات قلعه مندره را فتح کرده
 حواله فرزند خود محمد شاه خان را کرده که میان گلجان معروف بود او هم از جهت خام عقلی
 غرور و بناوت و سرانداخته نوبت بفرج کشی جانین گردید و چونکه طاقت مقابله والد خود
 نداشت قلعه مذکوره را گذاشته بخانه کوچی جلاوطن شد و در حالت جلاوطنی او والد شرفا
 یافت و همچنین با اقوام صواتیان مقابله های خفیفه در میان آمده بود که خاطر خواه او انجام
 پذیرفته بود این همه آثار فرخ فانی یک قبالی و بود که رعایا و افواج و اراکین فوجی و
 قومی همه از و راضی و خوشنود بودند و خیال بغاوت و ردایا غیر نمیگندی باید است
 بسند و حلقه بگوشش از نواز می و لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه بگوشش؛

ایجادات این شهر

آبادی در بار خوش انار شاهی با مقاصیر خوشنما و بنگله عدالت قریب مسجد و آبادی
 مسجد شاهی بخته و سنگین و مرمت ساختن نل آب از چشمه بالا تا مسجد شاهی که
 موجب سهولت و فراخی آب است و آبادی قلعه مندره و قلعه چند اخوره در یک بخیل
 صوات و قلعه وینی و در صوات بالا و قلعه لگ در شموزی و تصنیف شدن کتاب تهذیب

تهذیب الاسلام در تنقیح عقائد اسلام و رد ادیان باطله توجیه او و طبع کردن آن بخریج
کثیر و وقف فی سبیل الدیادگار او بستند و فات این والی مرحوم بمحض فالج در مقام
تمرکز علاقه سند و جوار خواجه صاحب علیه الرحمه تیرگره شب عید فطر بعد از نماز خفتن
در سنه ۱۲۰۲ یکبار رسیده و بیت و دو بحر بی بسریه مرغ خوش از نفس عنقریب پرواز
کرده بعالم جاودانی خرامید انالله و انا الیه راجعون (و نعش سیمین
او از انجا برداشته شده در مقبره دارالحکومت دیر دفن گردید و جامعیه آسفیه در بیان
انتقال و تاریخ وصال که در آن وقت گفته بودم امنیت مستحضر والی والا ای حاکم
ملک و ظریف و حاتم دوران سارفت بحکم لطیف و دورکن از وی دو چون اجلاس
در رسیدن سال وفاتش بگبرخان محمد شریف که بطریق تخرجه یعنی اخراج لفظ دوا
که بازده عدد است از نام مذکور تاریخ مسطور بظهور میرسد کل عمر وی پنجاه و پنج سال از
طولیت تا شباب و ولیعهدی سمی شش سال اخانی مستقر بعد از وفات والده مرحوم
او شش سال جلا وطنی و صوات و غیره شش سال مسند نشینی و نوابی دیر و صوات
نه سال مذہب سینه و خفی طریقه از جانب اجداد نقشبندی و بذات خود قادری پس
ماندگان او پنج پسران ذیل و چند دختران فرزندان او محمد و اکبر و سید که باعث تحریر
این صحیفه و حالا نواب دیر و صوات و جندول سنت دویم محمد شاه روان خان بقول
معروف میان گل جان این برد و نواب زادگان از بطن بگیم صاحبه مرغوبه شاهی
بی بی صاحبه بودند که همشیره سید احمد خان باروه از نسل خوانین مستحیل جندول

بود و سه فرزند دیگر محمد عیسی و سنگرخان و شاه عالم از پسران خواتمین دیگر و چند خواتمین دیگر
غیر از شاهی بی بی صاحبیه هم بپایه گذاشته بود خزانه نقود و امتعه و آوند های زرری و
اقمشه و فروش و اسلحه و اسبان و غیره سامان حرب بلا تعدا حسب استعداد این ریاست
گذاشته بود امرا و وزیران و شیوخ و ارباب ریاست

ولیعهد محمد اورنگزیب که اکنون والی ریاست ماست محمد شاه روان خان معروف میان
گلجان که اول حاکم نموده و شرنبل و بلکنند دره و آبازی و خاک گزی و دوشخیل بود و
سید احمد خان حاکم بازوه و جندول بالا اخون زاده محمد صیفور و خاند رسول اخوندزاده صاحب
رکن های اعظم اقوام و غیره اخونزادگان خهل حسب حثیت خود شاه پسند خان دارکنند و
منتظم و فوجدار دولت دیر عبد الکریم خان برادر رضاعی نواب صنام مرحوم حاکم کوهستان
محمد صفر خان این شخص اگر چه برادر رضاعی ولیعهد صاحب بود لکن چونکه پیش نواب
صاحب مرحوم اکثر مهمات را بانجام بلا استقلال رسانیدی لهذا از اراکین هر دو
دولت حساب کرده شد مجاهد خان باطل عبد الرحیم خان سمکوت پدر رضاعی
محمد شاه خان حال ولیعهد ریاست دیر و غیره خوانین باطل و سمکوت شیر محمد خان
خان آتن برادر نواب صاحب مرحوم و امیر محمد خان خان بیوژ و برادر دویم
نواب صاحب و حیات الله خان و دؤبه حاکم قلعه تور و جندول برادر سوم نواب صاحب
عبد الله خان رباط و سرور خان خان راثنی و خان جان خان رباط و غیره
خوانین سیند و میدان و پروان و سلطان خیل و پائند خیل قریب الله خان نائب الریاست

و منتظم مهمات ملکیه مذبر اس و امان این دولت خداداد سید عبدالکریم و سید احمد
 کبر و سید محمود و سید محمد و سید گل و سید گلرنگ و سید گلرنگ و سید گلرنگ و سید گلرنگ
 پرده دار خادم خاص : شیخ عبد الله ملک منتظم خزانه و مصارف خراجات : قاضیان
 و خطیبان : لاله قاضی صاحب قیام مسند دیر : قاضی محمد اعظم صاحب ساکن و دیگر
 علاقه سیند : مولوی لعلی صاحب اوج قاضی علاقه اوتزی و غیره حدود قریه :
 مولوی خیر الامان مدرس معقولات متوطن جعفری که در آن وقت باشند دیر بود : قاضی
 حاجی محمد عثمان الدین ساکن خلیل صواب منتظم و متکفل خدمات عامیه این ریاست و مصنف
 کتاب تحفه شریفیه و تہذیب عقائد اسلامیہ و روادیان مخالفه و مصنف تحفه اورنگ زیبیه در
 و ابطال فرقه قادیانیہ و محرر این صحیفه و غیره قاضیان ہر علاقه این ریاست حسب لیاقت خود
 شعرا و مداحین : نوروز خان شاعر ساکن چکنی علاقه پشاور ملا محمد شریف متوطن بانڈی
 نیک بی خیل صوات و غیره شعرا و مداحین صوات و پشاور و دیگر حدود افغانستان :

قاضیان و خطیبان

حکام و اطبا

حکیم فضل صادقی خان اخوندزادہ بام بولی : حکیم امین الحق ساکن کنڈیری معروف
 حکیم صاحب ہلی : ملا حضرت جمی اخوندزادہ صاحب بام خیل علاقه منڈر : حکیم پیر محمد
 ساکن لنگا : پاچہ صاحب غلام علاقه بہرٹ زاهدان و غلو نشینان این ریاست
 خواجہ معین الدین صنا معروف صاحب تیمور گروہ کہ معتقد نواب صاحب مرحوم بود و در
 حاضری خدمت او وفات یافتہ بود : بابا صاحب بہلام علاقه و شیر درہ مجاز اخوند
 صاحب سید و شریف باقی احوال این والی مرحوم اگر درج این صحیفہ کرد کتابی بسط

بسته محیط مرتب خواهد شد لهذا باین قدر منصرف و بیان مختصر گفتار کرده شد و تا بطوالت موجب ملائمت

نیا نجامد

منزل دوم در بیان احوال نوابک او نیکو سبب است و در این باب و شواهد و دلایل خلد
نواب محمد او نیکو سبب است صاحب فرزند ارجمند نواب محمد شریف خان ممتاز حرم ولد رحمت الله خان
خلف غزن خان فرزند خان شهید به محمد قاسم خان ولد ظفر خان خلف غلام خان فرزند
اسماعیل خان خلف عارف الله حاجی الحرمین الشرفین اخوان الیاس صاحب علیع الرحمته
که مورث اعلی و بانی فرقه اخوان خیلان است ولد طور بابا فرزند ابراهیم ولد بامت ولد موسی
ولد پاشند خان ولد ملی از نسل خواجو ولد آخو ولد یوسف که جد اعلی قوام یوسف زری است
این والی فرخ فال و فتحمد از شکم بانوی فرخ پیکر و سعادت اند که او را مردک چشم در بار ریاست
خواندن بجاست از تاثیر قرآن السعدین نصف آخر شب چهارشنبه غره ماه ذوالقعدة یکبار رود و
و نود و هفت بجری در کنار دایه سعادت منبر آمد بیامی قرطلمی قرطلمی که چشم ناظرین را
فحش بخشد شرف پیدایش پذیرفت شجره نسب نذر ناظرین گردیده لکن شاخهای میکه متعلق
بجست این است مقطوعه نوشته شده تا محل مقصود مانگردد و این است شجره نسب این خاندان گرامی از پاشند خان

پایند خان	فرزندان او موسی بابا مبارک بابا	برادر او مبارک بابا	بامت بابا
ابراهیم	فرزندان او خواجه و سخیل شاهی لاویش	طور بابا	قبله

مساعده می کنی که از بالا بر افتاده ساعتی تهنیتین آب بود بعد از آن غلامان سلطان کشیده
 شده بعد از شاه صحت جسمانی یافته مگر باعث بدپریشی کنت زبان و گزافی گوشه نظر هرگز دیده بعد
 از و پنج سال از ولادت با سعادت او جد بزرگوارش عسکریه نماز خالی کرده بسراوان جاودانی
 خیمه و والدش محمد رفیع خان صاحب بر سنده خانی بالا استقدال شسته تحکمی می کردند و این
 سعید در حالت طفلی با وجود اعذار مذکوره باموختن امور شجاعت و بهادری و استعمال آتش
 حتی الامکان ساعی می گشتان می بود درین اثنا مقدمات علم خان چند و این ریاست ظاهر گردید
 حتی که نوبت بجلاوطنی والدش رسید چنانچه در منزل اول مفصل تحریر گردیده و این طفل فرخ فال
 درین سفر مصیبت اثریم کاب والد بزرگوار خود می بود و چنانچه سفر فریزاده نیز اغیاث ایرانی
 بولادت با سعادت نوجوان بیگم فرخی و کام یابی انجامیده چنانچه جلاوطنی نواب و الاخطاب
 محمد شریف خان تمام روم از به کابی این فرزند ارجمند موجب فخری و کامیابی بود که در دوران
 سفر هم بگونه کلفت و شقت عاند حال ایشان نبود و همه جا و همه حال رنار و تنعم بودی چنانچه
 قبل ازین اشاره شده و چونکه والدش بعد از مرورش سال از مصیبت جلاوطنی نجات یافت
 و در سنه ۱۲۱۰ یکه از حیدر و و و از ده بگری بر سنده و رونق شده فرمان روای کل ریاست گردید
 این والی سعید و رسن پانزده سالگی رسیده تنومند قوی بنده صیقل نظام درست اندام شکیل و جلیل
 و تیز بین و عاقبت اندیش و نیک خلاق موافق مرضای والد خود همه جا و همه حال دست اطلاق
 چنین نیاز نهاده بودی و اراکین و پیشینان خود را اکرام و اعزاز کردی و در فراهم کردن
 اسلحه نفیس و اسلحه حرب که جزا و اہم حکمرانی است رغبت و توجه او از حد فزون بود و هر وقت

و هرقوت همین اسلحه حرب و اسلحه تدبیر منظر داشتی چنانچه شیر برادرش محمد صفدر خان
 که اورا شیر برادرش بهر دو یا معروف مجهول خواندن بجاست که در کار صف شکنی تدبیر
 و شمشیر بیکانه روزگار خودست از آغاز وزیر باتدبیر و شیر باتاثیر او بود و همچنین خان بهادر
 بادشاه جان گنوری و چند نفر از دانا یان جان فشان همکاسه همیشه او بودند و والدش
 چون امور مذکوره در و محسوس کرده اعتقاد جازم آورد که وارث مملکت همین شخص خواهد شد
 سر دست بر عهده ولیعهدی ممتاز گردانیده بر قلعه بروان تدری که اورا بالمحاطه خنکی و خوش معاشی و
 شیر و شادابی چشم ریاست دیر خواندن بجاست استقرار و سکونت مقرر و معین فرمودند
 و چونکه از جانب دولت برطانیه انتظام امور سیاسی داخله و این ریاست مفوض و وابسته این
 دولت خداداد بودند پس این سبب از جانب سرکار برطانیه عهده صوبداری نجر افواج سیاه
 بهم منتخب گردانیده شد و از حد بل چکیده تا انتهای کوه لاهوری منتظم و ذمه دار و امیر سیاست گردید
 و از جانب والد خود گورنر بروان میدان بالاستقلال و بر کل دولت خداداد بطور ولیعهدی
 فسر از و ممتاز گردید و جمله امور مذکوره را علی الکمال بانجام رسانیدی درین اثنا برادر حقیقی
 او محمد شاه روان خان معروف میان گل جان بغور ناز و جوانی که بوجه خور و سالی و قدری
 تعلیم معمولی و سلامتی خواست ظاہری در چشم والد خود گورنر گرامی بود و در ملک چندول بر قلعه
 عهده موثقه نشسته بر علاقهای شیر نکل و ملکند و ره و ابازی و خاد گزنی و دوشنخیل حکمران
 بود طمع این منصب غریز کرده بلکه تقاضای تخت ظاهر نموده که آئینه این منصب جلیل را من
 مستحق تو سزاوارترم پس بدین سبب میان او و میان والی مدوح ما غصه خانگی و بخش

خفیه پیدا شده و طرح مخالفت در میان آمد و جمله امر اوروسا، و ارکین این دولت خفیه
 و علانیه طفساری یکدیگر کردند و این مخالفت نبود مگر میاچه کتاب مصیبات نواب زاده
 محمد شاه روان خان بود که خاتمه آن بقتل انجامید و موجب اضطرابات و پریشانی والی ممدوح با بود
 که بموجب ایته کریمه از دستش برآید و این امر را بهر حال انجام آن بکامیابی رسیدی چنانچه غریب
 مفصل معلوم خواهد شد بیست و نهمین گل بخاک کشید آری به چراغ مصطوی با
 شراب بویهاست و چونکه سابق اشاره رفته که والی ممدوح مامور حلیم و عاقبت اندیش بود فکر
 قوی و دل خود پخته مخفی ساخته که تا وقتیکه والد مازنده باشد از مرضای او تجاوز نباید کرد که موجب
 ذلت دارین خواهد شد و حریف را دشمنی خصلت خود کافیت که انجام ذلت خواهد بود و میان
 گل جان خیال خام بخت که اکنون وقت است که پدر را هم زیر پا کنم برادر کم کیت که معذور ناخوانده
 و از کار بدیر و شمشیری بهر نام او را از صفحه هستی محو سازم و کل ریاست دیر را در قبضه اقتدار خود
 البته هر وقت با والد خود در مخالفت بودی و اگر کسی زارکین دولت نام والی ممدوح مابطور
 دوستی بر زبان بردی تشنه خون او شدی چونکه یکی از سادات کونیه سیدی باقر جان که مرثیه
 وانا منصف مزاج عالم عاقل بود و بوجه لیاقت خود از رشته دارین و ارکین انجمن نواب صاحب
 محمد شریف خان بود و بر قلعه عارف در جندول نشسته بود بوجه خیر اندیشی و لعیهدی محمد اورنگزی بیخان
 صاحب نواب زاده ستمگر شاه روان خان بقتل رسانیده بشته شهادت شریفانید و بسبب این
 ظلم نام معقول که تجاوز سخت از حکم خداوند تعالی و فرمان رسول مقبول صلی الله علیه و سلم مغضوب
 خلایق شده و بنحس و اندیش بخوش آمده بفرزندی او نادم گردیده حتی که نوبت بمقابله و جنگ و جدل

رسید و والی مدوح با جهت کمال دانائی ست خاموشی برب ادب نهاد منتظر فرمان
 والد هم بران خود میبود که البته خصلت زریل حریف موجب بربادی او نخواهد شد و زمانه همین بستان
 غمت را در خاندان والد ماسرا در سر گیر نخواهد کرد البته رضائی جوانی والد خود دولت شمرده بود که موجب
 کامیابی او شد چنانچه در تمثیل این صورت در تواریخ بنی عباس مرقوم است ۳
 که خلیفه هارون الرشید عباسی را چون عمر خود رو بزوال نمود اگر گردید برای انتظام خلافت و حفظ
 خاندان خود اندیشه کرد و فرزند خود امین الرشید اگر چه نالایق بود مگر از جهت لحاظ مادرش بی بی
 زبید که از جهت نسب و دیانت و امانت و لیاقت و زینت یادگار روزگار است بر فرزند
 لائق خود مامون الرشید بالا کرد و خلافت و سلطنت را بنام او مقرر نموده و عهدنامه های
 محکم بر سنگ مرمر کندیده بر در کعبه معلوق ساختند مامون الرشید اگر چه بهر حثیت لائق و مستحق
 بود مگر بهیچ گونه مخالفت نورزید و مرضای والد خود را موجب کامیابی دانست و خصلت حریف
 خود دشمن کافی او دانست و بعد از وفات والد خود اگر چه جمله زمام سلطنت در دست او بود
 مگر وصیت والد خود را بششم قبول نموده اند و بنیان خود را تسله داد که همین تاج و تخت را
 من با خیر مستحق ام آخر الامر همان شده که حریفش را بوجه نالائقی با یکی از امیران خود نوبت جنگ
 و جدل رسیده مامون در خواب غفلت منتظر بود تا آنکه از همان امیر شکست خورد و بقتل رسیده
 و مامون بر تخت شاهی رونق افروز گردید و بنحسین والی مدوح ما عزم خود در دل مخفی مصمم داشته
 تا آنکه میان کل جان والد خود از قلعه موندن میرن کرده شد و از کل ریاست دیر خارج کرده شد
 جلا وطن گردانیده شد و والی عاقبت اندیش را میدان خالی مانده تا با باشندگان ربع

مسکون کارنامه‌های این والی میمون یادگار ماند لهذا مقابلات و مجادلات این والی
مدوح را ترتیب وار درج این صحیفه گردید تا خاطر عاقلان موازنه لیاقت او هویدا گردد

جنگ و نواب میرزا علی قلی خان با نواب میرزا علی قلی خان

چونکه قلعه کچ کونو فتح کرد مسیحی شیه من جان خان استخیر را در آن قتل کرده و در آن مقدمه
قلعه جات دیگر طور و مسکنی و سنگپاره و نمونده و غیره چندول فتح کردند سببش این بود که
سید احمد خان بازو که یکسپه سالار نواب محمد شریف خان مرحوم بود و از دست او بکوشش منی
و مالی به قلعه بازو که صدر مقام ملک چندول است حکمران بود دیگر خوانین چندول از قوم مست خیل
که خیزان و برادرزادگان او بودند بخالفت برخاستند که این قلعه و خانی را از وزیر شیه گریه
بنابر آن لشکر کشی کرده همه اقوام با جوڑ و صفدر خان ناوگی که نواب نمبر دوم این سرحد بود جنبه
خود کرده از پنجانب نواب مرحوم محمد شریف خان اولاً اتفاق اقوام خود دستیاب کرده بعد از آن
کل لشکر نظامی و قومی را بر گردگی و لیبه مذکور روانه میدان جنگ کرده بمقام بلوسی در طین
بندول مقابل عظیمه و مقاتله شدید برپا کردند چنانچه حمید الله خان سندول که والد رضاعی نواب
مدوح با بود درین جنگ عظیم کشته شده و دیگر شتگان جانبین درینجا فرو گذاشته تا
مقصود مضطرب نشود آخر الامر لشکر دشمن از آنجا متفرق شده هزیمت شدند و ولعی به حساب
که مال فسیرازی بالشکر منصور خود بدار الخلافت دیر و انشأ بدند و خوانین چندول دیگر رعایا
باجوڑ را از ثابت قدمی و لیبه صفا موصوف رعب که ملو و براس شال ملو و دلها افتادند

جنگ و مدوح مادر آو و لیبه صفا موصوف رعب

این واقعه در سال ۱۲۳۰ یکنه رخس و پانزده جری بظهور آمده بود پیش بغاوت اقوام کوهستان بود
 چون کشی ایشان از حد تجاوز نشد بعد از تحمل بسیار والی ممدوح بابقرمان والد ماجد
 خود برای سکوبی و کوشمالی این قوم سفله فوج کشی کردند اگر چه والد ماجد او هم درین لشکر موجود
 بود لکن والی ممدوح مابعدده ولیعهدی و فوجداری بکمال احتیاط و اهتمام فوج خود مهیا
 کرده بمقام تلک موضع سخت و مهیب ست از دہات کوهستان میدان کارزار گرم کردند
 و خیلی از باغیان کوهستان و برخی از جمعدران و ملازمان فوج نظامی درین معرکہ بجہ قتل
 رسیدند و اقوام کوهستان از بغاوت خود رجوع کرده سرطاعت بنفرمان والی الملک
 سپردند و این واقعه بعینہ دران ایام بود کہ افواج برطانیہ از دست مجاہدین اہل اسلام صوآ
 و بنویر باعثی جناب فقیر سعد اللہ حسنا معروف بسرتور فقیر صاحب در قلعه چکدرہ و جہاد فی ملکند
 ہفت روز مجوس و مہور بودند و خیلی از سامان و اسلحہ و اسبان و قاطران فوج برطانیہ غنیمت
 اہل اسلام شدہ بودند بعد از ہفت شبانہ روز لشکر مجاہدین اہل اسلام بچکدرہ و ملکند
 شکست خوردند و بسیاری از مجاہدین درین مجاہدہ قتل شدہ شہادت چشیدند و کشتگان
 ابن جہاد دویم ملکند شہرہ اہل جان ہستند و بدین سبب حکام پولٹکل برطانی از نواب
 محمد شریف خان حسنا ناراض شدہ بدگمانی سخت در میان آوردند لکن چونکہ نواب حسنا را اعتقاد
 بمعز و سوا خود محکم بود بناراضی حکام ظاہریہ بیچ التفات نکردہ آخر الام حکام از ناراضی
 خود ہانام شدہ ترضیہ و دلاری او بجا آوردند و رتبہ او را برقرار داشتہ بلکہ ترقی دادند
 نتیجہ الکسب مفتاح انوار نمایان گردید ۱۱

جنگ چهارم و بیست و یکم مقام و جایگاه

بیشتر بغاوت اقوام صوایتیان بود چنانکه بعد از ختم شدن شور و شغب جهاد مذکور اقوام صوات
از اطاعت حکومت والدش رد گردانی نمودند بنابراین والی مدوح مافران والد ماجد خود برای
سرکوبی ایشان فوج کشی کرده بمقام بانڈی بالا و پایان مقابله کردند و اقوام شکست فاش شدند
و اگر دهاات صوات را تاراج کرده آتش زدگی کردند بعد از آن بدار الخلافت دیر و پس از آن مدیه چند
مدت بانتظام تمام اشتغال حکمرانی کردند و الله اعلم بالصواب

جنگ چهارم صوات بالا با اعثنی فقیر و الت یانی و دوستان

این فقیر اگر چه در علاقه خارجه و از حکومت دیر بمقام پیتی و بنوری در سایه عالیجاه حبیب الله رئیس آن
علاقه بود و باش میکرد لکن سبب آمد و رفت رعایای شاه میزری مشور و یلغار کرده شاید که رعایا
مذکور از نظام عمل دیر تنگی آمده بودند از آنجا فقیر مذکور سوار شده اقوام هر دو کنار و دریا بیک او از
دهاات خود بیرون آمده بر عمله دیر حمله ناگهانی کردند و ملازمان و عمله ریاست دیر را که بطور چوکی
در دهاات مقرر بودند اکثرین را بخیبر کشتند و مسمی مند رخان رحمت الله خان ملک سیب جوئی درین
مقابله از جانبش کشته شد اگر چه ولیعهد صاحب صواب ذات خود درین جنگ موجود نبود لکن
چونکه انتظام موجوده از دست او بود و باز تذکر این یلغار و کوششالی این باغیان بفرمان او شد
لهذا نسبت این جنگ بجانب کشته شدن تحریر گردید

جنگ بمقام آتوره غونده با کلان باجور و سیلاب

یاد باید داشت که قبل ازین اشاره رفته که پسر دویم نواب محمد شریف خان حنا محمد شاه روان خان

و خاشاک خالقین را از چشم این والی میمون دور کرده میان گل جان بعد از شکست اشک با جوهر
 قلعه نموده را خالی کرده بخانه کوچی جدا وطنی بوطن صوات رفته بود و از آنجا در قبضه دست اسرار
 برطانیه آمد بشهر مشهور برده بود که درین آنجا در موضع تیموگره بشب عید الفطر سنه ۱۲۸۳ هجری پنجم
 سابقا تحریر شده والدش نواب محمد شریف صاحب حرم حلت برای بهادوری فرمود و چون جنازه او را
 بدر خلافت دیر رسانیده در مقبره شاه می دیر دفن کردند نواب محمد اورنگ زیب صاحب کمال احتیاط
 و اطمینان خزانین و اسلحه ریاست را در قبضه اقتدار خود آورده جمله رؤسا و عهد داران
 فوجی و اراکین قومی را بر مقامات خود نصب کردند و در جمله علاقهای ریاست احکام مستقله
 جدید جاری نمودند اگرچه انتظام وی محکم و با قاعده بود لیکن این قاعده مستمره موروثه اهل
 جهان است که بعد از انتقال سندنشین قدیم و تجدید سندنشین خام خیالات خویش و بیگانه
 جنبیالی خود دست اندازی میکنند لهذا توجهات مقدمات و خانه جنگی اقوام و رعایا سلسله و ارج
 این محفی خواهد شد تا کمال شجاعت و بهادری و قایم مزاجی این والی فرخ فال منظر ناظرین گردد

جنگ اول با سید احمد خان باثروه و ایلیان

در منزل اول بر قوم شده که سید احمد خان برادر حقیقی بیگم صاحبه شاه می بی صاحبه نواب صاحب
 بود و از همراهان و همکاران جدا وطنی ملک صوات نواب صاحب حرم بود و بعد از سندن
 نشینی ویرا در قلعه باثروه فرمان روا کرده بود و خیلی حسانت و اعزازات سزاوار او داشته
 بود مگر بموجب مقوله مقبوله ظریفان معنی شناسان یا وفا خود نبود در عالم
 یا مگر کس درین زمانه نکرد و او کسی که بر جنازه عزیزه نواب صاحب حرم توفنگ اندازی کرده

و گردن از ربنه حکومت نواب محمد اورنگ زیب خان ضا کشیده بود همین سید احمد خان با
بود که در روز وفات مرحوم نواب صاحب بر قلعه تور در جندول حمله کرده قلعه را بدست آورده
و لشکر اقوام با جوڑا برای امداد خود فراهم کرده والی ممدوح ما بعد از غت تکفین و تجهیز والد ماجد
خود ترتیب لشکر نظامی قومی ریاست خود ساخته بلکه جندول فوج کشی کردند اگر چه بیست
و لشکر او قابل شکست دادن لشکر مخالف بود لیکن بمقتضای ترغیب قوام و مصلحت وقت
صلح را پسندیده قلعه طور و گنیر را حواله سید احمد خان با ژوه کرده جندول پایان را در قبضه اقتدار
خود بماندند و این همان لغه اولیه بود که سید احمد خان با ژوه در طمع دستیابی ریاست جندول
انداخته که بهیچ گونه صبر نمیشد تا آنکه انجام اوبه اسیری و جلا وطنی رسید چنانچه جمله مقابلات او
عقرب دیده خواهد شد اگر چنین میا دلجان از نظر بدتر کار بر طایفه واند و وزیر دامن و ممدوح
دشمنی وی بر قلعه تور بود چونکه نواب زاده میان گل جان در حیات والد خود جلا وطن
در موضع تهانه صوت پناه گزین نشسته بود و از انجا حکام پولیسکل برای انسا دفساد
در شهر بشا و نظر بند ساخته بود و بعد از چند مدت بکدام حمله یا حکمت عملی خود بایم حمت حکام
وقت از انجا بوقت شام بیرون شده براه محمد و با جوڑا بدرا خلافت ویر رسیده وزیر دامن
فیض قاسم نواب محمد اورنگ زیب خان ضا پناه گزین نشست والی ممدوح ما مضمون آیه کریمه
وَالْكَافِرِينَ مِنَ الْعِيقَةِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّسَاءِ وَاللَّهُ يَهْدِي الْقَوْمَ الْيَاسِينَ
را مد نظر داشته و ترحم اسلامی و شفقت برادر می را بر غصه دیرینه و کینه مقدم شمرده و غرض
بخوشی و خوری قبول کرده املاک علاقهای اعطا کرده والد خود یعنی قلعه منوذه و تشرنگل

و ملکن دره : و بازی : و خاک زری : و دوشه خیل : بقرا سابقه بدو عطا کرده مرخص
فرمود اگر چه والی مدوح ما مصداق مضمون این بیت دل آفرین گردید که بیت بدی را بدی
سهیل باشد جزا : اگر مردی حسن الی من آسا : لیکن میان گلچان بموجب طینت نا
سپاس خود کجا بدین پایه صبر میکرد بلکه اوقات فرصت انتظار میداشت چنانچه آئینه مفصل
خواهد شد

جنگ دوم زمانه شیربانه

چونکه از گذشته معلوم شده که صلح جنبد و ابوسعید احمدخان با روه خاطر خواه والی مدوح ما
نبود بلکه تقاضای مصلحت وقت مسلم داشته بود لهذا در وقت فرصت بر قلعه شاهی
که در وازه شمالی مغربی جنبد و است یلغار ناگهانی و حمله مفاجاتی فرموده اگر چه پاداران
فوج یلغاری کمال عرق ریزی و جان فشانی کردند و در باران تو فنگ اندازی پوچوهای
قلعه مذکوره آویزان شدند چنانچه سید عبدالجبار و سید حاجی عبدالرزاق و سید
بها الدین کتیر که اولی ذکر در یک وقت مدارالمهام و آخر الذکر در یک وجه جنرال حمیز ریاست
ویر بودند با چند نفر درین حمله در خندق قلعه مذکوره قتل شدند و باقی فوج یلغاری بدار
المخلاقت ویر و پس شدند بعد ازین والی ریاست چندین برقرار شده انتظام ریاست خود می نمود

جنبد و میان افغانان بایه در باران

نظم مؤلف حسب حال مدوح خود نظم جوئید بخت مبارک بنام ما باشد : همای دولت و
غرت بدام ما باشد : اگر چه برستمگر شود بدست حسود : چو جنگ رام بزرگام ما باشد :

ز مور گر چه فروز گشت لشکر دشمن : بوقت جنگ بجای سلام ما باشد : دل سپهر بدین
 شان زکین شود بی مهر : بجای سپر خوش و رزم ما باشد : تر اسلام خوش است ای حسود کتوپین
 چو فتح جنگ تو آخر بکام ما باشد : عدو شود سبب خیر گرد خواهد : بچاکمی بر کاب و ستام ملاب
 بنی نوع ان سزا ضرب مثل مور و فی مانده که دور و باه شیر را کشته اند بنابران مدعی وراثت
 ریاست ویر میان گل جان بغیر از جنبه داری سید احمد خان بارو : چاره دیگر برای کامیابی خود
 ندیده هر آینه با خان مذکور اتفاق کرده بدو شمنی والی الملک ممدوح قسم و وعده پنجه تکرده که ریاست
 ویر را با اتفاق دستیاب کنیم و ملک بر ول که بلحاظ تقسیم قدیم از مضافات جندول بود بشما
 خواهیم داد باقی ریاست را من قانقشوم و برین خیال خام از راه سرلرزه بمشوره بعضی خوانین ملک
 میدان بر قلعه میدان بانڈی حمله یغاری ناگهانی کردند و سبب اخون ملک از معتمدان والی ملج
 بود و درین حمله معه دیگر ملازمان کشته شده قلعه را بجنگ گرفتند و کل ملک میدان و اکثر دهات و قلعه
 جات سیندرای جنبه داری و بعضی را بجنگ گرفته استعداد ملکی با فزاعی لشکر بسیار جندول دست
 یاب کردند ازین جانب والی ممدوح ما بالشکر خبر از میدان جنگ حاضر شده اولاً حکمت عملی کرده
 برادر خود میانگل جان را بطرح صلح و رضامندی از علاقه سیند بجندول رخصت کرده
 بالشکر احمد خان و اقوام جنبه شده و فتنه بر قلعه میدان بانڈی جنگ شدید آورده
 قلعه مذکوره را بجنگ فتح کردند و خان بیژر گام معه دیگر ملازمان از جانب دشمن قتل شده
 احمد خان جندول بالشکر خود شکست فاش رخ کرده هزیمت شده بجندول و پس رفتند
 و والی ممدوح بالشکر خود بدیر آمدند : : : : :

چهارم والی مدوح بامیان گنجانان و سیدان و سادات و سادات

عنقریب معلوم شده که خفستی میان گلجان از علاقه سینه بطرح مصالحت بجهت طمع کلان او بود چونکه بجلدی کامیاب نشد باز با سید احمد خان تجدید معاهده کرده است حکام مکرر نمودند و خان خار و دیگر اقوام با جوار بلا فهای پیوده جنبه داران خود کرده برده کوه سرلرزه قصد داخل ملک میدان کردند از این جانب لی الملک مدوح بحال شوق همه و را و روستا و اراکین را با فوج نظامی و قوچی مرتب کرده بمقام کوه سرلرزه بازار کارزار گمر کردند و خیلی از جمعی از ان و ملازمان فوج نظامی درین مقام بلکشته شده آخر الامر لشکر دشمن رو بفرار نهادند از خاضه من چشم دیدگان این جنگ شدید شنید شده که پراپا کارطوس کلی اعلی قسم خان خمدین محاربه در یک مورچه و خندق صرف شده نگهبانان فوج دیر بدان هیچ قدر التفات نکرده بلکه در تعقب دشمن تا آنکه در قلعه با روه پناه گزین شدند تا خت کردند و خیلی از زخمیان و کشتگان از رفیق دشمن در پیشان نشان ماندند

تغایب

جنگ با التکشان با روه برستا کوه سه اظه

بیش این بود که جناب والی الملک در به ملک کوستان رفته بود و بعضی از اقوام از و ناراض شده بودند خصوصاً اخوندزاده حنا محمد صیفور خیل که مسموم کرده اراکین و بانی سبانی سازش اقوام بود اکثر خوانین و ملکان علاقه سیندراد رقبه مشوره خود آورده چوکیات سیاسی را جواب دادند بنابران والی الملک از راه بروان بالشکر خود آمده بکوه سرلرزه مقابل سخت و مقابل شدید کرده چنانچه اخوندزاده محمد صیفور درین مقابله زخمی شده و بسیاری از جانبین بقتل رسیده و لشکر مخالف بنا کامی واپس رفتند و ملک میدان را میدان جنگ

ساخته و علایق و قلعه های سیندر بعضی بزور شمشیر و بعضی را بدلداری در قبضه خود آورده رعایای
باغی شده را زیر فرمان خود آوردند و مخالفین باز رو سیاه شده برنده خجالت بردوشان نگذردند

چنگ شمشیر بر مقام شهزاد آوگست لشکر برانزخت سیاه تاج بر تها

بیت زربدی مرد سپاهی را تا سر بدید و گرش ز رندی سزید در عالم *
در اخلاق سلاطین مرقوم است که شخص زلی و منفله بدریه خدمت مرغوب بوزارت بادشاهی
رسید دید که ماه بهانه خزان شاهی در تنخواه انعامات افواج شدی البته بفتوی عقل
خود بادشاه را بکمال همدردی گوش گذارند امید که من معلوم کردم که چندین خزان شاهی
که همراه بلایان فوجی صرف شود از جاده عقل بیرون ست آنچه من میدانم مال را جمع کردن
مفتاح مقاصد است جائیکه شهید باشد مگس خوش و فراهم آیند بیت برستان تو غوغای عاشقان
که بر کجاستان بود مگس باشد ملک بکفته وزیر بابتدیر خود عمل کرده امر او را و سوا و فوجیان
متفرق شده میدان خالی کردند دشمنان نزدیک دو طرح کرده از هر جانب حمله آور شدند
نه فوج و نه فوج را تا دفعیه دشمن کردند و نه وقت مهلت و فرصت بود که لشکر جدید مرتب
کرده شدی دشمنان بسیر با درون شدند و سلطنت را بدست آورده وزیر کمینه از میان
گرخت و بادشاه اگر قتا ساخته در زندان کردند پانچمین لشکر مخالفین والی ممدوح معلوم
کرده که فوج والی ملک بسبب خلش بعضی از مضاجعین کوه اندیش بسبب دادن براتهای
مقرر ناراض اند و مدبران و سرکردگان لشکرش هم لشکست او دل نهاده اند بنابراین
اخو نژادگان خسل باخوانین سزده مشوره دشمنه والی ممدوح پنجه کرده پس خان مونده

وسید احمد خان بازوه رفته چوکیات ایشان آورده قلعه‌های سهند را حواله ایشان کردند و
والی الملک اطلاع داده که عداقت سندر اقبض کردم و دیگر ریاست را خبر گیری خواهیم
والیر ریاست برسیدن خبر مذکور بجزیره فرامی جگرهای اقوام کرده مگر هیچ انار بندردی در ایشان
نیافت لهذا فوج نظامی خود را سرکردگی شاه سندر خان (دائری بندر) برولانندی و ملک
میدان در میدان جنگ قلعه شهناده حاضر کردند و بیرون قلعه شهناده بمقام کفر در جنگ
شدید بر پا کردند مگر چونکه فوج موجوده بسبب امور مذکوره نه سلیقه پیشرو نه ذریعه ثبات بود و نه
وسيلة اخلاص لیه رو بغیر از نهادن نیت شدند و تا بروانندی شکست خوردند و یکی از
عمرزادگان والی الملک مسیحی خان پسر دزخان معه دیگر از ران درین مقابله قتل شده مقا
بلین برین فتح غیر مترقبه بسیار زیاد گشت و برای تسخیر این ریاست تدبیر بکار بردند *

جنگ سهند و فتح دیرباد و کیمستان و ...

نظم مولف بر حسب حال مخاطبه مدوح بیت ترا که بر سر اقبال دست رس باشد و عجب که
دشمن بد را بدل دوست باشد و اگر گردش کج ساعتی شود خوشتر دل و ضرب تیغ تو
مرگش و باره بس باشد و چو توان نعمت تو بر ملا شود بغما حسود و سفله بر پیش تو چون
مگس باشد و اگر بسوی تو بیند کسی بشوخی نیز و زوال نیک تو او را چشم خشن باشد و
و اگر بر دحیرم تو گم شود نزد یک و خشم تو دیگر بر سر آید باشد و چونکه قادر قیوم
اسباب و لوازم هر چیز را مناسب تاج آن میا سازد و چنانچه انسان را دست و پا داده
که بدان کسب نفع و دفع مضرت مهمل کند و حیوانات را اله دفع دشمنان داده

و دیگران را پیشه لکذنی آموخته چنین جفت بر فرد بشر را حسب احتیاجت او پیدا کند که دهقان را
 خدمات و مقامات بجا آرد و سلطان امهات سلطانی انجام رساند چنانچه در تواریخ عباسیه مذکور است
 که خلیفه بارون رشید را که تاج واپشتم سلاطین عباسیه بود امتیازی کامل و شهرت شامل دیگر
 خلفاء عباسیه حاصل بود و اینجهت بود که اسباب رفعت و جشمت و عزت که او را حاصل بود
 دیگران را نبود چنانچه فرار او بر آنکه بود یعنی تخی بر یکی و جعفر بر یکی فضل بر یکی که در فن عقل و کیت
 و امور وزارت احیاء معین استاد ایشان را مسلم داشته اند و قاضی او حضرت ابو یوسف
 بود که در صنایع علم و ادب و تدبیر عامیه و فصل خصوصیات او را نظیر ندارند و زوجه او خاتون زبیده
 بود که بنسب و جمال و عفت و خصلت و انتظام خارجی و داخلی و بار بار دیگر روزگار است
 مؤرخان عرب در باب این خاتون یگانه گونه گونه فقرات درج صحائف خود ساخته اند و نظام
 الدین گنجوی رحمه الله علیه در کتاب سکندرنامه خود قدر تعریف کمال و کرده بیت نه انجیر شش نام
 هر میوه نه مثل زبید است هر میوه نه چنانچه بنسب و صاحبه والی محمود و والد پدر و شاه زاد
 گان و یعهد محمد شاه جهان خان و محمد عالم زیر خان بود اگر چه در امور خانه داری و انتظامات
 داخله در بار یگانه عصر بود لیکن از کار حکومت و لشکر کشی و فراست و امور فتح و شکست
 هم واقفیت کامل داشتی و هر جا که در ریاست خلل و خننه افتادی معالجه آن بتدبیر یا صرف
 اموال کثیر کردی ازین جهت در چشم والی الملک نواب محمد اورنگ زیب خان صاحب عزیز
 ترین خاتونان حرم بودی و بمفاقت او امانت بر وجود و وجود آن والی مسعود
 نمودار گردیدی الغرض این خاتون فرزانه را چون معلوم شد که شکست لشکر از وجه

بجز خست بدلتاحا مبلغ کثیر از خزان خاصه خود بیرون کرده همه سربازان و ملازمان فوج
 نظامی و اراکین قومی را براتها و انعامها دادند و خیلی ببدلاری نسبت فرستاد و برادر
 تسلیم و حوصله افزای کردند و کل فوج را از سربو همپا و وزیر باتدبیر محمد معتمد خان را و ملک شاه
 سالار جنگ مقرر فرموده سید بادشاه جهان گنوری را با او مشیره ساخته بمکه میدان و سندر
 مشوره و جرگه اقوام مقدم فرستادند ایشان بکمال فست و هوشیاری اولاسردار خان باندی
 میدان که رکن اعظم میدان بود و طغیانه خود خست بمقام حیا سیر بالشر و دشمن جنگ عظیم
 ساختند و خیلی از افسران و نوکران جانبین درین جنگ شکستیده کشته و زخمی شده چنانچه سالار
 جنگ محمد صف خان هم درین معرکه زخمی شده آخر الامر لشکر میدان کل جهان خان منته و سید
 احمد خان باژوه شکست فاش و زخمی رده بریت شدند و اسلحه جنگی سپاه فراوان و دیگر سامان
 حرب از لشکر دشمن بدست لشکر والی مدوح مآ آمده همه علاقه میدان و سندر از فوج و جرگه
 دشمن خالی کرده بکمال سرخ روئی و کامیابی بدار الخلافت ویراجعت نمودند و الله اعلم بالقلوب

اسیستم قاعه یار و (۱۰) فوج کرد (۱۰) تار و سربو و غیره بزرگان و ملازمان

سموده چیره من مدبر و حیا دارد و پیر و بزرگوار خجالت نمیزد و درم و اگر زکوه بغلط زمین بگیرد
 بلا فایز بگوید بیابان سپهرم و چنانچه از واقعات گذشته هویدا گردیده که نتیجه مقابله دشمنان
 باین والی همچون همیشه ذلت و ناکامی و خجالت و محرومی بود لیکن گاهی از مخالفت و حدما
 نعت نکردند چنانچه بعد ازین هم اخوندزادگان خلیل که ایشان را مشران بدباطن و شیطانان
 این ریاست خواندن بجاست باخان موند و سید احمد خان باژوه جنبه و طرفداری کرده

کل قلعجا سند را تا خصل بر دشمن بر پا کردند و کل قوام در خرابی ریاست آماده شدند ازینجا
والی ریاست بعد از رستی جرگه فوج کشی کرده لشکر مخالفین را در قلعه بارون محصور ساختند و بهاد
ران فوج نظامی بعد از جنگ شدید بر قلعه مذکوره حمله سخت کرده بر دیوار و ایوانهای قلعه در عین
دوره توفنگ اندازی بالا شدند و قلعه بدینصورت شجاعانه فتح کردند و محصورین را کشته و زخمی کرده
مال اسلحه موجوده درون قلعه را غنیمت کردند محمد سلیم خان اخوندزاده عموزاده صیفور اخوندزاده صاحب
و دو نفر دیگر از اخوندزادگان خمدورین محاصره قتل شده و محمد امیر جان اخوندزاده زنده گرفتار گردید
و ازینجا بر عارق خان ترمش شده و قیام از فرسارن و ملازمان کشته شده دیگر دشمنان را از خیال
بغاوت جدا ساخته بدستور سابقه منقاد شدند

فوج شش بر تاجیه کوئلی و وطن جندول

بیشتر دست اندازی نان مونده بود بر علاقتهای ریاست بنابران والی الملک کل فوج
نظامیه و اقوام را درست کرده بر قلعه کوئلی و وطن جندول حمله نمودند لکن چونکه حکام حسد بر تاجیه
درین مقابله مقاتله عظیمه ملاحظه نمودند بنابران اسسٹ در برابر بغرض مصالحت فستاده
در میان فریقین صلح کردند و لشکرای جانین بلا مقابله متفرق کردند

جند کر و ن ظل ملاقه سند با خاله موند ه

بیت کشمی عشق دارد نگذاشت بدنیسان بدبجنازه گریانی بجز خواهی آمد
اگر چه اقبال شوکت والی ریاست کامیابی دشمن را نظر گاه اهل زمانه نمیکردی و هر وقت
به نسبت سابقه پریشانی حسودان انا رنجوست سخت ظاهر شدی لکن باز ایشان از خم

غصه تازه شدی و یک برجستند و این پاشیده شدی چنانچه اقوام سند بمشوره باقی سلطا
 نخیل و پائین خیل با خان منته طسدری کرده بر قلعها سند او را قبضه دادند خصوصاً قلعه های
 شهر ادی و رباط او را داخل تمام داده اول از کرامسکرن خود نموده بخانکوجی درینجا نزول
 فرموده و اقامت نموده کل اقوام رازیرسایه خود کرده که امر وزیرافدا بدرا الخلافت قابض خواهم
 البته سرکار برطانیه عاقبت اندیشی بکار برده که این ریاست نزلزل این اقوام بغاوت کینشی
 کسی بغیر ازین والی میمون سر از او نخواهد بود پس شرانگیزی بیفانده را دفع کردن اولی است
 بنابران اسسٹنٹ دیر را بقواعد حسدی و پولٹیکل فرستاده خان منته را بنا چاری
 از علاقه سند بالشکر خود بیرون کردند و اقوام را هدایت کرده که آمیده از اطاعت والی خود
 سر موی تجاوز نکنند

آمدن نامه موده در پیکو و دره دره از

این حمله نهایت سخت ترین حملہای عارضه ریاست بود چرا که اخوتزاده حنا صیفور و
 عبداللہ خان رباط و خوانین را ٹی و شہ ادی و ملک کان سند و میدان و سلطا
 نخیل و پائین خیل اغراض فاسده خود از والی ریاست اعراض کرد و متفق اللفظ مشوره شمنی
 او کردند و خان منته را که شیدای ریاست دیر و شنه خون برادر خود بود مرزده لشکر
 کشی داده خان مذکور لشکر بالشکر خان بازو یکپا کرده در علاقه سند و میدان داخل
 شدند و بذات خود در پیکو و دره برای جرگه مشوره متمکرن شده که بقدر بیست و چهار میل
 قریب دار الخلافت دیر واقع است درین وقت بدرا الخلافت دیر بیست سیار و دشت

و دهمت بشمار آمده حکام پولنیکل چو کی حست ابرای حفاظت دار الخلافت مقرر کرده دین
 اثنا فوج والی الملک از راه کلپانری بملک میدان آمده مگر اقوام و خوانین میدان را که امید فتح
 خان مُنْده اثر قوی کرده بود باتفاق نقاره و شبنم زده باشکر والی الملک مقابلہ سخت برپا نمود
 و لشکر نواب صاحب را شکست داده تا مقام بردان نندی فرار نمودند و برین شکست ظاهر و غمان
 ریاست گسسته شده طاقت مقابلہ دشمن نماند مگر والی سمیون حوالہ خود بجاد داشته بنهر و احتیاط
 جرگه و ترضیه اقوام میکرد و فرزندان خود روانه چکده کرده و بموضع جو غابج بنشسته کار خود را
 پیروی میکردند درینوقت سیخ شیه فرزندان میر سید ملک که جمعی از یک چوکی تیار خواران نظامی میبودند
 طغیاری نواب ضا کرده خان موند را از علاقه خود بحکمت عملی خصمت کردند و حکام برطانیه
 خرابی ریاست را پسند نکرده هر دو فریق را بمقام چکده خوانده در میان ایشان صلح میعاد
 کردند و خان مُنْده را باشکر خود از راست دیر بیرون کرده بمقام خود واپس رستادند و والی
 سمیون بمقام دار الخلافت خود مراجعت فرمودند و والد اعلم بالصلوب والیه المرجع و المآب

جنگ نهم تمام شد و کفراری سید منشا را بایستاد و بزرگواران

نه آن منم که دما دم بملک و دم بود و بیانی چشم تو چون خار خس و جودم بود و بیانی پویش
 رسیدم بقتید خانه تو و بیابین که ازین کشمکش چه سودم بود و استاد جهان را این
 تجربه بعین الیقین رسیده که اگر شخصی عصر جهان را مانند آفتاب جهان تاب
 درخشان کند دشمنش چشم حق بینی کور شد و مانند خفاش نور او را نبیند لهذا
 اسید خان با زو چندین اسباق گذشته را فراموش کرده با خان مونده مشوره کرده

بعضی قوام سند میدان را قیاس داد و اراده حمله ملک میدان در داداشتند لیکن والی
الملک مدح بحیثیت سید مغزی خود متنبه شده اولاً اقوام را در قبضه کرده بعد از آن بر کوه
بر اثره فوج کشتی کردند و بالشکر بر دو خوانین مذکوره با امر این الشان مقابلت نمودند
چهارده نفر از جباران بازو با ملازمان بسیار و همچنین از لشکر خان منته کشته و زخمی شدند
و از اینجانب هم نقصان مالی و جانی بظهور آمد لیکن لشکر دشمن شکست فاش و زخمی شده فرار نمودند
حتی که بر قلعه باروه که دار الخلافت دشمن بود خطر قبضه کردن آمد از جهت سید احمد خان
بازو را زهره در دل نمانده در حین دوران جنگ قبضه مشوره و هر که قریب لشکر والی فرخ خال
آمد فوجیان والی میمون تصور کردند که مصرع که دشمن بپای خود آمد بگور پاپس زین بهتر
چشم باشد که او را گرفتار کرده پیش از قایم نامدا خود ببریم و این متاع نفیس کل تحفه خدمات خود
کنیم بنابراین خان مذکور را گرفتار کرده مجوس و محروس بدار الخلافت دیبر کردند والی
الملک او را بعد از خاطبه چند نشستن ملامت آمیز بزند ان فرستادند و مقدار یک سال و شش ماه
در زندان بماند و در این حالت هم مقامات جنس دول دریافت چه کاره فرزند شجاع یوسف خان
که ولیعهد او بود جانشین وی شده و خانی و ریاست او را کل قبضه کرده اعلان کرده
که پدرم زنده بگور رسید ریاست حق من بود پس رحیم یقین دانید که از من خواب
آرام نخواهید کرد نیز شتر دهم پنج قبضه رسید که از پیش از خوانین سند میدان
از سرگذشت سابقه بکار معلوم شده که خرابی این ریاست همیشه باین سبب باشد که کسی را
از خوانین و سرکرده اقوام که پایه بلند گردد و از جانب این ریاست اکرام و اعزاز یابد هر آینه

بدله نیکو به بدی قرار داده برای خرابی و ضررسانی ریاست ساعی و کوشان باشد چنانچه این
 شخص سید و کی نام در علاقه سند در ابتدا یک شخص معمولی بود مگر چند بار از احسانات نواب
 صاحب مرحوم و توجهات این والی موجود مالا مال گردیده بمرتب خالی رسید و اسلحه و اسب
 فراوان جمع کرده یک قلعه عظیمه در مقام کهنه سربازان کرده مورچه مستقر بدست آورد البته او را
 خیال بغاوت و دلافت و بعضی از خوانین و ملکان سند را هم کاسه خود ساخته باخان مونده
 جنبه داری کردند مفاجاتا لشکرخان مونده و خان باړه را شبان شب طلب کرده قلعه کهنه را
 که مسکن خود او بود حواله این لشکر کرده لیکن چونکه لشکر دایم الظفر والی میون باندیر قومیه
 بموقع جنگ سید لشکر دشمن طاقت مقابله نداشته شبان شب گریخت و از نشانه نجات ایشان
 پای سید و کی ملک وقت گریز شکسته شده قلعه او را سهار کرده سنگ سنگ نموده سید و
 جلاوطن ساختند و لشکر فاتح بدار خلافت دیر مراجعت نمودند و الله اعلم بالصواب

جنگ ... از این ... آزاد ...

از مابق معلوم شده که یوسف خان فرزند خان باړه اگر چه بوضو منصب خانی جندول فروزان
 و شادان بود لیکن چونکه نسبت پدری و فرزندی هم پایه عظیمست و ننگ پیغور اقوام هم
 علی الدوام در نظرش بود بنابراین بمشوره خان مونده در همه اقوام باجوڑ خوانین خا
 و جاور و ناوگی کوشش انفاق و استمداد کرده پیش هر یک از معتبرین قبوسه والد خود پیش
 کرده استغاثه نمود و چونکه کل باجوڑ را زیر اثر خود ساخت بعلاجات اقوام ممتد رفته
 گریه و زاری نمود و بعضی از سردگان ایشان را بمال و در را ماده ساخته و در هر جرگه و

و محفل این مضمون را ظاهر میساخت که دشمن مانهایت از دهای عظیم است باید که بکمال
 اتفاق و عرق ریزی امداد مکنید تا که از انتقام گیریم و والد خود را از قید او رها کنیم و قدری عبرت
 گیری نمیکرد که هر چند که ما به پیش این والی قبال منسد سکندری سازیم مگر در پیش تیغ بران او
 بسیار بنشور و حجاب مفعور خواهد بود الغرض جمله اقوام مذکورین برداشته لشکر عظیم فراهم آورد
 و ازین جانب لشکر والی میمون بمیدان جنگ بکمال استقلال و حوصله حاضر شد و یک جنگ
 عظیم در میان آمد گشتگان و رزمیان از جانبین فراوان رسیدند اگر چه شکست فاش دشمن
 در محاربۀ معلوم شد مگر خان مونده کم زوری لشکر خود را ملاحظه کرده باز بارادر خود خفیه سازش
 کرده لشکر باجوڑ و محمد زار یوسف خان بنا کامی و گریز متفرق شدند دویم بار چند چوکیات از
 دل والی الملک حمله برده لشکر باجوڑ را شکست فاش داده لاشه های مردگان گذاشت و والد
 یوسف خان در حبس والی میمون بدستور قدیم بماند چو سید احمد خان بنو شمشیر از

حبس رهایی نیافت بعد از آن مستورات سید احمد خان بطور منت و زاری بجنسور حجاب
 قدوح السالکین بادشاه قشاشال علا کوثر فرستاده و برادر خود صاحب موصوف که بنیره حجاب
 حضرت غوث الاعظم صاحب بغداد قدس الله سره بود از آنجا بدیر آورده و در بارۀ رهایی سید
 احمد خان سوال خود را بوالی محدوح پیش کرده اگر چه خاندان مست خیلان نمک حرام و بد باطن
 قدیمی اند مگر والی الملک ما آنرا خیال نکرده خالصۀ الله و بلحاظ حجاب غوث الاعظم صاحب
 از زندان بیرون کرده و قسم و طلاق داده که در عمر خود بالکل دشمنی خاندان حشورم نکنید
 با وجود همین و طلاق بعد از مرور اندک ایام با خان مونده متفق شده بدشمنی والی میمون بالاشد

باب دوازدهم در بیان قلعه لعل میدان

چونکه این لشکر عظیم بزمیت متفرق شد میان گل جان خان منته که هیچ گاه بی غور
و تکرار نکند و علی الدوام درین خیال غلام بود که نوایی دیرخواه نخواهد دست یاب من شهید
غضب همین بود که نه برسمان احسان طابع گردید و نه بسرکوبی و گوشمالی شدید عبرت میگرفت
باز طرح مخالفت انداخته بایوسف خان و خان خارشوره کرده که درین نوبت اماده شوید
و معاندان کهنه سندی میدان رانشوره پنجه پیش کرده که اکنون وقت است که مقصد خود
بدست آریم و حکام پولشیکل هم با وی قدری رازداری خفیه داشتند که اگر درین نوبت
کامیابی کرد بد ما از جانب والی الملک غضدار نشویم چرا که والی الملک محمد اورنگزیب از ما هم
عنان اختیارات خود ازا کرده خود مختاری خود بحد کمال رسانیده پس لشکرهای یوسف خان
بارز و ده خان خبر و غیره اقوام باجور با اتفاق با میان گل جان خان موته لشکر کردند و بملک
بمشوره خوانین سندی حمله کردند از این جانب الیه بامیت لشکر خود را مرتب ساخته بمقامات سندی
و میدان برای مقابل لشکر دشمن حاضر شدند و بمقام بالا مبت که اکنون در اینجا قلعه عظیم
ایشان برای فوج سیاسی این ریاست اباد شده است جنگ عظیمی مثال شدیدی بر پا
کردند و مقابل سواران و پیادگان همگروه و علیحد علیحد به وقوع آمد و خیلی از جباران
و ملازمان از جانبین کشته و زخمی شدند و بکرات و مرات حریف خود را شکست داده
باز بچند قهای خود واپس می آمدند آخر الامر لشکر دشمن را شکست فاش داده بزمیت
شدند و لشکر والی ریاست در پیشان تا مسافت دراز یعنی تا مقام ولی تعاقب کرده

اسپان جنگی مسلح فراوان از ایشان دست یابید که دهشتگان و خمیان خود را در
میدان جنگ رها کردند لیکن چونکه بهادران فوج والی مدح بالشکر نیت شده دشمن
بسیار خوش سلوکی میکنند لهذا گشتگان و خمیان خود را بمصافت فرام کرده بارهای آلاتها
مانده شده را با خود بردند و فوج طرفی منطفع مراجعت نمود و الله اعلم

در بیان غایت و غایت

این گردش و زدن و انقلاب بوقلمون را اسباب ظاهره و باطنیه بودند باطنی اینکه کسی را
که نیتی پیشتر بود بغیر از والی ناگاهی معترف قدشناسی آن نمیشود چنانچه گفته اند قد حجت
و عفت کسی داند که بمصیبتی گرفتار آید بیت جدائی تانیست دوست قدر دوست داند
بذل یعقوب میداند جدائی های بوسف را به چنانچه عهد دارین واقوام ریاست را قدر دانی
حکومت اینوالی قدشناسی می معلوم نمی شد تا آن که مدت زیر حکومت برادرش
خان موند از مالیش نکلند و والی ریاست را هم قدشناسی و انصاف پسندی وقتی
مخوب شود که رحمت غربت و زوال ریاست ببینند دیگر آنکه اگر صاحب نعمتی همیشه در نماز
و تنعم به بندگی مالک الملک فراموش سازد الله تعالی جل جلاله در کلام مجید خود فرموده
وَلَا تُبَدِّلْ آيَاتِ اللَّهِ الزَّيْفَ لَيُفْضِلَنَّ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ ذَكِيٌّ
یعنی اگر الله تعالی زرق خود را
خاطر خواه بندگان خود فراق کرده بودی برآینه سرکشی کرده بودندی در زمین سویم اینکه
والی الملک اگر چه قبل ازین هم بیوفانی و نمک حرامی بعضی حمله خود معلوم شده بود لکن درین
نوبت بعین الیقین رسید که بعضی از نمک حرامان بدکیش و بابت خرابی ریاست من

من بوقت فرصت چون تشنه باب نگران هستند پس از سبب این امر آخر الذکر والی ریاست
 بنجیده و دلتنگ شده در محفل خود بکمال جوش و خروش و صدق دل است برد عا و اخلاص
 برداشتنند که با الهی این وفایدم مقبول گردان که بقدمه دو ماهه ازین ریاست دست بردارکن
 و برادریم میان کل جان را بر سر ایشان حاکم کن تا هر کس از خویش و بیگانه را قدر خود معلوم
 شود و من از طعن این قوم ناسپاس و گروه ناهنر شناسن نارغ شده رهائی یابم
 که همیشه از جانب من لطافت و اعانت و از جانب عداوت و بغاوت و از جانب من دلخوشی
 و دلداری و از جانب ایشان کشتی دل آزاری و از جانب من کرم جان و از جانب ایشان
 بغض و امتنان پشتر عا و عقلا ثابت است که دعائی که بشر و طوط خود برابر باشد مقرون اجابت
 گردد چهارم اینکه بر افواه خواص و عوام این فقره جاری بود که این والی ناموزون بیج لیاقت
 و استحقاق ریاست ندارد لکن بوجه تفویض حکومت از دست والد خود و زور اسلحه و استعنه
 موروثه و امداد حکام برطانیه حکمرانی میکند پس الله تعالی قدرت کامله خود را بمرتبه عین ا
 لیقین رسانید که این فرخ فال را محض بفضل خود و تاثیر نخب مسعود و بلا اسباب مذکوره
 و بغیر از ذرایع متصوره بعد از مده دو ماه بر حکومت خود و دار الخلافت موروثی برقرار و متمکن
 ساخت و اسباب ظاهریه این انقلاب عظیم همان یونانی و احسان فراموشی اقوام
 و فوجیان بود که بارها بنظم آورده بود و خیانت پسندی و نمک حرامی بعضی از اهل جرگه و سا
 نش بعضی از عملة برطانیه خصوصاً اسسٹنٹ ویر صاحب زاده فضل الرحمن که نو حصه از فنی
 این تازی نالایقه بردوش خود نهاده بود و حکام بالائی خود را بشرب فریب خود مد پاش کرده بو

البته در اینجا دستار بدنامی و دران ذمه وار جوب بی منطالم خود خواهد شد الغرض اقوام
 و خوانین سند و میدان و حضرت سید و محمد زرین اخونزادگان خما و عبد الله خان رباط
 که این هر سه را کین را با اینان صوت این حمله و علت تمام فعلیت این انقلاب عظیم
 خواندن بیجا نخواهد بود با خان موند که وارث شیدی این مملکت بود خفیه شوره و جنبه دار
 پنجه کرد که درین توبت بخلاف ما تقدم ضرور کامیاب خواهم شد چرا که خیلی را با هر که دیر و
 معتبران سلطان و پانین خیل که نیایع این ریاست هستند با ایشان خفیه همراز بودند
 خان منته و اولاً ترتیب و سامان فوج خود بتکمیل رسانیده بعد از آن سید احمد خان باژ را
 و بوقت فست نگران عمر مگذرانید بدان قلعه موند رضا مند کرده لشکر کلان مهیا ساختند
 و پنجن را کین اقوام را حقیقت خود و عهد های تقریری و تحریری و تمسکات پنجه دادند که
 و قتی که ممکن دار الخلافت دیر شوم هر یکی از شما بد رجه موعوده خود کامیاب خواهید شدند و هر
 گاه که این طنطنه عظیمه و سازش تباه کن گوش کن دار والی متوکل علی الله گردید قاضی دوم الله
 معروف قاضی صاحب تور منگ که دران وقت مشیر با تاثیر و وزیر با تدبیر والی مدوح مابود در وقت
 نماز مغرب این سازش های مخالفه و مسود های نافر جام را حرف بحرف دهن نشین
 والی هایون گردانید والی مدوح اگر چه ازین قسم بیوفانی های اراکین و اقوام خود با
 رها دیده بود لیکن درینوقت نشنیدن این خبر غم اثر چندان حزین و غمگین گردید
 که روز نعلیه روز جمعه را که از عرصه دراز عادت او بود افا ز کرد و اکثریت غم و الم و بیوفائی
 و غداری نمک خواران خود در جوش و خروش مدو چشمش بر آب گشت و یک پیاله و بوتل

شیشه که در دست او اتفاقاً موجود بود از سربالا خانه اجلاس خاصین دربار برزیر
 انداخت عجب ترانکه اقبال سمیون او درین حالت هم او را چهره خود انگشت نما گردانیده
 که من از شما درین حالت هم جدا نیستم چرا که شیشه باریک شما بنگ شمن شکست نیابد
 یعنی آن بوتل شیشه پیاله نازک شکسته نشد اگر از اردلیان و ملازمان و خاصداران دربار
 شوزنیک فالی بلند شد که این امر علامه نصرت و فتحمدی ماست مگر والی مدوح دل خود
 ازین ریاست برداشته هیچ اعتماد نداشت و نه تدابیر و دفعیات مناسبه را مثل بامضی
 بعمل نمی آوردند مگر از وجه الحاح عکله حاضرین بوجه عبوری قصد تدبیر کرده که بعضی خبر که
 حاضر را ترخیص اقامت فرستادند و قصد از لشکر موجوده را بملک میدان راهی ساختند
 و دولت شریک محمد صفدر خان را که در آن وقت در شکنجه ناراضی و بدگمانی نواب
 صاحب مدوح آمده بود با لشکر برول میدان از دار الخلافت دیروز از مقابل دشمن بر طرف
 کرده از منزل مقصود دور انداخت و لشکر دشمن قسری برای تشویش پیدا کردن اینجانب
 در علاقه سندانیش کرده باقی لشکر تمام هم به اندام فضل الرحمن اسسنت دیر علیه علیه
 بر پل سکاری مقام چکوره که در گذشتن یک دم مشکوک الحال صد خطره سر باختن بودی
 بروز روشن گذر کرده بتاریخ بیست و پنجم ماه ^{۱۳} ^{۲۱} ^{۱۵} یکم هزار و سی و هفت و بی یک بحرین بجنبه داری
 عبداللہ خان بر قلعه رباط قبضه کرده داخل شدند و روز در آنجا آسایش و استقرار کرده
 روز سوم بر علاقه ادنزی تاخت یلغار می کرده قلعه او رنگ باد را آتش و گی کرده خاکستر
 ساختند سید بها الدین پاچه کبیر که در آن وقت رکن اعظم فوج نظامی و جنرال میزنک

صوات بود چونکه در دست او بنمیزد یک سته ملازمان محاصلین چیزی دیگر بود طاقت مقابله ندیده
 بکناره جنوبی صوات کناره کشی کرده علاقه مقبوضه خود را بدشمن را گرداند لشکر دشمن را بقبضه کشید
 علاقه اذنی که او را صدر دروازه دیر خواندن بجاست امید قوی گشته برای حصول مال مول خود
 انا فانی پیش قدمی بکار بردند و در چهارم از قلعه باله بجانب دار الخلافت قدم برداشتند ازینجا
 والی ممدوح اگرچه در دل خود دست ازین ریاست شسته بود بی هیچ تدبیر بکار نرسید مگر از جهت
 تنگناظرین یکدسته فوج حاضر در الخلافت را بسره کردگی او در بهادر خود حیات السدخان دود
 برای مقابله دشمن بهمراهی ولیعهد شاه جهان خان بدل شکسته و تدبیر از کار رفته را میسرا
 ختم و در وقت روانگی لشکر را برد عای خیر یا کامیابی خود دست هم برنداشتند و با داعیان
 موافقت نکردند بلکه بجای دعای انصرت بدو عای شکست لشکر خود علانیه خواستند که از خدا
 وند مهربان خود میخواهم که شما را از دست دشمن نیست و نابود و تاراج سازد و مرا ازین ریاست
 دست برشته جلا وطن سازد و بر وید اقبال من با شما همراه نیست و نخواهد بود خائن دود به ولیعهد
 صاحب محمد شاه جهان خان بالشکر موجوده روانه شده فردا روز بمقام رودا خیرام که بفاصله دو نیم
 پیرا و از دار الخلافت دیر واقع است هر دو لشکر مقابله شدند قدر محاربه و جنگ در میان آمد مگر چونکه
 لشکر نواب ضاوالی ریاست را از اتفاق و اخلاص و امداد و اقبال و دیگر ذرایع فتح مندی چیزی
 در دست نبود و بعضی شسته و زخمی شدند و باقی ایشان رو بفرار نهادند سواران نیز گام پیادگان
 تنومند براه راست روانه دیر شدند و زخمیان یا ضعیفان ناتوان بدوهای پاینده خیلان شدند
 از اقوام پاینده خیلان بعضی بوجه جنبه داری میان گلجان خان و بعضی بسبب اینکه پاشکسته را

کسی همی نمیکند اکثر ایشان چشم ایلاف مکر ساخته از لشکریان والی ریاست اسلحه
 جنگ بتاراج گرفته و بزد و کوب از د بات خود برانند اول کسیکه او از شکست بگو شهبانی
 نواب صاحب رسانیده شنید پاچه ساکن قریه کبیر میدان بود چرا که اسپش هم نیز قرار
 بود و با جود سبک پانی خود در فن چابک سواری مهارت کامل داشت از جهت از میدان
 جنگ بیگانه تاخت داخل در بار دیر شده در وقت نماز پیشین روز جنگ تفصیل شکست فاش
 نمود در آن وقت شیران والی الملک طاهمین بودند عسید الکیریم پاچه کبیر خیر خواه سرکار و
 بادشاه صفا که نه تیر که سیر حفرت اخوند درویره علیه الرحمته ست در آن وقت بکار نیات مقرر
 بود و مسند نشین شریعت غرا جناب قاضی صفا شیخ عبدالحق دیر و قاضی تورنگ مجتهد
 بودند والی الملک را ترغیب داده که بعضی طلب امداد و شکایت دینی فضل الرحمان
 بحضور پولیکیل اچیت موجود پڑاوشیری متصل کوتل لاهور علاقه چترال روانه کردند اگر چه بعضی
 مشیران خیر خواه مثل جناب قاضی بابا صاحب دیر و غیره کوشش کرده که استحکام خود کرده نزد
 پولیکیل اچیت نروید مگر والی مدوح بران عمل نکرده روانه شد و قلعه دیر را در نگرانی سپاه
 پوشت دیر دادند گایکه والی مدوح نزد پولیکیل اچیت رسید کامیاب یا غیر کام یا ب
 درخواست واپسی زود نمودند مگر پولیکیل اچیت مذکور اجازت نداده بحیله حواله تعطیل میدادند
 تا آنکه خبر قبضه دیر رسید و خزان و امتعه و اسلحه و قمشه و غیره سامان های شاهى بلا انتظام
 و بلا تجویز در دار الخلافت نصیبه دشمن بماندند لشکر دشمن را چون مرزده خالی ماندند
 دار الخلافت بگوش رسید و دشمنان دوستی لباس و مادم پیغامهای ملع رسانیدند

ع ۱۰ از عیسی یک صد یفنده ملا حظم می کشید. سید امیر حاکم از جمله مجاهدین اسلام است
از رفقاء سید احمد درین برای اقامت دینی ایمن بسیار قربانی دارد نسبت اتحاد لیبوی او
سرتاسر غلط و باطل و کفر است. عبدالکبیر عفرله ۱۱۶

که انور الفوری علی یورش که مسند نایب میدان خالی است اگر عثمان اسپان نیز قرار
ان خوش برداشته بودند لیکن شب باشی در میان راه آمده و در بنجار دلیان حضور و بعضی
از جمعی از آن خاص صنایع تر این را شکسته ز روفرده خزانه را بکمال بی امنی و غایت خیا^{نت}
بعینه پیش و لیعشده جهان خان در پراویر رسانیدند و درینجا از خیانت و تاراج دوست
و دشمن و خویش و بیگانه و پادشاهان پوست ویر و شیشه در جمعدار خشک بود چه
شکایت کرده شود خزانه بسیار از قسم بودند بای طیلانی شیشه ها و جمعدار پراویر برای خود قبضه
کرده و بعضی خزانه را بفضل الرحمن دینی داده و بعضی سپرد دشمنان گردید چرا که از جانب
قادر کن نیکون حکم ناگهانی بزوال چنین کوبه سلطانی از درجه قوت برتبه فعلیت انجامد
پس از تاراج خویش و بیگانه چه شکایت کرده شو^{۳۲} من از بیگانگان هرگز نه نالم نه کربا^{۳۳}
هر چه کرد آن آشنا کرد و فردا در سلخ ماه حجب^{۳۴} الحجب^{۳۵} بحری میان گل جان خان مونده
با کل لشکر آمدی بوقت ضحوة الکبری معنوا نین سند و اخوان دکان خلیل اخل دار الخلافت
ویر شدند و شلک های توپ و توپنگانی خوشی و بقارهای فتح مملکت در قلعه و محراب آسمان
رسانیدند و این فتح نادر الوقوع را که نعمت غیر مترقبه بود مانند خواب یا خیال انگاشتند
والده صاحب والی مدوح که پدر فرزند خورد میانه جان بود درون دربار را قبضه کرده
و مستورات والی مدوح در موضع ریحا نکوت متسلل ویر در بارهای صاحبزادگان پناه گزین
شدند و والی مدوح در مقام شیری پراویش^{۳۶} پراویش^{۳۷} برطانیه عرض حاجت و غدار ی
عمله خود نمود حاکم مذکور اگر چه مردم مرتبه شناس بود لکن بفریب دادن اهل کار ماتحت خود

بمقام نهنگ دره درآمدند

اتمام تصدای در موقوفه

اقامت نهنگ دره دیباچه کتاب فتح جدید ریاست دیر بود چه که کل ریاست دیر معه اسلحه و سپاه و غیره سامان حصار و جمله ذرائع در دست دشمن آمد و افسران و عهده داران و ملازمان یک سله می شدند و زیر سایه جانشین جدید میان کل جان درآمدند مگر چونکه مروج درین مقام تبو کل خرداوند دلیل الحایق و حوصله خود قرار گرفت کسی که از لشکر تاراج شده در گوشه سالم ماندی و بوجه بیکاری و بیاعتنا غیبت و پاس حقوق نمک خوری قدیم با جانشین جدید صورت اتقیا و دش در دل تیاوردی چون پرنده پر شکسته آهسته آهسته در سیل والی مروج شامل شد و کسی از افسران و عهده داران در مقامات بعید دار گرفتار و شکار کردن و از جدید نجات یافته بتدبیر مناسبه اشتغال نمودی چنانچه در وقت اول محرومی از ریاست و از مقام شیر و پیرا و یک لافه استمداد و استفسار از حکام بالای دولت برطانیه بنام مولف که در حالت ازخیر خواهان این ریاست استم بنابران این فقیر رسید بادشاه کنیز و جمعدار بجای حسن بطرف پشاور رفتیم و درباره استمداد از حکام برطانیه نهایت کوشش بکار بردیم لکن بغیر از خداوند عالمین ناصر و معاون والی مدوح کسر از بنندگان ندیدیم و بکمال محرومی مراجعت کردیم و جمعدار بجای حسن با اسلحه نفیسه رسید بادشاه کنیز را براده صوات بالا بمقام کو حان بحضور اب حنا برسانیدیم

آغاز تدبیر یه برات

الله تبارک و تعالی در باب هدایت رسول مقبول خود صل الله علیه وسلم فرموده و شاور دهم
 فی الامر فاذ استشرت الناس استأذن الله یعنی مشوره یک کن با اصحاب خود
 پس وقتی که قصد امر در جهاد و غیره کردی پس توکل کن بر خداوند حافظ و ناصر خود همچنین
 والی مدوح بعد از اقامت چند روز و فراغی بعضی زعمده داران و ملازمان نمک حلال
 و آوردن اسلحه و اسبپان بایتمانده از تاراج در مقام کوهان محفل مشوره و تدبیر مرسلست
 درست کرده ارکین که درینجا با والی مدوح یک جاشده بودند سالار جنگ محمد صفدر خان و باد
 شاه جان کنوڑی و سید بادشاه کبیر و گران بادشاه میان بانده و عبد الجلیل خونزاده
 و محمد امیر جان خونزاد و قاضی حنا تورنگ جمعی را عجب احسن و میرزا اصنا و میرزا خاص و ج و مرزا
 صاحب فضل باقی مانیال و بلاغت پایگاه تیر املا اصنا و فضایل و کمالات دستگاه لعلی اخوند
 زاده صنا خهل لهذا این مشیران بابتدیر بوجه ثابت قدمی والی مدوح اولای عیال والی متوکل که
 از دست جانشین جدید به تحسین و بی اعتدالی از بلچ کمره گذرانیده بودند باین مقام کوهان
 و پس خواندند و بخت امیان چپش و غیره سادات و سفید پوشان به امن و عزت رسانیدند بعد
 از آن بجزا اقامت قریبه درست کرده و ذرایع مالی بعضی از خزانین تاراج شده و برخی از تجارت کوهستان
 بابت درختان و قدری از چنجه اسلامیه که برای امداد جنگ بلقان بقصد فرستادن سلطان
 المعظم روم فراهم شده و در دست کل صاحب یکم از اینان این ریاست هست امانت نهاده
 شده بود و مبلغی از تحصیل دست یاب کرده عالما و مقداری از پیش کرده افسران فخلص جمع شده
 رفته رفته بنیاد خزانه بهم نهوع گرفت و درین حالت اولاد اقوام پند خیل و سلطان خیل چند دسته ملازمان جدید

گرفته چو کیات نظامی را مرتب کرده و عهده داران از جنس ایشان در آن مقرر ساختند و سال
جنگ محمد صفدر خان برای جرگه باجوڑ و جنبه داری نشان شهبازجوڑ و عبدالسلیمان خوند
زاده برای جرگه اقوام قیسیه سهند و میدان فسترداند و هر دو فرزند الشرف لعل محمد شاه جهان
خان و محمد سلیم زرخیلان هم برای دلداری و جرگه اقوام باجوڑ مصروف بودند و بیگم صاحب
جست یعنی خاویزی بی حصار هم درین استمداد بذات خود کمال جان فشانی و صرف اموال ذاتیه خود
و پیش کردن جاه و بروی خود خیلی از اقوام باغی شده گان را براه موافقت باز آورده درآمد
نواب قبا محمد و ح آماده ساختند و هر همه میان بستند و الله اعلم

منزل چهارم در بیان فتح دارالخلافه و دیر و بدست آوردن ریاست خداداد

استاد جهان بیکر این بقلم داده که در وقت توجه ادب اینچ قسم تدبیر کارگر نمیشود و در وقت توجه
مقابل اگر بهانه ضعیفه باشد نتیجه عظیمه از آن متب گردد لهذا الی محمد و اگر قبل ازین به قسم تجویز
مناسب دیدنی تیجه او باد برآمدی اکنون که اقبالش ملاخله کرده و بعین الیقین رسانید که چنانست
جدید پاسبانی حکمرانی این چنین ریاست عظیمه نیست البته در گردانی خود ناگه گردیده که درین
انتخاب تصنیع حقوق خلق الله و درین پرده ناموس بنده گان مستی پس باز آوردن مستحق
موافقت حکمت و قدرت خداوند عالمین بود ازین جهت به قسم تدبیر یک ایشان میکردند کارگر میشد
و از جانب مخالف اگر فی المثل سده سکندری بنا کردند یا مانند باره کلوخ گرد و غبار گشتی و منوثر از همه
اسباب اینکه همه غریبا و مساکین و بازاریان و کوه باشان و زنان بیوه و عهده داران و ملازمان
برین کلمه حق یک زبان شدند که خداوند عالمین نواب محمد اورنگ میر خان صاحب دوباره والی

این ریاست گرداند چنانچه اهل بخاری بمفارت یکبار شاه عادل خود بی تابشده بودند و در وقت
 مراجعت او شاداب بودند و یکی شاعران زمانه بحسب حال آن وقت چند شعار در دناک گفته
 که مطلع آن اینست اشاه ماه ست و بخارا آسمان : ماه سوی آسمان آید همی : شاه سرست
 و بخاری بوستان : سروی سبو بوستان آید همی : ای بخارا شاد باش و دیر زنی : شاه روزی
 مهمان آید همی : پنجین بشندگان کل ریاست دیر بمفارت این والی مدوح نادم بودند و بجان
 و دل کوشان و خواهان مراجعت او بودند از بخت مهر بانی خالفین در شکست افتاد و کامیابی والی
 مدوح بطهور آمد چرا که اقوام پسند خیل و سلطان خیل هم جنبه داری و امداد والی مدوح میان بستند و لشکر
 خان شهر هسم بامداد و معاونت او بمقام سندر سید اول کیکه از رقبه میان گل جان از سرکردگان
 علاقه سندر برای اطاعت والی مدوح کشیده ملک محی الدین کهنه شیر و فرزند او حکیم خان بود
 ایشان بیغوات خود نادم شد جنبه داری میان گل جان را را کرده جرگه والی مدوح و لشکر خان شهر
 در قلعه خود جاداده درون کردند و میان گل جان که بامامو حصنا خود سید احمد خان باژوه و عده دا
 دن قلعه مونده در ابتدای لشکر کشی کرده بود بران و عده از ناچاری و نا کرده قلعه مونده را حواله
 او کرده و خان باژوه را بالشکر شد و لشکر خود و جنبه داران خود برای مقابله خان شهر باجوڑ
 بمقام سندر فرستادند و بذات خود در دار الخلافت دیر تدبیر مقابله برادر باقبال خود کرده قلعه
 چوکیا ترن را که از صعب ترین قلعه های این ریاست است از بهادران و اعتمادیان ریاست
 خود و اسلحه جنگی و غیره سامان حرب مهیا ساخته بود و بر قلعه بیوڑ که سندر خانی عموزادگان
 نواب صاحب هم استحکام مقابله کرده بود و سید احمد خان باژوه که بایکده سته فوج خود

از دار الخلافت دیر رخصت شده بدلت در سلطان خیل عبور نمودند و به ایشان فرمایند
 آن دره غیرت خورد احسانات والی مدوح مد نظر ساخته بلا مشوره و بلا اجتماع با او در میان راه
 جنگ ساختند و ملازمان و تیار خواران او را زد و کوب کرده اسلحه و سامان موجوده از تاراج کرده بکمال
 بیعتجویی حمله از دهاات خود برانند این هم ضرب خفیف شکست دشمن بود که از روی
 اقبال انفا تا بر این واقع^{۲۹} بیست و نهم رمضان شریف بظهور آمد و روز والی مدوح هجده
 کیفیت دیروزه و کارگری اقبال خود رسیده معلوم کرد که وقت فتح من بسرید توقف چراکنم پس
 بکمال عمت و توکل از جای خود برخاست و از عیشی دره بقصد فتح دیر سوار شد محمد امیر جان اخوند
 زاده حنا خیل که باقی ادیک هزار لشکر سلطان خیل برای امداد او بر کوه جبر مورچه گرفته بود او را اطلاع
 داده که بس مایانید و قدم برداشته جنبه داران قومی او را برگزگان فستج نبود و نه او را مشوره جنگی
 دادند لیکن بنا چاری دیر سواران شدند چون بمقام بیوژ رسیدند در اینجا جنگ شروع
 نمودند لشکر میان گل جان خان نمونه تازه به تازه در اینجا می رسیدند مقابل سخت بظهور رسیدند
 و والی مدوح در هر مورچه بذات خود حاضری میکرد و لشکر خود را تجاسر میداد تا آنکه قلعه بیوژ را در چند
 ساعت فتح نمود لشکر میان گل جان خان نمونه درین جنگ اکثر کشته و زخمی شدند و باقی روز بفرار
 نهادند میان گل جان را برین شکست بیست و دو روز آمد از دار الخلافت تجدید لشکر کرده
 فرمود که بر قلعه چوکیا تری که از اینجا تا دار الخلافت زیاده است میل نیست کمال جان فغانی کنید
 و رودهای خون روان کنید هم بهادران و اعتمادیان او قلعه گیر شدند و لشکر فاتح در تعقیب ایشان
 بقدر فاصله روان بودند چونکه قلعه مذکوره بر مقام بلند و یک پشته سخت آباد است و راه آن پیچ

جنگ سیزدهم

در بیج است و اهل وطن را بتجربه معلوم شده بود که این قلعه را کس بجنگ فتح نکرده است کسی اتجاسر پیش قلعه
در دل نیامد و الی مدوح بذات خود پیش شده و هر یک ز عهده داران و ملازمان و میان رامت و
زاری و انعام پیش میکرد و برات و تجاسر را دل نهاد که آفرین همت خود بگمارد که این یک مورچه
مانده غمغریب و کامیابی و سرخ رونی حاصل کنید چون قسیر قلعه رو برو شدند و بر غمهای دشمن را در برو
جهای آسمان نشان ایستاده دیدند بذات خود آواز داد که هر کسی که با برغ جنگی از بلن جوکیاتن اولاً عبور
نمودند خلعت فاخره انعام برای اوست و چنین کسی که بر دروازه قلعه رسید انعام مذکور حاصل خواهد
کرد و غرض اینکه جنگ شدید شروع کردند اهل قلعه تو فنگهای آتش فشان آغاز نمودند مگر مردان جنگی
والی فاتح بدان هیچ توجه نمود و برگوهای دشمن پروانداشتند بلکه مرغان آتشی این دریای
آتش سیلان عبور نمودند و بر غمهای جنگی را از بلن جوکیاتن گذرانیده و بر دروازه قلعه مذکور رسا
نیدند لشکر قلعه گریبان گل جان بعضی شته و زخمی شده و برخی بر دیوارهای قلعه فرار نموده و خیلی از
ایشان پناه خوان و امن جوین شدند و اسلحه موجوده را از ایشان گرفتند و خیلی از لشکر فاتح
از قوم پنده خیلان و سلطان خیلان و ملاکان درین جنگ شته و زخمی شدند مگر فتح این قلعه
مذکوره گویا که فتح دروازه دار الخلافت است در مصیبت گذشته افراموش کردند لهذا بعد
از قدر تعطیل و ملاحظه کشتگان و زخمیان بکمال اطمینان و خوشی روانه دار الخلافت شدند
میانگل جان را از شنیدن خبر این شکست طمع نجات نمانده پس جان خود را سالم بردن غنیمت
عظیم معلوم شد دار الخلافت را فارغ کرده در قلعه پناه گزین شد و دار الخلافت را
بهمان طور صحیح و سالم گرفته بود برای والی لایق و مستحق گذاشت والی فاتح شب عبد الفطر

جنگی است

در موضع ریجان کوٹ و زیارت شریف جناب بابا صاحب علیہ رحمۃ گذرانیدہ فردار و زماز
 عید الفطر را در مسجد زیارت ادی کرده بہکمال شجاعت و استقلال دار الخلافت خود را فاتح و تا
 بنگر دیدگویا کہ در شب این عید الفطر کہ شب فتح ریاست خدا داد بود جمع عیدین بود و خواجہ
 حافظ شیرازی کہ غل خود برای سعادت یک شب گفتہ گویا کہ تخیل من شب گفتہ و آن این است
 ابیات تعالی اللہ چہ دولت دارم امشب بکہ آمدنا گہان دلدارم امشب بچو دیدم روی خو
 بش سجده کردم بچند لکنو کردارم امشب بہ ہمال عیشم ز وصلش برآورد بخت خویش بر خور
 دارم امشب بہ برات لیلۃ القدر بدستم ب رسید از طالع بیدارم امشب بتوصاحب نعمت
 من مستحقم ب زکوۃ حسن و مقدارم امشب ب والی فاتح چو باد صاحب زادگان ریجانکوٹ
 و دیگر صلحا حاضرین داخل در بار دیہ شدہ سجدہ شکر و اہل عطایات را ادا کردہ کہ الحمد للہ کہ موافق
 درخواست نمود بعد از دو ماہ بغیر از احسان کسی سند موروثی خود را فتح نمودم و مردمان ناسپاس
 فرق من و برادر مقابل من بخوبی واضح گردید در نجابت خود فاتح دار الخلافت گردید و
 جرگہ او و لشکر امدادی او از خان شہر باجوڑ و غیرہ اقوام جنبہ دار دران نواحی فتح کامل کردہ چنانچہ
 در میان راہ قلعہ کوٹلی کہ دروازہ چندول فنا باڑوہ سد راہ لشکر والی مدوح بود در وقت عبور
 لشکر بختشدید از لشکر میان گلجان و سید احمد خان فتح کردند و اسلحہ را غنیمت بردند و چون
 در علاقہ سند بمقام کہنہ شیر پز مافی ملک محی الدین و فرزندش حکیم خان رخت اقامت انداختند
 و لشکر سید احمد خان باڑوہ برای مقابلہ او تیا فرستیم ازین جانب محمد شاہ اچمان خان و لیعہدہ
 و محمد علم ریخان ہر دو برادران و فرزندان والی و سالار جنگ محمد رفیع خان و سید بادشاہ کبیر

و محمد فہیم خان سہکوٹ برادر رضا علی السید صفا و شاد محمد خان گنیر و دیگر مدبران والی مدوح
 بعضی قلعہ ہای سند را بحرگہ و بعضی تحویف و تہدید دست یاب کرده بودند و خان شہر را
 بران استقامت و تجاسر زیادہ گشتہ بود بالشکر سید احمد خان باڑوہ در میان کہنہ شیر و شہزادہ
 مقابلہ سخت و جنگ عظیم بر پا کردند و بعد از چند بار حملہ و تکرار یورش لشکر سید احمد خان را شکست
 فاش دادند تا آنکہ خان مذکور بالشکر شکست خوردہ خود بہاڑوہ و جند و لیکمال نا کامی و محرومی فرار
 کردہ واپس رفتند و خان شہر شکر فلاح خود را از انجا رخصت کردہ با یک ستہ خفیفہ بموضع
 دار الخلافت دیر برای ملاقات و مبارکبادی فتح جدید بحضور والی فلاح رسید و الی فلاح برین
 امداد و جان فشانی خان مذکور درین وقت نازک نہایت خوشنود و ثمرمند گردیدہ بعد از
 چند روز بکمال عزاز و احترام و تحائف متعہ و اسلحہ نفیسہ و خلعت فاخرہ و عطیہ نسی ہزار نقود و در نوگر
 او علاقہ ہای ابازی و خاک زری و دوشنمیل مقرر کردہ دادند و بجائہ خود مرخص فرمود و میاں گل جان
 زیر حراست والی مدوح و حمایت دولت برطانیہ از پٹراو دیر نظر بند روانہ کردہ شدہ در موضع چکدرہ
 نشاندہ شد و مستورات و عیال شرکہ از قلعہ منوڈہ بجا کہ کردن سید احمد خان باڑوہ خارج کردہ شدہ
 بود آنها بہ جست و جوی در موضع چکدرہ فرستادہ شدند این همان انتقام خدائی بود کہ در چند
 روز مستورات او بیجا و بی پردہ و جلا وطن کردہ شدند بہیت نخندم در اندوہ کسرت و آوارہ
 کہ از برق من در من افتد شرار بہ البتہ میان گل جان را پاداش عمل خود بکمال سید کہ دار الخلافت
 معہ کل ریاست خداداد دیر بمستی خود رسید و قلعہ منوڈہ معہ تعلقات آن سید احمد خان باڑوہ
 گرفت و قلعہ کوٹلی در دوران مقدمہ فوج امدادی والی مدوح گرفتہ بود و علاقہات ابازی و خاک زری

و ملکش دره و غیره مواضع مقبوضه اوست سرکشی و جناب عالی مدوح ضبط کرد پس میان گلچان
 بنا چاری از بستر نرم نجاست گرم در موضع چکدر نشسته از حکام برطانیه گذاره معاش خود
 خواست لکن چونکه مزاج سرکشی و احسان فراموشی و ناسپاسی در طینت و جبلت او همچون
 مولودی بود لهذا حکام برطانیه هم به استغاثه او گوش نهد و از آن جا مایوس و محروم مراجعت کرده
 در میان اقوام آماخیل در موضع کولاله مانند یکی از رعایای سیولی در خانه کوچک استقرار گرفت مردمان
 آن جا هم او را جواب داده بجای دیگر رخصت کردند و از آنجا به بی عزتی بیرون شده بموضع معیار
 زیر سایه سید احمد خان باڑوه در آمد آثار بغاوت خدای جنین باشد بیست کیلومتر که از دوش
 سرتافت به بهر در که شمس عزت نیافت به باز هم گردش فلکی او را این آسودگی غربت ار
 زانی نداشت تا آنکه از دست یک ملازم نمک حرام خود بر شوت ستانی چند هزار روپیه در ^{۳۳}
 یک هزار و سی و سی و یک یجری بوقت نیم شب کشته شده شهادت یافت و بعمر
 ازین جهان فانی انتقال کرده در مقبره خاص میان ضاچکنی قریب مسجد کلا معیار دفن گردید
 اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ ^{۱۱} و الله مشفق با پسندگان ادا از مستورات و اطفال
 قدری مده بود و با شکر گذاره معمولی کرده آخر الامر آن بانوی نجسته برای پنجه و فکر پنجه خود معلوم
 کرد که پرورش و نگهبانی این باغ تاراج شده مرا حتراس و نگهبان بغیر از قزندم که با سپان در
 ماندگان است شخص دیگر نخواهد شد که شرم و حیا و تنگدین خاندان همه عاید باین مرد اقبال شد
 بنا بران طرح موافقت در میان افکنده با والی فتح مدوح مصالحت گزید و همه بیوگان و پس
 ماندگان خان مقول احواله این والی فتح نموده بزبان حال گفت ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰} ^{۱۰۱} ^{۱۰۲} ^{۱۰۳} ^{۱۰۴} ^{۱۰۵} ^{۱۰۶} ^{۱۰۷} ^{۱۰۸} ^{۱۰۹} ^{۱۱۰} ^{۱۱۱} ^{۱۱۲} ^{۱۱۳} ^{۱۱۴} ^{۱۱۵} ^{۱۱۶} ^{۱۱۷} ^{۱۱۸} ^{۱۱۹} ^{۱۲۰} ^{۱۲۱} ^{۱۲۲} ^{۱۲۳} ^{۱۲۴} ^{۱۲۵} ^{۱۲۶} ^{۱۲۷} ^{۱۲۸} ^{۱۲۹} ^{۱۳۰} ^{۱۳۱} ^{۱۳۲} ^{۱۳۳} ^{۱۳۴} ^{۱۳۵} ^{۱۳۶} ^{۱۳۷} ^{۱۳۸} ^{۱۳۹} ^{۱۴۰} ^{۱۴۱} ^{۱۴۲} ^{۱۴۳} ^{۱۴۴} ^{۱۴۵} ^{۱۴۶} ^{۱۴۷} ^{۱۴۸} ^{۱۴۹} ^{۱۵۰} ^{۱۵۱} ^{۱۵۲} ^{۱۵۳} ^{۱۵۴} ^{۱۵۵} ^{۱۵۶} ^{۱۵۷} ^{۱۵۸} ^{۱۵۹} ^{۱۶۰} ^{۱۶۱} ^{۱۶۲} ^{۱۶۳} ^{۱۶۴} ^{۱۶۵} ^{۱۶۶} ^{۱۶۷} ^{۱۶۸} ^{۱۶۹} ^{۱۷۰} ^{۱۷۱} ^{۱۷۲} ^{۱۷۳} ^{۱۷۴} ^{۱۷۵} ^{۱۷۶} ^{۱۷۷} ^{۱۷۸} ^{۱۷۹} ^{۱۸۰} ^{۱۸۱} ^{۱۸۲} ^{۱۸۳} ^{۱۸۴} ^{۱۸۵} ^{۱۸۶} ^{۱۸۷} ^{۱۸۸} ^{۱۸۹} ^{۱۹۰} ^{۱۹۱} ^{۱۹۲} ^{۱۹۳} ^{۱۹۴} ^{۱۹۵} ^{۱۹۶} ^{۱۹۷} ^{۱۹۸} ^{۱۹۹} ^{۲۰۰} ^{۲۰۱} ^{۲۰۲} ^{۲۰۳} ^{۲۰۴} ^{۲۰۵} ^{۲۰۶} ^{۲۰۷} ^{۲۰۸} ^{۲۰۹} ^{۲۱۰} ^{۲۱۱} ^{۲۱۲} ^{۲۱۳} ^{۲۱۴} ^{۲۱۵} ^{۲۱۶} ^{۲۱۷} ^{۲۱۸} ^{۲۱۹} ^{۲۲۰} ^{۲۲۱} ^{۲۲۲} ^{۲۲۳} ^{۲۲۴} ^{۲۲۵} ^{۲۲۶} ^{۲۲۷} ^{۲۲۸} ^{۲۲۹} ^{۲۳۰} ^{۲۳۱} ^{۲۳۲} ^{۲۳۳} ^{۲۳۴} ^{۲۳۵} ^{۲۳۶} ^{۲۳۷} ^{۲۳۸} ^{۲۳۹} ^{۲۴۰} ^{۲۴۱} ^{۲۴۲} ^{۲۴۳} ^{۲۴۴} ^{۲۴۵} ^{۲۴۶} ^{۲۴۷} ^{۲۴۸} ^{۲۴۹} ^{۲۵۰} ^{۲۵۱} ^{۲۵۲} ^{۲۵۳} ^{۲۵۴} ^{۲۵۵} ^{۲۵۶} ^{۲۵۷} ^{۲۵۸} ^{۲۵۹} ^{۲۶۰} ^{۲۶۱} ^{۲۶۲} ^{۲۶۳} ^{۲۶۴} ^{۲۶۵} ^{۲۶۶} ^{۲۶۷} ^{۲۶۸} ^{۲۶۹} ^{۲۷۰} ^{۲۷۱} ^{۲۷۲} ^{۲۷۳} ^{۲۷۴} ^{۲۷۵} ^{۲۷۶} ^{۲۷۷} ^{۲۷۸} ^{۲۷۹} ^{۲۸۰} ^{۲۸۱} ^{۲۸۲} ^{۲۸۳} ^{۲۸۴} ^{۲۸۵} ^{۲۸۶} ^{۲۸۷} ^{۲۸۸} ^{۲۸۹} ^{۲۹۰} ^{۲۹۱} ^{۲۹۲} ^{۲۹۳} ^{۲۹۴} ^{۲۹۵} ^{۲۹۶} ^{۲۹۷} ^{۲۹۸} ^{۲۹۹} ^{۳۰۰} ^{۳۰۱} ^{۳۰۲} ^{۳۰۳} ^{۳۰۴} ^{۳۰۵} ^{۳۰۶} ^{۳۰۷} ^{۳۰۸} ^{۳۰۹} ^{۳۱۰} ^{۳۱۱} ^{۳۱۲} ^{۳۱۳} ^{۳۱۴} ^{۳۱۵} ^{۳۱۶} ^{۳۱۷} ^{۳۱۸} ^{۳۱۹} ^{۳۲۰} ^{۳۲۱} ^{۳۲۲} ^{۳۲۳} ^{۳۲۴} ^{۳۲۵} ^{۳۲۶} ^{۳۲۷} ^{۳۲۸} ^{۳۲۹} ^{۳۳۰} ^{۳۳۱} ^{۳۳۲} ^{۳۳۳} ^{۳۳۴} ^{۳۳۵} ^{۳۳۶} ^{۳۳۷} ^{۳۳۸} ^{۳۳۹} ^{۳۴۰} ^{۳۴۱} ^{۳۴۲} ^{۳۴۳} ^{۳۴۴} ^{۳۴۵} ^{۳۴۶} ^{۳۴۷} ^{۳۴۸} ^{۳۴۹} ^{۳۵۰} ^{۳۵۱} ^{۳۵۲} ^{۳۵۳} ^{۳۵۴} ^{۳۵۵} ^{۳۵۶} ^{۳۵۷} ^{۳۵۸} ^{۳۵۹} ^{۳۶۰} ^{۳۶۱} ^{۳۶۲} ^{۳۶۳} ^{۳۶۴} ^{۳۶۵} ^{۳۶۶} ^{۳۶۷} ^{۳۶۸} ^{۳۶۹} ^{۳۷۰} ^{۳۷۱} ^{۳۷۲} ^{۳۷۳} ^{۳۷۴} ^{۳۷۵} ^{۳۷۶} ^{۳۷۷} ^{۳۷۸} ^{۳۷۹} ^{۳۸۰} ^{۳۸۱} ^{۳۸۲} ^{۳۸۳} ^{۳۸۴} ^{۳۸۵} ^{۳۸۶} ^{۳۸۷} ^{۳۸۸} ^{۳۸۹} ^{۳۹۰} ^{۳۹۱} ^{۳۹۲} ^{۳۹۳} ^{۳۹۴} ^{۳۹۵} ^{۳۹۶} ^{۳۹۷} ^{۳۹۸} ^{۳۹۹} ^{۴۰۰} ^{۴۰۱} ^{۴۰۲} ^{۴۰۳} ^{۴۰۴} ^{۴۰۵} ^{۴۰۶} ^{۴۰۷} ^{۴۰۸} ^{۴۰۹} ^{۴۱۰} ^{۴۱۱} ^{۴۱۲} ^{۴۱۳} ^{۴۱۴} ^{۴۱۵} ^{۴۱۶} ^{۴۱۷} ^{۴۱۸} ^{۴۱۹} ^{۴۲۰} ^{۴۲۱} ^{۴۲۲} ^{۴۲۳} ^{۴۲۴} ^{۴۲۵} ^{۴۲۶} ^{۴۲۷} ^{۴۲۸} ^{۴۲۹} ^{۴۳۰} ^{۴۳۱} ^{۴۳۲} ^{۴۳۳} ^{۴۳۴} ^{۴۳۵} ^{۴۳۶} ^{۴۳۷} ^{۴۳۸} ^{۴۳۹} ^{۴۴۰} ^{۴۴۱} ^{۴۴۲} ^{۴۴۳} ^{۴۴۴} ^{۴۴۵} ^{۴۴۶} ^{۴۴۷} ^{۴۴۸} ^{۴۴۹} ^{۴۵۰} ^{۴۵۱} ^{۴۵۲} ^{۴۵۳} ^{۴۵۴} ^{۴۵۵} ^{۴۵۶} ^{۴۵۷} ^{۴۵۸} ^{۴۵۹} ^{۴۶۰} ^{۴۶۱} ^{۴۶۲} ^{۴۶۳} ^{۴۶۴} ^{۴۶۵} ^{۴۶۶} ^{۴۶۷} ^{۴۶۸} ^{۴۶۹} ^{۴۷۰} ^{۴۷۱} ^{۴۷۲} ^{۴۷۳} ^{۴۷۴} ^{۴۷۵} ^{۴۷۶} ^{۴۷۷} ^{۴۷۸} ^{۴۷۹} ^{۴۸۰} ^{۴۸۱} ^{۴۸۲} ^{۴۸۳} ^{۴۸۴} ^{۴۸۵} ^{۴۸۶} ^{۴۸۷} ^{۴۸۸} ^{۴۸۹} ^{۴۹۰} ^{۴۹۱} ^{۴۹۲} ^{۴۹۳} ^{۴۹۴} ^{۴۹۵} ^{۴۹۶} ^{۴۹۷} ^{۴۹۸} ^{۴۹۹} ^{۵۰۰} ^{۵۰۱} ^{۵۰۲} ^{۵۰۳} ^{۵۰۴} ^{۵۰۵} ^{۵۰۶} ^{۵۰۷} ^{۵۰۸} ^{۵۰۹} ^{۵۱۰} ^{۵۱۱} ^{۵۱۲} ^{۵۱۳} ^{۵۱۴} ^{۵۱۵} ^{۵۱۶} ^{۵۱۷} ^{۵۱۸} ^{۵۱۹} ^{۵۲۰} ^{۵۲۱} ^{۵۲۲} ^{۵۲۳} ^{۵۲۴} ^{۵۲۵} ^{۵۲۶} ^{۵۲۷} ^{۵۲۸} ^{۵۲۹} ^{۵۳۰} ^{۵۳۱} ^{۵۳۲} ^{۵۳۳} ^{۵۳۴} ^{۵۳۵} ^{۵۳۶} ^{۵۳۷} ^{۵۳۸} ^{۵۳۹} ^{۵۴۰} ^{۵۴۱} ^{۵۴۲} ^{۵۴۳} ^{۵۴۴} ^{۵۴۵} ^{۵۴۶} ^{۵۴۷} ^{۵۴۸} ^{۵۴۹} ^{۵۵۰} ^{۵۵۱} ^{۵۵۲} ^{۵۵۳} ^{۵۵۴} ^{۵۵۵} ^{۵۵۶} ^{۵۵۷} ^{۵۵۸} ^{۵۵۹} ^{۵۶۰} ^{۵۶۱} ^{۵۶۲} ^{۵۶۳} ^{۵۶۴} ^{۵۶۵} ^{۵۶۶} ^{۵۶۷} ^{۵۶۸} ^{۵۶۹} ^{۵۷۰} ^{۵۷۱} ^{۵۷۲} ^{۵۷۳} ^{۵۷۴} ^{۵۷۵} ^{۵۷۶} ^{۵۷۷} ^{۵۷۸} ^{۵۷۹} ^{۵۸۰} ^{۵۸۱} ^{۵۸۲} ^{۵۸۳} ^{۵۸۴} ^{۵۸۵} ^{۵۸۶} ^{۵۸۷} ^{۵۸۸} ^{۵۸۹} ^{۵۹۰} ^{۵۹۱} ^{۵۹۲} ^{۵۹۳} ^{۵۹۴} ^{۵۹۵} ^{۵۹۶} ^{۵۹۷} ^{۵۹۸} ^{۵۹۹} ^{۶۰۰} ^{۶۰۱} ^{۶۰۲} ^{۶۰۳} ^{۶۰۴} ^{۶۰۵} ^{۶۰۶} ^{۶۰۷} ^{۶۰۸} ^{۶۰۹} ^{۶۱۰} ^{۶۱۱} ^{۶۱۲} ^{۶۱۳} ^{۶۱۴} ^{۶۱۵} ^{۶۱۶} ^{۶۱۷} ^{۶۱۸} ^{۶۱۹} ^{۶۲۰} ^{۶۲۱} ^{۶۲۲} ^{۶۲۳} ^{۶۲۴} ^{۶۲۵} ^{۶۲۶} ^{۶۲۷} ^{۶۲۸} ^{۶۲۹} ^{۶۳۰} ^{۶۳۱} ^{۶۳۲} ^{۶۳۳} ^{۶۳۴} ^{۶۳۵} ^{۶۳۶} ^{۶۳۷} ^{۶۳۸} ^{۶۳۹} ^{۶۴۰} ^{۶۴۱} ^{۶۴۲} ^{۶۴۳} ^{۶۴۴} ^{۶۴۵} ^{۶۴۶} ^{۶۴۷} ^{۶۴۸} ^{۶۴۹} ^{۶۵۰} ^{۶۵۱} ^{۶۵۲} ^{۶۵۳} ^{۶۵۴} ^{۶۵۵} ^{۶۵۶} ^{۶۵۷} ^{۶۵۸} ^{۶۵۹} ^{۶۶۰} ^{۶۶۱} ^{۶۶۲} ^{۶۶۳} ^{۶۶۴} ^{۶۶۵} ^{۶۶۶} ^{۶۶۷} ^{۶۶۸} ^{۶۶۹} ^{۶۷۰} ^{۶۷۱} ^{۶۷۲} ^{۶۷۳} ^{۶۷۴} ^{۶۷۵} ^{۶۷۶} ^{۶۷۷} ^{۶۷۸} ^{۶۷۹} ^{۶۸۰} ^{۶۸۱} ^{۶۸۲} ^{۶۸۳} ^{۶۸۴} ^{۶۸۵} ^{۶۸۶} ^{۶۸۷} ^{۶۸۸} ^{۶۸۹} ^{۶۹۰} ^{۶۹۱} ^{۶۹۲} ^{۶۹۳} ^{۶۹۴} ^{۶۹۵} ^{۶۹۶} ^{۶۹۷} ^{۶۹۸} ^{۶۹۹} ^{۷۰۰} ^{۷۰۱} ^{۷۰۲} ^{۷۰۳} ^{۷۰۴} ^{۷۰۵} ^{۷۰۶} ^{۷۰۷} ^{۷۰۸} ^{۷۰۹} ^{۷۱۰} ^{۷۱۱} ^{۷۱۲} ^{۷۱۳} ^{۷۱۴} ^{۷۱۵} ^{۷۱۶} ^{۷۱۷} ^{۷۱۸} ^{۷۱۹} ^{۷۲۰} ^{۷۲۱} ^{۷۲۲} ^{۷۲۳} ^{۷۲۴} ^{۷۲۵} ^{۷۲۶} ^{۷۲۷} ^{۷۲۸} ^{۷۲۹} ^{۷۳۰} ^{۷۳۱} ^{۷۳۲} ^{۷۳۳} ^{۷۳۴} ^{۷۳۵} ^{۷۳۶} ^{۷۳۷} ^{۷۳۸} ^{۷۳۹} ^{۷۴۰} ^{۷۴۱} ^{۷۴۲} ^{۷۴۳} ^{۷۴۴} ^{۷۴۵} ^{۷۴۶} ^{۷۴۷} ^{۷۴۸} ^{۷۴۹} ^{۷۵۰} ^{۷۵۱} ^{۷۵۲} ^{۷۵۳} ^{۷۵۴} ^{۷۵۵} ^{۷۵۶} ^{۷۵۷} ^{۷۵۸} ^{۷۵۹} ^{۷۶۰} ^{۷۶۱} ^{۷۶۲} ^{۷۶۳} ^{۷۶۴} ^{۷۶۵} ^{۷۶۶} ^{۷۶۷} ^{۷۶۸} ^{۷۶۹} ^{۷۷۰} ^{۷۷۱} ^{۷۷۲} ^{۷۷۳} ^{۷۷۴} ^{۷۷۵} ^{۷۷۶} ^{۷۷۷} ^{۷۷۸} ^{۷۷۹} ^{۷۸۰} ^{۷۸۱} ^{۷۸۲} ^{۷۸۳} ^{۷۸۴} ^{۷۸۵} ^{۷۸۶} ^{۷۸۷} ^{۷۸۸} ^{۷۸۹} ^{۷۹۰} ^{۷۹۱} ^{۷۹۲} ^{۷۹۳} ^{۷۹۴} ^{۷۹۵} ^{۷۹۶} ^{۷۹۷} ^{۷۹۸} ^{۷۹۹} ^{۸۰۰} ^{۸۰۱} ^{۸۰۲} ^{۸۰۳} ^{۸۰۴} ^{۸۰۵} ^{۸۰۶} ^{۸۰۷} ^{۸۰۸} ^{۸۰۹} ^{۸۱۰} ^{۸۱۱} ^{۸۱۲} ^{۸۱۳} ^{۸۱۴} ^{۸۱۵} ^{۸۱۶} ^{۸۱۷} ^{۸۱۸} ^{۸۱۹} ^{۸۲۰} ^{۸۲۱} ^{۸۲۲} ^{۸۲۳} ^{۸۲۴} ^{۸۲۵} ^{۸۲۶} ^{۸۲۷} ^{۸۲۸} ^{۸۲۹} ^{۸۳۰} ^{۸۳۱} ^{۸۳۲} ^{۸۳۳} ^{۸۳۴} ^{۸۳۵} ^{۸۳۶} ^{۸۳۷} ^{۸۳۸} ^{۸۳۹} ^{۸۴۰} ^{۸۴۱} ^{۸۴۲} ^{۸۴۳} ^{۸۴۴} ^{۸۴۵} ^{۸۴۶} ^{۸۴۷} ^{۸۴۸} ^{۸۴۹} ^{۸۵۰} ^{۸۵۱} ^{۸۵۲} ^{۸۵۳} ^{۸۵۴} ^{۸۵۵} ^{۸۵۶} ^{۸۵۷} ^{۸۵۸} ^{۸۵۹} ^{۸۶۰} ^{۸۶۱} ^{۸۶۲} ^{۸۶۳} ^{۸۶۴} ^{۸۶۵} ^{۸۶۶} ^{۸۶۷} ^{۸۶۸} ^{۸۶۹} ^{۸۷۰} ^{۸۷۱} ^{۸۷۲} ^{۸۷۳} ^{۸۷۴} ^{۸۷۵} ^{۸۷۶} ^{۸۷۷} ^{۸۷۸} ^{۸۷۹} ^{۸۸۰} ^{۸۸۱} ^{۸۸۲} ^{۸۸۳} ^{۸۸۴} ^{۸۸۵} ^{۸۸۶} ^{۸۸۷} ^{۸۸۸} ^{۸۸۹} ^{۸۹۰} ^{۸۹۱} ^{۸۹۲} ^{۸۹۳} ^{۸۹۴} ^{۸۹۵} ^{۸۹۶} ^{۸۹۷} ^{۸۹۸} ^{۸۹۹} ^{۹۰۰} ^{۹۰۱} ^{۹۰۲} ^{۹۰۳} ^{۹۰۴} ^{۹۰۵} ^{۹۰۶} ^{۹۰۷} ^{۹۰۸} ^{۹۰۹} ^{۹۱۰} ^{۹۱۱} ^{۹۱۲} ^{۹۱۳} ^{۹۱۴} ^{۹۱۵} ^{۹۱۶} ^{۹۱۷} ^{۹۱۸} ^{۹۱۹} ^{۹۲۰} ^{۹۲۱} ^{۹۲۲} ^{۹۲۳} ^{۹۲۴} ^{۹۲۵} ^{۹۲۶} ^{۹۲۷} ^{۹۲۸} ^{۹۲۹} ^{۹۳۰} ^{۹۳۱} ^{۹۳۲} ^{۹۳۳} ^{۹۳۴} ^{۹۳۵} ^{۹۳۶} ^{۹۳۷} ^{۹۳۸} ^{۹۳۹} ^{۹۴۰} ^{۹۴۱} ^{۹۴۲} ^{۹۴۳} ^{۹۴۴} ^{۹۴۵} ^{۹۴۶} ^{۹۴۷} ^{۹۴۸} ^{۹۴۹} ^{۹۵۰} ^{۹۵۱} ^{۹۵۲} ^{۹۵۳} ^{۹۵۴} ^{۹۵۵} ^{۹۵۶} ^{۹۵۷} ^{۹۵۸} ^{۹۵۹} ^{۹۶۰} ^{۹۶۱} ^{۹۶۲} ^{۹۶۳} ^{۹۶۴} ^{۹۶۵} ^{۹۶۶} ^{۹۶۷} ^{۹۶۸} ^{۹۶۹} ^{۹۷۰} ^{۹۷۱} ^{۹۷۲} ^{۹۷۳} ^{۹۷۴} ^{۹۷۵} ^{۹۷۶} ^{۹۷۷} ^{۹۷۸} ^{۹۷۹} ^{۹۸۰} ^{۹۸۱} ^{۹۸۲} ^{۹۸۳} ^{۹۸۴} ^{۹۸۵} ^{۹۸۶} ^{۹۸۷} ^{۹۸۸} ^{۹۸۹} ^{۹۹۰} ^{۹۹۱} ^{۹۹۲} ^{۹۹۳} ^{۹۹۴} ^{۹۹۵} ^{۹۹۶} ^{۹۹۷} ^{۹۹۸} ^{۹۹۹} ^{۱۰۰۰}

مذکور خپل بکوه سرلره بخيال گرفتن لعل قلعه ميدان حمله کردند مگر لشکر قلعه گیر کمال شجاعت
 برای مقابله ایشان بیرون شدند و لشکر باقی مانده برول هم با ایشان جمع شده بالشکر خندول
 جنگ شدید بر پا کردند و لشکر خندول را شکست فاش داده هر میت کرده تا قلعه باروه فرار نمودند
 غرض اینکه درین یک روز بیک وقت در دو جای جنگ شدید برپا شده بود و در هر دو مقام فتح کامل
 نصیب والی ممدوح ما شد لهذا این روز را ذوالفستحین گویند و الله اعلم بالصواب
 جنگ سیسدهم بر مقام مانجه با صواتیان بسبب بغاوت ایشان و فتح کردن وطن نیکفیل
 اگرچه این جنگ بحثیت تاریخ برین واقعات قریبه مقدم است لیکن مقصود این صحیفه
 تحریر مقابلات و فتوحات این والی ممدوح است و تعیین تاریخ ضروری نیست و چنان در
 جنگهای گذشته اگر در بعضی واقعات تقدیم و تاخیر نظر آید جای اعتراض و محل گرفت نخواهد
 بود بسبب این جنگ هم بغاوت اقوام صواتیان بود که همه الشیان از اطاعت روگردانی
 کرده سرکشی نمودند و محصیلان و ملازمان نوایی را ز دو کوب کرده خارج نمودند و چون که در آن
 وقت قلعه نل و غم جبهه اباد بود هیچ جای پناه لشکر در صوات نبود پس والی ممدوح لشکر دیر
 و برول بسرکردگی خوانین سمکوٹ و بائل و پسند خان دار یکند و رضاعی برادر شیر محمد صفدر
 خان و نائب ریاست دیر قیسر الله خان براه قلاگی بعلاقه نیک بنجیل فرستاده روز
 قریب منجیه جنگ شدید کرده لشکر دیر بکوه قلاگی و پس رفتند و روز دوم جنگ شدید با کل
 صوات واقع شده بسیار مقتولین و مجروحین از جانبین در میدان جنگ مانده لشکر صوا
 تیان را شکست فاش داده فرار نمودند و لشکر دیر پس ایشان تعاقب کرده علاقه

نیک بنحیل را تا سرنگولی و قبضه تصرف خود آوردند و جرگه باقی اقوام صوات بالا برای اطاعت آمده
 برای انقیاد آمده بودند درین اثنا حکام برطانیه برای اغراض پولیسی لشکر فاتح را واپس کردند این معامله
 همان وقت بود که والی ممدوح با پاهند او هام حکام برطانیه بود ورنه در حقیقت این قسم پابندی به
 نسبت چنین والی خود مختار خلاف قانون بود چنانچه در زمانه حال آن پرد های و همیه از میان دور
 کرده شده والی ممدوح بخود مختاری خود اجزای امورات خود میکند و التدا علم بالصواب
 جنگ سید سید پاجنه کبیر تر از اینم بود ویرانگی او شد و پاجنه کبیر تر از اینم بود ویرانگی او شد
 سبب این جنگ این بود که در وقت زوال حکومت والی ممدوح بقدر دو ماه چنانچه مقدم تحریر شده
 هر کسی از رعایا اختیار بغاوت کرده کشتی نمودند پس اقوام صواتان هم جوکیات سیاسی از
 قلعه های نل و کبل نزد کوب خارج کرده خود مختاری نمودند و چون حکومت از سر نو مقرر و مجسم گردید
 و اقوام مذکوره باز به اطاعت آمدند و محصلان و عمه داران به قلعه های خود درون شدند و والی
 ممدوح طلب مالیه موجوده و گذشته کرده که بقدر یک لاکه و چند هزار روپیه میرسید و اقوام را طاقت ادا
 رقم مقرره یک دفعه نبود و تعمیل این امر باسانی دست یاب نشد بنابراین والی ممدوح هر دو برادران
 سید الزراق و سید بهاء الدین را که اول الذکر در آن وقت مدار المہام امور ملکیت این ریاست
 بود و آخر الذکر جنرل ممیز فوجی بود برای رسانی این مهم مقرر نمودند اقوام صوات بالا به سید عبدالرزاق
 هم درین باره آویزش کرده در اقوام دو جنگ خفیفه در میان آمده باز در میان خود مصالحت
 کردند و سید بهاء الدین بعد از وصولی مالیه نیک بنحیل از قلاگی و دنگ خیل تقاضا کرده ایشان
 بغاوت سخت کرده نوبت جنگ جدل رسید اگر چه در دست سید بهاء الدین بغیر از یک دسته

گرچه از سوی شما بر من خطای رفت رفت و ز رهنمودی شما بر من خطای رفت رفت
 آتش قهر هست اگر باغ دلم را سخت سوخت و جور شاه کامران گریز گدائی رفت رفت
 گرد لم از عمره دلدار یاری برد برد و در میان جان و جانان ماجرای رفت رفت
 گریز بدخواهان ملامت با پدید آید ولی چون ز دست همنشینان ناسزای رفت رفت
 باز عیال و اطفال نور چشمان خان مقتول را به تخصیص از دستها گرفته زیر دامن والی ممدوح نشاند
 فرمودش قطعه پدر مرد و بی پدر ماندگان و یتیمان ولایت برافشان دگان و سپردم بدست
 تو تا پروری و تو دانی و فردا و آن داوری و والی فاتح و ممدوح بعد ازین ماجر از خطرات و اند
 یشهای خان موند بالکل نارغ البال گردیده به امور ریاست خود متوجه گردید و قلعه کوچکی که دروازه
 ریاست جندول است استحکام تمام کرده نام سابقه او را بدل کرده بزور بندر نامزد کرده شد بامعنی
 که قبضه او باستحقاق گاهی نیرو و بلکه محض طایع زور و غلبه خواهد بود بعد ازین چند مده ریاست برقرار
 و آرام بود مگر گردون کج رفتار کجا آرام و قرار نصیب او داد آدم گردانیده چنانچه فرموده اند بدی —
 درین دیار نشان خرمی نیست و اگر باشد نصیب آدمی نیست و خصوصاً در نسل افغان که
 صفحات تواریخ از ناقراری ایشان مملو و مشحون است این مرض زیاده تر نمودار میگردد بنا بران
 در ریاست خلش دیگر پیدا شد چنانچه خون در دگان خهل که در نشیب فراز انقلاب سابقه سعی
 و کوشان بودند و از منزل مقصود از وجه اقبال و الفاتح بکمال خروجی بی بهره شدند
 و آن که در اوقات سابقه صفائی کامله نیافت بود از ان جهت جگرهای مخالفه در اقوام شروع نمودند
 و سرکردگان اقوام را به مخالفت نواب صبا محمد روح اماده ساختند و ذمه داری مقابل بر سرهای خود گرفتند

جنگ با نزدیك مقام خهل شكست خورد و سواران

چون این اقوام در میان خود خیال بغاوت پخته کردند با سید احمد خان باژوه جنبه داری کرده قلعهها
علاقه سندرادر قبضه خود آورده چوکیات سیاسی الی ممدوح را خارج کردند و درین علاقته تمام مقام
تورمنگ بیرغهای بغاوت بلند کردند و اکسری کاری که بحایت والی ممدوح از زمانه مسند نشینی
والد مرحومش جاری بود در حمایت و ذمه داری خود آوردند ازین جهت والی ممدوح لشکر خود را مرتب
کرده از دار الخلافت دیروبرول برآه کلیانی و یوطن میدان آمدند اولاً قلعههای مسدی خود را
محکم گردانیده تا خطره جنبه و انباشند و بعضی قلعههای قومیه سندراهم در تصرف خود آوردند
بعد از آن بمقام خهل که سندر و خونزادگان و دار الخلافت ازادگان و ماسن فراریان و پناه
گرفتنان ریاست دیرست جنگ عظیم و شدید آوردند لشکر مقابل از خهل برای مقابله بیرون
آمده ساعتی چند در خندقها تو فنگ اندازی کردند چنانچه حسین خان سمکوت و غیره جمعه را
و ملازمان از لشکر والی ممدوح قتل شدند آخر الامر لشکر مخالف شکست خورده لشکر والی ممدوح را
فتح حاصل شد و بلده خهل و تورمنگ آتش زدگی کرده خاکستر گردانیدند گویا که بلده خهل
درین زمان قریب یک دارالامان بود که از فوج منصور این والی فاتح مزبله خاکستر گردید
جنگ با نزدیك مقام خهل شکست خورد و سواران
این جنگ سرلر همدان روز بود که مقامات خهل و تورمنگ آتش انداختند چرا که میان
خوانین سندر و خونزادگان خهل و سید احمد خان باژوه معایده کامله بود که هرگاه لشکر دیر
برای مقابله با بیابند بیک بار حمله خواهند کرد ازین جهت خان باژوه در وقت شروع جنگ

۳۱
 فوج سیاسی چیزی دیگر نبود لکن لشکر کشی قوام کرده در قرب و جوار تو تانوبانده با
 مردمان قللگی مجاد که کرده ملک خلیفه در خان از نیانقتل گردید و همدران روز برادران او
 با اقوام و کتختیل در مقام ابی شاه جنگ کرده برادرش سید فضل خلاق اینها قتل گردید
 و اقوام در بغاوت خود ماند باز بر کوبی جدید متقا گردید

حکایتی که در این کتاب آمده است از تاریخ و جغرافیه و...

این واقعه هم باعتبار شدت و توجه مقدمات قریب واقعه سابقه زوال ریاست سبیلین
 امر عظیم این بود که از دست والی مدوح در صوات بالا و قلعه محکم آباد کرده شده بودند
 اول قلعه غمجه یا قلعه کبل در علاقه انکپنخیل دویم قلعه نل در علاقه شامزنی که یک یک دسته فوج
 سیاسی و محصلان مالیه و غیره در آن متمکن بودند خصوصاً در قلعه نل شامزنی ستمی ملک سردار
 خان سیره ملک فهم جان خان بارون که از اکین مشهورین این ریاست بودند برای اجرای
 فراسین حکومت مقرر بود شاید که از دست عمده این قلعه بر اقوام رعایا زور و تعدی شده باشد
 و یاز وجه ذاتی افغانان که بغاوت در سرست اینان فخلو میشد چنانچه شیوه عمده بی انصاف این
 ریاست مرتب رفته باشد که بسبب آن در اضطراب و اختلاج بودند و چاره جوئی دفع این نظام
 میکردند درین اثنا اتفاقاً ملا محمد اولی حمد معروف بسندگی ملا صد درین علاقه ورود نموده
 در علاقه شامزنی امر معروف شروع نمود مردمان اقوام گاه گاهی از مظالم عمده در پیشام شکوه و ا
 و یلا کردند چونکه ملا محمد مذکور در اعتقاد این مردمان جای استغناء و امداد مقرر شد برآ
 سفارش یک شخص کاغذ خود بنزد والی مدوح فرستاد چونکه والی مدوح را تعدای عمده خود

چون ملا محمد مذکور شد در این کتاب که در این کتاب آمده است از تاریخ و جغرافیه و...

معلوم بود لکن از ناموزونی اقوام هم میخبر نبود لهذا سر دست بران کاغذ عمل نکرده بلکه فرمود بیت
 رموز مملکت خویش خسروان دانند نگارای گوشت پینی تو حافظ فخر و شرف بنا بران حد و غصه
 ملاقات کور از حد زیاده گشته در میان اقوام اصلاح و اتفاق کرده به بغاوت والی الملک داده ساختند و بقلعه
 نخل حمله کرده افسر قلعه سردار خان و عسکر داران را بکشت و خون و زرد و کوب خارج کرده قلعه را در قبضه و
 تصرف خود آوردند و علاقه نیک بی خیل را هم ترغیب دادند که ازین محصل اطمینان جان خود را بکنند
 الغرض ملاقات کور از کار شیخی و صوفیت دست خود پاک شسته خود را فخاصم و مقابل و الی مدوح ساخت
 از نیا لشکر والی مدوح بسر کرد کی سید بادشاه کبیر بمقام قلعه غنچه جمع شده جنگ شدید بمقامات
 باندی و سنگولی کرده صواتیان را شکست دادند و روز سوم از بالای سنگولی جنگ خون ریز
 شروع کرده اقوام مذکوره را بهر میت کرده فرار نموده و در پس نشان تعاقب کرده لشکر دیر تا موضع
 قلعه شانگوانی علاقه سیبوجنی رسیدند در آنجا قرار کرده دیات مفتوحه را در تصرف خود آوردند
 والی مدوح را چون اتفاق و بغاوت صواتیان محکم معلوم شد تجدید لشکر کرده و بعد از آن جهان
 خان و محمد صفدر خان را بالشکر باقیمانده در تائید لشکر سابقه راهی ساختند و چون در موضع شانگوانی
 لشکر عظیم بهم شد از کین ریاست دیر یعنی ولایت جهان خان و سید بادشاه و محمد
 صفدر خان و خوانین بابل و سمرقند و سند و میدان و برول و غیره علاقه داشت و دستهای فوجیه را
 مرتب کردند و از جانب مقابل لشکر شاه مزی و حرخیل و جنگی خیل و کوهستان و غیره علاقه داشتند
 در موضع سنبل شاه مزی جمع شده بکمان جان فشانی قصد خون ریزی خود کردند و بتاریخ
 چهار دهم شهر جمادی الثانی ۳۲۱ یکنه از دست و سی و دو هجری بوقت جاشت آویز شدند

و بعد از آن از نیا لشکر کور از کار شیخی و صوفیت دست خود پاک شسته خود را فخاصم و مقابل و الی مدوح ساخت
 از نیا لشکر والی مدوح بسر کرد کی سید بادشاه کبیر بمقام قلعه غنچه جمع شده جنگ شدید بمقامات
 باندی و سنگولی کرده صواتیان را شکست دادند و روز سوم از بالای سنگولی جنگ خون ریز
 شروع کرده اقوام مذکوره را بهر میت کرده فرار نموده و در پس نشان تعاقب کرده لشکر دیر تا موضع
 قلعه شانگوانی علاقه سیبوجنی رسیدند در آنجا قرار کرده دیات مفتوحه را در تصرف خود آوردند
 والی مدوح را چون اتفاق و بغاوت صواتیان محکم معلوم شد تجدید لشکر کرده و بعد از آن جهان
 خان و محمد صفدر خان را بالشکر باقیمانده در تائید لشکر سابقه راهی ساختند و چون در موضع شانگوانی
 لشکر عظیم بهم شد از کین ریاست دیر یعنی ولایت جهان خان و سید بادشاه و محمد
 صفدر خان و خوانین بابل و سمرقند و سند و میدان و برول و غیره علاقه داشت و دستهای فوجیه را
 مرتب کردند و از جانب مقابل لشکر شاه مزی و حرخیل و جنگی خیل و کوهستان و غیره علاقه داشتند
 در موضع سنبل شاه مزی جمع شده بکمان جان فشانی قصد خون ریزی خود کردند و بتاریخ
 چهار دهم شهر جمادی الثانی ۳۲۱ یکنه از دست و سی و دو هجری بوقت جاشت آویز شدند

لشکر ظهور آمده جنگ خونریز و مقاتله طوفانی شروع کردند لشکر دیربکمال شجاعت چون عقابان
 صحرائی حمله‌های پدیدری کردند و باران توفنگها و ضربات شمشیر و سنان از سواران این لشکر بلا
 تحاشا بگروه مخالف رسید لکن لشکر اقوام در ده سبب در مورچه‌ها و خندق‌ها جنگی ثابت قدمی کرده آن مقامات
 حمله‌های خود سمره پشت نکردند و چند گنه این بارش گولهای خونی از جانبین بر زمین ابدان برد
 لشکر استمرار گرفت لکن از جانب لشکر دیرمعتبران و سرگروهان محمد عزالدخان و محمد عظیم‌خان
 باطل و غیره جمعداران اعتباری و اعتمادی اقتاده قتل شدند از محبت لشکر اقوام راجرات زیاده
 شده از خندق‌های بیرون شدند و سرنای خود را بکفها گرفته پیش قدمی کردند و بالشکر دیرآویزش
 مقابل و شمشیر بازی و نیزه بازی برپا کردند و در میان سبب و خیرتری در ربع چهار میل چون روز
 قیامت بر هر کسی آفتاب محرق نیزه وار گردید و سواران و پیادگان چون مورچه‌گان گور با یکدیگر
 آویختند و غوغای دار و گیر و کشاکش مقابلین از زمین زیرین بچرخ برین رسید و از گروه
 تماشایان و نظاکینان صدای الامان الامان با سمان انجامید و روی دست و صحرای مقتولین
 و مجروحین پر گردید آخر الامر لشکر دیر بعد از زحمت کشی بسیار رو بفرار نهاده تا بقلع شانگوائی
 رسیدند و گشتگان خود را در میدان جنگ ماندند و از جانب لشکر صواتیان هم از بعضی معتبران
 چون هرا در معصوم‌خان شامینزی معروف دیری ملک سردار خان فرزند شاه بازخان پا
 بند خیل و امان جنگی خیل و غیره قتل شدند الغرض لشکر دیر در انجام دیگر طاقت مقابلندید
 پس گشتگان و زخمیان خود را که از میدان جنگ بیرون کرده بودند با خود برداشتند و براه
 کوه بیاکند و دره یک بنحیل بمقام اذ نری شکست فاش رسیدند و همدین روز جنگ کور یکدسته

یک دسته فوج که در موضع یک یخیل در قلعه غمجه مانده بود قوم نیک بیخیل را هم خیر شکست لشکر دیر رسید
 بران قلعه حمله کرده و برادر رسید بادشاه ملا جان را معنه آن قلعه گیر بیرون کرده قلعه را از ایشان گرفتند و از
 کل عداقهای شامیزی و نیک بیخیل درین یک کشتن کرده خود فخرتاری بدست آوردند و لشکر والی مدوح را
 درین جنگ نقصان جانها و اموال و اسلحه و اسبان جنگی از حد زیاده رسید و ریاستش را کم زوری و ضعف
 نمودار گردید مگر چون که والی مدوح بذات خود متوکل علی الله قائم فرائض صاحب حوصله کامله است لهذا باین
 شکست عظیم استقامت او بالکل خراب و تسلل زل شده پرورش بر بایست خود را بدستور میکرد و در محافل
 خود با هم نشینا میفرمود که غم ندارید که این قسم بازیهای رنگارنگ بر من بسیار آمده و چشم خود دیده و بر جان
 خود کشیده ام این قسم بگذرد باز کامیاب خواهم شد البته اگر قدری شدید باشد مگر نوال بایست دیر
 شدید باشد و چون که درین فوج کشتی جنگهای پنجگانه شده بیده بظهور آمده چنانچه از تحریر سابقه معلوم گردیده
 لهذا جنگهای والی مدوح با جنگهای شش عدد انجام میدهند بعد ازین هم یک شش عدد خواهد شد

بادشاه کردن صوایان عسکری استانی مقارن مدوح

بیت ترسم ز سی کعبه ای اعرابی پکین راه که تومی روی بترکستان ست
 مگر در عرصه جهان رسم قدیم ست خصوصاً نسل افغانان را شیوه موروثی ست که بانجام کار نظر ندارند
 و برای دفع دشمن حالی بر تمام کج که در دل ایشان خطور کند بعمل آرند بنا بران اقوام صوایتیان که از شکست
 دادن لشکر والی مدوح غمت یافته و بمقامات خود مراجعت کردند گونه گونه تدابیر برای نجات از جنس
 حکومت سابقه و از خوف انتقام آن والی شیرگیر بعمل می آوردند چنانچه این تدابیر را منتخب کردند که برای
 مقابله والی مدوح بر سر خود بادشاه بگیریم پس در موضع سهستانه قریب وطن مینول یک خاندان سادات

که جده ایشان سید اکبر بادشاه در حدود یک هزار و دویست و پنجاه و پنج^{۵۵} هجری از دست غوث زمان مولانا
 عبد الغفور صاحب معروفان خود مناصبات^۳ و نفیض^۴ برای پرورش حدود دین اسلام و انتظام
 احکام شرع شریف بادشاه کرد و چند سال بر ملک صوات حکمرانی کرده بودند و از سال و دین ایام یک
 شخص دانا مدبر زمانه شناس سید عبد الجبار نام بود اقوام صواتیان شخص مذکور را از انجا طلب کرده
 در سنه یک هزار و صد و سی و دو هجری او را در موضع بانڈی نیک بخیل بادشاه کرده بر حکمرانی او اتفاق کردند
 و قلعه کابل یا غنجه نیک بخیل در قلعه نادر شاه مینری و غیره قلعه ها که از حکومت والی ممدوح مانده بودند خواه
 او کردند و مشهور و محاصل ذرا عثمی ملک خود او را تسلیم کرده برای مقابله والی ممدوح پیش خمیه ساختند
 و رفته رفته بتدبیر حرکت و جنبه داری بعضی علایقهای جنوبی صوات را هم بدست آوردند و علاوه از
 قلعه های والی ممدوح قلعه های جدید را آباد کردند مانند قلعه کمری خزان در شموزی و قلعه موساخیل
 و آبخیل و بابوزی و مشورزی : غرض اینکه شخص مذکور بحکمت علمی خود و امداد سندگی ملاصقا
 هر دو کناره صوات را حکمران گردید و اکثر اراکین قومیه را بدلداری و دلاسه بدست گرفته هم از خود
 ساخته بودند و آهسته آهسته اسلحه و سپاه جنگی را فراهم میکرد تا مقابله والی با اقبال کند مگر میان
 گلان صاحبان سیرگان اخوند صوات^۵ سید و ک طاقت وافر و استعداد متکاثر داشتند و خیال این
 ریاست در دل ایشان اول مصمم بود ازین بادشاه مصنوعی انحراف کرده اطاعت نکردند و اقوام
 صواتیان از ایشان روگردانی کرده بموجب کَلَجِ کَلِیْدَ الدَّیْنِ عبد الجبار را
 بر ایشان پسند کرده از موضع سید و شفیق بیرون شدند و در موضع دربارا دنری علاقه
 والی ممدوح دیر بخانه کوچی رسیدند و عبد الجبار شاه را عرصه صوات حالی مانده در آن شطرنج

تدایر خود میکردند و والی مدوح در ریاست خود منتظر وقت بود

جنگ دواب و سوال قلعه با سیدان ناتوان باره

سببش این بود که صف خان شیر بهادر والی مدوح بوطن باجوڑ رفته خان شهر باجوڑ را برای جرگه و مشوره و سلام والی مدوح می آورد سید احمد خان لشکر خود از قلعه باره و موند به بیرون کرده ایشانرا سده راه شده نگذاشتند لهذا لشکر خان شهر و قوم شمولی جنبه والی مدوح و فوج حست اقلعه کوئی فراهم شده بر موضع سوال قلعه قیبر دواب جنگ عظیم ساختند و لشکر سید احمد خان را شکست فاش داده و یک صد و چهل نفر مردگان و زخمیان و سی و پنج اسبپان زخمی مرده شدند و اسلحه و اسبپان فراوان از و گرفتند و لشکر از آنجا متفرق شده خان شهر برای سلام و مشوره والی مدوح بدار الخلافت دیر آمدند و درین نوبت دوستی و معاهده تابعداری خان شهر باریاست دیر محکم که تا حال برقرار است و التذاعلم به

بدگمانی والی مدوح بر عهد ان بمغور و کر و ...

الطیفه عجید در باب سخن چینی آورده اند که مالکی غلامی خوب صورت و درست اندام را در بازاری برای فروشی حاضر خست خریداری از و پرسید که قیمتش بگو گفت هزار دینار خریدار گفت میخرم مگر عیبی هم دارد یا نه گفت هیچ عیب ندارد پس خوب صورتی و درستی او را مگر سخن چین و تمام است از این جهت میفروشتم خریدار گفت اگر عیب دیگر ندارد این هم عیب نیست البته بقیعت مذکور خریدش و بکار و بار د ر و ن و بیرون فرمودش روزی زن خداوند خود را گفت خبر شده ام که خداوند ما خیال بانوی دیگر دارد مگر نگین مباحث که چنین غریمت یاد دارم موی زرین ریشش بستره تراش کن و بران بخوان البته مانند من غلام تو خواهد شد بعد از دور و در شوهرش را گفت که حق نان و نمک میماند است

چون خداوند خود را ظاهر نمیکند نمک حراری است بانوی ما خیال محبت شخص دیگر دارد و عشقش چنان
 مجبور کرده که بقتل شما آماده ساخته اگر باورنداری در وقت فراغت در خانه خود صورت خواب ظاهر کن
 بانوی شما آستره بدست برای بردن کردن شما بیاید خواهجه همانند که در وقت نیمروز بر تکیه نهاده
 انگار غوغا بیدار میشوندانیده بانوی بیعتل آستره بدست برای ترسیدن موی زیر دقن بر سر ایستاد
 چون دست چپ بر زقن نهاده و دست راست با آستره قریب ساخت خواهجه شکار شده نما را
 عین الیقین حاصل شده برخاست و دست بانوی را گرفته آستره از دست یاب کرده هر چند
 که بانوی ساده لوح اعذار پیش کرد و حقیقت حال ظاهر ساخت مگر خواهجه تسلیم نکرد و همان آستره گر
 دشمن برید اقرار بانوی غزیه خواهجه را بقصاص کشته خانه ایشان بتاراج غم خالی ماند این بود
 اثر غلام بی عیب که سخن چنین بود همچنین سخن چینیان مجلس والی مدوح بدگمانی او بر شیر برادر و
 غم شریک و دولت شریک خود بدینقدر رسانیدند که بانواب زاده محمد عالم زیب خان از ریاست
 ویر شده بمقام شهر باجوڑ رفتند و آل عیال او بمقام خهل بخانکوچی بیرون شدند درین حالت
 باز توجه مقدمات بر ریاست شده چنانچه در قرب این واقعه بظهور آمد که حضرت سید اختر^{۳۳} زاده
 صاحب خهل که در واقعه زوال ریاست دیر از والی مدوح که درت دل یافته بود تا حال صفائی
 آن نشده اتفاقا خان شهر باجوڑ هم از والی مدوح برای اغراض خود ناراض شده دشمن گردید
 و سید احمد خان باڑوه خود هر وقت برای دشمنی آماده بود و در علاقه سند ظریف خان رباط
 و خوانین راثری و شهزادی و ملکان بارون و برغولی و ملک محی الدین که نه تیر و غیره با سید احمد خان
 باتفاق جنبه داری کرده اعلان دشمنی کردند و لشکر عظیم چند و آل باجوڑ را بر مقام شهزادی

و غیره علاقه سندی فرام کردند و والی محدوح نیز از وجه شدت بلوه از دارالخلافت بیرون نشده بر مقام
 جو غانج و واژری استقام گرفته و شیر برادر محمد صف در خان و غیره معتز اب قدری دست فرج محصوره آورد
 بر ضیاع قوام پانید خیل و سلطان خیل کوشش کردند بعد فوجداری در لشکر نظامی خود برای مقابله دشمن
 بعلاقه سیندان فستاد و سید باد شاه کپڑا با بعضی فوج بجانب سند مقرر کرد تا که ملکات نان بر غولی
 و بارون که مخلصان قدیمی این ریاست هستند ناراضی خود بالای طاق نهاده طفسه والی محدوح شدند
 از خیمت در کشتی دشمن قدری سوراخ پیدا شده والی محدوح بذات خود بموضع بر غولی آمده درون
 شدند چون برای آمد و رفت مورچه چیا سیر و مورچه بر غولی راه عبور نبود از آن موجب بنور لشکر قلعه
 کس را با د کرده براه کوه آمد و رفت جاری شد امداد یکدیگر کرده میتوانست بعد از آن همراه دشمن جنگ
 غطیم در میان شهرادی و بر غولی بر پای کوه او و دیگران نیم شب شده و دشمن را شکست فاش داد
 در دشمنادی و کهنه شیر شدند و قلعه های رباط و راهی را در قبضه خود آوردند و یک جنگ غطیم هم در
 بموضع چیا سیری برابر واقع شده کشتگان و فرمیان از جانبین بتساوی رسیدند اگر چه درین جنگ
 شکست فاش دشمن نشده لکن چونکه درین نوبت هم خیال خام ایشان بسوی کامیابی بود البته
 در صورت برابری هم شکست دل شده قلعه های شهرادی و کهنه شیر که در دست ایشان بود حواله
 مالکان خود کرده بطرف چندول مراجعت کردند و قلعه کوئلی را که هر وقت سواره ایشان بود از راه
 فتح و کشایش و خرابی و تهماری او کرده توپخانه شکن را برای مسماری این قلعه پیش آوردند و
 لشکر خود را گرداگرد این قلعه حلقه کردند ازینجا لشکر والی محدوح فاتح براه ملکته دره بالا شده بالشکر
 با جوڑ در موضع حصارک قریب مقام ولی همه روز جنگ شدید کردند و بوقت شب رسیدن هر دو

هر دو جانب کشتگان و زخمیان خود را با جازت یکدیگر از میدان جنگ برداشته متفرق شدند
 مگر صفدر خان بایک سته فوج شبان شب به قلعه کوئنگی رسیده علی الصباح با خان شهبه پور مشوره
 اتحاد و جرگه دوستی کرده لشکر خود را از انجا متفرق کردند و قلعه های سند را هم در قبضه آوردند و چون که دین
 فوج کشی سه جنگ عظیم واقع لهذا تعداد جنگهای والی ممدوح کشی و شمش انجامید فقط
 آبادی قاضی بالا امیرت و قلعه چارکی و مرد کو دیری قریب قلعه کوئنگی اگر چه مزاج والی ممدوح همیشه اصلاح
 با دشمنان و معافی از بدخواهان و ترغیبه حاسدان است لکن چونکه سیاست بگفتم در باب احسان بسینه
 و لکن نه شش طبا هر کسی نه لهذا والی ممدوح را یقین معلوم شد که خرابی ریاست من و بربری دشمن
 همیشه از دست قلعه داران علاقه سند بطهور می آید لازم است که این راه را بکمال بندش سد و دکنم
 و دندان بجوادان علاقه سند را بکنده کنم تا دشمن ریاست را موقعه ندید پس بحکم جزای خود
 و حضور ذات خود بر موضع بالا امیرت قلعه جنگی شدید بالا بر مقام سخت و محکم برکنار سند آباد کرده
 بیک سته فوج سیاسی چهارمذافر بایک فوجدار و دران متعین کردند و قلعه های قومیه علاقه سند
 در هر دو کناره تا موضع رباط مسمار و خراب کرده تا کسی از قومیان خیال بغاوت و جنبه داری
 دشمن در دل سفید و لشکر نظامی برای مقابله دشمن فارغ باشد و از فساد اندرونی
 خشنه خاطر نباشد فوج کشی بر ملک موات و فتح کردن قلعه شود و غیره مواضع
 از سید عبدالجبار شاه بادشاه صوات و اقوام صواتیان : سابق ازین معلوم شده که غرض
 اقوام صوات از بادشاه کردن سید عبدالجبار شاه مقابله کردن والی ممدوح بود : اگر چه والی
 فاتح پرازنی پروائی بردوشان نمکند و در خواب خرگوش منتظر وقت می بود لکن تمام خیالان

کوه اندیش کجا مهلت انتظار داده باد شاه مذکور هر دو کناره سموات را قابض و حکمران شده میان
 گلان را از رسیدن پیشه بیرون کرده به علاقه والی محدود و پناگزی و مدد خواهان
 نشستن برین هم صبر نکرده علاقه ادنری را که دروازه ریاست و یرست بر غیب این قوم
 کوه اندیش دست دراز کرده بر مقام شوه قلعه جنگلی باد نمودند و کل لشکر اقوام سموات را تا کوهستان
 برین مقام فرا هم کرده بر رخ مقابل بلند کردند و عدلانیه اظهار کردند که امر دریا فردا تالاش و سهند
 و غیره علاقهای ریاست و یر را بدست می رسد احمد خان بنان بازمه هم با او هزار و متفق شده
 مسوده تسخیر ریاست و یر در دل بخته کردند از بخت والی فاتح بعد از انتظام قلعه بالابست و دیگر
 قلعه های حیدر خندول و باجوڑ فوج کشی بذات خود بر ملک سموات کرده بر مقام اوج در مقابل
 دشمن رخت اقامت انداختند فردا روز لشکر حرار خود نو از حد کنیازی تا مقام سهند و وگ گرد آمدند
 قلعه شوه و غیره خدقهای دشمن حلقه کردند و سالار جنگ محمد صفدر خان و میا فکل صاحب گلشنه
 که هر دو بمهران جنگ شیران محاربه بودند مانند شبانان گرداگرد کله فوج جنگی میگشتند
 و اتوا پستلعه شکن را در پشته سهند و وگ نصب کرده و قتا فوقات لشکریهای اتشی بار بر لشکر
 دشمن میکردند روز اول لشکر دشمن را از مقابل میدان عاجز ساخته و در قلعهها محصور ساختند
 و جویهای آب بر ایشان خشک کرده بشکن آوردند روز دوم جنگ شدید شروع کرده خواص و
 عوام خانگی و رانتری و افسران فوج دولت برطانیه برای نظاره و تماشای این عظیم آمد بودند
 و والی محدود و فاتح بذات با گروه خاصان خود که این مولف خیر خواه دولت هم درین جمع حاضر بود
 نوشته از قرب میدان جنگ نظاره و ملاحظه بهادران جنگی خود می نمودند و ناخت یلغار ی

و شمشیر کشی سواران و پیاده گان فوج هزار خود را پیش خود و بدو برین نیکرست تا آنکه چند
 خندق و مورچه سخت از لشکر دشمن بچنگ گرفتند و در میان و مقتولان فوج خود را مرهم و پستی خود
 گور و کفن بدست خود میداد الغرض از فخر تا شام جنگ خونریز در میان آمد و لشکر دشمن ازین
 مقابله و مقاتله بهایت بیتاب برای جنگ فردا طاقت نداشتند لهذا در تاریکی شب آهنگ گریز
 کرده مانند دزدان خفیه فرار نمودند و اکثر مقتولین خود را در خندقها و غله خوراک غیره اشیاء را
 در قلعه گذاشته هر دو قلعه را خالی گذاشتند فوج نظامی اگر گریز ایشان بوقت نیم شب اطلاع یافته
 نغارهای فتح نخواستند و بلده شوه را آتش انداخته خاک تگرز دیدند و قلعه نو ساخته را صحیح و سالم
 بدست آورده مرزگویان دواد و بحضور والی فاتح رسیده صدای احتجاج بلند دادند که انا فتحنا
 لک فتحاً مبیناً ۱ جنگ لعل قلعه با سید احمد خان بازوه و شکست فاش لشکرش
 همدین شب فتح قلعه شوه و شکست دشمن سید احمد خان بازوه که بار بار دستار خجالت بسیر برد
 لکن گاهی عبرت نگرفت مسوده خام در دل بخته که والی محدوح با کل فوج خود مصروف جنگ صوات
 هستند درین وقت نازک کامیابی خود و کتم تبایران کل فوج خود فراهم کرده بر لعل قلعه میدان حمله ناکه
 کردند فوج در قلعه خان کوتلی دران وقت خبر یافت که بهادران فوج بلغاری دشمن بر چو بهای
 قلعه دیوار آویزان بودند لکن دسته قلعه گیر نهایت استقلال و حوصله خود بجا آورده نونگ انداز
 شروع کردند و شمشیر پاکشیده دستهای ایشان را بریده و بچندق قلعه انداختند و دروازه قلعه را
 کشاده بشمشیر و تفنگ جنگ قیامت نشان و معرکه خون ریز شروع نمودند لشکر دشمن از
 گرفتن قلعه محروم شده در موضع کوتلی فراهم شدند و چون خبر این حمله بوالی محدوح رسید ایشان از فتح

قلعه فارغ شده تدبیر پیش قدم و تعاقب دشمن میکردند لکن بشنیدن این خبر دشمن پشت را بهم نصیب
 گذاشتند بلکه سالار جنگ محمد صفدر خان با یک دسته فوج سواران در پیش کمر سید احمد خان تاخت
 نمودند و بوقت عصر در آنجا رسیده جنگ شدیدی بنا کردند خان باروه را معلوم شده که قلعه را بهم فتح
 نکردم و طاقت مقابله تمام لشکر ندارم پس یک دفعه صلح را اختیار کرده ناکام بنا چاری بخدمت و مراجعت کرد
 و سالار جنگ معه سواران در مقام اذنری بمحصور والی فاتح باز پس رسیدند
 جنگ ^{۳۰} توتانو بانده با لشکر سید عبدالجبار شاه و قلاتی و صواتیان و شکست لشکر ^{۳۱} دیر
 چونکه لشکر صواتیان از موضع شوه شکست خورده گریز کردند عسید الجبار شاه که بادشاه صواتیان بود
 و ملاصاحب سند کی که بانی اتفاق اقوام صواتیان بود هر دو در میان اقوام کوشش اتفاق جدید کرده
 بجنگ و مقابله والی مدوح اماده ساختند و در علاقه نیک بنجیل جمع آوری نمود بکمال استقلال مرتب کردند
 لشکر والی مدوح علاقه شمنوری را در قبضه خود آورده قلعه بارانچوکیات مستحکم داشته کل لشکر قومی
 و نظامی براه دره بامبولی در علاقه نیک بنجیل داخل شده بر موضع توتانو بانده استقرار کرده یک طبع
 جنگی را هم اباد کردند و والی مدوح بذات خود قریب لشکرگاه در موضع سر بالا قرار گرفت مردمان آنجا از
 قوم دلخک خیل که شاخی از سلطان خیل است بانواب صاحب کمال محبت و اخلاص میکردند و هر وقت
 در خدمت آب و نان حاضر می بودند اقوام صواتیان ترتیب پخته کرده و لشکر از کل علاقها ناکوستان
 و کانسرا و غورنید فرا هم کرده هجوم عظیم ساختند و بادشاه خود عسید الجبار را که بعقیده مرزانیست
 دیانیته هم بلکه ملزم بود بر سر همبر توبه تائب کرده کل مورد رونی و بیرونی را درست کرده در روز
 جمعه ۱۳ جمادی الثانی ^{۱۳۳۳} در قریب و جوار موضع توتانو بانده جنگ عظیم برپا کردند لشکر در ابتدا

کمال سادگی کرده یازده خندق جنگی از لشکر دشمن بشمشیر بازی گرفتند لکن در آخر شکست خورده
 گریز نمودند و نواب صاحب بذات خود در میان راه استاد شمشیر کشیده فراریان لشکر خود را منع میکردند
 مگر لشکر شکست خورده هرگز ثابت قدمی نکردند و ملک سید و ساکن کهنه ویر و خیل از جمعداران و
 ملازمان و تیار خواران درین جنگ قتل شدند و نقصان اسلحه و اسبان جنگی هم از جانب والی
 مدوح بسیار آمد و والی مدوح بموضع اوج مراجعت کرده لشکرش بمقامات اذنری و شموزی متفرق
 شدند ^ع جنگ شموزی و شکست لشکر مخالف بعد از جنگ مذکور توتانو بانده اقوام
 سواتیان تجا سر یافته بموضع شموزی حمله کردند مگر سید بادشاه کبر با یک دسته فوج نظامی و
 لشکر قوچی که در آنجا موجود بودند با ایشان مقابله کرده ایشان را شکست داده و پس گریختند
^ع آبادی قلعه شموزی بر مقام چونگی و قلعه مانیار و قلعه رامپور و مراجعت والی مدوح باشکوه
 بدار الخلافت دیر : چونکه والی مدوح یقین معلوم کرده که اگر اقوام سواتیان درین غلبه برقرار
 بماند سرکشی و بغاوت ایشان زیاده گردد بنابران در موضع چکدره چند روز اقامت کرده میان
 گل ضنا که در آن وقت دوست و مخلص بود هنر و عمل خود و ظرفیاری مردم موخی خیل و باخیل
 بمقام سید و شریف رسید گویا که سرحد در کنار جنوبی صوات بموضع مانیار رسید والی مدوح
 اولاً استحکام سرحدات خود کرده یک قلعه محکم بر مقام رامپور سرحد اذنری آباد نمودند و دیگر قلعه
 محکم را در علاقه شموزی بر مقام چونگی آباد ساختند چرا که قلعه قدیمه شموزی معروف بقلعه
 کت قبل ازین در حمله مجاهدین صوات به انواب فوج سرکاری برطانیه ویران شده سمار
 افتاده بود سویم قلعه مانیار قریب ده پنجگرم این قلعه محض برای استحکام میانگل صاحب بود

چرا که والی محدوح را تا حال اراده تسخیر کناره جنوبی صوات در دل نیامده البته با اقوام موساخیل
 و باخیل تعلقات دوستانه نگاه میدارد و ع ۳۲ جنگ دیگر و شکست اشکر مخالف :
 چونکه میان گل ضابط مقام سید و شریف رسیده و قدری لشکر والی محدوح را برای استحکام خود و
 حفاظت اقوام باخیل و موساخیل درین علاقہ خلعت استقرار داده پادشاه صوات در خطه شد
 که اگر این حراست و استقرار قومی گردد علی الذوام وطن ما را اندیشه پایمالی پشد بنا بران لشکر
 اقوام را فراهم کرده در میان پنجگام و مانیا جنگ شدیدی شروع کردند اگر چه اقوام صواتیان از حد
 زیاده غلبه آوردند لکن سواران ویر ثابت قدمی کرده چند کت لشکر صوات رو بفرار نهادند
 و کشتگان و زخمیان از جانبین بسیار شدند چنانچه سیره بارون ملک غیر ملازمان از لشکر دیر
 وخیلی از باخیل و موسی خیل ازین جانب قتل شدند و از ان جانب برادر سید عبدالجبار شاه
 موسی باجمهان میان زخمی شده وخیلی از صواتیان بقتل رسیدند و تا وقت عصر جنگ شدیده
 بعد از ان لشکر جانبین متفرق شدند

حمله دیگر شبانه بر لعل قلعه و شکست مخالف ۳۳

چونکه سید احمد خان را آتش غصه و خیال دشمن برگزیده نمی شد و بوقت انتظار می نگریست و در
 شمن همچنان راهمین روشن باشد پس درین ایام که والی محدوح بابل شکر خود در ملک صوات مقیم
 بودند و فوج مقامی لعل قلعه را هم ازین جهت طلب کرده بود که البته حریف حیا دار من را شکست دیند
 یاد پشد و آب تحت های مقتولین و خون زخمهای مجروحین لشکرش تا حال خشک شده نباشد
 پس قلعه را خالی کرده فوجش را بمیدان جنگ صوات طلب کرده بود خان مذکور بموجب حاجب

الغرض مخزن یک دسته فوج جزا خود تیار کرده و بسیار خفیه حمله شبانه کرده بلا انقاره و اعلام بوقت
 شب بکوه سرلرّه زیر شده در وقتیکه ملازمان قلعه که بقدر یک چوکی حصار باقیمانده بودند در خواب
 غفلت شاد بودند حمله سخت کردند و دروازه قلعه رسیدند و بدیوارها و نیزان شدند بلکه
 بعضی جالاکان ایشان بر قلعه بالا شدند درینوقت قلعه باشان خبر یافته توفنگها بلکه سنگها
 و شمشیرها شروع کردند و یلغار یان بارزوه را مانند پرندگان شکار کرده شد از سر قلعه و دیوارها
 قلعه بزیان افتاد که کسی را مرغ روح از نفس بدن در هوا پرواز کرده و بعضی را در افتادن بر
 زمین و برخی نیم بسمل افتان و خیزان و خیلی صحیح و سالم رو بفرار نهادند قلعه باشان بعد از
 یک ساعت دروازه قلعه را کشاده در پس ایشان تعاقب کردند و درین حمله سخت بقدر
 هفتاد نفر از لشکر سید احمد خان بارزوه گرداگرد قلعه و در میدان فرار مانده باقی لشکر نجالت
 و هنریت بخندول باز پرسفتند و والی مدوح بعد از استحکام سرحد ها و علاقهای مفتوحه
 چنانچه قلعه را موثره را حواله سید محمود جان صاحبزاده حصار خاص با شنده ده میان کلی
 معروف صاحبزاده صاحب گیر کرده و قلعه ششموزی جمعداران فوجی مقرر کرده و قلعه
 بایندار را حراست لشکر قومی علاقه سند مقرر کرده بالشکر باقیمه بدار الخلافت دیر ترفیع
 آوردند ع و تبدل در فوج نظامی : چونکه والی مدوح در جنگ تانوا
 بانده علاقه نیک بنخل نزدلی بی همتی بعضی فوجیان خود و اراکین قومیه چشم خود مشاهده
 کرده بود چنانکه در میدان جنگ بر مقام بلند حاضر بود لهذا عهده داران فوج خود بفکر مصیب
 خود تغییر و تبدل داده چنانچه برخی از ایشان را بالکل معزول ساخته که بیت بیک تراشیده

سید عبد الحبار شاه کمال غرور و دعوۀ مقابله بر مقام تیرنگ از شتموزی فراهم بودند غرض اینکه
 بر دولشکر رخ برخ وصف بصف در خندقها و مورچهها بقدر یک ماه شسته تو فنگ ندازی و گولباری
 میکردند لکن چونکه طاقت شکست دادن یک یگر ندیدند لهذا در سلج شهر شعبان^{۱۳} ^{۲۵} صلح میبادی
 کرده لشکر بادشاه ضوأت ناکام از فتح شتموزی محروم و پس شدند و لشکر دیر چونکه علی الدوام مانند
 عقابان شکاری ایشانرا بغیر از گوشت خوری دشمن روزی دیگر نیست و بغیر از مرزده فتح
 و شکست دشمن صد دیگر نمی پسندند لهذا در اینجا بصلح کامیاب شدند و در وقت مراجعت
 در میان راه فتح عظیم دست یاب خوانند کرد چنانکه اکنون دیگر نخواهد

۳۶ جنگ کره یا خونخو ویری و شکست فاش جند و اتاراج لشکر سید احمد خان بازوه
 چونکه سید عبد الحبار شاه مرد مدبر بود و غرض صوأتیان از بادشاهی او دفع و مقابله والی با قبایل بود
 لهذا بادشاه مذکور برای این غرض گونه گونه حیل و تدبیر بکار میبرد چنانچه اولاً میان کل ضار را
 راضی کرده طغیان خود ساخت و دیگر اینکه سید احمد خان بازوه را کارطوس و باروت و مال و غیره
 فرستاده که جسد جندول مهیا باشد که لشکر و الیمدوح و و جاله باشد و بوجه این خطره و اندیشه
 برای مقابله ما فارغ نباشد بنابراین خان ساده لوح که همیشه بفرار سرکوبی در مقابله این صاحب
 اقبال چیزی دیگر نصیب او نشده بود درین نوبت کمال مغروری دستیاب کرده محمد عیسی خان
 داروژه را که برادر نو ابرصاحب است و درین ایام هم کاب او بود برای جرگه اقوام پانین خیل
 و سلطان خیل فرستاده بود که در اینجا جنبه داری حاصل کند و خود باشکر جندول آمده گرداگر و قلعه
 کوکملی خندقها و مورچهها ساخته که عنقریب قلعه کوکملی را فتح کنم و بر جان نیم بسمل خود چنان معتمد بود

که بر مقام غونبوذیری قریب گزرده و قلعه کوئلی قلعه دیگر برای لشکر خود آباد کرده بود و اقبال این والی
فرج فال در پیش این دریای مواج گاهی فرار بخورده درین اثنال لشکر قرین طفر والی ممدوح
از ملک صعوات از مصالحه میعادى علاقه شمولی به قلعه کوئلی باز و بر بند رسیده لشکر دشمن را شکار
دام خود دیدند پس یک دفعه بر ایشان حمله بهادرانه کردند چنانکه لشکر جنودل جانهای خود را نشان داده
مگر طاقت برداشت نداشتند ناچار رو بفرار بهادند سواران و پیادگان لشکر فاتح از پس ایشان
مانند عقابان گرسنه بر کوتران پرواز کردند و در هر مورچه و هر سنگ مانند لاشه های بیجان بال ایشان
معامله گشت و خون بکار بردند و سواران و پیادگان این لشکر شکست خورده را بر یک نمط بر سنانها
نیز با و پیکانهای شمشیرها مانند کباب بر سیخهای آهنی قطار کردند و قلعه نوساخته مقام قریب گزرده را
هم در عین دوران جنگ فتح کرده و رقبه تصرف خود آوردند و حیلای رگشنگان و رزمیان لشکر
احمد خان در میدان جنگ مانده ششصد توپ و غیره اسلحه و اسبان جنگی بلاتعداد در دست
لشکر فاتح بنیت رسیده غرض اینکه لشکر خان بازوه را درین جنگ طاقت مقابله دیگر نماند لهذا این
جنگ عظیم فتح موزون را مقدمه یا فاتحه استقلال تسخیر ریاست جنودل گفتن بجاست پس لشکر فاتح کمال
کام یابی و فتحیابی بدار الخلافت دیر مراجعت کردند و والی ممدوح از فوج منصور خود نهایت خوش
نود شده برای خوشی و دلدارى و محبت شناسی ایشان از مسند خود سیرین شده باجهای خوشی با
استقلال ایشان مستاده و بابر یک از عهده داران و نسلان مصافحه و خیر مقدم کرده در ماه رمضان
درستقر خود باطمینان نشسته مهمات ریاست را با انجام رسانیدند و الله اعلم

در سال ۱۲۸۰ قمری در روز ۱۰ شعبان ۱۲۸۰ قمری

نظم مواف و حسب حال اقبال والی ممدوح

ای گردش چه بدشمن آید لکن	دیوار و سقف نهانند وی را خراب کن
خفاش را باولیه شمع را	بر پیش خورشید آید آتش را بکن
یک دست را با یکه دیگر	از صدق دل نیا یثرب الیحداب کن
دیگر مشو مقابل این دست	اورا تخم لیل را شش و نه را حباب کن
بی فاندست رگ آید شمع را	از ما جگر شش را خود را سب کن
انصاف را پختن آید آتش	از سوز عین و سیاهی او مستجاب کن

اگرچه کارخانه امورات جهان بتقدیر خالق منان جاریست لکن در عالم اسباب هر چیزی را علتی و هر امری را سببی مقرر کرده است که متابعت آن موجب کامیابی و مخالفت آن سبب محرومی باشد سعد شیراز رحمه الله علیه فرموده است بیت رزق هر چند بی گمان برسد بلیک شرط است جستن از درها و در چه کس بی اجل نخواهد مرد و تو مرد و در بان از درها بپایند ایکی از اسباب تسخیر ریاست جندول همین شمرده میشود که عمر خان جندول که در سنه ۱۲۱۳ هجری از پیش فوج مکرر برطانیه در فوج کشی جزال جلاوطن شده بسلطنت کابل رسیده در انجام و فایده یافت بود و فرزند آن او که عم زادگان والی ممدوح ما هم در آن بودند ورشته غوثی هم در میان رفته بود با والی ممدوح خفیه مرسلت از عرصه دراز میداشتند حتی که فرزند کلان این خان مرحوم سید عبدالمتین خان که مرد دانا و هوشیار و تجربه کار است بدار الخلافت ویرملاقات حضور والی ممدوح رسیده رفته متابعت و انقیاد در گردن انداخت و والی ممدوح او را چند مدتی در جنب خود قرار داده بعد از آن

از جانب خود در ملک میدان بر محل قلعه فک کرده بابر درانش در آن قلعه متمکن فرمودند
 و فوج درونی قلعه مذکوره زیر کمان کرده و برای گذاردن معاش او علاوه از چند کسرت انعامی نقد
 و حبسه که تا بیست هزار میرسد غله و جاگیر یک عداقه مستقر فرمودش خان مذکور که وارث اصلی
 ریاست جندول بود وزیر سایه این والی فرخ فال هم آمده و خیلی از نیکوکاران و تعلقداران قدیمی
 والد او در ملک جندول مانده بودند که از سید احمد خان باثروه بجان تنگی رسیده بزوال ریاست او سنا
 نشینی عبد المتین خان منتظر بودند و در عداقه باجوڑ از مأموند و سلارزی و غیره علاقه‌ها هم
 دوستان قدیمی پدری داشت و در ملک همتدکلان هم در وقت آمدن کابل جند مده بود
 باشکرده معبران آن وطن را برای امداد خود آماده ساخته بودند و سبب اصلی همین بود که
 لشکر سید احمد خان باثروه بسبب شکست جنگ سابقه که او را فاتحه تسخیر جندول نوشته ایم
 بالکل ضعیف شده طاقت نداشتند بنا بر آن عبد المتین خان مذکور اولاً کوشش خفیه کرد
 بعد از آن در ابتدای شهر شوال ۳۵ هجری در عداقه مأموند داخل شده تدبیر حمله جندول میکرد
 از نیزه فسید احمد خان باثروه هم بدظن شده حفاظت و حراست قلعه‌های جندول تمام زیاده
 کرده و فرزندان خود را برای دفعیه تدبیر عبد المتین خان کابلی و پیدا کردن جنبه خود را قوام فرستاده
 الغرض شب شبانه دوازدهم شوال ۳۵ هجری عبد المتین خان کابلی باد و صد نفر ملازمان خاص
 و قدری از امداد بایان عداقه بابو قرة از آن عداقه یلغاری کرده بر قلعه طور تاخت نمودند اگر چه
 فرزند و برزاده سید احمد خان باثروه هم در اینجا بوجه بدگمانی و حفاظت این قلعه موجود بودند
 و در میان راه هم بایلغار بایان عبد المتین خان قدری تفنگ اندازی کرده جنگ خفیف کردند

و در وقت رسیدن قلعه هم بدر وازه قلعه استاد جنگ شروع نمودند چنانچه یکی از خانزادگان
 گیر مع چند نفر از ملازمان در پیش در وازه کشته و زخمی شدند مگر آخر الامر سید عبد الخالق خان که
 از عموزادگان عبد المتین خان بود و حاکم این قلعه بود بوعده خود که با عبد المتین خان کرده بود
 و نمانده عبد المتین خان کابل را لشکرش درون قلعه کردند و امداد سید احمد خان را زد و کوب کرد
 اسلحه موجوده از ایشان گرفته از قلعه بدر راندند و همدران وقت رویداد حمله و گرفتن قلعه طور را
 تحیر کرده بحضور والی محدوح شبان شب فرستادند و امداد لشکر برای استحکام این قلعه نه فقط
 بلکه برای تسخیر کل چندول از والی محدوح طلب کردند و سید احمد خان با ژوه هم بشنیدن این
 خبر غم اثر طلب لشکر از باجوڑ و غیره مقامات کردند و خوانین جاور و خار را بالشکر ایشان در قلعه^{مستط}
 داخل کردند و بذات خود در هر قلعه تجویز مقابل و تیاری سامان جنگ بشتابی نمود مگر چون
 آب دریا از سر بالا شود پای محکم کردن چه فائده دید ازینجانب توج والی محدوح با کل افسران
 و مدبران رسیده بر قلعه طور و حوالی آن جمعیت کردند چونکه طاقت سید احمد خان در جنگ اول
 و شکست محاربه قلعه کرڑه هم سلب شده و عبد المتین خان کابل هم شمشیر کشیده بر سر خود استاد
 دید و طاقت خداداد والی محدوح را خود بارها مشاهده کرده بود بنابراین خان با ژوه عاقبت
 اندیشی بکار برده که بلا فائده چراگشت و خون میکند و جان خود را بعد از بی عزتی در بدر میکنم
 بهتر همین باشد که قلعه را حواله والی فاتح نمایم پس بعد از یک هفته این کشمکش جاری بود چنانچه
 بر موضع معیار یک جنگ خفیف در میان آمد روز هشتم مورخه ۱۹ شهریور^{۳۵} قلعه های با ژوه
 و سد بر کلی و گیر جنگی و عریف و سینزو و قلعه موند و احوال لشکر و افسران والی فاتح دیگر کردند

وکل ریاست جندول را صحیح و سالم نزد زینت النساء اقبال نمودند و دستورات و عیال خود را در موضع
 معیار پناه گزین نشانده و بذات خود با فرزندان خود در ساله بجنور و الیمروح بدار الخلافت دیر
 حاضر شدند مگر دو فرزند آن کلاش یعنی یوسف خان و ایوب خان جلادطن شده باستثناء
 و استمداد در علاقهای باجور رفتند و صدای این فستج بی نظیر تسخیر ریاست عظیم مع
 فتوحات بسیار و غنائم بی شمار اسلحه و اسبپان فراوان که نصیب اینوالی محدود و فاتح شده
 به اطراف مفارقه وادطان بعیده رسیده اهل زمان و همنیت گویان نعرهای مبارک باد و کاغذ
 و مراسلات پیدری میسرسانند و بغیر از فقرات موزونه طوبی و تحشیرین و افزین گوش گذار میگردند
 بنا بران سرکار برطانیه هم از جانب خود اسسنت دیرخان بهادر محمد یار خان را با عطیه پنجاه هزار
 روپیة برای مبارکبادی فستج ریاست جندول بدار الخلافت دیر فرستاد و یک جلسۀ عام
 و محفل خوشتر نظام در آنجا منعقد فرموده همه اهل زبان را خطاب با صواب نواب محمد اورنگ
 صاحب و الیر ریاست دیر و صوات و جندول مطبوع قلوب و پسند خواطر گردید
 ع تقسیم ریاست جندول و حواله کردن قلمبازش را بدست فستج و تسخیر
 اگر چه بلحاظ استحقاق اصل و دوستی موجوده والی محدود و کوشش تسخیر ریاست جندول
 محمان غالب بلکه یقین خواص عام چنین بود که قلعه باژوه یا مونده حواله عبدالمتین خان
 کابلی کرده خواهد شد لکن چونکه والی فاتح در زمانه سابقه از خوانین جندول خصوصاً عمر خان
 کابلی و والد عبدالمتین خان که در وقت خود حکمران مستقل ریاست جندول و دیگر علاقها
 و افره بود و عده خلافیها و بی وفاینها دیده چنانچه در منزل اول تخریر شده که ریاست دیر

در لباس دوستی قبضه کرده و مستحقانی که با وی هم کاسه و هم کباب بودند ایشانرا بالکل محروم و در
 بدر ساختند و سدرت اعتماد کلی والی مدوح هم بعبد المتین خان صل شده بود لکن اقسیم حالی
 جندول بمقتضای حال و مصلحت وقت چنان صورت پذیرفت که هر دو قلعه معتبره جندول یعنی
 باژوه و مونده را برای مخصوص ساخته قلعه مونده را با قلعه کوئلی که دروازه ریاست جندول است
 حواله فرزند ویم خود سردار محمد عالم ریسخان کردند و قلعه باژوه را حواله ملک الی که معتمد علیه
 اراکین فوجیه است کردند و قلعه طور را بنحانان موجوده طور نعیمی عبدالخالق خان و محمد عالم خان
 پسران عبدالغنی خان مست خیل حواله نمودند چرا که کلید ریاست جندول با اشاره و تسلیم
 ایشان کار افتتاح شروع نموده و قلعه کبیر را بمستحق قدیم شایسته محمد خان که بعد از صوبداری
 زیر سایه والی مدوح عسکر گذرانیده بود سپرده شد و قلعه شاهی سید احمد خان را مقرر فرموده
 که مسکن قدیمی دفتر اصلی او بود و باقی قلعت و دهائی یعنی کچ کوئو و دامتل و وسکینه
 و چاوده به عبد المتین خان کابلی و برادرانش عطا فرمودند اگر چه عبد المتین خان برین
 معامله از حد زیاده دل تنگ ناراض بود مگر از وجه ضرورت چار و ناچار تسلیم کرده بوقت فرصت
 نگران می بودند باقی واقعات و حوادث این فرودگذاشته شد تا بملالت نیانجامد
 ۴۹ معزولی سید عبدالجبار شاه بادشاه سموات و خارج کردن وی را از سموات
 اگر چه معزولی این بادشاه بجنک ظهری اینوالی مدوح نبود لکن چونکه او را مردمان و اقوام
 سموات برای مقابله او فاتح کرده و بادشاه کرده بود و این مرز فریفته شده اقوام بی وفا هم
 نفس خود در حریف و مقابل والی مدوح می شمرد و هر جا و همه حال عوه همی و صدای برابری

اومی نمودند لهذا معزولی او از نتایج اقبال آن فتنه فال شمرده شده درج فتوحات اقبالیه او
گردد و معزولی او را دو سبب بود ظاهری و باطنی ظاهری اینکه این شخص در ایام حکمرانی خود
بیچ ذریعه از ذرائع هیت و حشمت حاصل نکرده و چیزی از اسلحه و لشکر سواران و پیاده دستیاب
نکرده که موجب سرکوبی و کوشمالی مخالف گردیدی بلکه بمثل سائل بلا قدرت نشسته در وقت رسیدن
فصل محاصل عشور و ذکاتها فراهم کردی و بعضی بطور انعام یا تحواه با قوام تقسیم کردی و بعضی
برای ضروریات خود و برادران خود ذخیره کردی پس اگر قومی یا شخصی مثلاً از خلاف ورزی کردی
طاعت سرزنش او نداشتی پس چونکه حکومت و امارت بلا هیت و حشمت باقی نماند لهذا این
حکومت مسخره خواص و عوام گردید و سبب باطنی اینکه این شخص اگر چه بحشمت خود عاقل و مجرب
بود و حتی الامکان دلداری خواص و عوام هر دو فکر خود میکردی لیکن در اصل از عرصه دراز از
مریدان و معتقدان غلام احمد قادیانی بود که دعوه نبوت مستقله و رسالت جدا گانه بر ملا کرده
و تصانیف و رسائل وی تا حال ازین احوال مملو و مشحون اند و علماء هندوستان و پنجاب
و پیشاور و حوالی آن برین شخص معتقدین وی حکم کفر و الحاد کرده و بارهای فتوهای تقریری
و تحریری و کتب و رسائل برین باب شائع شده چنانچه یک کتاب سنی محمد اورنگ نیس در
رد فرقه قادیانیه از تصانیف این فقیر هم با مریدان این والی میمون تصنیف شده مطبوع
اگر چه بادشاه مذکور برای مصلحت وقت این عقیده را مخفی میداشت لکن بموجب
کُلِّ اِنَاءٍ یَتَوَشَّحُ بِمَا فِیْهِ ندیمان و همشنان وی ازین عقیده آگاه شدند
و به علماء صوات این امر پیوید اگر دید خصوصاً ملاصفا سند آکی را که بانی مبنای خلافت و بی

این راز خفیه از پهرین الشمر گردید و چند بار با وی در مجالس و محافل ترویج این عقیده باطله کرده
 بلکه بارها او را بر منابر بالا کرده توبه لفظی ظاهری ازین عقیده سخت کشیده لکن باز بهمان
 مسلك و چنانچه تجربه مکرر معلوم گردیده که معتقدان عقیده گاهی رجوع بعقیده صحیح اهل سنت
 و جماعت نمیکند اگر چه بعد قتل سید چنانچه صاحب زاده عبداللطیف و تلمیذش ملا عبدالرحمان
 که از دست امیر مرحوم امیر عبدالرحمن خان ضیاء الملت و الدین افغانستان بعد از مباحثه
 در ازار و الزام علماء اسلام ایشان را و فتوای ایشان بر قتل ایشان بحکم شرع شریف محمدی قتل شده
 در میدان عام دار السلطنت کابل جمع شدند و ازین عقیده فاسده توبه و رجوع نکردند بنابراین
 ملا صاحب مذکور تجویز خفیه مغزولی او شروع نموده اقوام از او برخلاف کرده حتی که بتاریخ چهاردهم
 ماه ذی القعدة^{۱۳۰۵} هجری او را رخصت داده مغزول ساختند و با ملازمان خاص و برادران خود
 خارج کرده بوطن اصلی خود ستانهم قریب تینول مراجعت کردند و الله اعلم
 عنه بادشاه کردن اقوام سوات میانگل ضناگل شایزاده سیه انجودست سید و شریف
 چونکه دشمنی قوام سوات با والی ممدوح نظیر گرفتن دم شیر بود که نه طاقت مقابله او داشتند
 و نه تاب رها کردن لهذا برای مقابله او تدبیر دفعیه بکار می بردند چنانکه سابقاً تحریر شده
 که بادشاهی سید عبدالجبار شاه سهندانوی برای این مطلوب بود چون اقبال و با اقبال
 همایون والی ممدوح را بری نکرد چنانچه در شکستهای سابقه معلوم و انجام اول بمعزولی رسید
 لهذا تدبیر دیگر پیش کردند و آن این است که میان گل ضناگل شایزاده سیه انجودست
 سید و شریف که مرد شجاع بهادر جنگ از موده صاحب وقار و اقتدار بود و قبل ازین

هم خیال بادشاهی ملک صوات در دل داشت بعد از مغزولی بادشاه مذکور اقوام صوات خفیه
 و علانیه با او متوجه که الحال وقت شمس است توقف مدارید و بادشاهی صوات را بدست آرید
 لهذا میان گل صنا از نیمهت که بادشاهی دنیا با اضرار بسیار تکالیف بیشتر کشتن جان
 باوقار باشند لکن معشوقه بی نظیر است همه حوادث سابقه و اضرار لاحق پشنت انداخت
 و احسانات و امداد های والی ممدوح را فراموش کرده بدست یابی بادشاهی صوات توجه
 نمود و بتاریخ پانزدهم ذوالحجه سنه ۱۲۳۰ در موضع خریطری علاقه شامری با اجتماع اقوام و
 حضور علی آنجا و باعثی سند کی ملا خداستار بادشاهی بر سر داده بادشاه اقوام صوات
 گردید و قلعه های صوات را در تصرف خود آورده ملازمان و چوکی های خود بران نصب
 فرمود و هر دو کناره صوات را که از حکومت والی ممدوح دیر بیرون بودند در حکومت خود
 آورده والی ممدوح را اعلان مقابله داده و صدای احتجاج بلند کرد و الله اعلم بالصواب
 عاقل و افعال و جندول و بانی یونس و ... نظام کا بی و وطن باجوڑ
 و سلامی شدن یوسف خان فرزند کلان سید احمد خان باژوه و والی ممدوح دیر را
 در موضع قلعه شاهی برقرار بام والی ریاست نشسته لکن خلف کلان او محمد یوسف خان
 که ولیعهد ریاست جندول بود بنور جوانی انقیاد نمیکرد بلکه در اقوام باجوڑ و مهند در بدر گردید
 منت وزاری آغاز نمود که بامن لشکر کشی کنید که خانی پدر خود و ریاست ملک جندول را
 باز گیرم بنابراین بعضی اقوام را بمنت وزاری یادوستی قدیمی و بعضی بطبع مال و زر آماده
 کرده اقوام ماموند و سالار زری و چارمنگ و خوانین خا و ناوگی بلکه بعضی از مهندلان کلان

برای مقابله والی ممدوح تیار ساختند و نیز بعضی از مضموفان آن نواحی یعنی بلاصفا با بزره و غیره زاهدان
 مشهوره را هم درین باب همراه خود کرده مردمان را ترغیب میدادند که یکدل یکجهت شوید و غیرت
 اخوت و قومیت را در دل آرید چرا که نواب یوسف زری ملک ترکمانی را بچه وجه میگرفت بلکه والی ممدوح
 چشم کاغذات از جانب خود فستاده که دفتر و املاک دیگر از بوجه حرام چسبیده و این خیال را
 در دل نیامور دند که تواریخ افغانه از آغاز تا انجام بچه گواهی میدهند و این اوطان را بعلیه و جنگها
 فراوان از کدام اقوام گرفته اند و الحال خوانین خاوند و ناوگی و غیره خوانین و ملکان خورد و کلان
 در میان خود با چه طوری رحیمها و بی انصافیهها بکار میبرند پس بموجب آیه کریمه ^{وَاتَّقُوا} ^{النَّاسَ بِالْإِیْمَانِ} و ^{وَتَقْسُوا} ^{النَّاسَ بِالْإِیْمَانِ} که همه را فراموش کرده بتاریخ خود و از هم شهر محسوس
 بجزی لشکر کل قوام مذکوره با جوهر ملک جندول عروج کرده در قلعه طور بمشوره عبد الخالق خان
 داخل گردیدند از بجانب فوج هایونی بسرکردگی سالار جنگ محمد صفدر خان و ولی عهد محمد
 شاه جهان خان و دیگر اراکین قومی و نظامی بملک جندول داخل شد در قلعه های مقبوضه خود قیام
 گرفتند و از جانب جندول باین سردار محمد عالم زیر خالصا که گورنر ملک جندول بود و از قلعه
 مونده بکمال مردانگی بیخ مقابله بلند کرده اعلان دندان شکنی دشمن نمودند البته در میان هر دو
 لشکر جنگها شروع شده در حوالی قلعه طور و دیگر مقامات جندول مقابلات بظهور آید و در نهایت
 فتح و نصرت بنام این والی با اقبال میگردد و شکست و انهزام بدستور سابقه نصیب دشمن می باشد
 ۵۲۷ فرار نمودن عبد المتین خان کابلی از نواب ضامن ممدوح و شامل شدن بالشکر دشمن
 قبل ازین معلوم شده که عبد المتین خان کابلی تقسیم جندول بوجه استحقاق اصلی و کوشش

حالی خود ناراض بود و بابتظار وقت فستخ خود دار الخلافت دیرنشته بود چونکه کوشش
سابقه او بهر هی اقبال الی همایون فال فستخ جن دول کارگر شده بود البته امید او هم قوی بود
که هر وقت که من از سایه این والی ریاست جدا شدم البته ملک جن دول را که ملک موروثی
من است بدست خواهیم آورد بنابراین درین حالت دوران مقدمه و اجتماع هر دو لشکر شب
روپوش خفیه از دار الخلافت دیر رو بفرار نهاده وارد ملک جن دول شده داخل قلعه طور گردید
لشکر باجوڑ را شامل شدن عبدالمستین خان امید کامیابی خود قوی تر گردید مگر دشمن چه
کند چو مهربان باشد دوست بدین حالت هم هر چند مقابلات که در میان می آمدند نام
فتح که موروثی والی ریاست دیر بود از دفتر مملکت او بجانب دیگر منحرف نشد و نظم موزون
مؤلف که در حبال این والی فاتح گفته شده بود هر وقت بمنصه ظهور جلورگر میگردد

نظم	ظفر در سفر فتح در جنگ او	و مادم شود زیب اورنگ او
	درخشید بر طالعش از چین	که نصر من الله و فتح قریب
	عدو گر کند اسکندری	هم از تیغ قهرش خورد ابتری

۵۲ سلامی شدن یوسف خان ولیعهد وادارای او را در عین دوران جنگ
چونکه محمد یوسف خان که باعث اصلی این لشکر کشی کلان بود عبدالمستین خان در
کمال شکر خود دید که مستحق تشنه خون هر ندی ریاست جن دول بود و درین حالت هم مرز
فتوحات جنگی از فوج همایون والی فاتح جدا ندید و در دل عاقبت اندیش خود تصور بخت
کرد که اولاً فتح جن دول مشکل است و بتقدیر فرض محال این فتح ناممکن اگر نصیب باشد

و پس عبد المتین خان کابلی که بخون و اسیر کف برای دست یابی منصب خود میگردد مرا
 کجا برقرار میگذازد پس بهتر همین باشد که زیر سایه این های میمون آیم بنا بر آن که سبند
 اطاعت و انقیاد بر کمر تسلیم بسته از میان لشکر مقابل با دسته ملازمان خود و اسلحه موجوده
 و اسبان جنگی بیرون آمده دست تسلیم بر چین نیاز نهاده بر ملا گفت مصرع بنده را
 فرمان نباشد هر چه فرمانی بر آنم برین شکست نا امید پشت لشکر دشمن شکسته
 صلح و فرار را غنیمت شمرده بمنّت و زاری مصالحت میعاد در میان نهاده بمقامات
 خود متفرق شدند و لشکر دائم الظفر و الفاتح دیر بمقامات و قلعه های خود و دار الخلاف
 دیر بکمال کامیابی و خسروئی مراجعت نمودند

ع ۵۳ جنگ دیگر بند و اسوات با عبد المتین خان کابلی میا نکل سنا بادشاه صوات
 و فتح نمایان دیر بهرد و جانین و گرفتاری عبد المتین خان بابرادران و شکست فاش
 بادشاه صوات بر قلعه شوه ادنری

نظم مؤلف بر حسب حال موجوده و مدح مدوح های یون خود

هزار محفل خوبان شود پیش خجل	چو وقت نبوت گلشن نگار من آید
ستارگان که بشب انجمن بیارایند	کجا روند که خورشید سار من آید
هزار رستم و رویین تنان پیل دمان	چو رو نهیهند چو آن شهسوار من آید
اگر زهر بستگن بخون خوری برخاست	بزیر خنجر میر شکار من آید
چه فیل بند و اسد گیر هست منعم ما	که در گرفتن شیران خیار من آید

ز ما آفرید طالع نهاده بر سداو	بفخه و ناز از ان گلعدا من آید
شود به تیغ قضا این زمان بریدیش	کسیکه در ره انکار یار من آید
خورد بدیده سداوک قضا و قدر	چو یک نظر بسیدی در بهار من آید
چه باک گر بعد آید این جهان بیکر	چو خالق همه در انتصار من آید
ز غصه دست محای حسود کوته بین	که هیچ رخنه زد دست به کار من آید
بگو که هست خدایا و رآن همایون را	بعکس کار خدائی چه کار من آید

چنانکه قبل ازین معلوم شده که فتوحات و کامیابی این والی همایون غالباً در صورتیست
که مردمان اقوام و متعلقین ترک حرام در پیش خرابی او کوشش نمایند همین نسق
این فتح نمایان و تسخیر مکرر چند و گزفتاری عبدالمتین خان کابلی و برادرانش و
شکست میانگل صفا بادشاه صوات بدین صورت بود که جناب والی مدوح بالقابله
درین ایام زینت بخش و مقیم لعل قلعه میدان بود و هر دو نواب زادگان نور چشمان خود
یعنی ولی محمد شایه پنهان خان و سردار محمد عالم زیرخان و دیگر اراکین فوجی و ملکی دولت
خدا داد دیر حاضر حضور موفور السعد بودند و گاهی بسیر و تفریح و وقتی به اصلاح مهابت
رعایت خود کوشان می بودند درین هنگام از ملک صوات مراسلات پی در پی
پی می رسیدند که وقت فرصت نیست باید که والی همایون افواج منصوره خود را
به حدات این نواحی فستاده مامطیعان حکیم قدیم جهای خود را پیش خند
حمله بقلعه جات دشمن مقدم کنیم لکن چونکه والی مدوح مرد عاقبت اندیش و حوصله

خود را بجا آورده قاصدان بشارت نهار را بر سر می رخصت کرده علی و با چند نفر خاصان خود مشوره کرده که اولاً کاجندول را صفائی مناسب که خوشتر است به عتین خان که طماع استحقاق این ریاست است بگوید دشمنان از میان دور شود که در وقت لشکر کشی صوات خاردامنگیر شود لطیفه نسیب متناسب خاردامنگیر معلوم هر خاص و عام است که مشاعره و سخن سنجی را در میان سلاطین اسلام خصوصاً خاندان تیموریه دلی قدری و وقاری و وقتی بود خصوصاً نواب زیب النساء بیگم که حافظه و عالمه و شاعره در القاب او یادگار این جهان است وقتی پدرش عالم گیر از وی ناراض شده از محفل خود جدا گانه در ذروه ازبستان سرای خود بطور نظر بندی سزاوارش انده بودش اتفاقاً علی الصبح بادشاه جهان نپاه برای تفرج و تفریح با وزیر اعظم خود بدروازه آن باغ درون می شد گلشن خاردار گلاب که موافق عادت بر دروازه آن باغ استاده بود و دانش را از پشت گرفته از رفتن معطل نمود بادشاه مذکور متناسب حال این مصرعه موزون بزر زبان راند ^{بجای} ~~بجای~~ گرفته دامن خاری ^{بجای} ~~بجای~~ خاتون فرزانه که بنظاره والد بزرگوار خود نشسته بوده مینگرست این مصرعه را شنیده با السبراسم برای اتمام گفت مصرعه نذا از بلبلان آمد که در دماست مگذاری ^{بجای} ~~بجای~~ بادشاه معنی شناس از استماع این مصرعه ایجاز از حد زیاده سرور و محفوظ گشته از جرم او در گذر نموده بقرار سابقه شامله محفل خود ساختن نیا بران نواب صفا محمود بعد از مشوره خفیه فرامین موکده در پس سر کرده گان لشکر نظامی خود فرستاده که بر روز جمعه مورخه ۲۲ جمادی الاول ^{۳۶} ^{۲۱۳} حمله فوج قاهره بر ملک خند

حمله یلغاری کنند تا بر موضع جنگی پلخته گرداگر و قلعه طور که درین ایام مستقر و ملجائی
عبد المتین خان کابلی و غیره دشمنان این جانب ست قلعه های مورچه بندی و خندق های
جنگی ساخته باشند و قلعه طور را بجنگ و قید فتح کنید تا بنیاد دشمنان از میان دور شود
سکه درگان چایک رکاب با دسته های افواج فتحیاب بر تارنج معینه بغایت شتاب
بر ملک چندول یلغار ناگهانی نموده بر مقامات مقرر مورچه بندی ساخته و قلعه ها را
شروع نموده در تسخیر قلعه دشمن تدبیر کار بردند عبد المتین خان کابلی بعد از استحکام
قلعه طور و دیگر مقامات از اقوام باجوڑ همند استمداد لشکر خواسته برای مقابله والی فاتح
آماده ساختند و هر دو لشکر شته خون یکدیگر در مورچه های متقابل افتادند و نوبت
بنوبت توفنگ نی میگردند و گاه گاهی جنگ میدانی هم میگردندی والهداعلم بالصواب

لشکر کشی میان گل صاحب و شاه و باجوڑ

چون میان گل صاحب و شاه صوات از مقابل عبد المتین خان کابلی و لشکر کشی باجوڑ وقف
گردید عبد المتین خان و غیره خوانین باجوڑ بر اسلالت و پیغام های زبانی او را تحریص
کامل داده که این وقت کامیابی است بنابراین لشکر کشی کرده در علاقه اذ نری برجا
شرقی اوچ غربی بنیاد قلعه جنگی نهادند و با عبد المتین خان مراسلت جاری داشته
که بر یک و از جنگ کنیم تا بنیاد والی ریاست دیر از پنج بر کنیم چرا که وقتی که ما و شما متفق
باشیم نواب بیچاره را چه یابد که با ما مقابل کند مانند سهراب پسر ستم زابلی که در مقابل
دیگر پهلوانان میگفت بیت چور ستم پدر بشد و من پسر بیگیتی زنم دیگر تاجور

و ناظرین تماشه بین هم این کلمات را بر زبان می‌راندند که میان گل حسنا و عبدالمتین خان
کابلی هر دو شیران جنگ آزموده هستند عنقریب والی بایست دیر را چون نقطه پرکار در
مرکز دایره بند خواهند کرد عجب تر اینکه علاوه از مردمان صوآت و باجوڑ و دیر مردمان
همه کلاں هم بزروال نعمت خداداد والی دیر منظر بودند چرا که سرگردان ایشان غیرت خان
و محصل خان و غیره خوانین و ملکان ایشان با وجود مدارات و ملطفات و تحائف
بردن از اینجا اعلان دشمنی کرده اقوام خود را برای لشکر کشی ماده ساخته بودند الغرض
بقدر مده یک ماه لشکر منظر والی مدوح در ملک چندول گرداگرد قلعه طور و خندقها افتاده بودند
با وجود اینکه درین ایام بارشهای زمستانی از حد زیاده می بارید و برفهای موسمی کوه
و صحرا را محسوس می کردیم بدم مالشهای تازه میدادی حتی که اکثر مکانات و دهات
آن نواحی از برف و بارش خراب و ویران افتادند لکن بهادران فوج جبار آن والی
طالع دار معه حرفت رزم بازی و صنعت جنگ و جدل سیزی را تغیر و تبدیل نمیدادند
و وقتاً فوقتاً میان این لشکر منظر و امدادیان باجوڑ جنگ و جدل بظهور آمدی و لشکر
فاتح موروثه ما خود بجا آوردی تا آنکه چرخ گردون این فتوحات متواتره را طشت از
بام میگرد و اقبال میمون والی همایون این خوان نعمت گوناگون را نذر اهل زبان و مائد
جمله جهان میساخت و قریب و بعید را ازین بشرای روح افزا و طوبای فستنه
محروم نمی ساخت که شکست فاش هر دو شیر چکان و گرفتاری عبدالمتین خان
با برادران نصیب این والی فرخ فال سازد و بعد ازین جای انکار مخالف و موافق نماند

البته بعضی نمک حرامان ناحق شناسند که در ملک جندول از دست این منعم خیر اندیش
 منصب عهده داری بر قلعه باڑوه یاد دیگر مقامات دست یاب کرده بود لکن با عید
 المتین خان و عده خفیه و مشوره سازش پنهان کرده بود که در فلان شب و فلان وقت
 شما بایک دسته فوج و ملازمان چابک برادران شجاعت نشان بطور یلغار بیایید ما
 اهل مشوره فرصت بادست یاب کرده دروازه قلعه را کشاده کرده قلعه باڑوه را که دار
 الخلافت ریاست جندول است بدست شما خواهیم داد بعد از آن کل ریاست جندول
 زیر فرمان شما خواهد شد و چونکه میان کل صاحب بادشاه صوات هم طفله دار شماست
 یقین است که کل ریاست در تصرف خود آورده باشید البته خان مذکور و همسرین
 ترغیب نمک حرامان خام اندیش فرغیده شده شب پنجم چاردهم ماه جمادی الثانی^{۳۶}
 با برادران چابک کاب و ملازمان شجاعت انساب از قلعه طور به نیت و اراده گرفتن
 قلعه باڑوه برفتند در دانه های کوه های جندول بی راه دور از مورچه های لشکر والی همایون
 می رفتند لکن دشمن چه کند چو مهربان باشد دوست بحدی رسیدند که بعضی از سربازان
 فوج همایونی از اثر این گروه یلغاری واقف شدند و متعاقب ایشان رفتند حتی که
 در قرب و جوار قلعه کانبٹ بایلغار بایان جنگ گیرانه ساختند و رفته رفته سرگرومان
 فوج همایونی یکی بعد از دیگری اطلاع یافته بتدارک این مدعی سرباز چابک رکابی
 نمودند حتی که ولیعهد محمد شاه جهان خان و سالار جنگ محمد صفدر خان با دیگر خوانین و
 افسران فوجی بدین معرکه جان نثاران رسیدند و بهادران فوج نظامی مانند

عقابان تیز پرواز برای گرفتن آن کبوتران اجل سیده از چهار جوان پروزا نمودند عبدالمتمین
 خان کابلی از گرفتن قلعه باژوه دست شسته برای خلاص جان خود و برادران خود جنگ بهادرانه
 بنا چاری جاری کردند و اکثر سیهان او کشته شده و برخی از ایشان اسیر شدند و بعضی از خوف
 قتل و بفرار نهادند و یکی از برادران شجاعت نشان او سمنی هرمند خان عرف خان شنجی درین
 معرکه جان سوخته شده و عبدالمتمین خان در مغاره کوهی مورچه گرفته تفنگ اندازی میکرد
 لکن چون قضا آید نیاید کار زال از رستم یکی از بهادران فوج همایون مسمی گوجر مجاهد
 با چوکی خود مانند نقطه پرکار خان مذکور را بند کرده و دست خود بخون خود شسته برای گرفتن
 آن مدعی سرکف قدم نهادند خان مذکور دانسته که اکنون کوشش من بیفایده خواهد بود ناچار
 جان خود را حواله جمع دار مذکور نمود و سلاح نفیس جنگی از دست داده و کمر بند مقابله از میان
 کشاده با برادران خود کشان کشان پیش والی فرخ فال در لعل قلعه میدان مجسوس محروس
 آوردند و بسکه دشمن شکنی بنام والی فرخ فال همایون مکمل شده کل ریاست جندول را بعد از فتح
 قلعه طور و سلامی شدن عبد الخالق خان که مالک مدعی قلعه طور بود از سر نو تسخیر جدید شده
 از خسته خاسدین خام فکر پاک صاف کرده شده اضافه دولت خداداد دیر کرده شد
 عجب تر آنکه ^{منصور} خلیفه همایونی چون کتاب فتح و ظفر را بنام والی فرخ فال شروع کرده خاتمه او
 هم بنام نامی او مزین سازد بدینطور که در میدان شرقی و مقابله میان گل صاحب پادشاه
 صوات هم نقاره نصرت بنام سیمون او بر نواز د تا که در فتح تنور وئی او کسی گیراد عوه اشترک
 نمانده بدینطور که چون که خیر این فتح دندان شکنی دشمن بوقت نیم شب بگوش میان گل صاحب

بادشاه صوات رسید که از کمال مغروری خود از قلعه جات سجدی این ریاست عبور نمود
 در میانۀ محروسه این ریاست یعنی در موضع اوچ که صدر مقام علاقه اوتیری قلعه جنگ مقابل
 والی ممدوح ساخته بود زهره بادشاه مذکور از استماع این خبر غم اثر پاره پاره شده علی الصبح جمله
 لشکر خود را بر قلعه شوه که یک ستمه کم مایه فوج والی ممدوح بطور چوکی حست ادران جا قلعه باشی
 میکردند حمله سخت بمکروه کردند تا قلعه را ذره ذره و سنگ سنگ کرده لشکر قلعه گیر را با دشمن
 خود یعنی امیر محمود مدعی وراثت و پسر میان گل صاحب عبد الحشمان فرزند کلان مولانا
 عبد الغفور صاحب مرحوم معروف اخوند صنادید و شریف که زیر سایه اقبال فرخ قال
 والی سمون آمده با عموزادگان والی ریاست یعنی فرزندان محمد امیر خان بیور که حسب حکم
 درین قلعه سرحد برای مقابله دشمن شسته بودند تپه تیغ کرده خوراک درندگان و پرندهگان
 سازند بعد ازین صفائی بمورچه محکم این علاقه یا علاقه خود استحکام و استقلال کرده
 تیاری مقابله لشکر والی ریاست کنیم البته میان گل صاحب بادشاه صوات بغرور قوت
 و شجاعت خود برین قلعه مذکوره از هر جا چو جانب حمله بمکروه نمودند و نشانها و بیرغهای
 جنگی را بر کناره خندق قلعه زدند و بیت و عشته یلغاری و قلعه کشائی بکار برده نعرهای
 افستجوا الباب بلند کردند یعنی ~~دروازه قلعه را بشکستید~~ ورنه لقمه اجل شدید اما لشکر
 قلعه گیر با اقبال یونی بکمال استقلال و اطمینان نشسته توفنگ اندازی میکردند و سراندا
 لشکر قلعه کشا میکردند چنانکه خیلی از نشان لقمه اجل شدند و اگر د قلعه انبارهای گوشت
 آدمیان افتاده میدان بیرونی قلعه چون مسلح قضا بان گشت و آب خندق قلعه

رنگ خون گرفت طالع میمون همایونی از لشکر دشمن آواز انفجار بلند کرد یعنی بگم زید که لشکر
جزاردالی فتاح رسید جمله لشکر بادشاه مغرور رو بفرار نهاد کشتگان و زخمیان خود را گردا
گرد قلعه نذر محبت گذاشتند باز بنبت وزاری و استعفا لاشبهای نذر کرده خود را بر
داشتند و فتح و نصرت و کام یابی و قلعه محصور بخش وانی فاتح گذاشتند و فرار و هزیمت
و باری برداری کشتگان و زخمیان حصه خود را بردند و این شکست فاش و فتح نمایان
والی همایون بتاریخ پانزدهم شهر جمادی الآخر روز جمعه^{۱۳۳۶} یجری بظهور آمده یاد گاهن جهان
خواهد بود درین موقعه جمعه مراسلات خوشخبری و مبارکبادی والی میمون که بدستان
و خیر اندیشان خود فرستاده یکی از آنها این مراسله خوش مضمون بود که بدین خیر خواه آن دست
خداداد فرستاده بود و بسبب تضمین احوال این واقعه و اشتغال خوش اعتقادی والی مدوح
درج این صحیفه گردیده تا مقام عبرت ناظرین کتاب خواهد بود و تسه و تسه و تسه و تسه و تسه و تسه
باشد که همه کامیابی این والی خیر اندیشان جهت توکل بر خالق مهربان خوبا شد

نقل مراسله والی همایون بنام این خیر خواه بتقریب فتح مذکور

فضائل و کمالات آگاه جناب حاجی الحرمین الشریفین شمس العلماء قاضی صاحب
تجلیله زاده افضالهم و عم فیضهم

بعد از السلام علیکم و اشتیاق ملاقات محبت آیات آنکه چون آن صاحب
ازینجا روانه شده خیلی کشمکش معاندین جسارت صوات و جندول برپاشده در آن
مردم معاندین بر باد ی این ریاست خداداد راسخ نبود. اما چون فضل خداوند قادر

بچون وحی و قیوم شامل نیاز بود از ان موجب معاندین و مخالفین روسیاه و در بدر گشتند
 که در تواریخ در سینه پیشینه واقع شده باشد الحمد لله والشکر لعل فضل خداوند و توجهات اولیای
 کرام و دعوات عابدان و عالمان و اقبال و ستان شامل حال گردید که عبدالمتین خان
 مع امیر خان برادر حقیقی خود و محمد عالم خان و سید اکبر خان عموزادگان خود و خان قندیار
 گرفتار کرده شده به لعل قلعه بحضور انجانب دست بسته آورده شده محبوس اند و بهر منته
 خان عرف شیخی خان قتل شده در جندول دفن گردید و قلعه طور و سنگنی عنقریب فتح خواهد شد
 چه که لشکر مایان گرد اگر قلعه طور شسته تو فنگ اندازی بند شده و لشکر باجوڑ رو بفرار
 نهاده هر میت شدند و لشکر میان گل باد شاه ضا صوا خود انصاحب را معلوم و هویدا گردیده
 باشد که مشنیده و روسیاه بفرار رفته از دست چند نفران قلعه شوه شکست خورده رحمت
 بر سه رفته مقتولین و زخمیان خود را بمبت و زاری محصورین و بهادرین قلعه ازاد کرده
 برده اند باید که از کوائف آن حدود نویسان بشید زیاده خیریت ۱۴ جمادی الآخر ۱۳۶۸

۵۳۷

رحمانی کردیم والی همایون عبدالمستیر خان کابو میر در نشر از قید بگریخت
 وزاری و امان طلبی طبعی پناه حاجی ضا تر کنه تی و ملا ضا باثره و غیره سفید پوشان
 و ستانه داران باید دانست که این واقعه تصدیق آن منعمون است که چند بار سابق
 تحریر گردیده که یکی از اخلاق و عادات این والی خیر اندیش همین است که از جانب مقابل
 دایما بیوفائی و جفا باشد و از جانب وی کرم پروری و عفو و احسان و وفا باشد و غالب
 سبب کامیابی و فتوحات وی بنظر اهل کمال همین خلوق حسن است کویا که این

که این مقولہ مقبولہ سعدی علیہ الرحمۃ کہ بیت بدی را بدی سهل باشد جزا:
 اگر مردی احسن الی من اسأله در حق وی راست و صدق است که درین نوبت
 در ازادی عبد المتین خان و برادرانش تجربه کامله رسید اگر چه زمانه بامید سماعت این
 اواز بود که چنین دشمن صف شکن که در قلب کارزار خود بخوار بدستش گرفتار آمده گاهی
 خلاصی نصیبش نخواهد شد بلکه گردنهای این مجوسین را بریده نام ایشان از صفحه هستی
 محو و نسی سازی چو آنکه بیت سنگ بردست و مار بر سنگ خیره رانی بود قیاس و رنگ
 لکن چونکه همت والی میمون مانند چرخ گردون از غصه مشتاق خاک رنگ نای رنج کشی
 و محبت حد پروری نیست بلکه با اعتماد امداد ربانی اقتدار سر اندازی حسودان بدلندیش
 در قبضه خود انگارد لهذا انتقام حسودان گرفتار شد خود را پرستش انداخته گاه گاهی
 با ایشان گفتگوهای تلطف آمیز در میان آوردی ازین سبب مجوسین نا امید را امید
 ربانی قوی گشته بذریعہ محبان و دوستان خود جناب شریعت مآب طحیة انتساب
 حاجی تونگری مجاهد فی سبیل اللہ و مهاجر از هشتاد و دو نفر ملا صاحب بڑه که از زاهدان
 مشهورین آن حد و دست بادگیر علما و سادات و غیره سفید پوشان میمند و با جور بطور
 جرگه و منت وزاری و استنشاء و امان طلبی بحضور والی میمون در ملک چندول با جمع بیا
 و هجوم پیشمار حاضر آوردند و بکمال الحاح و تمنا و استعفا بوالی مذکور تعرض نمودند که خان
 مجوس عبد المتین خان کابلی را با برادرانش آزاد و رها فرمائید اگر چه والی میمون در
 جواب ایشان بسیار تعلل و تردید نمود که درین میانہ دخل و مداخله شما پیشوان دین بهتر خواهد
 بود

که بموجب کلام ربانی که **اِنَّ النِّفَاقَ بِاَلَانِ ذُکُوْرًا** قضاوت نماید
 بجانب من دیدن لکن ایشان باستغاثه محبوسین زبانهای خود را دراز کرده بطرز اول عود
 فرمودند و تبرکات و توجهات پیران و مرشدان خود خمس الاوقات خود والی خوش اعتقاد را
 پیش کرده ذریعه کامیابی خود ساختند که ما هرگز بغیر از خلاصی این محبوسین ناامید از شما راضی نشویم
 و از اینجا خواهم رفت اگر چه والی ممدوح درین نوبت اراده حبس نمی این محبوسین کرده بود لکن
 چونکه اعتقاد محبت اولیاء الله و مزارات کاملین و دعوات علما و صلحا و زاهدین برین خاندان
 اثر عجیب دارد و تاثرات ترقی و تنزل کامیابی و ناکامی خود از دعوات خیر و شر خدا پرستان
 می انگارند بنا بران والی ممدوح بسبب اخلاق حسنه خود و پاس خواطر آن زاهدان خدا پرست
 و گروه سفیدپوشان عبدالمستین خان را با برادران و ملازمان خود صحیح و سالم از حبس مهیب
 آزاد کرده و با فرمودند و آن گروه سفیدپوشان را بکمال عزت و خویشی و رضامندی و دعوات
 خیریت دارین از والی ممدوح رخصت شدند و نام نیک و کرم خلقی والی ممدوح از استماع
 این خبر در اقطاع جهان منتشر گردید که جهان با ایشان قریب و بعید متفرق گشتند که چنین اخلاق
 حسنه خدا داد موجب ترقی کامیابی این والی فرخ فال خواهد بود آمین یا رب العالمین
 ۵۵ ذکر ترقی والی ممدوح و مضاعف استعزاز و تکریم و تکرار از جانب سرکات
 در موقعه دوره چیف کشته ضابطه در صوبه سیدی مغربی و شمالی پشاور و اضافه خطاب بدید
 بنی نسیانی کی
 از اینجا که قبل ازین بتکرار معلوم شده که سبب اصلی ترقی و کامیابی و عزت افزائی این والی

ممدوح را که فضل قادر بخون ست اسباب ظاهره هم وقتاً فوقتاً مقارن و معاون ظاهری
 می شود خصوصاً در چنین موقعه قابل قدر که والی ممدوح در بدله شکر به چنین نعمت غیر مترقبه که
 شکست فاش و مجبوسی چنین دشمنان عظیم ایشان است ^و خلق حسنه خود بکار برده بر مضمون
 آیه کریمه **وَإِنْ تَعَفَوْا أَقْرَبَ لِلشَّقْوَىٰ عَمَلُ مُؤْمِنَانَ** مهربان برای ترقی و اعزاز
 وی سبب ظاهر ساخت بدینطور که بعد از ترخیص جگر که سفید پوشان و در نائی عید المتین خان
 کابلی جناب والی ممدوح در قلعه باژده ریاست ولست برای تفریح و انتظامات این
 ریاست نوشتنیر اقامت چند روزه پسند فرمود درین اثنا از جانب حکام برطانیه یک پیغام
 تحریزی استفساری بطور مشوره و اطلاع دهی بحضور والی ممدوح به الفاظ ذیل رسید که جناب
 سر جارج روس کیسل صاحب بھادر چیف کشتنر ضا صوبه ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰} ^{۱۰۱} ^{۱۰۲} ^{۱۰۳} ^{۱۰۴} ^{۱۰۵} ^{۱۰۶} ^{۱۰۷} ^{۱۰۸} ^{۱۰۹} ^{۱۱۰} ^{۱۱۱} ^{۱۱۲} ^{۱۱۳} ^{۱۱۴} ^{۱۱۵} ^{۱۱۶} ^{۱۱۷} ^{۱۱۸} ^{۱۱۹} ^{۱۲۰} ^{۱۲۱} ^{۱۲۲} ^{۱۲۳} ^{۱۲۴} ^{۱۲۵} ^{۱۲۶} ^{۱۲۷} ^{۱۲۸} ^{۱۲۹} ^{۱۳۰} ^{۱۳۱} ^{۱۳۲} ^{۱۳۳} ^{۱۳۴} ^{۱۳۵} ^{۱۳۶} ^{۱۳۷} ^{۱۳۸} ^{۱۳۹} ^{۱۴۰} ^{۱۴۱} ^{۱۴۲} ^{۱۴۳} ^{۱۴۴} ^{۱۴۵} ^{۱۴۶} ^{۱۴۷} ^{۱۴۸} ^{۱۴۹} ^{۱۵۰} ^{۱۵۱} ^{۱۵۲} ^{۱۵۳} ^{۱۵۴} ^{۱۵۵} ^{۱۵۶} ^{۱۵۷} ^{۱۵۸} ^{۱۵۹} ^{۱۶۰} ^{۱۶۱} ^{۱۶۲} ^{۱۶۳} ^{۱۶۴} ^{۱۶۵} ^{۱۶۶} ^{۱۶۷} ^{۱۶۸} ^{۱۶۹} ^{۱۷۰} ^{۱۷۱} ^{۱۷۲} ^{۱۷۳} ^{۱۷۴} ^{۱۷۵} ^{۱۷۶} ^{۱۷۷} ^{۱۷۸} ^{۱۷۹} ^{۱۸۰} ^{۱۸۱} ^{۱۸۲} ^{۱۸۳} ^{۱۸۴} ^{۱۸۵} ^{۱۸۶} ^{۱۸۷} ^{۱۸۸} ^{۱۸۹} ^{۱۹۰} ^{۱۹۱} ^{۱۹۲} ^{۱۹۳} ^{۱۹۴} ^{۱۹۵} ^{۱۹۶} ^{۱۹۷} ^{۱۹۸} ^{۱۹۹} ^{۲۰۰} ^{۲۰۱} ^{۲۰۲} ^{۲۰۳} ^{۲۰۴} ^{۲۰۵} ^{۲۰۶} ^{۲۰۷} ^{۲۰۸} ^{۲۰۹} ^{۲۱۰} ^{۲۱۱} ^{۲۱۲} ^{۲۱۳} ^{۲۱۴} ^{۲۱۵} ^{۲۱۶} ^{۲۱۷} ^{۲۱۸} ^{۲۱۹} ^{۲۲۰} ^{۲۲۱} ^{۲۲۲} ^{۲۲۳} ^{۲۲۴} ^{۲۲۵} ^{۲۲۶} ^{۲۲۷} ^{۲۲۸} ^{۲۲۹} ^{۲۳۰} ^{۲۳۱} ^{۲۳۲} ^{۲۳۳} ^{۲۳۴} ^{۲۳۵} ^{۲۳۶} ^{۲۳۷} ^{۲۳۸} ^{۲۳۹} ^{۲۴۰} ^{۲۴۱} ^{۲۴۲} ^{۲۴۳} ^{۲۴۴} ^{۲۴۵} ^{۲۴۶} ^{۲۴۷} ^{۲۴۸} ^{۲۴۹} ^{۲۵۰} ^{۲۵۱} ^{۲۵۲} ^{۲۵۳} ^{۲۵۴} ^{۲۵۵} ^{۲۵۶} ^{۲۵۷} ^{۲۵۸} ^{۲۵۹} ^{۲۶۰} ^{۲۶۱} ^{۲۶۲} ^{۲۶۳} ^{۲۶۴} ^{۲۶۵} ^{۲۶۶} ^{۲۶۷} ^{۲۶۸} ^{۲۶۹} ^{۲۷۰} ^{۲۷۱} ^{۲۷۲} ^{۲۷۳} ^{۲۷۴} ^{۲۷۵} ^{۲۷۶} ^{۲۷۷} ^{۲۷۸} ^{۲۷۹} ^{۲۸۰} ^{۲۸۱} ^{۲۸۲} ^{۲۸۳} ^{۲۸۴} ^{۲۸۵} ^{۲۸۶} ^{۲۸۷} ^{۲۸۸} ^{۲۸۹} ^{۲۹۰} ^{۲۹۱} ^{۲۹۲} ^{۲۹۳} ^{۲۹۴} ^{۲۹۵} ^{۲۹۶} ^{۲۹۷} ^{۲۹۸} ^{۲۹۹} ^{۳۰۰} ^{۳۰۱} ^{۳۰۲} ^{۳۰۳} ^{۳۰۴} ^{۳۰۵} ^{۳۰۶} ^{۳۰۷} ^{۳۰۸} ^{۳۰۹} ^{۳۱۰} ^{۳۱۱} ^{۳۱۲} ^{۳۱۳} ^{۳۱۴} ^{۳۱۵} ^{۳۱۶} ^{۳۱۷} ^{۳۱۸} ^{۳۱۹} ^{۳۲۰} ^{۳۲۱} ^{۳۲۲} ^{۳۲۳} ^{۳۲۴} ^{۳۲۵} ^{۳۲۶} ^{۳۲۷} ^{۳۲۸} ^{۳۲۹} ^{۳۳۰} ^{۳۳۱} ^{۳۳۲} ^{۳۳۳} ^{۳۳۴} ^{۳۳۵} ^{۳۳۶} ^{۳۳۷} ^{۳۳۸} ^{۳۳۹} ^{۳۴۰} ^{۳۴۱} ^{۳۴۲} ^{۳۴۳} ^{۳۴۴} ^{۳۴۵} ^{۳۴۶} ^{۳۴۷} ^{۳۴۸} ^{۳۴۹} ^{۳۵۰} ^{۳۵۱} ^{۳۵۲} ^{۳۵۳} ^{۳۵۴} ^{۳۵۵} ^{۳۵۶} ^{۳۵۷} ^{۳۵۸} ^{۳۵۹} ^{۳۶۰} ^{۳۶۱} ^{۳۶۲} ^{۳۶۳} ^{۳۶۴} ^{۳۶۵} ^{۳۶۶} ^{۳۶۷} ^{۳۶۸} ^{۳۶۹} ^{۳۷۰} ^{۳۷۱} ^{۳۷۲} ^{۳۷۳} ^{۳۷۴} ^{۳۷۵} ^{۳۷۶} ^{۳۷۷} ^{۳۷۸} ^{۳۷۹} ^{۳۸۰} ^{۳۸۱} ^{۳۸۲} ^{۳۸۳} ^{۳۸۴} ^{۳۸۵} ^{۳۸۶} ^{۳۸۷} ^{۳۸۸} ^{۳۸۹} ^{۳۹۰} ^{۳۹۱} ^{۳۹۲} ^{۳۹۳} ^{۳۹۴} ^{۳۹۵} ^{۳۹۶} ^{۳۹۷} ^{۳۹۸} ^{۳۹۹} ^{۴۰۰} ^{۴۰۱} ^{۴۰۲} ^{۴۰۳} ^{۴۰۴} ^{۴۰۵} ^{۴۰۶} ^{۴۰۷} ^{۴۰۸} ^{۴۰۹} ^{۴۱۰} ^{۴۱۱} ^{۴۱۲} ^{۴۱۳} ^{۴۱۴} ^{۴۱۵} ^{۴۱۶} ^{۴۱۷} ^{۴۱۸} ^{۴۱۹} ^{۴۲۰} ^{۴۲۱} ^{۴۲۲} ^{۴۲۳} ^{۴۲۴} ^{۴۲۵} ^{۴۲۶} ^{۴۲۷} ^{۴۲۸} ^{۴۲۹} ^{۴۳۰} ^{۴۳۱} ^{۴۳۲} ^{۴۳۳} ^{۴۳۴} ^{۴۳۵} ^{۴۳۶} ^{۴۳۷} ^{۴۳۸} ^{۴۳۹} ^{۴۴۰} ^{۴۴۱} ^{۴۴۲} ^{۴۴۳} ^{۴۴۴} ^{۴۴۵} ^{۴۴۶} ^{۴۴۷} ^{۴۴۸} ^{۴۴۹} ^{۴۵۰} ^{۴۵۱} ^{۴۵۲} ^{۴۵۳} ^{۴۵۴} ^{۴۵۵} ^{۴۵۶} ^{۴۵۷} ^{۴۵۸} ^{۴۵۹} ^{۴۶۰} ^{۴۶۱} ^{۴۶۲} ^{۴۶۳} ^{۴۶۴} ^{۴۶۵} ^{۴۶۶} ^{۴۶۷} ^{۴۶۸} ^{۴۶۹} ^{۴۷۰} ^{۴۷۱} ^{۴۷۲} ^{۴۷۳} ^{۴۷۴} ^{۴۷۵} ^{۴۷۶} ^{۴۷۷} ^{۴۷۸} ^{۴۷۹} ^{۴۸۰} ^{۴۸۱} ^{۴۸۲} ^{۴۸۳} ^{۴۸۴} ^{۴۸۵} ^{۴۸۶} ^{۴۸۷} ^{۴۸۸} ^{۴۸۹} ^{۴۹۰} ^{۴۹۱} ^{۴۹۲} ^{۴۹۳} ^{۴۹۴} ^{۴۹۵} ^{۴۹۶} ^{۴۹۷} ^{۴۹۸} ^{۴۹۹} ^{۵۰۰} ^{۵۰۱} ^{۵۰۲} ^{۵۰۳} ^{۵۰۴} ^{۵۰۵} ^{۵۰۶} ^{۵۰۷} ^{۵۰۸} ^{۵۰۹} ^{۵۱۰} ^{۵۱۱} ^{۵۱۲} ^{۵۱۳} ^{۵۱۴} ^{۵۱۵} ^{۵۱۶} ^{۵۱۷} ^{۵۱۸} ^{۵۱۹} ^{۵۲۰} ^{۵۲۱} ^{۵۲۲} ^{۵۲۳} ^{۵۲۴} ^{۵۲۵} ^{۵۲۶} ^{۵۲۷} ^{۵۲۸} ^{۵۲۹} ^{۵۳۰} ^{۵۳۱} ^{۵۳۲} ^{۵۳۳} ^{۵۳۴} ^{۵۳۵} ^{۵۳۶} ^{۵۳۷} ^{۵۳۸} ^{۵۳۹} ^{۵۴۰} ^{۵۴۱} ^{۵۴۲} ^{۵۴۳} ^{۵۴۴} ^{۵۴۵} ^{۵۴۶} ^{۵۴۷} ^{۵۴۸} ^{۵۴۹} ^{۵۵۰} ^{۵۵۱} ^{۵۵۲} ^{۵۵۳} ^{۵۵۴} ^{۵۵۵} ^{۵۵۶} ^{۵۵۷} ^{۵۵۸} ^{۵۵۹} ^{۵۶۰} ^{۵۶۱} ^{۵۶۲} ^{۵۶۳} ^{۵۶۴} ^{۵۶۵} ^{۵۶۶} ^{۵۶۷} ^{۵۶۸} ^{۵۶۹} ^{۵۷۰} ^{۵۷۱} ^{۵۷۲} ^{۵۷۳} ^{۵۷۴} ^{۵۷۵} ^{۵۷۶} ^{۵۷۷} ^{۵۷۸} ^{۵۷۹} ^{۵۸۰} ^{۵۸۱} ^{۵۸۲} ^{۵۸۳} ^{۵۸۴} ^{۵۸۵} ^{۵۸۶} ^{۵۸۷} ^{۵۸۸} ^{۵۸۹} ^{۵۹۰} ^{۵۹۱} ^{۵۹۲} ^{۵۹۳} ^{۵۹۴} ^{۵۹۵} ^{۵۹۶} ^{۵۹۷} ^{۵۹۸} ^{۵۹۹} ^{۶۰۰} ^{۶۰۱} ^{۶۰۲} ^{۶۰۳} ^{۶۰۴} ^{۶۰۵} ^{۶۰۶} ^{۶۰۷} ^{۶۰۸} ^{۶۰۹} ^{۶۱۰} ^{۶۱۱} ^{۶۱۲} ^{۶۱۳} ^{۶۱۴} ^{۶۱۵} ^{۶۱۶} ^{۶۱۷} ^{۶۱۸} ^{۶۱۹} ^{۶۲۰} ^{۶۲۱} ^{۶۲۲} ^{۶۲۳} ^{۶۲۴} ^{۶۲۵} ^{۶۲۶} ^{۶۲۷} ^{۶۲۸} ^{۶۲۹} ^{۶۳۰} ^{۶۳۱} ^{۶۳۲} ^{۶۳۳} ^{۶۳۴} ^{۶۳۵} ^{۶۳۶} ^{۶۳۷} ^{۶۳۸} ^{۶۳۹} ^{۶۴۰} ^{۶۴۱} ^{۶۴۲} ^{۶۴۳} ^{۶۴۴} ^{۶۴۵} ^{۶۴۶} ^{۶۴۷} ^{۶۴۸} ^{۶۴۹} ^{۶۵۰} ^{۶۵۱} ^{۶۵۲} ^{۶۵۳} ^{۶۵۴} ^{۶۵۵} ^{۶۵۶} ^{۶۵۷} ^{۶۵۸} ^{۶۵۹} ^{۶۶۰} ^{۶۶۱} ^{۶۶۲} ^{۶۶۳} ^{۶۶۴} ^{۶۶۵} ^{۶۶۶} ^{۶۶۷} ^{۶۶۸} ^{۶۶۹} ^{۶۷۰} ^{۶۷۱} ^{۶۷۲} ^{۶۷۳} ^{۶۷۴} ^{۶۷۵} ^{۶۷۶} ^{۶۷۷} ^{۶۷۸} ^{۶۷۹} ^{۶۸۰} ^{۶۸۱} ^{۶۸۲} ^{۶۸۳} ^{۶۸۴} ^{۶۸۵} ^{۶۸۶} ^{۶۸۷} ^{۶۸۸} ^{۶۸۹} ^{۶۹۰} ^{۶۹۱} ^{۶۹۲} ^{۶۹۳} ^{۶۹۴} ^{۶۹۵} ^{۶۹۶} ^{۶۹۷} ^{۶۹۸} ^{۶۹۹} ^{۷۰۰} ^{۷۰۱} ^{۷۰۲} ^{۷۰۳} ^{۷۰۴} ^{۷۰۵} ^{۷۰۶} ^{۷۰۷} ^{۷۰۸} ^{۷۰۹} ^{۷۱۰} ^{۷۱۱} ^{۷۱۲} ^{۷۱۳} ^{۷۱۴} ^{۷۱۵} ^{۷۱۶} ^{۷۱۷} ^{۷۱۸} ^{۷۱۹} ^{۷۲۰} ^{۷۲۱} ^{۷۲۲} ^{۷۲۳} ^{۷۲۴} ^{۷۲۵} ^{۷۲۶} ^{۷۲۷} ^{۷۲۸} ^{۷۲۹} ^{۷۳۰} ^{۷۳۱} ^{۷۳۲} ^{۷۳۳} ^{۷۳۴} ^{۷۳۵} ^{۷۳۶} ^{۷۳۷} ^{۷۳۸} ^{۷۳۹} ^{۷۴۰} ^{۷۴۱} ^{۷۴۲} ^{۷۴۳} ^{۷۴۴} ^{۷۴۵} ^{۷۴۶} ^{۷۴۷} ^{۷۴۸} ^{۷۴۹} ^{۷۵۰} ^{۷۵۱} ^{۷۵۲} ^{۷۵۳} ^{۷۵۴} ^{۷۵۵} ^{۷۵۶} ^{۷۵۷} ^{۷۵۸} ^{۷۵۹} ^{۷۶۰} ^{۷۶۱} ^{۷۶۲} ^{۷۶۳} ^{۷۶۴} ^{۷۶۵} ^{۷۶۶} ^{۷۶۷} ^{۷۶۸} ^{۷۶۹} ^{۷۷۰} ^{۷۷۱} ^{۷۷۲} ^{۷۷۳} ^{۷۷۴} ^{۷۷۵} ^{۷۷۶} ^{۷۷۷} ^{۷۷۸} ^{۷۷۹} ^{۷۸۰} ^{۷۸۱} ^{۷۸۲} ^{۷۸۳} ^{۷۸۴} ^{۷۸۵} ^{۷۸۶} ^{۷۸۷} ^{۷۸۸} ^{۷۸۹} ^{۷۹۰} ^{۷۹۱} ^{۷۹۲} ^{۷۹۳} ^{۷۹۴} ^{۷۹۵} ^{۷۹۶} ^{۷۹۷} ^{۷۹۸} ^{۷۹۹} ^{۸۰۰} ^{۸۰۱} ^{۸۰۲} ^{۸۰۳} ^{۸۰۴} ^{۸۰۵} ^{۸۰۶} ^{۸۰۷} ^{۸۰۸} ^{۸۰۹} ^{۸۱۰} ^{۸۱۱} ^{۸۱۲} ^{۸۱۳} ^{۸۱۴} ^{۸۱۵} ^{۸۱۶} ^{۸۱۷} ^{۸۱۸} ^{۸۱۹} ^{۸۲۰} ^{۸۲۱} ^{۸۲۲} ^{۸۲۳} ^{۸۲۴} ^{۸۲۵} ^{۸۲۶} ^{۸۲۷} ^{۸۲۸} ^{۸۲۹} ^{۸۳۰} ^{۸۳۱} ^{۸۳۲} ^{۸۳۳} ^{۸۳۴} ^{۸۳۵} ^{۸۳۶} ^{۸۳۷} ^{۸۳۸} ^{۸۳۹} ^{۸۴۰} ^{۸۴۱} ^{۸۴۲} ^{۸۴۳} ^{۸۴۴} ^{۸۴۵} ^{۸۴۶} ^{۸۴۷} ^{۸۴۸} ^{۸۴۹} ^{۸۵۰} ^{۸۵۱} ^{۸۵۲} ^{۸۵۳} ^{۸۵۴} ^{۸۵۵} ^{۸۵۶} ^{۸۵۷} ^{۸۵۸} ^{۸۵۹} ^{۸۶۰} ^{۸۶۱} ^{۸۶۲} ^{۸۶۳} ^{۸۶۴} ^{۸۶۵} ^{۸۶۶} ^{۸۶۷} ^{۸۶۸} ^{۸۶۹} ^{۸۷۰} ^{۸۷۱} ^{۸۷۲} ^{۸۷۳} ^{۸۷۴} ^{۸۷۵} ^{۸۷۶} ^{۸۷۷} ^{۸۷۸} ^{۸۷۹} ^{۸۸۰} ^{۸۸۱} ^{۸۸۲} ^{۸۸۳} ^{۸۸۴} ^{۸۸۵} ^{۸۸۶} ^{۸۸۷} ^{۸۸۸} ^{۸۸۹} ^{۸۹۰} ^{۸۹۱} ^{۸۹۲} ^{۸۹۳} ^{۸۹۴} ^{۸۹۵} ^{۸۹۶} ^{۸۹۷} ^{۸۹۸} ^{۸۹۹} ^{۹۰۰} ^{۹۰۱} ^{۹۰۲} ^{۹۰۳} ^{۹۰۴} ^{۹۰۵} ^{۹۰۶} ^{۹۰۷} ^{۹۰۸} ^{۹۰۹} ^{۹۱۰} ^{۹۱۱} ^{۹۱۲} ^{۹۱۳} ^{۹۱۴} ^{۹۱۵} ^{۹۱۶} ^{۹۱۷} ^{۹۱۸} ^{۹۱۹} ^{۹۲۰} ^{۹۲۱} ^{۹۲۲} ^{۹۲۳} ^{۹۲۴} ^{۹۲۵} ^{۹۲۶} ^{۹۲۷} ^{۹۲۸} ^{۹۲۹} ^{۹۳۰} ^{۹۳۱} ^{۹۳۲} ^{۹۳۳} ^{۹۳۴} ^{۹۳۵} ^{۹۳۶} ^{۹۳۷} ^{۹۳۸} ^{۹۳۹} ^{۹۴۰} ^{۹۴۱} ^{۹۴۲} ^{۹۴۳} ^{۹۴۴} ^{۹۴۵} ^{۹۴۶} ^{۹۴۷} ^{۹۴۸} ^{۹۴۹} ^{۹۵۰} ^{۹۵۱} ^{۹۵۲} ^{۹۵۳} ^{۹۵۴} ^{۹۵۵} ^{۹۵۶} ^{۹۵۷} ^{۹۵۸} ^{۹۵۹} ^{۹۶۰} ^{۹۶۱} ^{۹۶۲} ^{۹۶۳} ^{۹۶۴} ^{۹۶۵} ^{۹۶۶} ^{۹۶۷} ^{۹۶۸} ^{۹۶۹} ^{۹۷۰} ^{۹۷۱} ^{۹۷۲} ^{۹۷۳} ^{۹۷۴} ^{۹۷۵} ^{۹۷۶} ^{۹۷۷} ^{۹۷۸} ^{۹۷۹} ^{۹۸۰} ^{۹۸۱} ^{۹۸۲} ^{۹۸۳} ^{۹۸۴} ^{۹۸۵} ^{۹۸۶} ^{۹۸۷} ^{۹۸۸} ^{۹۸۹} ^{۹۹۰} ^{۹۹۱} ^{۹۹۲} ^{۹۹۳} ^{۹۹۴} ^{۹۹۵} ^{۹۹۶} ^{۹۹۷} ^{۹۹۸} ^{۹۹۹} ^{۱۰۰۰} ^{۱۰۰۱} ^{۱۰۰۲} ^{۱۰۰۳} ^{۱۰۰۴} ^{۱۰۰۵} ^{۱۰۰۶} ^{۱۰۰۷} ^{۱۰۰۸} ^{۱۰۰۹} ^{۱۰۱۰} ^{۱۰۱۱} ^{۱۰۱۲} ^{۱۰۱۳} ^{۱۰۱۴} ^{۱۰۱۵} ^{۱۰۱۶} ^{۱۰۱۷} ^{۱۰۱۸} ^{۱۰۱۹} ^{۱۰۲۰} ^{۱۰۲۱} ^{۱۰۲۲} ^{۱۰۲۳} ^{۱۰۲۴} ^{۱۰۲۵} ^{۱۰۲۶} ^۱

دیگر از باب خیریت است امید که شما بخیریت هستید مورخه ۱۹ شهریور ۱۲۹۶
مقره کین جناب بهادر پولشیکل الحیث دیروصوات و چترال بنابران والی مدوح بکمال
استقلال و شجاعت و مردانگی بدین سبب که اعزاز مهمان هر قسم که باشد و سلوک
جواب ذمه واری داده که امید که بکمال

اطمینان و امن و امان تشرف آوری و مراجعت خواهند فرمود که در ریاست مایع
قسم خطره و اندیشه چنین رهروان نخواهد بود - و جمله لوازم و ضروریات سفر دوره و
انتظامات نشیب و فراز مراحل و منازل و آئینهای حست و حفاظت بکمال امن
و امان مرتب مهیا خواهند بود پس تاریخ مقرر و لیعهد شما بجهان خان و سردار
محمد عالم زیخان و سالار جنگ محمد صفدر خان و دیگر اراکین دولت را در پیش حکام
مذکورین بمقام چکده فرستاده تا که حکام مذکورین منزل بمنزل و مرحله مرحله از مهمانی
و انتظامات والی مدوح فرحان و شادان باشد تا آنکه از کوه لاهوری که حاکم
والی مدوح ایشان را بکمال آسایش و امن و امان گذرانیدند و همچنین در وقت
مراجعت ایشان از چترال که کوه لاهوری همان جمعیت و انتظام و سامان
مهمانی و سفر و حفاظت و احترام بقاعده گذشته مهیا بود و چون بمقام دیر
رسیدند بتاریخ دوم ماه چون در دار الخلافت دیر در بارگاه عام والی محمد دربار
گوهر بار منعقد فرمودند که جمله نواب و اراکین قومی و افسران فوجیه در
حاضر بودند و حکام مذکورین معه دیگر افسران برطانیه در آن شامل بودند بعد

بعد از ادای شکریه والی مدوح و اعتراف خوش اتمطامی و مبارکی فتوحات ظاهر نمودند که از
 جانب شهنشاه معظم انگلستان چارج پنجم برای شما سند است. انکه او تصاعف
 جاگیر سالانه بمقدار نیم لک روپیه سالانه و موروثیت خطاب نوالی دائمی رسیده قبول فرمایند و نیز
 امتیاز فرزند کلان محمد شایه جان خان را خطاب لیعهدی و خان بهادری از جانب سرکار برطانیه
 و از جانب حاضرین مبارکباد : چونکه والی مدوح از حدزاده مستقیم مزاج و حوصله دار است لهذا
 قبول این عطیه نفیسه بکمال وقار و استقامت کرده مزاج مستقل خود را بایمان و خلجان نداده
 بلکه توجه بمعزو منزل حقیقی فرمود و حاضرین در عزربای خوشی و مبارکباد بلند کردند : بعد از آن
 نائب ریاست قیس الله خان که مرعارف و موقعه شناس است ادریس یعنی یک کاغذ خوش
 تقریر بتقریب تضمین شکریه رونق افروزی حکام وقت و شکریه عطیه نفیسه شش افزای والی
 مدوح و دیگر مناسبات با ضروریه آن وقت شنواری که جمله اهل محفل را مسرور و محفوظ گردانیده بعد
 از آن محفل متفرق شده حکام مذکورین در نشستگاه دربار خاص والی مدوح برای نظاره
 و تناول خوراک مناسبه وقت اشتغال نمودند بعد از کثیری بمنازل مقصوده خود متفرق شدند
 الغرض ختم دوره مذکوره بکمال کامیابی و عتبه افزای والی مدوح بانجام رسیده سندها
 خوشی و رضامندی حکام برطانیه درج این صحیفه گردیده چنانچه از جانب چیف کمشنر صاحب
 بهادر صوبه حسدی مغربی و شکیماپشاور بالفاظ ذیل سر زده شده بود
 مشفق چه بان نواله بجا شاه خان صاحب دلی ویر دستوار و بدو ان تالایشند
 بعد از سلام دوستانه مشهود خاطر آنکه اینجانب ان مهربان اطلاع میدهند که مایان

نخیرت دارام ام صوب اینجانب رسیده ایم و از خان پها در محمد شایبجان خان و محمد عالم زری خان
 نزد چکره رخصت شدیم برای تواضع و مهمان نوازی آن مهربان و تکلیف که فرزند آن و خانان
 و ملازمان آن مهربان برای حفاظت مایان در آن دوره ریاست شما یان کشیده اند اینجانب
 مشکور و ممنون هستند فقط والسلام و نیز از جانب پولیسکیل ایجنٹ دیروصوات و چترال و غیره حکام
 برطانیه که درین دوره شامل بودند مبارکبادیه و مراسلات خوشنودی می رسیدند غرض اینکه
 سلوک الی مدوح در هر قسم قابل تحسین و آفرین است

فوج شهباز سوات و جنگ کردن بالکریا نظر به شاه صوا و اقوا صوات
 فتح کردن قلعه های شهوری بجنگ خوریز و قتل شیرین شهنزاده و دیگر ارکین معتبره و جنگ
 نظم مولف بحسب حال الی مدوح -

صدای دولت و رفعت بمهر و ماه ز نیم	بیا که نوبت اقبال و فتح شاه ز نیم
بمخفگی که در و مدح آن کلاه ز نیم	بچار سوی جهان دست بسته اند دیگر
پیس گو کبه آن جهان پناه ز نیم	کمند جرخ شکنج و سپهر عالمگیر
زبان مشتری از نظرش بجاه ز نیم	ز حلق پیش کابش نوید فتح کند
روان عفتنا قهر او تباہ ز نیم	اگر چه کوه شود دشمنش بر و خیم
که دشمنش نخل و فوج او بجاه ز نیم	جهان بلذت این مرز است فخر کنان

سنت الهی یرین رفته که پروردگار معزز و مذل که خورشید عزت و اقبال بر جبین کسی
 از عنایت رسیدگان خود درخشان کند البته و سمة خسوف بر قمر متابعت نمود اگر ندان

تا جلوه آن سیر جهان تاب بر افطار ربع مسکون منور خاص و عام گردد چنانچه قبله ازین تحریر
 گردیده که کسی از مقابلین و مخالفین او نیست که اولاً القمه احسان او در دین آن مقابل ناسپاس
 نهاده نشود باشد چنانچه مردمان صوات که از ربقه فرمان سرها کشیده گونه گونه مقابلات و
 مخالفات والی ممدوح را در پیش آرند اکنون که میان گل را از دوستی والی ممدوح جدا کرده باز
 شاه خود ساختند و همه قلعه های جنگی حواله او کردند و فسران و عهد داران و معتمدان خود را
 بران مقرر نمودند خصوصاً آن سرگروهان میان گان سرداری اولاً شاه مدار میان صدراعظم فوج
 بادشاه جدید و سپه لاری میان جنرال جنگی این فوج نو ترتیب خوانین و رؤسای قومی صواتیان
 که درین فوج جدید منسلک بودند این همه فسران بادشاه جدید صوات بکمال غروری و دلالت
 در قلعه های جنگی جای برج های معرکه اراشی بلند کرده بودند که کدام وقت لشکر والی دیرنکار این
 نهنگان خوئوار خواهند شد ازین جانب والی میمون حوصله افزای خود زیاده کرده که غنیمت یابین
 گروه سرکشان زیر سایه اقبال من برضامندی خواهند آمد مگر چونکه از هر جانب موافق و مخالف
 بیغاهای العجل بگوش او رسانیده که این گروه سفله گان بغیر از سرگوبی و گوشمالی سخت عبرت
 نخوانند گرفت البته والی میمون فرمان واجب الاذعان فوج کشی خود به افواج نظامی و اقوام
 بر روز عید الفطر یعنی اول شوال سنه ۱۲۳۶^{۱۳} داده تیاری سواران و پیادگان مصمم فرمودند حتی که
 بتاريخ ۲۲ این شوال مذکور نقاره نصرت خروج و عروج این افواج قاهره و منصوره والی
 همایون بمناره در بار اقبال انار دار الخلافت دیر نوبت زنی کرده چند سیر خهای نصرت نشان
 به اراده استفتاح فوج کشی دیر بیرون شده بتاريخ بیست و پنجم این ماه مذکور کل افواج

نظامیه دیر و برول بانڈی و افواج سیاسی و حشر آفلمهای میدان و سیند و خندول
 و غیره ریاست همه سرگردگی صدر اعظم سالار انجم دولت شریک شیر برادر صاحب کمال اقبال
 نشان عالیجاه محمد صفدر خان حاکم مالک سفید و سیاه این ریاست سمت و حسب نگارانی
 و انتظام و لیعهد محمد شاه جهان خان ضا و لیعهد کل ریاست و گوزر برول میدان و غیره ارالکین
 و میدان و سیند و خندول و غیره ریاست سرگردگی حضرت سید اخوندزاده خلیل و عبداللہ خان
 رباط و غیره خوانین سند و میدان و برول و خندول و پچین لشکر باجوڑ سرگردگی خان صنا خاگر که زیر
 سایه والی میمون یکد لویک کاست بکمال آرایش و انتظام بموقعه کارزار و اراده تسخیر ملک صوات
 بمقام اذری جمع شدند از انجانب جناب میان ضا بالشکر نظامی خود و لشکر اقوام صوات
 سرگردگی میر کبر و سردار باتدیر برادر حقیقه خود جناب شیرین شاهزاده و وزیر بشیر حضرت علی
 میرزا و دیگر افسران فوجیه خود که شهره ایشان شجاعت اثار میاں جناب شاهمدار و لالی میان
 معروف سالار ضا و برادران ملک حمزوز خان منگوره و نظر خان علاقه مستورزی و عبداللہ
 خان موضع پارڑی اباحیل و غیره ارالکین قومیه خود بکمال جوش و خروش در موضع علاقه
 شمولی بالشکرهای صوات فراهم شده بودند بعد از مشوره مقابلہ لشکر والی ممدوح وزیر باند
 در قلعه کلان چونگی که از سامان خوب و ذریعہ خوراک مقابلین و غیره ضروریات پیش آید
 سالامال کرده بودند - قلعه گیر کرده دیگر فوج را باروسای محصره در قلعه کوچک بانڈی شمول
 قلعه گیر کرده و نظر خان را بایک دسته فوج در موضع دیگر که در منفذ راه کوهی فوج دریاموج
 آباد کرده بودند نشانده بودند و بقیه فوج نظامی و لشکر اقوام اباحیل و سوسی خلیل را در موضعهای گوناگون

عده ارالکین فوجیه و پچین لشکر اقوام ریاست از انجانب خلیل و سلطان خلیل و برول

و خزانہ در کنگاہا فرستادند که برای امداد قلعه‌های مذکورین و جنگ همگروه بکار آیند
 و میان کل ضا کلان بادشاه صوات با افواج باقیه اقوام صوات بالا تا کوستان در قلعه
 کبل علاقه نیک بنحیل بانتظار فتح نشسته بودند که بیکان کوهی لشکر دیر کدام وقت
 شکار پنجه عقابان فوج من خوانند شد لکن بخت و اثر و ن بامیان گل صنا بادشاه
 صوات از اثر اقبال علی یون والی میمون درین مخاطبه بود

بسیار است حالیه نیت و اثران بامیان گل صنا بادشاه صوات

منکه مورم جنگ با فوج سلیمان چون کنم من گلو خم گزنی بر سنگ میگردم غبار سنگ اگر بر سر خود می زخم سر بشکند نشنوی از من نوید فتح و نصرت هیچ گاه آتشی بجز آن بسوزد فوج تو با فوج حیدر بر سران فوج تو یک رسد باد خزان	با ضعیفی همسرا چند باگردون کنم قطره ام در بحر گرافتم تن خود دون کنم وز هم بر تیغ پایم پای خود پر خون کنم بعدیکم از شکست افسانه افسون کنم غیازین تا چند این گفتار ناموزون کنم چشم خود زین غم سزد گز گز به چون میون کنم
--	--

الغرض خون غصه پر خاشد بر دماغهای هر دو فوج دریا موج جوشن زن گشته
 و اسیران اجل رسیده را سد مایه عمر گران مایه سپر شده بتاریخ دویم ذوقعدہ ۱۳۳۶
 بر روز شنبه سال جنگ یا ست دیر از مقام ادنری فوج دیر را حکم بلغا علاقه شموری
 داده نقاره جنگی را با دیگر سازهای پر خاش سازی نو اختن آغاز نمودند و تعرض و تحریص
 بهادران جنگی را بالا کرده بطرف بانده شموری که مجمع لشکر مقابل بود یورش نمودند

و قریب وقت زوال نیمروز مقابل خونریز شروع نمودند اول کسیکه جان شیرین خود را
 آماج گوله باریهای افواج آتشبار دیگر کرده بود نظر خان ستوریزی و همپانش بودند که منفذ راه
 افواج قاهره دیر بسته بودند پس یک دسته فوج مذکور از ایشان مانند دایره پرکار از نقطه درونی
 احاطه کامل کردند و دسته سواران زمین بر لشکر امدادی بیرونی حمله شیرانه کردند لشکر کیزیلر
 کمان شهزاده والاتباشیرین جان ضا بودند مقاتله خونریز شروع نمودند و دسته دیگر از
 عسکر گردون اثر والی میمون برای کشایش قلعه دیگر گرداگرد شدند غرض اینکه بر یک ساعت
 در سه جای مذکوره معرکه قیامت خیز برپا شد و هر یکی از مقابلین شنه خون دیگر گشته
 پیس دستی میکردند و اهلایان افواج متقابلین را بغیر از عین نقاره های قیامت
 نشان و آواز های توفنگهای علم عنوان و شهاب برق نمایان چیزی دیگر بگوشه های نمیدیدند
 و چشم عبرت رحلت یک زمانی بیکف زمین زیر پا و یک سپر آسمان بالای سر است الفراق
 والوداع بنظر پرمهره میگریستند و هر یک نفس آخری حیات فانی می شمردند و هر یک از ایشان خواسته
 باخته دیوانه وار بلا اختیار شیب و فرازمی میپودند بعد از مردن یک ساعت دسته که برای گرفتن
 قلعه کوچک نظر خان تعیین شده بودند سرهای خود بر گفها نهاده مانند پزندگان بر آشیانه
 قلعه پرواز کردند و چون مورچگان صحرائی بر دیوارهای قلعه مذکوره قطار با بسته بر سر قلعه بالا
 شدند و خیلی را بریده چون گدوی تر در خندق قلعه بریزانداختند مگر در آخر قلعه را فتح کرده سردار
 قلعه نظر خان را با دسته ملازمانش که با او قلعه گیر بودند تپه تیغ کرده قلعه را با قلعه باشان آتش
 زدگی کردند و هیچکس از آن اسیران دام اجل نجات نیافت و فوج سواران بال لشکر امدادی

نیزه بازی و شمشیر بازی نمودند و لشکر موسی خیل و اباحیل که همیشه داغ بی ایمانی و نامردی بر حسین ایشان
نمودارست مانند زنان بردنشین عورت عصمت خود را پیش نامحرم نگذاشته در کوه نسوی گل روی
بنفراز نهاده در شعوب مغاکهای کوه مذکور پنهان شدند و شهنشاه شیرین جان را با سرکردگان خود
در میدان جنگ غرور و تنهاکداشتند ساعتی چند توفنگ اندازی کرده آخر الامر از ناچاری درون
قلعه کلان قلعه گری خزانه شدند و با فوج قلعه گیر یکجا توجیه نگذاشتن قلعه کردند و بغایت جد
و جهد توفنگ اندازی شروع کرده خیلی از محاصرین لشکر دیر را بقتل رسانیدند حتی که بوقت عصر سامان
جنگی ایشان با تمام رسیده و از فوج بیرونی امدادی نیافتند و جناب میان گل صاحبک بالشکر اقوام
باقیه در قلعه غم حبه مضطرب الحال شسته بود از جانب و هم نشانه امداد نمودار نگردید البتة از نجات
مایوش شدند و لشکر دیر بر ایشان حمله سخت آوردند چنانچه بعضی از ایشان بر دروازه قلعه
ناخت کردند و بعضی بر دیوارهای قلعه فراز شدند و قسیر را آتش انداخته لشکر درون قلعه را
چون هیزم خشک در میان تنور تفتیده شده محصور داشته عذاب حریق بر ایشان برگذاشتند و بران
سزای جهنمی هم قناعت نکرده دروازه قلعه را باز کرده یک یک از قلعه باشان را بدف توفنگهای
خونین کردند و خیلی از گوی سرهای قلعه باشان اجل رسیده در پیش قلعہ مفتوحه از ضرب
چوکانهای سیوف لشکر دیر غلطان شدند و قلعه مفتوحه از آتشزدگی مقاتلین آتشبار
چون کمره آنگران شده آله اخگر منتشر میکردنی بلکه بجای اخگر لاشه های مقتولین بریان
شده گرد گرد متفرق می نمود و بوی گوشت بریان مشام حاضرین را حسه سرسام می افزود
و غوغای الامان از کوه و صحرا بگوش بر تنفس آن نواحی می رسید مگر بخت و ازون در

جواب استغاثه شنواید که این مصیبت را فراموش خواهید کرد که صد دیگر عالم سوز چشم دید خواهد
 کرد بیت غم آیام را گرمی شمارم بنمی تا بم غم می بگیر سر آید امیر کبیر دولت و شیر تدبیر سلطنت رستم صوت
 شیرین خصلت حشمت نشان جناب شیرین شهزاده ضاکه برادر حقیقی بادشاه جدید صوات و
 بر کوکبه نشاهی بود در دروازه قلعه محروقه گرداگرد اینغهای براق خونین رنگ شیده شده نمود
 گردیده چند قدم بیرون دروازه شخص سفل از لشکریان که چشم و گوش زمانه از دیدن و شنیدن نام
 چنین اختل از زل کور و کرباد ضرب توفنگ طمانه بران تن نازنین از جانب پشت بدلتاحا شک کرده
 جان شیرین از بدن شیرین مواععت آغاز نموده صدای الفراق بلند نمود سپاه افروغ
 محمد صفدر خان از شنیدن این اواز جان گداز هم از غم و الم گردید شتابان بر سر آن نازنین اجل
 فرود آمد و صراخهای بهیات و تاسف بر شهزاده رخت بسته آغاز نمود شهزاده نیم بسمل از چشم پر خون
 چند کلمات فراق و وداع و وصیت حفاظت لاشه بیجان از قیام ساختن دشمنان سفل کشین با
 سالار موصوف بر زبان کلال آمیز رانده نعرش او برداشتند ساعتی بعد جان بحق تسلیم نمود
 علاء الدین شهزاده مقتول درین معرکه عالم تبا چند کس از اراکین لشکر صوات خسته نماند
 اجل شدند چنانچه شهزاده مدار میا سر داری که متظلم افواج و صد الهام بادشاه صوات
 و نظر خان و وزیر ملک علاء الدین و عیال و غیره فسران و فوجیان
 لقمه اجل شدند الغرض تاد و صد نفر کشته شد و چهار صد توفنگ سیل و دیگر اسلحه جنگی درین
 معرکه ششیده و فتح قلعه های علاء الدین و سموزی و تسخیر این علاء الدین معمور و فتح نمایان شهر جهان
 نصیب والی میمون دیگر گردید و از جانب لشکر دیر هم تاد و صد نفر کشته و زخمی شدند مگر کل علاء الدین

فستح کردند چرا که وزیر بادشاه متوجه حضرت علی خان باسلامان حرب و یک دسته فوج قلعه گیر شده بود از شنیدن شکست نداشت و قتل شهزاده شیرین براس و دوسوا در دشت غالب شده قلعه را خالی کرده و رو بفرار نهادند شکر بایونی علی الصباح قلعه را نه فقط بلکه کل علاقه شتموزی قبضه کرده در تصرف خود آوردند و بابتظار جنگ دیگر پایش می بجانب صوات بالاد علاقه شتموزی مطمئن شدند و تاده روز برین نمد در انتظار پیش قدمی بودند بعد از آن شکر خود را از انجام متفرق کردند و باعث تفرقه لشکر بغیر از ماتم کشی میان گل صاحب شیرین شهزاده مقتول چیزی قرار ندادند چرا که قتل او موجب ماتم کشی دوست و دشمن بود

جنگ دیگر با توتو باجه و ده نیکلان و فتح نمایان دیر

هرگاه که لاش شهزاده مقتول را از میدان جنگ برداشته بمقام سید و پیشه رسانیده بکناره غربی جدم حوم خود دفن کردند و اکثر مقتولین دیگر را هم از دامن همان کوه آتش نشان دستیاب کردند و بعضی از ایشان خوراک و زندگان صحرائی و سگان خانگی شدند و مقتولین و مجروحین لشکر فاتح که تاد و صد نفری انجام میدهند بخانها و مقامات خود رسانیدند اقوام باجوڑ بیاعثی ملا صاحب بڑه و دیگر مازومان طریقه اخوند صاحب سید و شریف قدر بر قتل برزاده خود غصه کشیده و برخی بر معاملات وطن داری ناراض شده چنانچه شیوه را بدان زمانه حال است که معاملات وطن را درون خلوت هم گاهی از دست ندهند و اغراض نفسانی خود را بلباس شریعت جلوه نمایی کنند در میان اقوام باجوڑ و هم میسر شود و چهره های پلیسکل شروع نمودند و اتفاق اقوام را بدست آورده بدلت خانقنا شهر باجوڑ

تجوز استقلال بکار برده بود که جمله عاقر خود را کمر بسته همیاساخته بانتظار جواب دهی بادشاه
صوات مرتب ساخته بودند و لشکر مقامی چند دل را حکم شمولیت میدادند چنانچه بتاریخ سویم
ماه محرم^{۳۴} جنگ شدید در میان لشکر اقوام مذکوره و لشکر خان تار شروع گردید اگر لشکر خان تار
بدستور سابقه قدری شکست خورده لکن بقرار سابقه در عین موقعه دوران جنگ لشکر فاتح جز
شریک معرکه گردید و از تو فنکهای آتش بار و سواران چابک سوار و جان نثار خود لشکر باجور
و همند را شکست فاش داده نیریت ساختند و اسپان و اسلمه از ایشان بدست آوردند
و آتش غصه ناعاقبت اندیشان خام فکر درین باره سرد شد اگر چه فتوحات و محاربات
این والی بهایون از جهت وفست و کثرت قابل انحصار و انقباض نیست لکن چونکه عاقل را اشاره
بست ایند بر نقد را گفتا کرده شد تا کتاب بطوالت موجب ملالت نیانجامد و برای اختصار
و سهولت اختصار جمله مقابلات مندرجه والی میمون را درین جدول محدود مندرج کرده شده
تا در وقت ملاحظه موجب تکلیف نباشد بدول مقابلات و محاربات و فتوحات و الی ریاست دیر و فتوحات و

پیچ	نام جنگ	نتیجه یا اسیران
۱	جنگ کوهستان	با اقوام کوهستانیان
۲	جنگ پلوسی در جندول	با اقوام و خوانین کل باجور
۳	جنگ صواب مقام بانڈگان	با اقوام صواب بعد از بغاوت ایشان
۴	جنگ صواب مقام شامیری	با کل اقوام صواب بالابا فقیر سعد
۵	جنگ توره غونڈی	با خانمیا کل جاسونڈ و کل باجو
۶	لشکر عام برای قلعه طور	با صلح کردن و واپسی لشکر بلا جنگ

۷	جنگ قلعه شهنی در برول	باشکر سید احمد خان خان باروه	واپسی لشکر بلا گرفتن قلعه
۸	جنگ میدان بانڈی	احمد خان باروه و میا گل جان موئده	گروشن قلعه را قتل افسر دیر در قلعه
۹	جنگ کوه سرلڑه	احمد خان و میا گل جان و خان با	شکست لشکر مخالف و کامیابی دیر
۱۰	جنگ دیگر کوه سرلڑه	باشکر سید احمد خان و گل چندول	واپسی لشکر دشمن بنا کامی
۱۱	جنگ شهنادی در علاقہ	امید احمد خان و سید باروه	شکست دیر از وجه بی خیزگی لشکر
۱۱	جنگ حیا سیر	امید احمد خان و سید باروه	کامیابی دیر و شکست فاش دشمن
۱۳	جنگ قلعه بارون	با خونراذگان خیل و اقوام سند	فتح قلعه و کل علا و شکست فاش دشمن
۱۳	لشکر کشی بر قلعه کوٹکی	مقابلہ با میان گل جان و سید احمد خان	صلح بدست آمد بر طانیہ بمبشای دیر
۱۵	جنگ کوه کلپانی	با اقوام میدان بامداد میا گل جان	شکست دیر باز فتح بلا جنگ
۱۶	جنگ دیگر کوه سرلڑه	باشکر سید احمد خان و گل چندول	شکست دشمن و گزینشای خان والی دیر
۱۷	جنگ سند و قلعه هایش	بامیان گل جان و گل چندول	گرفتار لشکر دشمن و شکست شد پای سید
۱۸	لشکر کشی کل باجوڑ	برای آزادی سید محبوب احمد خان	نرمیت شدن و گرفتن لشکر مخالف
۱۹	جنگ بالام بٹ	بامیان گل جان و احمد بعد از او	فتح دیر و شکست مقابل با کل باجوڑ
۲۰	جنگ بمقام منجه اول	با اقوام صوات	فتح دیر و شکست اقوام
۲۱	جنگ دویم منجه	با اقوام باغی شده	فتح دیر و شکست باغیان
۲۲	جنگ اخگرام	باشکر سید احمد خان و میان گل جان و کل قوام	شکست فاش و انقلاب ریاست والی بمون
۲۳	جنگ بل شرینگل	بامیان گل جان و سید زین الدین دیر	رجو بر دو لشکر بنا کامی
۲۴	جنگ بیوڑ اول	بامیان گل جان و سید زین الدین دیر	مرحبت لشکر والی ریاست بنا کامی
۲۵	جنگ بیوڑ دویم	بامیان گل جان و سید زین الدین دیر	شکست لشکر و فتح والی بمون و انقلاب

۲۶	جنگ چوکیا تن	بامیانگل جان وقت سیندن در فتح قلعه کیان شیشه وقت	چوکیدار الحلا در بر از سر نو
۲۷	جنگ در میا کنه دیر و شهر ادی	باسید احمد خان بعضی اقوام	شکست شکر مقابل و محبت بجندول بنا کامی
۲۸	جنگ خهل و تور منگ	با خونزادگان و اقوام سندو غره	فتح و سوختن خهل و تور منگ و غیره
۲۹	جنگ سدر لره دیگر	باسید احمد خان با روه	شکست فاشن با روه تا ملعه با روه
۳۰	جنگ فلاگی و دلک خیل	با اقوام فلاگی و دلک خیل	فتح دیر و شکست اقوام مذکور
۳۱	جنگ قلعه نل در شامیزی	با اقوام شامیزی صوابالا	گرفتن قلعه خارج کردن، قلعه
۳۲	جنگ نگولی اول	با اقوام صوت یان	فتح دیر و شکست اقوام صوت
۳۳	جنگ دو نیم نگولی	با اقوام صوتیا ن	شکست و فتح دیر و تضع سنگوا ٹی
۳۴	جنگ سنبٹ	با اقوام صوتیا ن	شکست فاشن شکر دیر علاقه ادنزی
۳۵	جنگ سوال قلعه	باسید احمد خان با روه	شکست شکر رسید و کل چندول
۳۶	شکر کشی بر سندویدان	با خاشهرو سید احمد خان و اقوام سند	فتح دیر و گرفتن ربا و را از اقوام سند
۳۷	جنگ حیا سیری میان	با خاشهرو سید احمد خان و اقوام سند	فتح شکر دیر شکست و تفرقه و گرفتن شکر مخالف
۳۸	جنگ حصارک	با شکر خار و با روه	فتح شکر دیر و شکست دشمن
۳۹	جنگ شوه و کنیا ٹری	باسید احمد خان و کل شکر صوتیا ن	فتح دیر و گرفتن قلعه با ختن جنگ
۴۰	جنگ لعل قلعه ملین	با شکر سید احمد خان با روه	شکست و گرفتن شکر احمد از دست ان
۴۱	جنگ توتانو بانده	با بادشا صوت و کل شکر صوت	شکست شکر دیر بوجه خیانت و بازش
۴۲	جنگ شموزی	با اقوام صوتیا ن	شکست و گرفتن اشران از شموزی

۴۳	جنگ نیار و پنجیکرام	با کل اقوام صواتیان	و شکست وزیر عثمان الحبار شاه فتح دیر اقوام برادر عابد با دصوات
۴۴	جنگ دیگر لعل قلعه	ایلغارین لشکر سید احمد خان	و شکست یلغار یا از دست شکست یلغار یا از دست
۴۵	لشکر کشی بمقام شموزی	در مقابل عابد و میا گل و صواتیان	تفرقه هر دو لشکر بطور صلح میعاد دی
۴۶	جنگ گرره یا غونبوی	بالشکر سید احمد خان با روه	فتح و تاراکر اسلامه و بالشکر سید با روه
۴۷	جنگ قلعه یزنگ شموزی	با بدو صواتیان و چوچرستان حب	فتح کردن از دشمن و گرختن لشکر دشمن
۴۸	جنگ جندول در تفرق مقام	بالشکر سید احمد خان و امدادیان	فتح نمایان و تفرق مقام
۴۹	جنگ جندول دیگر بار	سلف و عبد المتین کابل	فتح و تفرق مقام
۵۰	جنگ جندول در تفرق مقام	بالشکر کل باجور امدادیان عبد المتین	فتح نمایان و تفرق مقام
۵۱	فتح کردن قلعه طور و غیره	از عبد الخالق بن خاد غیره امدادیان	فتح نمایان و تفرق مقام
۵۲	جنگ قلعه شوه در علاقه ادرز	با میا گل صوات و کل لشکر او	شکست فاش لشکر میا گل صوات از دست وای
۵۳	جنگ قلعه بانده شموزی	با شیرین شهزاده و کل لشکر نظامی او	فتح نمایان و تفرق مقام
۵۴	جنگ گلکوس در علاقه شهزاده باجور	با کل باجور و همند کلان و غیره	فتح نمایان و تفرق مقام
۵۵	جنگ دیگر در علاقه شهزاده باجور	با کل باجور و همند کلان	فتح نمایان و تفرق مقام
۵۶	جنگ پنجاه و ششم	با اقوام صواتیان و میا گل صوات	بمقام تو تانوبانده علاقه انیک بنجل
۵۷	جنگ پنجاه و هفتم بمقام قرب	و جوار شهزاده باجور با اقوام ماموندان	و سالار زیان بامداد محمد جاح صاحب شهر
۵۸			
۵۹			

أداة الكتاب

در بیان انصاف و ایستادگی و اعدای انصاف و الاغلام محمد و ازین استنباط میسر می آید
و نسبت و تفاوت این دو و این که در انصاف و ایستادگی و اعدای انصاف و الاغلام

و تبیان روشنی جو دہ این ریاست خداداد و سبط عیال و اولاد این والی مدوح بالقابہ و تحریر محاصل
این ریاست محروسہ و تشریح افسران و عہدہ داران جنگی و ملکی فوجی و نظامی و ارکین قومی و غیرہ احوال
رضہ درونی و بیرونی و تعلقات قبیلہ و جوار خارجہ حکومت و قوانین مرتبہ فوجیہ و سیما برای دستور العمل این
ریاست خداداد و حنین عن الخلل و الفساد و اعتقاد و اعمال مذہبی و

دین وی اسلام مذهب وی خفیی عقیده وی عقیده فرقه ناجیه اهل سنت جماعت دارد و طریقه وی
بیعت از حضرات نقشبندی و قادریه دارد چنانچه جدا علی او مرید خاص حضرت شیخ ادم بنوری بود
چنانچه سابق مفصل تحریر شده و والد مرحوم او بذریعہ پسرزاده عبد السلام حنا بغدادی از اولاد و مریدان
غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی بود و او خود بعد از پیاوری اَطِيعُوا اللَّهَ وَاَطِيعُوا
الرَّسُولَ مرید و معتقد همان آستان فیض نشان است در نمازهای فرائض دائماً مقصر نباشد
و برای ادای جماعت فرائض مسجد جامع هم حاضر می شود خصوصاً برای ادای جمعه و عیدین
بالفرو و باستثنای عذر شدید مسجد جامع شامل غایبین می گردد و صیام ماه رمضان
مبارک بکمال احتیاط بانجام میرساند و نماز تراویح اهل سنت در بنکله خاص خود با جماعت میگذارد
و غالباً ختم قرآن شریف هم در تراویح میکند و صیام نفلیه را یام متبرکه که مانند عاشورا
و عوفه و روز جمعه در تمام سال میدارد و زکوة و صدقه مقرر از اموال خود بیرون کرده بفقرا و

و مساکین میدید و چند بار مردمان را بخریج اموال خود بجهت الله شریف فرستاده است
و برای دفع مشکلات بدعوات و صدقات اعتقاد تمام کامیابی خود دارد. چنانچه در وقت
توجه حوادث و عرض امراض بذات خود و یا اهلن را بار خود فقرا و مساکین را از صدقات
نقدی و جنسی و خوراک بآنان و مال مال سازد و بمزارات اولیای کرام و صالحان و زاهدان
اهل اسلام اعتقاد تمام دارد و خیلی از نذورات و شکرانها و صدقات بمزارات متبرکه و اهل الله
نفرانه میفرستادند چنانچه در شکرانه غنیمت چند و اول تسخیر آن ریاست مبلغ بیست هزار
روپیه نذوقرا و صالحین کرده بود. و نذرانه یازدهم همراه چهل و پویه ماهواری بروج پرتو
حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سره میزدگان گیلانی میدهند

اخلاق و عادت این دالی

خاکسار بردبار زحمت کش و احسان بردار و در غم شریک خواص و عوام اهل اسلام
چنانچه در عیادت و تعزیت یعنی بیمار پرستی فاتحه خوانی بیماران و مردگان رعایت خود
حتی المقدور بشرط اطلاع تکاسل و تغافل نکند بلکه بحسب حیثیت و مناسبت شمولیت
و متابعت کرده در تکفین و تجهیز بذریع خدمت ابدان و اموال دریغ نکند. و در خوراک
و پوشاک نهایت بی تکلف است حتی که اگر ادنی ترین بندگان او را دعوت کند دریغ
ندارند و با ادنی ترین بندگان از شرکت خوراک استکبار نوزد و در باب پوشاک
اگر چه در اوقات مخصوصه لباس فاخره بپوشند لکن بسیار اوقات بلباس معمولی غریبان
کفایت کرده هیچ عازین نگارد. و با نواتین حرم خود غنیمت کم میدارد بلکه نشست

و برخاست در شب و روز در دربار اجلاس خاص یا عام میدارد و در حین توجه مقدمات و حوادث
 درونی یا بیرونی سختی زحمت بر نفس خود بسیار میکند مثلاً اگر بر سنگ خارا در گرمی آفتاب تموز
 برای مطلبی نشیند جرع و فرج و دایلا نخواهد کرد و در پرورش مظلومان انصاف میکند
 بسیار مغوب دارد حتی که اگر شخصی از عمده خود به بی انصافی معلوم کند و بوجه منفعت دنیوی
 خود یا بلحاظ داری آن شخص که از ضروریات وقت باشند او را سکو بی یا گوشمالی نکند لکن
 بچشم او آن شخص بی اعتبار و بی وقار باشد و بموقع مناسبه او را عملی یا غیر عملی بآدشت
 آن مظلوم ضرور خواهد کرد و در اجرای شرائع و امر معروف و نهی و منکر شوق بسیار دارد چرا که
 بارها از ایدان خلوت نشین و عالمان عاملین خود را مامور و مجبور این امر مستحسن داشته
 لکن بوجه تفرقه و ناموزونی ارکان قومیه رعایا این امر بانجام نمیرسد و در راندن
 زانیان و سارقان و بد معاشان از ریاست خود بتکرار و اصرار امر مصمم فرموده و میفرماید
 و پیش کردن اینچنین امور بسیار حرم باشد؛ ایجاد مای این والی محدود بالقاب هم
 اگر چه این والی همایون را از زمانه ولیعهدی تا زمانه حال بچگونه غفلت و ارام دستیاب
 نشده چنانچه از ملاحظه واقعات گذشته هویدا گردد لکن با وجود چنین بی ارامی و
 اضطرابی ایجاد بانیکه از دست این والی ضلالت اقبال برآمدست یقین هست که از دست
 بیکس از فرمان روایان این خاندان گرامی نیامده باشند چنانچه اولاً ابادی حرم خاص
 در بارگاه باردیز حرات و مقاصیر و دالانهای بی نظیر تا حال از دیگر کس سرزد نشده و در
 بار خاص و بنگله محکم اجلاس خاص چند طبقه نادره که چشم ناظرین عرصه جهان نظیرش

دیده باشد و در بار عام برای مهمانان و حاصه داران بابر و ج بلند و وسیل و اخلاقی و خارجی که در
 وقت ضرورت او را قلعه جنگی هم تواند خواند و دیگر کارخانه اسلحه اتوای تفنگها که علی الدوام
 در ان اتوای اژدها و اوتو تفنگهای آتش بار و کارطوس و غیره آلات حرب بسیار باطو مختلفه
 مهیا کرده میشود و در وقت ضرورت جنگی انبار انبار بمیدان جنگ حاضر کرده میشود و بدین
 سبب همیشه بر دشمن ظفر و نصرت نصیب این والی فرخ فال میشود و همچنین آبادی بازار زیر
 بترتیب بازرب زفرموده اوست و کشدن نهر کلان بطرف شمالی در الخلافت که هیچ فرمان
 روای دیر بدان توجه نکرده بود و بدین سبب در بار بار و منازل در الخلافت همیشه در تکلیف
 برداشت آب از چشمه بعید یا از رو چوبی در مشقت بودند این والی خیر اندیش بدان توجه
 نافعانه کرده از مقام بعید این نهر را کنده مرتب کرده بطرف شمالی بازار و در بار عام بانداک
 فاصله گذرانید که همه خواص و عوام و خدام و کنیزان از ان برداشت آب و جامه شویی بوجه اسهل
 میکنند و امید است که بشه طو فست و خیریت این نهر باعث اجرانی کارخانه های عجیبه باشد
 و یادگاری نهر شاهی او را اسم بامسمی موافق خواهد شد و نیز از جهت صفت کمالی و ادویه
 سازی کمال الحواهد در چند قسم و معجون شاهی چند نسخه از ایجاد است اوست و دیگر سرک شاهی
 از موضع چکدره تا مقام تیرات و از آنجا بکوه قلاگی تا سرک سرکاری هم ایجاد کرده اوست دیگر
 آبادی قلعه های سرحدی جنگی چنانچه لعل قلعه ملک میدان و قلعه بالا امبٹ در علاقہ
 سند و قلعه کوٹکی باز و رند و قلعه مردکوڈیری قلعه موندہ بترتیب جدید و قلعه
 شوه و اورنگ آباد و قلعه راموڑه در علاقہ ادنری و قلعه چونکی در شموری و قلعه

کبل یا غمجه در یک نیمیل و قلعه نلد شامیزی از ایجادهای اوست و دیگر اختراع و انتظام
باجه که قبل ازین درین ریاست برگزیده بود این والی میمون بکمال آرایش و ترتیب حسن
از کل انواع و اصناف مرتب کرده بحدی رسانیده که از ماحهای دُول عظمی تفوق گیرد و لباس
و دریشن باجه نوازان بالباس و دریشن ترکان رومی برابرست این هم از درستی خیال این
والی نیکفالشست که حتی المقدور پاس و رعایت اصول اسلامی نگه دارد چنانچه یک شاعر
لطیفه شناسی گفته: به رنگی که خواهی جامه می پوش
من انداز قدت رami شناسم

امداد و خیال این والی فرخ نال

فرزند اول شایمجان خان بهادر ولیعهد دیر و صوات و جندول است و در شکیل جمیل سلیم
حلیم انار سخاوت و شجاعت و فتوت و مروت از چین خوشتر است این او پیدا و هویدا
از زمانه خور دسالی بقواعد حکمرانی هوشیار و تجربه کار است و در تدبیر مقابلات و محاربات
هم بمننده و از موده است از جانب والد ماجد خود علاوه از اختیارات ولیعهدی ریاست
و گورنری علاقهای بروان میدان بدو عطا شده است در مقام برول بانڈی که بعد از
دار الخلافت دیر صدر مقام کل ریاست خواهد بود اقامت گیر و سکونت پذیر است و بوجه
لیاقت ذاتی خود از جانب سرکار برطانیه او را خطاب خان بهادری و صوبدار مجری عطا
شده علی الامور است ولیعهدی ریاست و مهمات گورنری خود و انتظامات تحویل
شده سرکار برطانیه بانجام و اتمام میرساند: فرزند دوم سردار باوقار محمد عالم زیر خا صفا

نهایت مردانه همت و فرزانه طلعت رستم همت شیر خصلت حاتم عطیت عالمگیر حلیت
 در کار کمر کشی نهایت چمت و چابک در سن کم عمری آثار بزرگی در ناصه او نمایان است
 و در احوال ملازمان و سپاهیان خود بکمال امتیاز نگران است و در امور رعایای خود نهایت
 انصاف پسند است و در باب غریبا و محتاجین ترحم و دل سوزی از حد زیاده بکار میرد
 امید که بشط و فانی حیات مستعار یادگار محافل بلد یار خواهد شد فی الحال بوجه
 لیاقت والی خود و منظور النظر والد ماجد خود گوهری جندول پان و حکم رانی شیرین گل
 و ملکند دره بدو عطا شده در قلعه موبده که دار الخلافت درجه دوم ریاست جندول است
 اقامت گیر و سکونت پذیر است و هر دو این شهنشاهان از شکم صدف شیم بانوی بی نظیر
 و خاتون لیاقت سیر بیگم صاحبه مرغوبه نواله بنا والی ریاست بودند که غنچه بی کر آن
 درج این صحیفه خواهد شد مع فرزندی که در شیر خوارگی وفات یافته و یک ختره نظر قمر که در
 خور دسالی در جوار والد مرخومه خود بحق پیوسته در مقبره شاهی دیر دفن کرده شده اند
 فرزند سوم شهنشاه شیر خواره مع یک ختر از بطل خاتون خوزر اصلبینه مهتر خاتمان الملك الی
 الملك چترال : :

از وراج و خاتین عالی ممدوح بالقاه

اگر چه در رواج و عادات افغانان ذکر مستورات و اهل حرم در محافل و مجالس یا تحیر
 آن در کتب تاریخی از جاده حیا قدری دور میدانند و این چنین اشاعت و اظهار را
 موجب بی حیائی می شمارند اما چونکه با وجود این چنین کتاب سوانح عمری عا

عالیجاهان که متضمن دستکفل جمله سیاه و سفید ریاست باشد و هیچ دقیقه کلیه جزیه ازان
 بیرون نباشد چنین گنجها، مخفیة راندقون گذاشتن موجب کمال اشتباه و تحیر خواهد بود
 و نیز در کتب تواریخ ملوک امر پیشین ازین سخن چشم پوشی نشده بلکه کمال بی پروائی
 اظهار آن بتقریر و تحریر طریقه مستمره گردیده لهذا باین امر با خطر موجب فرمایش والی
 الملک توجه کرده شده داخل مسوده گردانیدم و چون بحث داخلی در بار راترک دب دانستم لهذا
 از جانب خود درین باب هیچ قلم فرسائی نکردم بلکه تحریر محرز خوش تقریر جواهر التسلط در حضور
 والی الملک تیراملاضا التفا کردم و تقریر و تحریر او را هیچ تغیر ندادم بلکه بعینه مسوده او را که بحضور
 والی الملک مرتب شده بود مشموله مسوده کتاب خود گردانیدم و آن این است که زوجه
 اولیه والی ممدوح و ناتون سابقه از همه دختر نیک عالیجاه عمرخان خان باثروه که از اولاد
 فیض طلب خان باثروه بود بطور شکرانه روضه منوره اخون الیاس بابا صاحب لا
 ج بوک داده نسبت کرده بود و عمرخان ممدوح این نسبت را ذریعه اختلاط و ارتباط باخان
 دان دیر ساخته بسیار از بسیار فواید او را حاصل گردید اما چونکه اصل خاندان مستحلا
 ناهل و ناعاقبت اندیش و احسان فراموش است قدر آن امدادات و اعزازات و
 مدارات خاندان ذیشان دیر نگذرد و کفران نعمت نموده بدان موجب تباه و برباد و بادیه
 پیمای کربت و صعوبت گردیده خراب گردید و آن نسبت تا حال همچنان ناکتخا و بیجا مانده
 خاتون دویم دختر سعادت اثر سردار نامور و ملک علیقدر ملک اکرم جان که از نسب
 و حسب قومیت از قریش عرب اند والد ماجد نواب حسام حرم نسبت فرموده در مہد

سعادت عهد کتخا فرموده رونق افروز مشکوی والی الملک لاکردیده بود خاتون سویم
 حبیبه خوش نصیبه لیاقت اثره عالیجاه محمد شرف خان حصار مرحوم خان پنکوٹ برادر
 خور و جناب غفران آس نواب حصار مرحوم در عهد خردی و طفلی برای والی الملک نسبت
 فرموده بخدمتش و هم آغوشش والی الملک فرموده بود: خاتون پیایم: بنته خوش سلیقه عا
 لیجاه شیر محمد خان حصار مرحوم اتق که برادر از یک پدر و مادر جناب نواب صاحب بهادر
 مرحوم بود در حالت بیجانی صوات چنانکه جناب نواب صاحب بهادر مرحوم از سفر کابل
 وارد صوات و دولت خانه خود شده بود و این مانع دل جو بغض اداي سلام ملاقات
 عم خود یعنی نواب حصار مرحوم آمده در آن حین در نظر فیض اثرش مرغوب محبوب زیبا
 دل آرا آمده هماندم جهت فرزند دلبنده خود یعنی والی الملک نسبت فرموده بکمال کسر
 و فرو هزار زیارت نشادی کتخانی فرموده هم خوابه و هم آغوشش والی الملک گردانید:
 در زمانه خردی و کم عمری اوقات گذاری والی الملک از زمانه بیجانی صوات
 تا عهد بجا شدن و رسیدن بمقام برول بانڈی مع این بانوی مکرمه معظمه بود
 خاتون پنجم از قوم شمانی که مشوانی از نسل اولاد محمد حنیفه رضی الله عنه اند در عهد
 ولیعهدی و مسند نشینی برول بانڈی از اتفاقات حسنه در نظر کمیا اثر والی الملک
 آمده یکایک از تیر مزگان آن عشوگر که شمه سنج باناز و طناز مرغ دل عشق منزل
 والی الملک بسمل گردیده بر فرزند چار محبت و الفت و موانست صاحب انفراش
 گردیده و چون در تقدیر رب تقدیر مقدر بود بعد از جد و جهد و کوشش فراوان

آن کبک ز قنار طوطی منقار غارت گریست و دل و هوش را بدست آورده ادویه و مرهم زخم جگر و ریش
 عیش شوق دل سوزش گردیده مرنه الحال و نارغ البال گردید اوصاف این بانوی پنجمین از
 احاطه تحریر و دایره تقریر افزون و بیرون ست و لیاقت و قابلیت اوزار قلم با هر
 اوصافیکه شایسته ماهر و بیان دلیلی و خبر و بیان دل آرا می باشد در وجود گرامیش موجود
 بجز در داخل شدن بمشکونی و الای جهان آرای متکفل جمیع امورات خارجه و کار و بار داخله
 گردیده روز و شب در مرحوبات ماموره خود و دل جوئی و رضا طلبی و دل داری و الی الملک
 چنان شاغل و بیدار هوشدار بود که دمی و ساعتی از امورات خود غافل و بی پروا نبود گویا که
 در مکنون بود که محض بفضل الهی و عنایت لم یزلی بدست والی الملک آیده تمامی امورات دنیا دار
 و جهان داری بموجب سعادت و نیک ختری او و بظهور و انتظام آورد و از هر گونه آثار ترقیات
 و آبادیات ریاست و رعیت پروری و فوج و لشکر نوازی ظاهر و باهر گردید الغرض از بطن
 این بگیم عید المثال جهان دو فرزند سعادتمندان محمد شاه جهان خان و محمد عالم
 زیب خان تولد گردیده باعث خرمی و خوشنودی عالم و عالم یان گردیدند و بفضل ایزدی
 تا زمانه حالی برریان جوانی و عالم توانی رسیده بخوب روئی و خوب صورتی و زیبائی و دانائی
 و جوان مردی و نیک خلقی و طالع ارحمندی شهره اطراف جهان و اکناف عالم گردیده
 باعث مسرت و انبساط خواطر باشندگان ریاست و باغ و بهار گلشن خاندان امارت اند
 و یک صبیبه ماهر و نیکو پسری و یک پسر مثل قمر و دیگر از بطن همین بانوی نیک خسترا نید بعد از حیات
 چند روزه راه پیمای عالم بر رخ گردیدند و چند سال بدینموا لبح صال سر اسرست و نشاط مالا مال

آن خاتون نجسته افعال و زیبا خصال بکمال عیش و آرام زندگانی و کامرانی و حکمرانی کرده داد
 برگزیده عیاشی و کامیابی و استیجاب لذایذ جسمانی و روحانی ادانی نمودند چون دور و وار
 گزفتار و زمانه دون و ازون ناز پروردگان مهند عیش و کامرانی را تا دیری بر یک قرار میگردانند
 در عوض ششتر جان فرای کامرانی چند روزه پیاله زهر آب ناکامی ابدیه میپاشانند بنابراین
 در سنه یک هزار و صد و بیست و پنج هجری یک جل ناگامانی بکمال جلدی و شتابی در رسیده
 جوابی که هیچ شتابنده عصر خاک از ان چاره نیست بیانو خوب و رسانید و
 بانو پیوسته ابرو و لبیک گفته و دلیعت جان بدستش داده داغ فرقت و بجران بدل محبت و عشق
 منزل الی الملک نهاده در ماتم امر ناگزیر بشش شور و شغف ناله و گریه خویش و تبار و همه اهل دربار
 با وقار و سکنه دیا رحمت انبار پیر خ گزفتار رسید و خاطر فیض مناظر والی الملک در بحر و فراق
 آن خاتون شایسته اخلاق مسکن گزین مینو در واق چندان از صبر و شکستگی طاق بود
 که دمی و زمانی آرام نمیگرفت بلکه تا فائاد از دست می رفت در چنین حالت بیتابی دل و نا
 قرار و خاطر با خود عهد بست که تا میعاد مرور سه سال نام جفت و همجواری دیگر بزبان نیاد و در
 ویش نمی بینم چون میعاد موعود پوره گردید و در ان حین در بار فیض آمد ویر که سابق از انش گریه
 اتفافی سوخته خاکستر گردیده بود از سه نو بکمال نیست و آرایش که ایوانهای خلد برین بران
 رشک میخورد تیار و مهیا گردید در خاطر دریا مقاطر علی حضرت والی الملک خیال شادی که تخیالی
 دختر مهر جو امان الملک الی حیرال که سابق والد ماجد بزرگوار والی الملک نسبت درست کرده بود
 گذر نمود تا باشد که مانند خاتون مرحوم پنجمین مرغوب محبوب خاطرش افتد و متکفل جمیع

امورات ریاست و امارت گردد بنابران سامان و اسباب کتخدانی از لاکهاروپیه جمع کرده و سرداران و خانان و ملکان و عامه مردمان از او طان پیشاور و شنگرد و ستمه با جوڑ و صوات و غیره هزار بار هزار بار بدارالامارت ویر طلب کرده شدند و پختان آرایش و زیبایش و دهم و دهم کار خیر شادی کتخدانی این بالکوی حیرانی بانجام و سدا بنجام رسید که هیچ احدی از سرداران و امیران و حاکمان ربع مسکون باینطور کار شادی کتخدانی نکرده باشند و نه این قسم بان عیش و عشرت دیده باشند لاکهاروپیه بانجام دهی این شادی صرف گردید چون خاتون موصوفه داخل مشکوی معلی گردید اکثر معتبران اهل دربار بوالی الملک گفتند که اختیارات لنگرخانه و غیره امورات داخله و خارجه تفویض کرده شده لکن والی الملک فرمودند که سر دست بلا تجربه و از مودکاری تفویض این قسم اختیارات پسندیده خرد خرده بین نباشد چون تجربه کامل حاصل آید آنگاه دیده خواهد شد دفعه اول که والی الملک مع این خاتون و ازون بخت دوچار گردید امیدش بیاس مبدل گردید و آنچه خیالش بود بوی از آن در وجودش نبود فی الحال خاطر فیض ماثروالی الملک پشمرده و افسوده و آلوده غم و الم گردید با وجود این خیال باز نیز یک گونه رجای در خاطرش باقی ماند که شاید آهسته آهسته و رفته و رفته در عرصه دوسه ماه از باعث صحبت و موافقت حضور والی الملک و دیگر خاتونان در بار و دربار چیزی لیاقت و قابلیت در وجودش پیدا و بیاید اگر در اما چون عرصه مأموله بلکه زیاده از آن در گذشت روز بروز جوهرها قابلیت و میخردی و نادانی در و ظاهر می شد تا بخدی که همه اخلاق و همه

وخصالت های رزیده که در کمینه ترین طایفه انانث میباشد در وجودش ثابت گردید
 الغرض این قسم دختر سیاه اختر ناشایسته اثر موجب شرم و ناموس پدر و مادر
 خداوند کریم هیچ کسی را ندهد بدین موجب خاطر در مقام والی الملک زهمه و جوه از
 الفت این خاتون وارزون بالکل مایون گردید و هرگز در خوب حقیقتش نیاید آخر الامر
 برای آرام خاطر در جستجوی بانوی قابل و لایق و فایق دیگر افتاد و از خوش قسمتی
 و طالع نیک یک خاتون سمانه بی بی خارو که در اصل از قوم مواتی بود بدست افتاد
 و اگرچه در همه اوصاف بانوی پنجمین مساوی و برابر نبود لیکن نسبت او در نهمین و دهم
 مساوات می زد و مرغوب و محبوب و دلپذیر خاطر والی الملک گردید و باعث اطمینان
 و آرام و دلجمعی حضور والی الملک گویید در همه خوانین عفت و عصمت آمین اول
 مرغوب ترین و خاطرین والی الملک خاتون پنجمین والدۀ محمد شایه جهان خان و محمد
 عالم زیب خان بود و سپس این خاتون ششمین نهمین و دهمین و بعدش سمانه تور
 جهان بیگم شخیه که واپس ترین همه خاتونان است در درجه سویم با وجود این خاتونان
 ماهر و یان هنوز نیز حضور والی الملک در طلب و جستجوی یک محبوبه مرغوبه دل مطلوبه
 دیگر که بمنزل والدۀ محمد شاه جهان خان و محمد عالم زیب خان بکله عصمت و عفت و جود
 لیاقت و قابلیت و در درایت و کفایت و زیبائی و دانائی و هوشیاری و دلربائی
 و رضائی و خوشگویی و نیکبختی آراسته و پیراسته باشد ساعی سرگرم است و خیالش
 بحسب نسب اصلیت نیست بلکه غرض او در اثبات اوصاف و اخلاق حسنه و شایسته

و نفی اوصاف ذمیمه و زریله است خداوند کریم زود این تمنايش بانجام رساند و کام دلش حاصل گرداند

مختصر اتواء ایخوة و اخوات والی الملک

تا حال دو برادر و دو خواهر از یک پدر و مادر حضور والی الملک از دار فنا بدار بقا رجعت فرموده اند
خواهرانش یکی موسومه بی بی پشاور و دیگری بی بی جهان بی بی و برادرانش یکی میان گل
جان خان موند و دیگر منصور خان و سویم ایضا منصور خان و سویم که از والی الملک کلان
عمر بود و در خردی وفات یافت و چهارمین اسم نامعلوم و خواهر سویم اتن بی بی زنده

مختصر حال دیار متعلق حد بندی میان دیر و چترال

قبل از سال^{۹۵} لام^{۱۰} ملکنڈ اگر دہات و علاقجات چترال تابع و رعیت خاندان دیر بود از ہر قسم
مالیہ پیداوار آن دیار بدر بار فیض مدار دیر می آمد تحایف و ہدایای اشیای عجائب
و غرائب چترالی را ہی دیر میگردد در سال لام ملکنڈ چون تفرقات دولت سرکار برطانیہ
درین دیار متبریز پیدا گردید و بطور سگری مسئلہ فیصلہ حد بندی میان حدود
علاقہ جات دیر و چترال میان آمد دران حین بموجب ترغیب و تحریک و دخل خان بہادر
سیان حیم شاہ کا کا خیل کہ پیش رو و راہ نمای فوج سگری بود و از مہتر چترالی چتری رقم
بطور رشوت خورده ہضم کرده بود محاذ حد بندی دیر و چترال آبریز سلسلہ کوه لاسپور کہ میان
دیر و چترال شرقا و غربا : طرف شرقی قدری مائل بصوب شمالی است : بحال است
مقرر نموده والد ماجد بزرگوار مرحوم والی الملک از امر لا چاری جبر او کہ از منظوری این
فیصلہ سکوت و بڑیدہ لا و نعم ظاہر بزبان نیاورد و چون فیصلہ نامہ برای ثبت مہر

و دستخط بحضور والی الملک در آن روز گارشاست انرا بعهد ذیوره ولیعهد و بمقام برول بانگ
قیام پذیرد و سفر فرار بود پیش کرده شد آشکارا مردانه از منظوری آن فیصله نامه آن کار فرمود و گفتند
که حقوق ابا بی واجدانی خود که در حدود و علاقجات چترال است هرگز هرگز نمیگذارم و باتلاف آن
ظلم را ضعیف نمیشوم اگر هنوز با مرا چاری و حکم سرکاری که خلاف قانون عدل و انصاف است بلکه سر
ظلم و ستمکاری است آن علاقجات از دست من رود باک نیست هر وقت که تاب و توان یابم
باز طالب قبضه و تصرف حقوق خود خواهم شد و تا هنوز این واقعه حد بندی میان دیر و
چترال حمله و نامکمل مانده است و حکم بر پرستانه جابرانه سرکار برطانیه دست تصرف والی الملک
از دہات رعیتی قدیمی خود واقع علاقہ چترال کوتاه و منظر وقت و موقعه ماندست و آنچه از غور
و تحقیق و تدقیق و عدل و انصاف سرکار دولت مدار برطانیه گفته و شنیده میشد درین موقع
حدیث میان دیر و چترال بالکل خلاف ثابت گردید بلکه ازین واقعه بظہور پیوست که
مداخلات و فصل مقدمات سرکار انگلیز خالی از ظلم و اعتداف و خود عرضی و خود کامی نیست
روشن موجوده این ریاست چنین است که در حکمرانی و فرمان فرمائی ریاست خود مطلق
العنان و خود مختار است اگر چه در عمل داری سرکار برطانیه در ریاست محروسه او یک سرک کامی
از بل چکره تا حد جنوبی ریاست یعنی آبریز کوه لاهوری گذرانیده شده و جابجا بران
قلعہا و چوکیہای حصار اباد کرده شده که ملازمان سرکاری همیشه یا سرکاره یا خاصداران
برای نگهبانی و نگہداری راه بود و باش میکنند لکن ازین حشر در خود مختاری والی میمون
بیچ قدری نقصان و اندیشہ و امنگیر شده بلکه بقاعدہ سابقہ فوج کشی و مقابلات اقوام و

اقوام و کشان میکند و رعایای خود را در قبضه اقتدار خود نگاه میدارد و اگر قومی بغا
 و سرکشی کند گوشمالی سربو بی ایشان بچنگ و جد و غارت و خونریزی میکند و
 سرکار برطانیه هیچ قسم مداخلت و مداخلت و غیره در آن ندارد البته در وقت تبدیلی
 افواج برطانیه در ریاست خود نگران امن و امان میباشد و علاوه از افسران
 و عهده داران فوجیه در هر قوم از اقوام ریاست خود را اکین و پیشوایان مقرر کرده که حسب
 لیاقت خود موجب یا برات سالانه یا فصلانه از دولت شاهی میخورند و فصل و مقدما
 و خصومات در اکثر منازعات بموجب شرع شریف محمدی میکند که علاوه از دارالخلافه
 در هر علاقه قاضیان مقرر کرده تا که قطع منازعات و فصل خصومات بحکم شرع شریف
 میکنند البته اگر معامله رسمی یا رواجی افغانیت باشد بقانون قدیم و جر که افغانان از آن
 فیصل کنند و برای سرنش و سربو بی بد معاشان بنیاست هر یک گناه مانند قتل و راهزنی
 از جانب والی ریاست جرایم و تغزیرات مالیه مناسبه مقرر اند که حاکم تحصیل دار یا عاملان
 دار آنرا وصول کند و چونکه خیمه افغانان از قدیم الایام از مواد سرکشی و طغیان و بغاوت
 معجون شده لهذا والی الملک این ریاست همه جا و همه حال و همه وقت و همه سال در لشکر کشی
 یا در تجویر آن مصروف باشد و فوج این ریاست دو قسم است نظامی و قومی نظامی بر دو نوع
 منقسم تیار خواران و ملازمان یا نوکران تیار خواران خوراک از لشکر شاهی میرسد و برآ
 پوشاک تنخواه ششماهی حسب لیاقت و حثیت داده میشود و این قسم فوج تا وقتیکه بر خدمتی
 خاصه معین و مصروف نباشد در دارالخلافه دیر یا در برولیان نندی نبرد ولیعهد ریاست

یاد در مقام مؤثر نزد نواب زاده خورشید در محمد عالم زین خان صاحب بود و باش میکنند و
 دیگر فوج نظامی که آنرا ملازمان یا نوکران میگویند ایشان را تنخواه سالانه یا شش ماهی یا بایا
 حسب حثیت از نفود و غله داده و بعضی از زمینهای کثری مقرر شده که از حاصل آن تنخواه
 خود برآورد میکنند و چونکه هر یک از نواب زادگان بجای خود گنور علاقهای معینه اند پس یکی یکی
 ایشان علاوه از فوج سرکاری برای خود دستهای فوج نظامی مرتب کرده از سواران و پیادگان
 چوکیهای مستقله منتظم نموده اند و جمله فوج نظامی از سواران و پیادگان بحساب نفری منتظم
 اند چنانچه بیست نفر را یک چوکی میگویند و بر سر هر چوکی یک جمعدار و ماتحت او یک دو حوالدار
 میباشد و بالای پنج جمعداران یعنی بر سر یک صد نفر یک صوبیدار میباشد که او را فرمان
 هم میگویند و در وقت مقابله دشمن یک یک صوبیداری یا فسخه بکمال متیاز جان فشانی
 میکنند و بر سر فوج نظامی یک فاعسله کمانیر مقرر باشد که آن را بزبان اسلام سالار جنگ
 میگویند که درین ایام سردار باوقار معیر و تجربه کار بهادر و شجاعت نشان شیر برادر
 خانصا محمد صفر خان سالار جنگ کل ایست خداداد مقرر است که فتوحات او در ماسبق
 معلوم شده و فوج قومی اینکه در رعایت والی ممدوح همه بنواین و ملکان حسب حثیت
 خود تیار خواران و ملازمان و تنخواه خود نگاه میدارند و اسلحه اصلی انگیزی حتی المقدور با خود
 ملازمان علی الدوام میدارند و همچنین عامه افغانان رعایت بنابر عادت شجاعانه
 خود از اعلی تا دنی با خود و فرزندان و عیال خود اسلحه میکنند ایشان بکمال اتمام پیدا میکنند
 که بعد از خوراک پوشاک ضروری چیز دیگر ازین تیاری ضروری نه انگارند و در وقت فوج

فوج کشی و الی این ریاست کل قوام رعایت یا معتبران پیشوایان با اسلحه و سیر غمهای خود بمقام
 جنگ و مقابله میروند و بموجب ننگ غیرت افغانیت و همه یکدیگر نهایت عرق ریزی و جان
 فشانی میکنند گویا که این قسم فوج در باب امداد و کام یابی و الی ریاست نهایت کار آمد
 نباشند و در پرورش ایشان و الی ریاست هیچ قسم تکلیف نباشد سوای اینکه کلان
 و مشران ایشان را انعام یا مواجب لایق بقد و قوت ایشان از ریاست مقرر باشد
 و در وقت دوران جنگ خرج و خوراک کارطوس و غیره ضروریات جنگ پشی و مرهم زخمیان
 و کفن کشتگان از خزانه ریاست مقرر باشد خلاصه اینکه اگر چه و الی ریاست از بغاوت
 و دست اندازی های این اقوام در اکثر اوقات ناقرار میباشد لکن در وقت موافقت
 و لشکر کشی امداد کامل بجانشانی و سربازی هم میکنند ازینجا و الی ریاست را از ضروریات و لوازم
 که با این چنین قوم دلاور و بهادر از هر گونه دلداری کرده دل خواص و عوام را بدست آورد تا از شدت انگیزش
 ایشان محفوظ باشد و در وقت مقابله دشمن بیرونی جانشانی میکنند چنانچه سعدی شیرازی
 فرموده بیت با رعیت صلح کن و از جنگ خصم امین نشین یزدا نکه شاهنشاه عادل رعیت لشکر
 الهی فتنه و در بر این نصیحت و الهی میمون

اسکندر رومی چون در عالمگیری ربع مسکون پریشان و سرگردان شد از مجمع وزرائی خود
 پرسش کرده مشوره خواست که چه تدبیر مناسب است که موجب آرام و قرار حضور باشد وزیر
 فرزانه جواب داد در مجلس دشمن کمند احسان انداز تا بمقاومت و مخالفت برخیزد و با رعیت
 خود نگوئی کن تا در وقت مقابله فوج جان فشانی تو باشد اسکندر کمند احسان مجلس

دشمن نیست که ارالکین او را با حسان خفیه بپند گردان تا مشوره مخالفت تو در انجاغا
 نبانه مضحک کند و نگوئی بارعیت اینکه مفلسان ایشان را وجه معاش دهید تا از وجه تنگی
 ببد معاشه خیال نکنند و بد معاشان را بعد از سرکوبی ابادان گردان تا بفساد و معاودت
 نکنند و اغنیاء را نقدیت بدید تا در زیر سایه شما بر نعمت خود شاگرد شسته در معموری خود
 کوشان باشند البته جمله رعیت لشکر جانفشان و خیر خواهان سلطنت شما خواهد بود تاریخ
 قدیم مگر فسیوس و هزار افسیوس که اگر با اقوام افغانان این روش بکار برده شود هرگز از جبهات
 خود باز نمی آیند چنانچه از ملاحظه تواریخ ایشان از آغاز تا انجام ظاهر میشود: اقسام فوج این
 ریاست معتمد اوجا آرا: فوج نظامی سواران تا یک هزار پیادگان تا پنج هزار توپخانه
 کلان توپخانه میانه توپخانه خرد توپخانه اعظم زیر تجویز است که انجیر این کاملین
 دران در خانه دارا الخلافت دیر مصفیه اشتغال ند فوج توپخانه تا یک هزار پیادگان
 تا پنجاه هزار میباشند اوطان و علاقهای مقبوضه این ریاست بالاجم پائین جم بر و ل
 سلطان خیل پائین خیل میدان پشند کل ریاست جندول پشند تلاش برد و کناره
 صوات اگر چه بغاوت حالی بعضی از صواتیان کنار کش هستند: علاقهای بلحاظ حقیقت
 و استحقاق قدیمی بوقت مناسبه تجویز آنها کرده خواهد شد چترال تا گلگت و زیباک
 باجوڑ و آتمانخیل و مهند تاحد و قشیر کابل و بنیر و کاشرا و غور بند و پورن
 و چک و چغزری و کوستان صوات و آباسند و آلابی و پیکلی و اگر ور و جج و هزار
 تا آتک و ستم و شنگر و پشاور و غیره اوطان مقبوضه افغانان

تیمار این ریاست خداداد

از همه اراضی زراعت عشر یعنی دهم حاصلات زمین بقاعده اسلام میگیرند و بابت
چراغی کوههای رعیت از گوجران و غیره خداوندان مویشی قلنگ سالانه میگیرند و همچنین از دختان
میثودار مانند چهار مغز حصه سالانه مناسبه مقررست و همچنین از دیگر محاصل زمین نقود اجارها
و جراثیم با سالانه تجارتی درختان کوهستان تاده لاک روپی می رسند گندم تا پنج هزار
خروار یک خروار هشت من و یک من دانه و یک دژی چهار سیر یک صد و شش تن و وزن
شالی و برنج تا پنج هزار خروار جو تا شش هزار خروار جو و تا چهار هزار خروار ماش و عدس
و گولت مختلف اقسام تا یک هزار خروار و غیره اجناس نامعلوم روغن کوهستان تا یک هزار
خروار چهار مغز تاد و هزار خروار گوجی و غیره ترکاریهای بلاد تعداد و شمشاد و گوسفندان
و مرغان همه سال کفایت لنگری می شود که تعداد آن باندازه قدر لنگری کلا میرسد

مکان و کان این ریاست خداداد

در همه جبال کوهستان این ریاست درختان دیار اند نهایت نفیس که همیشه تجارت
آنها جاری میباشد و لکوپار و پیه از آن دستیاب ریاست می شود و کان آهن
هم ظاهر موجودست اگر چه از وجه بی اتمامی نظر اندازست و باز و جره و شاهین
و باشه و پوستهای سمور و سنگابی و آه و نانهای قیمتی و نمایره و غیره ادویه مانند
بنفشه و حب الاس و زرشک بلوط و سنبل و کلاب و گل سوسن و بیج سعلاب و
نور عالم و غیره ادویه نادره قیمتی درین کوههای آبادان دستیاب می شود و غیره کانهای

مصارف این ریاست خداداد

پانصد و پنجاه خروار غله گندم و برنج باریک کلان و مناسب آن مرغان و گوسفندان و
 مادگان و گاومیشان گوشتی و روغن و مرغ و سلاخ لنگر شاهلی است که بفقراد و مساکین
 و مهمانان ریاست بنام خدا و طقیر غیب نوازی و احسان طریقه لنگر اخون الیاس
 بابا حسن علیه الرحمه که جد اعلی و بانی بنانی این ریاست خداداد است روزی صبح و شام
 بلا ناغبه داده میشود علاوه بر این خرج و مصارف خواتین در بار و کنیزان و دایگان و غیره
 و بستگان تخمیناً چهار هزار روپیه ماهواری از مصارف لباس و خوراک غیره ضرورت ریاست
 می رسد و تنخواه امرادر و ساد و فوجیان نظامی و قومی از نفود و خروارهای غله و زمین
 انعامی و تبره اسپان حسب حلیت باندازه کلان می رسد انعامات و وظائف خواتین
 و علماء و سادات تاحدود مآمود و سلازری و شتموزی و مهموند و صوات و نویر و سمد و شنگر
 و پشاور و خنک پنجاب و هندوستان و غیره اوطان بیرونی بعیده حسب ایقت و استحقاق
 جاری هستند علاوه بر این تعینات صرف صدقات نقد و غله و شکرانه زاهدان و علماء
 و فقراد و مساکین از یک صد روزانه کم نخواهد بود و الله اعلم بالصواب

امرا و رفقا علی و عهد داران این ریاست خداداد

خانهادر محمد شایه پهان خان خلف کلان والی الملک و لیعهد ریاست دیر و صوات و جندول
 و گونر برول و میدان سردار محمد عالم زیب خان صاحب خلف دویم والی الملک گونر جندول
 و شیرنگل و غیره علاقهای تحویل شده خانصاحب محمد صفدر خان شیر برادر والی ریاست

شیر برادر والی ریاست و سالار جنگ منتظم افواج کل ریاست حیات الله خان معروف
 خان حضاو و ذبا عم والی الملک حاکم حالا قلعه طور: سید خان بهادر جان صاحب گنوری رکن
 وزارت داخلیه: و قریب الله صاحب نائب الریاست و منتظم امور داخلیه و خارجیه: شایک
 ملک منتظم افواج حدود و دنوسر حال مقیم قلعه باروه دار الخلافت ریاست جندول: سید بهادر
 الدین معروف سید بادشاه کبیر میدان سابق جنرل تمیز صوات حالا مدیر مہمات فوجیہ ریاست
 و عبد الرحیم خان سہمکوٹ و فرزندش ٹاٹی خان و محمد عزیز خان بائل و دولت خان و غیرہ خوانین
 بائل و سہمکوٹ و خوانین بیوڑ و غیرہ اخونجیلان: و عبد الکرم خان معروف خان کوسہستان
 سابق خزانچی خزانہ نواب صاحب حالا نگران امور متعلقہ دربار حشمت انار سید محمود جان صاحب
 زادہ ضامیا کلی: و شیخ عبد الملک سابق خزانچی خزانہ نواب محمد رفیع خان ضامن حرم
 حالا نیز منتظم امور ریاست دیرست: و عجب الحسن خان از خانہ زادان و خدام خاص والی مرحوم وندمانی
 والی موجود و جناب صاحب زادہ صاحب فضل عظیم ساکن روج: کل صوبیداران و افسران
 و معیداران و حوالداران و عہدداران فوج نظامی حسب لیاقت و مراتب مختلفہ: ارکین
 قومیہ یا معتبران رعیت: حضرت سید اختر زادہ صنا خیل رکن اعظم اقوام و صدر انجمن
 مجلس شورایی ریاست عبد الله خان حضا خان رابط بمصر و تجربہ کار جنگ قیافہ شناس
 شورہای اقوام محمد عمر خان معروف سردار خان خان بانڈی میدان و ہر دو فرزندانش
 حاجی خان و قاشقار خان و ہر دو خوانین دوکڑی میدان و خوانین شاہزادی و ملکان
 اکبر شیر خصوصاً ملک حکیم خان و سردار خان و رحمتہ الله خان بارون و ظرفی خان رابط

و محمد زرین و محمد میر سبحان و عبد الحلیل اخوندگان خهل و غیره خوانین و ملکان سلطانی
خیلو پانده خیل و غیره اقوام و همچنین خوانین و ملکان کل ریاست از ملیزی و صوات بلاد
حاضری میدان جنگ که هر یکی از ایشان باعتبار سبقت خود در جان فشانی مقابلات و این
ریاست درجه افسران فوجیه میدارند چنانچه شیر ملک پیکور و دره و ملکان بدالی و غیره ملکان
سلطانی خیل و پانده خیل و خانزادگان بیسور و اتن و املوگنار و دیرخان و بادشاه خیل و مانند آن

جلسه شورای جریگز وزارت و ...

همه ازین امرای مذکوره و رؤسای سابقه و اراکین قومیه در وقت ضرورت منتخب کرده میشوند
که غالباً از نمبر اول تا هشتم خالی نباشد و همچنین اراکین قومیه چنانچه سید اخوندزاده صاحب خهل
و عبد الله خان و همچنین عبد الحلیل اخوندزاده خهل و غیره خوانین و ملکان میدان و سند و دیگر علما
ریاست بمناسبت وقت چرا که درین ریاست از آغاز تا زمان حال پابندی یک قسم کار روائی
بر اراکین و عمل نشده بلکه انجام رسانی مهمات فوجیه و لایه و خارجییه و داخلیه مشترک کرده میشوند
بمناسبت وقت و ضرورت دبیران حضور یافتر این دار الخلافت میزرا عبد الحقیق میباشند و
تیر ملاضام دلائق و خوش تقریر و عمر محمد میرزا صاحب نیمه محرران بیرونی را تعداد نیست
قاضیان و علما که در فصل خصومات و انجام رسانی شرع تعلق در بار حشمت ائمه دارند
لا الا قاضی ضام حرم قاضی قدیم خاندان دیر شمس العلماء حاجی الحسین الشافعی قاضی
محمد عرفان الدین ضام مصنف کتب تحفه لطفیه و اورنگ زیمیه و جامع این تواریخ که از
خیر خواهان قدیمه این خاندان گرامی و متکفل خدمات علمیه و منتظم شرایع این ریاست

ریاست است قاضی خادم الدرباق قاضی خاص و شیر مجلس دار الخلافت بود مغرور است
و همچنین در هر علاقه ریاست قاضیان از علما، معتمدین از جانب والی ممدوح مقرر هستند
که خصوصیات بقاعده شرع محمدی میکنند و حاکم و رعایا بران عمل نمایند

و خلوت نشینان این ریاست

خواجه معین الدین صاحب معروف خواجہ صنا تیمور گره در علاقه سند و پالام بابا
صاحب در علاقه غشیر دره این برد و از زمانه قریب رحلت فرموده اند؛ صاحب جزادگان
ریحانکوث یعنی شاهزاده صنا؛ و گل صاحب؛ و جان صنا؛ و گل صاحبزاده صنا؛ و پاچه
صاحبزاده صنا؛ این پرنخ فرزندان زبده العارفین جناب بابا صاحب علیه الرحمة دیر اند
و در طریق قادریه بیعت از مرشدان جدا جدا کرده اند و بر جاده زاهدان خلوت نشین در حجرات خود گوشا

حکیمان متعلقین در بار حشمت مدار -

حکیم امین الحق معروف حکیم صاحب گنڈیری مرد لایق و صاحب کمال؛ حکیم فضل
صادی خان معروف خوندزاده صاحب بانہولی؛ و حکیم صاحب لنڈی؛ و غیره حکما و اطباء
که در وقت ضرورت شای از مقامات قریب و بعیدہ طلب کرده می شوند غیر مخصوص اند

شعرا و مداحین حضور والی ممدوح

ملا فضل الرحمان شاعر مصنف کتاب جنگ نامہ دیر و غیره شعرا و مداحین اطراف غیر حضور اند

حیاطی در بار کهر یار

ماسٹر عالیجان پشاور ی معہ دیگر عملہ کا ملین کہ دائم الحضور در بار اند

در بیان امامت و وزارت و شروط و فرائض منصبی این بر دو که اهل سلام را درین

باب چه باید کرد اگر چه این بحث درین جانب نظر حلی خارج از مقصود نمودار میگردد چنانکه مقصود باینکه

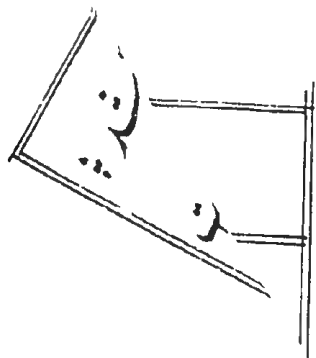
و اندراج احوال تاریخی نیست - لکن چونکه امر اور و سالی اسلام هر وقت دعوه این امر عظیم مکنند
البته ضرورتیست که بشروط و فرائض منصبی آن واقف شوند و حاکم و محکوم از آن تجاوز ننمایند

بحث اول در بیان امامت

بدان ای عزیز که اکمل درجه در مقام امامت خلافت است بوجه اینکه خلیفه در زمین نائب
خداوند عالمین باشد و از احکام خداوندی برای هوای نفسانی سرموتجا و زنیاست
چنانچه الله تعالی اولاً حضرت آدم علیه الصلوة والسلام را از جانب خود خلیفه کرده بود چنانچه در
کلام مجید خود فرموده وَاِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِیْهِ خَلِیْفَةً ط
یعنی یا دکن ای محمد و قتیکه فرمود پروردگار تو نوشتگان را که من گرداننده ام در زمین از
جانب خود یک خلیفه را که حضرت آدم علیه السلام است تا آخر قصه باز در هر وقت و هر عصر یک
نبی مرسل مامور من است و برای اصلاح آن قوم خلیفه گردانیده چنانچه در حق حضرت داود
علیه السلام فرموده یَا دَاوُدَ اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِیْفَةً فِی الدُّنْیَا اِیَّیْهِ یعنی ای حضرت
داود و علیه السلام هر آینه ما گردانیده ایم شما را خلیفه خود در زمین ؛ چونکه خلافت نبوت

در سالت حقیقی بجناب رسالت مآب حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و السلام ختم شد :
 البته اثر خلافت حقیقی بذریعۀ ولایت و کمال خدا پرستی که از نتایج قریبۀ انبیاء علیهم السلام است
 باقی است که جناب رسول ما علیه الصلوٰة والسلام بزبان معجز نشان خود از آن خبر داده که :
 الْخِلَافَةُ مِنْ بَعْدِي ثَلَاثُونَ سَنَةً یعنی خلافت حقیقی بعد از وفات من مقدراً
 سی سال خواهد بود چنانچه بر چهار خلفاء راشدین آن حضرت صلی الله علیه و السلام ازین خدمت
 اسلامی را بدرجۀ کمال تمام فرمودند بدینطور که جناب صدیق اکبر حضرت ابوبکر الصدیق رضی الله
 بقدر دو سال این خدمت اسلامی را بکمال بی تعلقی و بی عرضی بانجام رسانید بعد از آن
 در حیات خود حضرت عمر فاروق رضی الله عنه را ولیعهد و خلیفۀ خود گردانید بعد از ده سال
 این خلافت خدائی را بنهایت احتیاط و اهتمام اجرا نموده با وجود کمال طاقت و قدرت
 ظاهری و فتوحات او طایف قریب و بعیدۀ شام و عراق عرب و عراق عجم و ایران و مصر
 و جزائر و غیره اناق مغربیه و مشرقیه همه جا و همه حال از خاکساری و خدا پرستی جدا نمود
 و میان خویش و بیگانه در اجرای احکام ربانی فرق در میان نیاورد قصۀ کشتن او فرزند
 دلبد خود را بسبب الزام گناه موجبۀ رجم معروف و مشهور است و با وجود چندین خزان و اموال
 بسیار گونه لذت نفسانی التجا نموده چنانچه بطور نمونۀ نمونۀ خروار از کتب سیر او نقل کرده می شود
 که روزی فرزندش روز عید الفطر عرض نمود که ای پدر مهربان من اطفال کفار با من استنزه
 و مسخره بازی میکنند که قمیص فرزند امیر المؤمنین را به بنید که چند پارچه در آن دوخته اند
 اگر قمیص من درین روز عید جدید کرده شود بعید از مهربانی نخواهد بود ایشان بجانب

خلافت مآب الخلفاء
 از امام سیوطی



بر رفته نوشت که مبلغ سه روپیه از مخزن بدست عبداللہ
 شنید بعد از مرگ وصال در وظیفہ مشاہرہ من: ماہوار
 زمین بیت المال کہ یکی از صحابہ کرام بود رعایت
 بہ در جوابش نوشت کہ امیر المؤمنین را و فای حیات خود قطعاً معلوم است
 کہ در وظیفہ مشاہرہ ماہ روان منظور کردہ شود باید کہ مر ازین خدمت معزول فرمایند
 کہ روز قیامت ذمہ وار جواب بخوام شد جناب امیر المؤمنین ازین جواب نہایت خوشنود
 شدہ فرزند خود را قناعت فرمود پس ازین ماجرا قیاس بانید کرد کہ حاکم اسلام را در حکومت
 اسلامی نصیبہ بغیر از برداشت خدمات اسلام و انجام رسانی مہمات مسلمین چیزی
 دیگر نباشد و گذارہ و معاشران و از دیگر عایا چندان فائق تہ باشد کہ موجب بربادی رعایا
 و گرفتن اموال ایشان گردد پس بنظر عبرت باید نگریستن کہ وقتی کہ اہل اسلام را ہمین قسم
 سلوک بود چہ قسم ترقی شامل حال ایشان بود کہ در جمیع اطراف و اکناف عالم شوکت و جہت
 اسلام در میان بود و درینوقت چہ حالت است غرض انیکہ این خلیفہ عادل و خدا پرست
 بقدرہ سال حکمرانی کردہ فتوحات بانجام رسانیدہ از دست سیظلالم محبوس^ت الاصل
 فیروز نام کہ بہ ابو لؤلؤ مشہر داشت و غلام یکی از صحابہ کرام بود در وقت صبح صادق
 در مسجد نبوی مدینہ منورہ بزورن کار داد و دوشنبہ زہر آلودہ زخم جگر خورده مورخہ ۲۲ سال
 ہجری شہادت چشید بعد از دفن آن خلیفہ عادل در روضہ خاصہ
 تشییع المذنبین جناب حضرت عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ را باتفاق صحابہ

کرام رضی الله عنهم خلیفه اسلام ساختند و مسجد و مفتوحه فاروقیه بکمال احتیاط و انصاف تا عرصه دوازده
 سال حکمرانی فرموده بعد از آن بوجه سخن چینی ناجائز و بدگمانی ناحق اختلاف قوام پیدا شد بیا
 محمد بن ابی بکر از دست اقوام قریش قتل شده مورخه سکنه بحرین شش شهادت چشیده در مقبره
 جنة البقیع مدینه منوره مدفون گردید بعد از آن جناب شجاعت ایاب حضرت علی مرتضی کرم الله
 تعالی وجهه بانفاق اقوام حاضر قریش بوجه استحقاق اصل خود بر مسند خلافت رونق افروز
 گردیده خدمت اسلامی را بکمال برستی و احتیاط بانجام رسانیده و جمله اوام خود غرضی هوایی
 نفسانی را از صحابه کرام آنحضرت صلی الله علیه و سلم در کردار و گفتار خود دو ساخته و اختلافات عدا
 اسلامیان را که بوجه مداخلت اقوام خارج دامنگیر اتفاق اهل حق بود جمله مخوف و منسی ساخته بقدر
 شش سال اجرائی خلافت حق و فرمان روایی با انصاف کرده در شهر کوفه عراق عرب از دست عبد
 الرحمن ابن ملجم خارجی که او را شیطان طاق هم گفتندی بضرب خنجر زهرآب خورده بر سر مبارک
 زخم شدید خورده مورخه سکنه بحرین شش شهادت چشید و در بیابان کوفه که فی الحال آنرا
 نجف اشرف گویند بطبقه نامعلوم دفن گردید تا آنکه در دور خلافت هارون رشید عباسی
 خلیفه بغداد در ششم بحرین آن قبر مخفی توحی معلوم گردیده قبر منوره نمودار شده تا حال روز بروز
 ترقی گرفته نجف اشرف یک شهر بی نظیر گردید و نیز نشانه قبر و تابوت آنحضرت بعد از زمانه دراز
 در مضافات بلخ بسبب دیدن زمین نمودار گردید روضه مطهره او در آنجا ساخته شده مزار پر انوار
 معصوم مزار شریف مرجع خلایق است و الله اعلم بحقیقه الحال الغرض دور خلافت حق بموجب
 پیشینگوئی و خبر صادق خلیفه برین خلیفه چهارم ختم گردیده بعد از آن امام حسن بن علی رضی الله

چند ماه و بعد از آن حضرت معاویه رضی الله عنه تا بیست سال خلافت کرده و بعد از آن خلفای
مردانیه و بنی امیه تا حد و دست^۳ هجری به اطوار مختلفه احکام سلطنت اسلامی کرده این سلاطین مردان
و بنی امیه بگونه گونه مظالم و خواہشات نفسانیه در چادر پاک سلطنت اسلامیہ مندرج کرده بغیر از خلیفہ
عادل عمر بن عبد العزیز آنکه نام و نشان ایشان از لوح وجود محو گردید و چون لگام سلطنت اسلامیہ
از دست بنی امیه در دست^۲ هجریہ در دست بنی عباس بن حکم قادر قیوم داده شد تاج دارا اول ایشان سقا
عباسی بود قدر روشن نظام را کم کرده بعد از مرد و چهار سال رحلت ازین سکه افانی کرده برادر کلان
او ابو جعفر خلیفہ منصور عباسی تاجدار دویم خلفا و عباسیہ اصول مظالم را طی نموده بترسیم محاسن اسلام
زیاده توجه نمود این همان خلیفہ بغداد است کہ ششم بغداد را دارا خلافت ساخته و این شخص همان خلیفہ
عباسی است کہ او را محضت سراج الامتین مصباح المسلمین نعمان بن ثابت ابو خنیفہ کوفی امام
اعظم صاحب صوفی قافلہ سالار اہل سنت و الجماعت و مقتدای مذہب پاک حنفی مخالفت افتاده بود
بوجه آن غصہ دیرینہ و انکار قضای سلطانیہ آنحضرت را در قید خانہ بغداد مخبوس ساخته ہمدان حسین
در ششم ہجری وفات یافته در مقبرہ خیزران دفن گردید روضہ منورہ او تا حال مرجع خلایق است منصور
عباسی در شہ رخست سفر آخرت بستہ فرزندش خلیفہ مہدی بعد از آن فرزند او ہادی بعد از آن
برادر خورد او ہارون الرشید نوبت بنوبت خلافت و سلطنت اسلامیہ کردہ خصوصاً در وقت این
خلیفہ آخر الذکر رونق اسلام جلوه گر گردیدہ این زمانہ سعیدہ و حق پرورش اسلام و تہذیب مسلمین
قریب بزمانہ حسنہ خلفا و راشدین گردید بعد از رحلت او فرزندش ہارون الرشید اگرچہ
در کار خلافت بی احتیاط بود لکن چونکہ عملاً او ہمہ مہذب و ہمدردان اسلام بودند لهذا

در پرورش اسلام خلل نمی آید خصوصاً والدۀ عقیقه اولی بی زبیده که در عفت و صلاحیت ضرب
 المثل جهان است مولانا نظامی گنجوی درباره او فرموده است نه انخیر شد نام هر میوه پنهان مثل
 زبید است هر میوه پنهان زبیده در مکه معظمه که موجب حیات حجاج بیت العتیق است و از
 کوههای بعیده بمشقت بسیار و صرف مبلغ کثیر المقدار یعنی هفت کروڑ دینار و پنجاه هزار
 مرتب شده از نتایج اعمال حسنه اوست و چون نوبت خلافت بعد از پنج سال خلیفه لائق و
 فایق بران فریاد اتمام کرده رونق سلطنت و علم و دیانت و امانت ده چند ترقی
 گرفت حتی که اخلاق و عادات خلفای عباسیه در زمان اهل جهان گردید و خلفای
 دیگر این خاندان پیروی آن قوانین حسنه کرده تا آنکه در ستم بحری خاتمه این خاندان گرامی شده
 از عروج و مطاول طامانه تا تاربان صحائف سلامیان پاره پاره شده و بر آتش ظلم آن ناحق
 شناسان خاکستر شده شیخ سعد علیه الرحمته در بیان این مظالم بی نظیر قصائد در دواغیر
 مرتب کرده در یک بیت فرموده: ای محمد در قیامت چون آبروی سبز خاک: سر بر آرم و زو حال
 این قیامت را ببین: از مشاهده این واقعه قیامت خیر از قلوب افراد بشر این نقطه محو
 گردیده که اسلام بار دیگر هم جلوه گر شود و برین لوح خاکی جهان نام ایشان در فهرست امرا
 و سلاطین منسلک گردد لکن چونکه پروردگار معز و مدل معافی سیئات اسلامی
 کرده در دوره دیگر با خاندانهای سلطنت اسلامیة منعقد گردیده مانند خاندان
 تیموریه و عثمانیه و غیره غرض ازین سرگذشت این که ناظرین این کتاب را از امر او و
 وعامه اهل اسلام ضروری است که معتقد و ذین نشین خود گردانند که موجب ترقی

حکومت اسلامی پیروی و متابعت قوانین اسلامی است و تبع آثار خلفاء راشدین و تمسک به سنت
 حضرت سید المرسلین است و موجب نزل مخالفت مابعد است و نیز باید دانست که خلافت
 اسلامی خدمتگذاری اهل اسلام و غیره رعایاست نه آنکه خود غرض و ذاتی اموال و رعایا بوجه
 حرام و ناجائز چنانکه عادت اکثر عمده ریاست ماست اصلاح السوء تعالیٰ حال هم و مال هم و همچنین
 باید دانست که خلافت حقانی منصوبی برخلافت خلفاء راشدین تا علم الرضوان ختم شده بعد
 از ان اطلاق خلافت بر دیگران مانند خلفاء عباسیه و مثل ایشان بر سبیل تشبیه و مجاز است نه
 سبیل حقیقت بلکه ایشان از قسم ملوک سلاطین بودند نه از قسم خلفاء اسلام و بالله التوفیق

قسم دوم از اقسام امامت بر اهل اسلام

و درین قسم دو بحث است بحث اول در نصب امام بر اهل اسلام بدانکه اهل اسلام را از نصب و تقرر
 امام که آنرا بادشاه یا سلطان یا والی یا خلیفه یا امیر بلحاظ محاوره یا مرتبه گفته شود ضرورت و ناجا
 است تا که قامت شریعت و امور دین کنند و انصاف مظلومین ستانند بدلیل نقلی حکم قرآن
 و حدیث نبوی این قول خداست أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا أَرْوَاحَ الْأَنْبِيَاءِ
 یعنی فرمان برید خدا و رسول را و خداوندان امر و تصرف از شما چرا که مراد از اولی الامر حاکمان
 اسلام اند بنا بر قوم اکثر مفسرین کلام پس معلوم شد که نصب امام بر اهل اسلام ضروری است و اطلاق
 اول لازم است و حدیث نفی اینکه فرموده است رسول الله صلی الله علیه و سلم که مَنْ مَاتَ وَكَانَ
 يَعُوذُ بِاسْمِ اللَّهِ وَفِي مَوْتِهِ شَيْءٌ مِنْ بَيِّنَاتٍ يَعْنِي بِرَكْعَةِ مَرَّةٍ أَوْ اِثْنَيْنِ أَوْ ثَلَاثِينَ
 ختم بود بادشاه زمانه خود پس بمرد آن شخص بگج جالبه پس معلوم شد ازین حدیث شریف

که اهل سلام را از تقرری بادشاه ضرورت است و معرفت و اطاعت او لازم است نه بینی
 که دفن رسول الله مصلی الله علیه و سلم مصمم نمیشد تا آنکه تقر خلافت اسلامی بر حضرت ابوبکر صدیق
 رضی الله عنه نهاده بود و دلیل عقلی اینکه ماده انسان از طغیان و نافرمانی است پس اگر تقر
 بادشاه لازم نشود برپاشود فساد و دست اندازی بر ائمه و امتعه و انفس یکدیگر پس واجبست
 بر افراد انسان که نصب تقرری امام بکنند و در کتب شریعت این را فرض کفائی شمرده : تا آنکه
 اگر کسی جامع شروط امامت باشد و در وقت او دیگر کس جامع شروط یافته نمی شود و برین شخص جا
 مع طلب امامت لازمست و اگر طلب کند گناه کارست چنانچه در کتاب تنقیح التمهید تصریح مذکورست
 بحث دوم در اقسام و طرق امامت بدانکه طرق و اسباب امامت چهار اند نصب
 و استخلاف : و شوری : و استیلا : نصب اینکه اهل سلام یک قلم یا اندک یا زیاده اتفاق
 کنند بر امامت و باو شایسته یک شخص معین پس این امامت همان وقت صحیح و منعقد گردد
 و آن جامع شروط امامت باشد بدینطور که بالغ عاقل مسلم عادل حر عالم مجتهد ذورای
 شجاع مدبر قرشی بیناشوگویا سلیم الاعضاء که قادر بر حرکت و سرعت تمام باشد و بعد از
 اجتماع سیزده شرط مذکوره شب کوری و ضعف بصر و فقدان قوه شامه و ذائقه مانع نیست
 و همچنین عصمت و با شمت از امام شرط نیست و اگر قرشی جامع شروط مذکوره دستیاب
 نمی شد پس جمع شروط مذکوره از قوم بنی کنانه منصوب کنند و اگر از قوم بنی کنانه هم پیدا
 نمی شد پس مستجمع شروط مذکوره از اولاد خست اسمعیل علیه السلام یعنی از قوم عرب
 منصوب کنند و در تهذیب گفته که اگر از عرب این قسم شخص پیدا نمی شد پس از اقوام عجم

نصب کنانه شایسته است
 و اگر از قوم بنی کنانه هم پیدا
 نمی شد پس مستجمع شروط مذکوره
 از اولاد خست اسمعیل علیه السلام
 یعنی از قوم عرب
 منصوب کنند

متعین کنند: و اگر در صورت اجتماع شروط دو شخص موجود شدند لکن یکی عالم فاسق بود و دیگری جاهل عادل پس جاهل عادل اولی است از عالم فاسق در حق منصوب کردن برای امامت چرا که غرض از نصب امام اصلاح خلق الله است و این غرض در امامت عادل خاطر خواه میسر می شود و معرفت مواضع اجراء و تمیز مقامات سزا و جزا از خدا آن بندگی و زاری ذی علم و قضات و مغایاتی هم حاصل می شود: و در وقت نصب تقریر امام اتفاق جمیع اهل حل و عقد در جمله بلاد اسلام شرط نیست بلکه چون در یک قبضه و علاقه اتفاق اهل اسلام بر امامت یک شخص می شود پس اهل ایالتی و اوطان بعیده را که خبر امامت این امام مستجمع می رسد موافقت و اطاعت ایشان امام مذکور را لازم است و نیز در وقت اتفاق مقداری و عددی متعین در مبانی شرط نیست بلکه آن قدر جمعیت ضروری است که در اصلاح امور مناسبه و تدبیر لائقه آن وقت کفایت می کنند و نیز در مبانی شرط نیست که جمله مبانی بصفت شهادت موصوف باشند بلکه غالب ایشان اهل علم و صلاحیت باشند و امام الحسین فرموده که اصحاب فرموده اند که حضور شهید در وقت بیعت ضروری است لکن صاحب روضه گفته که این شرط وقتی است که یک یک نفر گواهان اند و جایز نیست منصوب کردن دو امام در یک وقت و بر یک علاقه از جهت خوف فتنه و فساد بسبب اختلاف ایشان چرا که جای که خوف فتنه نباشد مانند اجتماع دو بیابان یا انبیاء در یک وقت پس جائز است از جهت که انبیاء علیهم السلام معصوم اند از خواست هشات نفسانی و اگر در تصرف یک امام مسلم بلاد و افره و بقلع بعیده در آمد باید که

معنای جمع معنی است
حک

که از جانب خود امیران و نائبان مقرر کنند تا خدمت اسلامی و پرورش خلق الله بقا
نمون شرع محمدی بانجام رسانند و اگر دو شخص را بیعت در یک وقت معانعت گردد
پس یکی دو باطل است از جهت دلیل مذکور و اگر بر ترتیب یکی بعد از دیگری بود پیشانی
باطل است و اول حق است و اگر با بیعت کننده گان بر بیعت اولی عالم باشند و با
وجود علم بغیر از اعداء قابل عذر بیعت کرده باشند ایشان قابل تغیر اند از جانب شرع شریف تا که
این امر موجب اختلاف سلام گردد

حالیقه دوم از طرف او و جوه و اسباب امامت اختلاف

بدینطور که خلیفه یا امام در حین حیات خود فرزندی یا برادر خود یا شخص اجنبی را از جانب خود قائم
مقام خود گرداند و تفویض خلافت یا امامت بدو کند و این قسم امام را در عرف موجوده
و محاوره حال و لیعین گویند چنانچه خلافت حضرت عمر فاروق در حین حیات حضرت ابو
بکر صدیق رضی الله عنهما و در چنین شخص هم اجتماع شروط مذکوره ضروری است و اگر امام
در حین حیات خود تفویض امامت شخصی نکنند لکن بعد از مرگ خود وصیت امامت
بنام یکی از اولاد خود یا دیگر کسی بکنند پس صحت این وصیت اختلاف است مگر قوی تر
این قول است که وصیت را هیچ اثر نیست چرا که ارث در امامت جاری نمیشود پس وصیت
هم در و کارگر نمی شود

حالیقه سوم از اسباب و جوه امامت شورى است

و شورى بمعنا مشورت و مصلحت است بدینطور که امام سابق یا قوم امامت میان

دو یا سه نفر یا زیاده از آن مشترک بگذارند که ایشان را تفویض مشوره و اختیار مصلحت است
 هر که را برای امامت پسند کنند آن شخص را نام خواهد بود چنانچه امامت حضرت عثمان بن عفان
 رضی الله عنه چنانکه حضرت فاروق رضی الله عنه میان شش نفر از اصحاب کبار خلافت را
 زیر مشوره ایشان گذاشته بود ایشان بعد از مشوره حضرت عثمان بن عفان را منتخب
 ساختند و درین قسم اتفاق دیگر اهل حل و اهل عقد ضروری نیست و فرق میان این قسم و
 استخلاف وصیت بدینوجه است که در اولین مفوض الیه شخص معین باشد پس اگر در حیات
 بود نافذ است از جهت بقاء اختیار و حقیقت که او را استخلاف و ولیعهد گویند و اگر بعد
 از وفات بود او را وصیت گویند و نافذ نیست از جهت عدم بقای اختیار و حقیقت و در قسم
 اخیر تعیین شخص نباشد و درین صورت یعنی جائیکه تعیین امامت یا خلافت بعد از موت
 این خلیفه باشد: شروط امامت در آن شخص در وقت عهد کردن ضروری است
 حتی که اگر این شخص در وقت انعقاد این عهد نابالغ باشد باز در وقت موت خلیفه
 اول بالغ باشد آن عهد و انعقاد را اعتبار نیست تا آنکه تجدید معاهده نکرده شود و اگر بعد از
 امامت برای شخصی غائب کرده شود پس اگر این غائب معلوم الحیات بود درست است
 و اگر مجهول الحیات بود جائز نیست و اگر دو شخص که مستجمع شروط بودند در امر امامت منازعه
 کردند آیا ایشان قریحه خواهند کرد و با اختیار است اهل حل و عقد را که یکی از ایشان را
 منتخب کنند درین امر اختلاف است اصح قول خبر است

یعنی غلبه کردن یک شخص بر یعمه عساکر و اموال بر اوطان و علاقه‌های ایشان برای غرض امامت
 و سلطنت و تسلط وی بر ایشان بلا اختیار و این قسم غالب الوقوع است درین ازمان اخیر
 از جهت احاطه خواهشات نفسانیه بر نوع انسانی و در قریب تمام این قسم از شرط مذکور شرط
 نیست پس اگر شخصی صورت موت سلطان یا دیگر حالت بر اوطان اهل اسلام غلبه کند
 و خود را بلا بیعت و اتفاق بذرائع متهر و تسلط امام و بادشاه سازد و امامت و بادشاهت او صحیح و
 منعقد گردد واجب احکام امامت و سلطنت مانند اقامت جمعه و اعیاد و اخذ عشور و
 صدقات از دست او صحیح باشد خواه قریشی یا دیگر عربی جامع شرط باشد و یا جمعی غیر مجتمع
 شرط باشد و خواه عالم عادل باشد یا فاسق جاهل باشد در ققادی در مختار و حاشیه
 ورد المختار مذکور است که وسیع ائمه المتغلبین بالافعال الفی و این مطلق گفته و
 همچنین در شرط جمعه که یکی از ان امام است تعمیم کرده که عادلان او ظالماً بلکه در جامع الرموز
 درین مقام نوشته یعنی خاص در حق امامت جمعه و اعیاد گفته که و الاطلاق مشیر الی ان
 الاسلام لیس بشرط یعنی اگر کافری تسلط و غلبه کند بر اوطان اهل اسلام و خود را بادشاه سازد
 پس احکام متعلقه امام از دست او جاری کردن درست است تا که جرم در اجرای احکام
 عائد حال مسلمین نگردد پس در صحت امامت تغلب مسلمان چه شک استباه است
 البته علماً و صلحاً و اضروری است که سیر و لوازم امام را بر وظایف کرده تا بران عمل کند -
 و اگر شخصی امامت بقهر و غلبه منعقد گردید و شخصی بگزید و استبداد و غلبه کرده او را مغلوب
 ساخت پس متغلب ثانی امام است و اول مغزول گردید و اگر امام اول بذریعہ بیعت

در قریب تمام این قسم از شرط مذکور شرط نیست

سیت
 ن عفا
 ترا
 منتخب
 سم و
 حیات
 اگر بعد
 در قسم
 موت
 ست
 فقه
 از غلبه
 ست
 سنا
 را

مسلمین امام گشته بود پس بوجبه مغلوب مغزول نگردد و ثانی امام نشود مگر اهل
 اسلام را جائز است که با ثانی سلوک امارت کنند برای دفع فتنه و انسداد فساد و اگر امام نفس
 خود را از جهت پیری یا مرض بیماری مغزول سازد عزل او درست است و بلا عذر درست نیست
 لکن اگر شخص دیگر را پیش از عزل خود والی ساخته ولایت او صحیح و معتقد است و اگر بعد از عزل بود
 درست نیست و اگر شخصی سلیم الاعضاء امام کرده شده باشد پس عرض آفت جسمانی مانند
 کوری و کوری و کنگری زبان و جنون و مرض کثرت ذبول و سیان قابل عزل گردد و بسبب
 ثقل سمع و لکنت زبان مغزول نگردد و اگر در اطراف و کناف سلطنت امر او بآب
 مقرر کر باشد بموت و عزل او آن عمل مغزول نگردد و الله اعلم ۱۳

تتمه تکملة مسدود

واجب است بر اصل اسلام اطاعت امام در او امر و نوای عادل باشد یا ظالم و واجب است
 بر علما و صلحا حبس و نصیحت او تا بآزاد گردد از مظالم خود - و جائز است که خوانده و گفته شود
 اورالفظ امام یا خلیفه و یا خلیفه رسول الله مگر خلیفه الله گفتن جائز نیست که این لفظ
 مختص به انبیاء علیهم السلام است چرا که خلفاء و راشدین رضی الله عنهم خود را خلیفه الله
 گفتندی و نوشتندی - و اگر امام فقیر باشد جائز است او را گرفتن از بیت المال بقدر
 کفایت مناسبه خود از ثنایاب و دواب و ماکول و مشروب خود و غیره ضروریات
 و اگر غنی باشد و امامت را بغیر از عوض نمیکند بقدر اجرت مثل گرفتن درست است
 و این امر مفوض است به اهل رای آن وقت

خدمات لازم بر امام یا پادشاه وقت اینست

که نگهبانی دین مطابق اصول و فروع مقرر شرع شریف کند و حفاظت حقوق مستأجرین خارجیه و داخله با احتیاط تمام کند و قطع خصومات رعایا بانصاف کامل نماید و نگرانی مقامات خطر درونی و بیرونی و حسدات بصفائی کند تا که مسافری و تاجرین را در آمد و رفت تکلیف نرسد و در احوال غربا و مساکین و یتامی و بیوگان بتخصیص نظر پرورش کند و معالجه بیماران بلاعربی و تکفین و تجهیز اموات بلا وارث از بیت المال کند و اقامت حدود و زواجر نفیسه و مالیه حتی الامکان فرو نگذارد و در هر علاقه حکام باتمیز و قاضیان بانصاف برای اصلاح امور رعایا مقرر فرمایند و در احوال ایشان وقت بوقت تجسس نمایند و نیز در هر علاقه محتسبان معتدین مقرر فرمایند تا که در احوال بلاد و قوارخ نظر کنند و گز و میزان و پیمان و نرخ بازاریان و تاجران را ملاحظه نماید و رزق و کفایت جمله متعلقین را از بیت المال حسب حیثیت و لیاقت مقرر فرماید و در استغاثه مستغنیان یحیی تغافل و تهاون روان ندارد و در وقت نقل و حرکت افواج رعایا تکلیف و مظالم روا روان ندارد و در حالت طاقت قدرت و استعداد با دشمنان خدا مجاهده و مقابله کند غرض اینکه در جمله امور حتی الامکان تجاوز از حد و در شرع محمدی نکند و ازین تحقیقات سابقه معلوم گردید که ولایت والی ممدوح ما از قبیل قسم اخیر است یعنی از قسم استیلاست چرا که رعایای او اقوام افغانان یوسف زری اند و جبلت قدیمی افغانان اینست که آمد و وجود ایشان از مخالفت و طغیان و بغاوت و منافرمانی معجون گشته که گاهی تروا

و حکومت والی خود اتفاق نمیکند و غالباً بلکه علی الدوام در وقت فست و یافتن طاقت از
 انقیاد روگردانی میکنند لهذا حاکم و والی ایشان را بغیر از استیلا و چاره دیگر نباشد چنانچه از
 ملاحظه تواریخ ایشان روشن و هویدا میگردد و چونکه ولایت این والی مدوح از قبیل قسم استیلا
 گردید پس فوات شروط امامت بسبب بودن او عجمی الاصل و ناخوانده و لگنت زبان و گرانی
 گوش و جور عمده او و مخالفت او در بعضی امور از قوانین شرع شریف منحل بصحت امامت او نگردد
 بلکه امامت او درست و صحیح است و آنچه لوازم امامت است از اقامت جمعه و اعیاد و ذکر و دعائی
 او در خطبه و اخذ عشور و صدقات از دست او درست و صحیح است اگر چه امور ظالمانه نفس او و عمده او
 از قسم جسد نم نامشروع از رعایا و غله خوری بر ایشان و علف و بزه اسپان و دیگر قسم
 نواب و حبایات ناجائزه رسمیه و عرفیه بنا چاری و نا علاحی جمله ناجائز و نامشروع و ظلم
 و بی انصافیت و این قسم والی و بادشاه را بادشاه عادل خلیفه اسلام و مسلمین نباید خوانند
 لکن از صحت امامت او انکار هم نباید کرد البته او را بادشاه وقت مقرر باید کرد تا در اجبه
 امور عیشیه متعلقه والی اسلام یا امام مسلمین توقف و تعطیل نیفتد و نیز بر مالکان مذایع و اراضی
 تکلیف اعاده عشور و صدقات اموال ظاهره عائد و راجع نخواهد شد اگر چه در مصارف زکوة
 صرف نشود لکن چون مالکان در وقت دادن نیت صدقه بر ایشان بکنند هم بحیث فقر ظلم
 سلاطین این زمانه بر مالکان اعاده نیست مگر احتیاطاً نه بنی که خیلی از خلفاء بنی امیه و مروانیه
 گونه گونه مظالم قتل ساقا و علماء پیشه خود ساخته بودند و علماء آنوقت که غالباً از صحابه کرام
 و تابعین بودند انکار از امامت ایشان نکرده اند بلکه جمله امولای امامت را از دست ایشان

قرار داده اند و همچنین بعضی از خلفاء عباسیه بعد از خلی از اهل حق را بسبب انکار ایشان از خلق قرآن که
 خلاف عقیده جمهور اهل اسلام است بقتل رسانیده اند و یا وجود این نظام محکم را از اهل اسلام از خلافت
 ایشان انکار نسبت پس سید است که بعد از ملاحظه تحقیقات گذشته منکر صحت امامت والی مدح را
 برای انکار خود بچگونه حجت بغیر از تعصب و هوای نفسانی یا سوای جهل و نادانی نخواهد بود مگر دو وجه ظاهر که
 باعث انکار منکرین خواهد بود : اول اینکه رقبه حکومت او که است که موجب استحقاق نسبت امامت
 نخواهد بود دوم اینکه قدرت او از نفوذات خود بالاستقلال نیست بلکه از جهت استمداد سربکاری
 بر طایفه است جواب سوال اول این است که در هیچ کتاب کتب شریعت محمدی بتیظرنیامده
 که برای انعقاد امامت اسلامی نصاب یا مقدار رقبه معین کرده باشد که در صورت کمی از آن
 والی منصوب یا متغلب استحقاق منصب امامت نگردد و اگر بالفرض و التقدير دیده شود آن مخالف از شرع محمدی
 خواهد بود نه مبنی که خلیفه اول در امت محمدی باتفاق که حضرت صدیق اکبر ابو بکر صدیق رضی الله عنه
 رقبه حکومت او از دار الخلافت مدینه منوره در ملک حجاز باعتبار حاصل و مردمان به نسبت رقبه حکومت
 این والی مدوح بمراتب کثیره کمتر بود با وجود آنکه خلافت او منصوصی و اتفاقی است قطعاً و یقیناً
 و جواب سوال دوم اینکه وقتی که والی اسلام را طاقت مقابله حاکم غیر مسلم باشد از جهت عدم کفایت
 لشکر و خزانه و نبودن سامان حسب پس در آن وقت بادشاه اسلام یا اقوام مسلمانان را مصالحه و صلح
 و آشتی کردن بلا معاوضه یا بمعاضه گرفتن جائز است و نیز گرفتن فتوحات و هدایات از دست
 حاکم غیر مسلم یا قبول ضیافت او و قتیکه خنل و مضرب اصول و فروع اسلام نباشد در کتب حدیث
 و سیر رسول مقبول صلی الله علیه و سلم مرقوم است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در ابتدای

نسخ کتب
 مدینه ملاحظه باید کرد

اسلام قبل از هجرت با اقوام کفار مشرکین و اهل کتاب روش مسالمة و معالجه کردی و بعد
از هجرت و نمودن بعضی جرگه های ایشانرا ملاطفت کردی و دل داری و ضیافت فرمودی و مخالف و پدا
یای ایشان را قبول فرمودی تا باعث تالیف قلوب ایشان گردد - چنانچه یکبار دشاهیه بود
موقوف نام سه چیزهای قیمتی پیش بها با آنحضرت صلی الله علیه و سلم بطور تحفه و هدیه فرستاده
بودند - اول سیف ذو الفقار یعنی شمشیر خداوند سوارانها چرا که قریب دسته او در تیغ او سه
سوارانها بودند بقدر سوراخ انگشت پیر چیز که ضرب او رسیدی از او در گذشتی دویم
مرکب لؤل که مادیان یا بغله خاکی رنگ بود بنا بر اختلاف که در کوه و بیابان مانند آب دریا
یکسان هموار رفتی سویم یک کنیزک نفیس بی بی ماریه قبیله که علاوه از حسن صورت
و نشنگی شیر عالمه کتاب تورا بوده پس آن حضرت صلی الله علیه و سلم آن تحفه و هدیه را
بغرض استیلائی قبول فرموده ذو الفقار و لؤل را بجناب عالمی مرضی کرم الله تعالی و هم بخشیدند
و حضرت ماریه قبیله را در سلک ازواج مطهرات خود منسلک فرمودند که جناب سیدنا
شهراده سید ابراهیم صاحب فرزندار جمیع جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم از
نتایج آن عقیقه بود - و همچنین امیر المؤمنین جناب عمر فاروق رضی الله عنه را در ابست
فتح بعضی صوبهای ملک شام یا امپراطور شاه اسطاکیه هر قل نام که عیسائی مذہب بود تجوز صلح
شده بود باز در وقت ترقی و زیادت اقتدار اسلام و یقین خدایان مخالفین طرح
جهاد را پیش کرده شده بزمام و نشان مخالف اسلام خط نسخ کشیده - همچنین دیگر
خلفا و ملوک اسلام بمناسبت وقت با حکمان غیر مسلم صلح اختیار کرده اند بنابر آن

بنابران والی ممدوح ماکه در حکمرانی و فرمان روائی خود کامل خود مختاری بدست آورده و در گوشمالی سرکوبی دشمنان و باغیان از نفس خود صفاقت دار و اختیار است اگر با سرکار برطانیه مصالحت از جهت کم طاعتی اهل اسلام اینو احمی کرده باشد یا از معاوضه ساختن سرکهای سرکاری در قبه حکومت خود گرفته باشد و یا بوجه نگرانی و ذمه واری امن و امان در وقت آمد و رفت افواج سرکاری در ریاست و مملکت او که از فرائض هر حاکم است در قبه حکومت خود چیزی رقم سالانه قبول کرده باشد مگر بسبب این وجوہات و عوارض ضروری الوقت و مناسب الحال در صحت ولایت او و انعقاد امامت او هیچ نقصان و خلل متوجه نگردد و اگر بعضی از علماء وقت ازین امر ممانعت بلا دلیل کنند و مدافعت بلا حجت نماید قول ایشان قابل اعتبار نخواهد بود چرا که درین ایام میان این حکومت و والی ممدوح ما و میان سلطنت سلامی کابل در حق سلوک و تعلقات دوستانه سرکار برطانیه بمناسبت حال و مصلحت هیچ فرق نیست

پیش روی بیان وزارت و شروط آن و اقسام آن

بدانکه قاضی القضاات ماوردی در کتاب احکام سلطانیه وزارت را بر دو قسم قرار داده اول وزارت تفویضی دویم وزارت تنفیذی وزارت تفویضی انیکه امام وقت شخصی را وزیر مختار اختیار گرداند و تفویض امور سلطنت ب فکر و رای او نماید و درین قسم آن شروط و رعیت که در امام مرعی باشد چنانچه سابقا ذکر شده بغیر از تعیین نیست که آن درو شرط نیست بلکه درو شرط دیگرست که در امام مرعی نبود و آن این است که در باب تدبیر حرب و مقابلات و تحصیل خیرات و غیره محاصل هوشیار و تجربه کار باشد و این قسم وزارت حاصل میشود

بدادن اختیارات عامه یا خاصه مانند وزارت داخله یا خارجه یا ملکی یا فوجی یا مالی یا انتظامی
و همچنین حاصل میشود بلفظ وزارت و نیابت و غیره الفاظ تفویض و اختیار مناسبه وقت و احوال
و عرف و زبان - و هرگاه که وزارت صحیح و مستعد گردید پس لازم است بر وزیر مقابل امور گذشته و موجوده
و آینده و اصلاح مفاسد متوجه امامت و رعیت و اطلاع امام خود بر جمله امور عارضه و حاصل
او را جمله اختیارات مگر بغیر از سه چیز - تفویض امامت و وزارت با امام دیگر و وزیر دیگر و استغفا
امت و رعیت از امام و امامت و عزل آن که اشخاص که اقامت کرده باشند بلا سبب و عیب و مرضای
امام - و امام را ضروری است که در افعال اقوال و تعلیل و تکرانی و امتحان کند تا غفلت او موجب
مظالم رعایا و خرابی سلطنت نشود - قسم دوم وزارت تنفیذ است و آن اینکه بادشاه وقت
شخصی را برای اجراء احکام صادره خود مقرر گرداند و این قسم وزارت شرط نیست حسیه و علم
و اسلام و معرفت به امر حسد و ب و غیره مگر شرط است اینکه امین غیر خائن باشد و صادق الاخبار
و قلیل الطمع باشد تا مردمان را به اخبار کاذبه یا بر شونت ستانی بر باد نسازد و وزیر اول را
تصرف در احوال بیت المال جائز نیست بعرف و اخذ در وقت ضرورت دوم را و جائز است بادشاه
تأتم کردن دو وزیر یا زاده از ان بقدر حاجت و اولی علم بالقصواب

بخش نهم در بیان امارت و اقسام آن

بدانکه امارت بر دو قسم عامه و خاصه عامه آنکه بادشاه وقت شخصی را
از جانب خود بر اقلیمی یا بر شهری از جانب خود امیر مطلق گرداند بدلتعین و تخصیص پس
جائز است او را تصرف در جمله امور راجعه به سلطنت و لازم است بر او نظر و تامل در امور رعیت

رعیت و بدیر جوش و تقدیر رزاق لازم متعلقین از رعایا و عساکر و قضا و اجرای جبرائیم حرج
و قصاص و تنقیح حقوق مستحقین و اخذ مظالم رعایا و رسانیدن آن بمستحقین و اقامت
جمعه و اعیاد و استخلاف دران و امارت خاصه نیکه بادشاه وقت شخصی را در کاری معین
صالح بیاگر داند مانند تدبیر پیش یا انتظام قوافل حجاج و یا مطلق قوافل حسدی و غیره
پس تصرف او در دیگر امور نافذ نیست بلکه مخصوص بدین امر است :

بجهاد در این برین اهل و باطن و احکام فقط

اگر چه این اباحت در کتب فقه و غیره فنون شرعی بکمال تفصیل مذکور است لکن چونکه سلطنت
بدین امور آویزش نیافته اند لهذا قدر احوال ایشان درج این صحیفه گردیده تا ناظرین مستعین
این کتاب را موجب اندک بعیرت باشد بدانکه مجاری آن کفار اند که بیرون از رقبه حکومت
اسلامیه متعدد مجاربه و مقابله باشد پس اگر والی اسلام یا اقوام مسلمین را طاقت مقابله و مغلوب
کردن ایشان باشد جهاد با ایشان فرض کفائی است و اگر آن مجاری بر رقبه حکومت اسلام
یا اقوام مسلمین دست اندازی کنند جهاد کردن با ایشان فرض عینی گردد پس هر کس از
مرد و زن و بنده و آزاد صرف کردن کوشش و طاقت بدنی و مالی خود درین موقعه قطع است
و بتقدیر غلبه کردن بران کفار مال ایشان غنیمت است و اسیران ایشان غلامان
و کنیزان اند اهل اسلام را و بر ملک ایشان دست اندازی نمیکنند و بتقدیر آویزش با
ایشان قطعاً ذلت و خجالت مسلمین باشد پس در این صورت مقابله کردن و آویزش نمودن
درست نیست چرا که در صورت قائم کردن یک حکم اسلامی که آن هم داخل امید کام یابی نباشد

هزار نفر از اسلامیه باشند بهم و احراق مساجد و مصاحف و تهاجمات اسلامیه خلاف اصول
 شرعیه و قوانین عقلیه است بلکه در مثل این صورت مصالحه و مصالحه و ریاست پخت
 رسول الله صلی الله علیه و سلم با وجود کمال امداد و رهایی در ابتدای اسلام صورت مسالمت اختیار
 فرموده بودند - مضامین قرآن کریم و واقعات آن نبوی و صحابه را ملاحظه باید نمود
 و مرتدین آنانکه بعد از قبول اسلام اصحابی یا عارضی باز با فرموده انند نعوذ بالله منها حکم ایشان
 در شرع شریف محمدی اینکه اولاً شک شبیه ایشان بخوبی زایل کرده شود که بکدام وجه از اسلام
 پاکی اعراض کنند بعد از آن اگر به اسلام راجع شدند بهتر است ورنه قتل کرده شود و زوجه
 مرتد و زوج زن مرتده فی الحال از وجود است و اگر کافر زن و شوهر با اسلام مفتر گردید
 دیگر اعضا اسلام کرده شود اگر انکار از اسلام نمود بعد از آن بطلان نکاح ایشان شود
 و مرتد را در ارتداد خود گذاشتن درست نیست بلکه فروع اسلام راجع کرده شود یا قتل کرده
 شود و اگر درین حالت ارتداد بمرد یا قتل کرده شد پس مالی که در حالت اسلام کسب
 کرده باشد و ارث مسلمان بگیرد و آنکه در حالت کفر کسب کرده باشد و ارث کافر و بگیرد
 اهل ذمه یا ذمیان آن کفار را گویند که بپادشاه اسلام یا قوم مسلمین عهد و پیمان
 کرده باشد که در ملک شما و بی شما سکونت و بود و باش میکنم و از اراضی خود خراج
 و از سدهای جزیره بدیم چنانچه امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله عنه بعد از فتح ملک
 شام در علاقهای حمص و فلسطین و دمشق و غیره با احمالی آنها که یهودیان و عیسایان
 بودند این عهد و پیمان کرده بودند و بر املاک اراضی خود برقرار گذاشته بودند و همچنین

و همچنین سواد عراق که در خلافت فاروقی به غلبه فتح شده بود و حکم اهل ذمه یا زمینیان یا هندوان
چنانچه در عداقه ریاست والی مدوح مایاد دیگر نغانستان و یاد دیگر اوطان اهل اسلام بود و باش
میکند این است که سر و مال ایشان محفوظ و بامؤمن است بلا وجه تعرض کردن بر ایشان حرام
و مناصفه ایشان در میان خود ایشان یا با اهل اسلام بطریق انصاف اسلامی لازم است و ایشانرا امتیاز
و جدائی در لباس و خانه های خود و مرکب منبع آب اگر ممکن بود ضروری است و بتقدیر مخالفت محتسبا
لازم است که ایشانرا منع کرده تغذیر بدید و همچنین منع کرده شوند از نوآباد کردن عبادت خانه خود
و بت خانه خود در بلاد مسلمین و اگر در دست ایشان قدیمی مانده بود برقرار گذاشته شود و همچنین
منع کرده شوند از آشکاره کردن مناهای اسلام ظاهرا تا اهل اسلام بدان اعتبار نگیرند مانند
سرود و شش ظهرا و بیمار پرسی هندوان جائز است به اراده که الفت و رغبت او به اسلام پیدا
شود مگر تغذیر و فاتحه خوانی جائز نیست و اگر اتفاقی طور و یا بنا چاری برین امر شخصی متبادر گردد
از استعمال آن الفاظ احتراز کند که رجوع آن بمغفرت باشد الله تعالی جل شانبه فرموده است
مَا كَانَ لِلْكَافِرِينَ أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ
قُدْبًا یعنی نیست جائز یغمبرا و انا نرا که ایمان آورده اند که ایشان طلب مغفرت کنند برای
مشرکان و نیز اجابت دعوت و خوردن طعام ایشان جائز است مگر خوردن مذبوحات
ایشان حرام قطعی است و احتراز از مالعات و میوه های خود ساخته ایشان از قسم احتیاط و
تقوی است و از اراضی ایشان خراج گرفته شود یعنی بایه غله فصلانه و این را خراج مقاسم گویند
که بطاقت زمین گرفته شود و نصف حاصل نهایت طاقت است یعنی از نصف حاصل زیاده گرفتن

جائز نیست یا نقد بحساب جریب و این خراج موظف گویند و این را نیز مقداری معین در دین اسلامی نیست
 بلکه طاقت زمین و احوال مالک کاشتکار نظر کرده شود چنانچه در خلافت فاروقی بر اراضی سواد عراق بر سر
 هر جریب از فصل خود و در هر خراج سالانه بود و از گندم چهار درهم و از دشتان و قصب الشکر شش درهم
 و از باغ تمر یعنی نخلستان ده درهم بود و از دشتان زیتون که تیل قیمتی از آن کشیده میشود دوازده درهم
 بود و جریب اسلامی فاروقی شصت گز و شصت گز مربع زمین را گویند و اگر اسلامی فاروقی یک ذراع یعنی
 یک دست از سر انگشتان تا بند ساعد و یک قبضه و یک انگشت است و دیگر گزهای اسلامی ازین مقدار چندان
 مغیر نبودند بلکه بقدر یک انگشت زیاده و کم بودند مشهورترین این ها و ذراع هاشمی فیض فاروقی یوسفی
 مأمونی و صاع پیمانه اسلامی فاروقی چهار سیر شرعی بود که بحساب زمانه حال سیر اسلامی پناوری میرسد
 و سکه درهم و دینار اسلامی غالباً در میان وزن یک مثقال تا نصف مثقال بود و مثقال وزن بیست قراط
 و هر قراط وزن پنجم دانه خورا گویند مگر درین باب از جانبین اسلام مقداری منصوصی معین نیست بلکه با
 وقت را اختیار است که تقدیر گز و سیر و پیمانه صاع و سکه درهم و دینار باندازه خود و مناسب وقت کنند
 البته نگرانی این اشیا وقت بوقت بذریعه محتسب از ضروریات است تا عاقله مسلمین را از دست تاجران
 و بازاریان منظمه بخاره نرسد غرض آنکه اصل اصول اسلام این است که حق تلفی خدا و رسول با خلق
 الله در باب فرزند خود جائز نیست و ظلم و بی انصافی در حق کفار سعادین هم جائز نیست درین باب
 فرمان فاروقی بزبان عربی بعد از نبوت المقدس با اقوام یهود و نصاری ترجمه نقل کرده می شود
 هَذَا مَا أَعْطَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ مِنْ خَزَائِنِ بَنِي إِسْرَءِيلَ
 امان است که بنده خدا حضرت عمر امیر المؤمنین با اهل بلیا داده بود داده ایم ایشان را امان برانفس

ایشان و اموال ایشان و گرجهای و صلیبهای ایشان و بیمارستانهای ایشان و در گرجهای ایشان
سکونت کرده نمیشود و ویران کرده نمیشود و نه در آن نقصان کرده میشود و نه در مال ایشان دست انداز
و نقصان کرده می شود و نه ایشان را ضرر جانی و مالی رسانیده شود و بر ایشان لازم است که از زمینهای
خود خراج و از روس خود جزیه بدهد تا آنگشتاب امان پس معلوم شد که رعایت حقوق معاهدین با
اهل اسلام برابر است و از روس اهل ذمه یعنی از هساری هندوان جزیه گرفته نشود و جزیه در حقیقت
جسأ محاربه ایشان است که با اهل اسلام کرده باشند حقیقتاً یا حکماً یا جزاء و بدل این قتل ایشان است
چرا که بقبول کردن جزیه ایشان از قتل آزاد هستند و اصح این است که جزیه بدل محافظه معاهدین
واجبست مناصفه بادشاه اهل اسلام است و دادستانی مظلومین ایشان از ظلمه قوم ایشان و دیگر
اقوام و این وجه آخری قرن شرع و قیاس است چرا که از تواریخ فتوحات اسلامی فاروقی
ظاهر است که وقتی که بعد از فتح اول ملک شام بوجه بغاوت اقوام و تحریک بادشاه عیسائیان هر قل نام
که بردار الحلافت انطاکیه که قابض بود فتنه عامه برپا شد صحابه کرام رضی الله عنهم بفرمان امیر المؤمنین
عمر فاروق رضی الله عنه جانب مغربی شام را خالی کرده بدشوق جمعیت خود مرتب کردند پس سالار فوج
حضرت ابو عبیده ابن جراح که از صحابه کبار و عتبه مشهوره علیه السلام رضوان بود گاهی که از علاقه حمص شام
اراده و سپس فرمود بعد از مشوره اهل مشوره باشند گان حمص را که یهود و نصاری بودند فرام
کرده و خسران بیت المال یعنی حبیب بن مسلمه را فرمان داده که اهل حمص را رقم جزیه گرفته شده این
سال باز پس بدهید ایشان گفتند که ما بالکل تقاضا نداریم چرا که سلوک حکومت شما در مانهایت
موزون و بالانصاف بود در جواب فرمود که جزیه گرفتن ما بدله حفاظت شما بود از دشمنان

والصاف مظلومین از ظلمه قائم کردن امن در شما و چون این امور فی الحال درست مانده پس جزیه گرفتن
حق باینست پس معلوم شد که تسمیه جزیه وجه آخری مناسب تمام دارد و در جزیه از پنج ارکان خیریت
و ناچاری است صیغه جزیه و عاقد و مقصود علیه و مکان انعقاد و مقدار جزیه پس صیغه
تقرری جزیه اینست که بادشاه اسلام هندوان را بتقریر یا بدریعیم تحریر مخاطب و آگاه کند که شمارا
اجازت سکونت دار اسلام نیست هر آنکه شمار مقابل هر سال بمقدار سالانه جزیه اسلامی او نمکند
و ایشان قبول کنند بقول یا بفعل که سکونت ایشان بعد ازین اطلاع دلیل رضاست و عاقد
جزیه نباشد مگر والی اسلام یا آنکس که او را از جانب تفویض کرده باشد پس اگر یکی از رعایا یا
بغیر از تفویض والی تقرری جزیه کند درست نیست و مقصود علیه اهل ذمه یعنی هندوان باشد
بشرط عقل و بلوغ و حریت و ذکوریت پس مجنون و نابالغ و بنده و زنان اهل ذمه
جزیه نیست و همچنین برکور و لنگ و رامیتارک الدنیا و شیخ فانی که ایشان طاقت محاربه
ندارند جزیه نیست و شرط پنجم مقصود علیه اینست که آن ذمی از جنس اهل کتاب باشد
یعنی یهود و نصاری و یا مجوسی و یا بت پرست عجمی چرا که برست عربی و بر مرتد اسلام
تقرری جزیه نیست چرا که ازین هر دو قسم قبول کرده نه شود مگر اسلام یا قتل و مکان انعقاد
و جزیه دار اسلام است چرا که ایتامی آن در حجاز و یمن شده بعد از آن در عراق و شام
و غیره بلاد اسلام جاری شده پس اگر حربی مستامن از وطن کنفاری برای تجارت یا دیگر
امر آمد و رفت میکند بر تقرری جزیه درست نیست و مقدار جزیه بر فقیر و تاجر یا کسب کننده
بر هر سه دوازده روپیہ سالانه که باین حساب چهار روپیہ سالانه انگیزی می شود و بر متوسط

الحال بیت چهار روپیه شرعی سالانه نهاده شود و بر بند وی توانگری را سن چهل و هشت روپیه
 شرعی سالانه گرفته شود که بیش از نوزده روپیه انگریزی سالانه می رسد و غنی در اینجا آنکه طاقت سه هزار در هم
 شرع دارد و متوسط الحال آنکه طاقت دو صد روپیه شرعی دارد و فقیر آنکه کم ازین دارد و این قول
 امام کرخی است و برین قول فتوی و اعتماد است و جزیه هندوان در حق والی اسلام بشطیکه در گرفتن
 او از حد و مقرر مسطور تجاوز کرده نشود طیب حسن اموال و در عرف سلطنت اسلامی که بلخ سینه
 این قسم اموال را عین المال گویند که بمصارف مخصوصه صرف نمایند و باغیان قومی باشند از اهل
 اسلام که از اطاعت و انقیاد امام حق انحراف و اعراض کرده باشند و حال آنکه اعراض ایشان بنا
 بر تاویل باشد پس اقوام غیر مسلمین را باغیان گفته نشود و همچنین قومی را از اصل اسلام
 که انحراف کنند از ان امام که اطاعت او شرعاً لازم نباشد بوجه ظهور بوجبات عزل در و باغیان
 گفته نشود و همچنین اگر پادشاه غیر مستوفی شروط متغلب باشد و در وقت سلطنت او ایشان
 اتفاق برضا بر سلطنت او کرده باشد پس در وقت زوال غلبه او انحراف ایشان بغاوت شمرده نشود
 بلکه در وقت غلبه او سلطنت او صحیح است و احکام امام بر و مرتب است و بتقدیر مخالفت اقوام از و
 اختلاف و مقاتله ایشان در میان خود مقاتله و دو طائفه است از اهل اسلام و هر دو طائفه درین مقابل
 و مقاتله مستحق عقوبت هستند پس عامه اهل اسلام را که ازین دو طائفه خارج باشند ضروری و باجاری
 که این هر دو را نصیحت کرده میان ایشان صلح کنند و اگر ایشان قبول نکردند بایکی مدد نکنند و رنه
 در عقوبت لایقه ایشان شامل شوند الله تعالی جل شانیه در کلام مجید فرموده **وَإِنْ طَائِفَتَانِ**
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا لَا تَسْلَحْوَا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَمَا تَلُوا

الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيئِي إِلَىٰ أَيْدِي اللَّهِ ۖ يَعْنِي اگر دو طائفه از اهل اسلام در میان خود مقاتله کنند
 پس شما ای اهل اسلام دیگر - در میان ایشان کوشش کنید و فتنه و فساد ایشان دفع کنید
 پس اگر شمار معلوم شد که یکی از ایشان بغاوت کرده بود بر دیگری چنانچه در یک طائفه امام حق
 لازم الانقیاد موجود بود که طائفه دیگر را نسبت بغاوت بموجب شرع محمدی درست پس از جانب
 امام حق بآن طائفه باغیہ جنگ کنید تا آنکه باغیہ بجانب قبول کردن حکم خدا و رسول و اطاعت امام
 حق رجوع کنند فَإِن فَاتَتْ فَأَتِ الْيَتِيمَ إِذَا يَتَلَوُا وَلَئِن لَّا يَدْرُوا فَلَا مَنَاسِبَ لَّكَ أَن تَقْرَأَهُ لِقَوْمٍ يُغَيِّبُونَ
 اَلْمَقْصِدُ لِذَلِكَ ۖ يَعْنِي اگر طائفه باغیہ از بغاوت خود رجوع کردند و باطاعت امام حق متقاد شدند
 لکن با طائفه امام حق مخالفت در رعایت حقوق داشتند پس شما ای اهل اسلام منصفین در
 میان ایشان صلح بعد از انصاف کنید چیر که الله تعالی انصاف کنندگان را دوست میدارد و
 یعنی امام حق و طائفه او را از نفس منصبیه خود در رعیت آگاه کنید که تجاوز از حدود و حدود الله تعالی
 نکنند و طائفه باغیہ را از لوازم فرمانبرداری آگاه کنید تا که فتنه فروشنند و اصلاح مسلمین
 پدید آید بَارِئُ اللَّهِ تَعَالَىٰ شَانِهِ دَر بَابِ صَلَاحِ بَيْنِ الْمُؤْمِنِينَ تَاكِيدُ فَرْمُودِهِ كَمَا أَنَّ الْمُسْلِمِينَ
 إِخْوَةٌ فَأَتِ الْيَتِيمَ إِذَا يَتَلَوُا وَلَئِن لَّا يَدْرُوا فَلَا مَنَاسِبَ لَّكَ أَن تَقْرَأَهُ لِقَوْمٍ يُغَيِّبُونَ
 منان برادران دینی هستند پس شما ای مؤمنان منصفین در میان ایشان صلح کنید
 و ترسید از خدای تعالی یعنی در تغافل ایشان اگر ممکن بود یاد تقویت فساد در میان
 ایشان ترجیح و امداد یک فریق امیدست که الله تعالی بر شمار حرم کند پس نظر انصاف و تأمل
 ملاحظه باید کرد که این آیاتهای کریمه بمطابقت سیاق و سباق و اخذ معانی صحیح در کدام موقع

نازل شده و مفهوم بغاوت شرعیه بتفسیر کتب مفسرین فقها در جمیع التبعات در کدام مقام صادق و درست
آید پس از آنکه تبیین است که از بعضی ابدان خشک تصوفین خام اندیش که برای ترقی اغراض نفسانی خود در
مضامین قرآنی را ذریعۀ کام یابی خود ساخته و اقوام افغانیه صواریت و باجوڑ و غیره را بخیالفت و الیدیر
اماده ساخته بنیاد فساد را محکم میکنند و طائفه والیدیر را مصداق آیت کریمه فان بغت ساخته عوام
الناس را تحریص جدال و تحریص قتال میدهند و این فعل مجرّم را بنام جهاد موسوم گردانیده ذهن
نشین و معتقد آن ساده لوحان سازند و مقتولین این قسم واقعات را شهیدان شمرده بلا غسل و کفن
دفن کنند و نیز حریت سبب تجاسر بعضی علمای طمع پرست که از جانب والیدیر بر این اقوام کشیده
حکم بغاوت می کنند چرا که امامت والی مذکور از قسم طایفه تغلب استیلاست بنحیث رعایت و
اجتماع شروط نه از قسم نصیب جامع شروط پس حق و انصاف اسلامی در مثل چنین مقابلات
و مقاتلات این است که هر دو فریق را نصیحت و اصلاح پیش کرده شود تا فتنه و فساد فرو شود و اگر عمل نکنند
پس نصیحت مؤمن کنار کشی است بموجب مقوله مقبوله یا حی یا قیوم یا ذا الجلال و الاکرام
عَلَيْكَ و اشراط تاویل در تعریف باغیان اشاره باین است که اگر آنحضرت ایشان را بلا و تاویل باشد
حکم باغیان از نفوذ بعضی تصرفات و منصب قضایان و غیره بر ایشان مترتب نمیشود و مثال تاویل
چنان باشد که جناب معاویه رضی الله عنه و طائفه او که از حضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه
مشموره او قتل شده و قاتلین او را می شناسد و بر استیفاء قصاصی از ایشان قادر است
و نمیکرد پس گاه که ایشان را صدق و حقیقت و پاکی او از عیوب مذکوره مانند شمس بود اگر دید
از بغاوت رجوع کرده فرمان برداری کردند حکم باغیان چنین است که امام و طائفه او با ایشان

ایمروا بنشین علی کرم الله وجهه بغاوت کرده بودند باین تاویل اختلاف کرده بودند

اولا تقریری و تحریری تصفیه کند و تاویل ایشان را جواب داده اند که اگر عمل نکردند و ایشان را طاقت
مقابله بود با ایشان مقاتله کنند و باغی کافر نیست مگر اهل عدل جبار و غیر آن کنند و اجرای احکام
شرعیه متعلقه امام مانند اعیاد و جمعه و نصب قاضیان و مفتیان و اخذ عشر و صدقات ظاهره از دست
ایشان جائز است تا که تعطیل احکام اسلام نیاید و عامه همین از اهل عدل امداد ایشان نکنند بلکه بایست
مغلوبیت ایشان بکار برند تا فتنه فروشنند فقط و الله اعلم بالصواب

تکمیل فرائض کتاب در بحث احتساب

بدانکه ای عزیز که احتساب بمعنای حساب کردن فرائض منصبی انسان است و در محاورات بمعنی تیار
و انکار هم استعمال میشود - پس اگر احتساب شرعی ازین محاوره مأخوذ شود بعید نخواهد بود چرا که
محتسب خلق الله را بر قواعد شرعی آماده سازد و از ارتکاب مناصی برایشان انکار کند - و محتسب
بر دو قسم متطوع و منصوب متطوع آنکه برای رضای خدای تعالی بنا بر حبلیت اسلامی خود
بنیاز تفویض و الی امر معروف و نهی منکر کند و این امر مختص بیک شخص نیست بلکه وظیفه هر مؤمن است
چنانچه آمده و آن که استطيع انک انک و الله اعلم بالصواب
یکی از شما ای اهل اسلام امری ممنوع را پس لازم است که بدل کنند آن امر را بدست اندازی خود
این مرتبه در حق سلاطین و امرا و ذوی الاقدار است و اگر طاقت دست اندازی نداشت
پس بدانان را بزبان خود - و این درجه در حق علماء است که وعظ و نصیحت و توفیه و تهدید
و عیدات در انجا پیش کنند و اگر این امر را هم طاقت نداشت از جهت ضیق وقت یا خوف
نفس یا مال پس باید که آن امر را بدل کرده انکار و یعنی دل خود بدین واقعیه معنوم و محزون

سازد که یکی از مسلمین برگزیده بتلا گردد و مستحق قهر و عذاب خداوند تعالی میگردد و محتسب منصوب
 آنکه والی اسلام یا جمهور مسلمین شخصی را برای اجرای امور شرعیه بر خواص و عوام اهل اسلام مقرر سازد
 و درین قسم شخص را بدیست که اجماع شرط ذیل باشد علم تقوی سیاست تا که بسبب جهل در مباح
 لکن نامشروع افراط و تفریط و اجتناف و از وجه فسق خود بمناسبتی و منکرات از جهت ضعف ایمانی و یا
 بسبب طمع دنیوی رضامند نشود و نیز از جهت نبودن رعب و داب و همیت در چشم مردمان و در عزت
 و وقاری باشد تا که از خوف او تجاسر منکرات نکنند و وقتی که تفویض احتساب بدو کرده شود و از تقریر
 اعدوان او را آگاهی داده شود چرا که بغیر از اعدوان انجام رسانی احتساب از مشکلات است پس اگر
 ذبی علم باشد واقفیت قوانین عیشیه او را کافیست و اگر ذبی علم نباشد و از جهت ضرورت غیری علم
 مقرر کرده باشد استفتاء و استمداد علماء و هر نامه او را تفویض کرده شود و برای یاد داشت و سهولت
 استحضار باید که فهمت فرائض منصبه احتساب او را ادا شود که مشتغل باشد بر نگرفتنی سنای و
 منکرات خواص و عوام و شوارع و اسواق و تاجرین و مسافران در محافل و مساجد و مصائب
 و عساکر و سگها و مقادیر و موازین و عقود و فسوخ و کثرتان و غلامان و غیر حقوق و عبادت
 و معاملات دنیوی و دنیوی و بر انواع مناسبتی تفویض تقدیر سازد و جزا کرده باشد و علاوه ازین احتساب
 عامه احتساب بر خواص است ادا کرده باشد از انجمله احتساب بر والی اسلام است که بعد از استقامت
 عقیده صحیح باین شراعی علمی عملی باشد که این امر موجب کامیابیست بیت توهم کردن حکم و در پیچ
 که کردن پیچ از حکم توهم پیچ و در استفسار احوال رعایا جند و جند کامل کند حتی المقدور استثناء
 مستغنیان را گوش گذارد خود کند و کم از کم در شب و روز یک دفعه در دربار عام یاد در خروج و بروز

خود عوام رعایا را اجازت دهد و از آن دخل عام عوام الناس را آگاهی دهد چرا که یکی از اسباب
 عزال حضرت خالد بن ولید فاتح شام از جانب سیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله عنهما این بود که بدر
 بار خلافت این سخن رسیده بود که عرض سائلین را بخود نمیشنود ^{شومیم} اینکه در تذکر استغاثه
 مستغیث بلا تحقیق شتابی نگیرد بلکه اولاً از بصیرت و تجربه خود صدق و کذب آن استغاثه نموده
 بعد از آن بقوا عد شرعی و عرفیه توجه نماید چرا که با اوقات مستغیث در استغاثه خود پیشروستی کند
 که نتیجه آن معکوس باشد و خیلی از این قسم واقعات بصیرت علمیه و تجربه هم حل میشود چنانکه در تواتر
 ریح خلفای عباسیه مرقوم است که در عهد خلافت مامون الرشید عباسی روزی زنی سائله در باب
 گاه عدالت استغاثه کرد که در شهر کوفه برادرم وفات شده مبلغ ششصد دینار از وی ترکه مانده
 مگر اصل کار بی انصاف بانی ظلم بی غایت کرده بغیر از یک دینار از آن زر بسیار بمن سپردند او
 مامون الرشید اندیشید که در بخاری چنین خلافت اسلامی چندین ظلم فاش برگزیند شاید که در
 استغاثه سائله کذب یا مغالطه باشد پس در تصویر فرائض و تقرر ورثه و تقسیم ترکه معروضه توجه نمود
 اولاً اندیش کرد که شاید که این میت مذکور را مادر هم موجود باشد که در چنین صورت مستحقه ^۱ است
 کل مال باشد پس یک صد دینار از ششصد دینار حصه نصیه او مقرر شد و شاید که این میت مادر ^۲ آن
 صلیه او دو یا زیاده هم باشد پس ثلث آن از آن ترکه که چهار صد دینار می شود حصه فرضیه آن دختر ^۳
 صلیه میشود و شاید که زوجة او هم موجود باشد که حصه فرضیه آن در مقصود شمس است یعنی هشتم
 حصه کل مال است که در رقم مذکور هفتاد و پنج دینار می شود باقی ماند بیست و پنج دینار در میان عصبات
 پس در عصبات چه طور سائله را یک دینار داده شده است که حقیقت او باشد نه زیاده - و چونکه

ام بات ۱ شمس کل
 ۲ زوجه
 ۳ اخته اخت عصب
 بنی مالک

و چونکه این صورت محتمل چندی بود درینجا بطرف سائله توجه فرمود **اَلَا تَشَاءُ عَشْرًا آخَا** ای است
 ترای سائله و از ده برادر زنده سوای میت گفت نعم یا امیرالمؤمنین بی شک میت مرا ای
 امیرسلما نان - فرمود ترا حق و حصه خود پوره رسیده چرا که یک برادر در عصبتا برابر و خوراک است
 برابر و زنان است بعد از آن حاضرین مجلس را اظهار مسودة قلبی خود و تصویر ورثه و تقسیم تر که
 ظاهر نمود جمله انگشت حیرت بدان ماندند بین خلفای سابقه اسلام چه طور خداوندان بصیرت
 و استقلال بودند چهارم اینکه برای استفسار احوال خفیه رعایا جاسوسان را برگارد تا که در کشف احوال
 مخفیه در معالطه نیفتد چنانکه منقول است که معاویه در وقت ولایت خود خیلی از جواسیس برای اظهار
 مخفیات گماشته بودند پنج آنکه گاهی در لباس غریب و مساکین بر بعضی مقامات شب گردی
 کنند تا بعضی از مظالم و احوال چشم دید خود را معالجه کند چنانچه در سبب تبدیلی افواج و تقرر چوٹی و رضا
 که در افواج سلاطین زمانه حال جاری است در تواریخ خلفای اسلام است مرقوم است که حضرت
 فاروق اعظم شبی در کوچه های مدینه شب گردی میکرد زنی از قوم قریش در دوره عزل شهبازبان
 عربی زمرمه گردی و در مفارقه شوهر سفر رفته خود که در لشکر اسلام به اوطان بعیده و ازمنه وافر از وی
 بهجور بود اشعار فراقیه در او از حزن و ناله غمگین میگفتی که ای شوهر محب من وقتی بود که میان ما
 و شما جدائی یک شب موجب هلاکت من بودی اکنون وقتی رسید که خلیفه دستهای خود دراز کرده
 اطراف دنیا را در قبضه خود آورده سالهای هجران جانگداز نصب من شد خلیفه عادل از شنیدن
 این مضمون نهایت غمگین شده فر داور تقرر تبدیلی افواج و تقرر چوٹی و رضا جاری فرمود
 سره تازمانه حال دستور العمل کل سلاطین است - و همچنین خلیفه هارون الرشید عباسی با

و چونکه این صورت محتمل چندی بود درینجا بطرف سائله توجه فرمود
 ترای سائله و از ده برادر زنده سوای میت گفت نعم یا امیرالمؤمنین بی شک میت مرا ای
 امیرسلما نان - فرمود ترا حق و حصه خود پوره رسیده چرا که یک برادر در عصبتا برابر و خوراک است
 برابر و زنان است بعد از آن حاضرین مجلس را اظهار مسودة قلبی خود و تصویر ورثه و تقسیم تر که
 ظاهر نمود جمله انگشت حیرت بدان ماندند بین خلفای سابقه اسلام چه طور خداوندان بصیرت
 و استقلال بودند چهارم اینکه برای استفسار احوال خفیه رعایا جاسوسان را برگارد تا که در کشف احوال
 مخفیه در معالطه نیفتد چنانکه منقول است که معاویه در وقت ولایت خود خیلی از جواسیس برای اظهار
 مخفیات گماشته بودند پنج آنکه گاهی در لباس غریب و مساکین بر بعضی مقامات شب گردی
 کنند تا بعضی از مظالم و احوال چشم دید خود را معالجه کند چنانچه در سبب تبدیلی افواج و تقرر چوٹی و رضا
 که در افواج سلاطین زمانه حال جاری است در تواریخ خلفای اسلام است مرقوم است که حضرت
 فاروق اعظم شبی در کوچه های مدینه شب گردی میکرد زنی از قوم قریش در دوره عزل شهبازبان
 عربی زمرمه گردی و در مفارقه شوهر سفر رفته خود که در لشکر اسلام به اوطان بعیده و ازمنه وافر از وی
 بهجور بود اشعار فراقیه در او از حزن و ناله غمگین میگفتی که ای شوهر محب من وقتی بود که میان ما
 و شما جدائی یک شب موجب هلاکت من بودی اکنون وقتی رسید که خلیفه دستهای خود دراز کرده
 اطراف دنیا را در قبضه خود آورده سالهای هجران جانگداز نصب من شد خلیفه عادل از شنیدن
 این مضمون نهایت غمگین شده فر داور تقرر تبدیلی افواج و تقرر چوٹی و رضا جاری فرمود
 سره تازمانه حال دستور العمل کل سلاطین است - و همچنین خلیفه هارون الرشید عباسی با

با وزیر اعظم خود جعفر بر مکی و معتمد خاص و جلاد با اخلاص سه روز غلام در اکثر اوقات در لباس
 غریب و مساکین شب گردی کردی که در تواریخ عباسیه از آن واقعات عجیب و حکایات غریبه بنظری آید
 و از آنجمله احتساب سبت بر روز را و نه شنبان سبت اول اینکه والی را بر حقیقت واقعه و استغاثه خوب
 مطلع گردانند و بر افواه عامه و اخبار را تکیه تحقیق و ثبوت بر سیده باشد اما نه سازد و تا جز این تصور
 و تعذیب غیر جانی بد و منسوب نشود استدعا در باب اخبارات کاذبه فساد فرموده است یا آنکه
 الَّذِينَ اسْتَوَاتِ بِمَا لَمْ يَأْتِ بِبَيِّنَاتٍ فَاِنَّهُمْ كَانُوا فِي سَبِيلِ الْمَوْتِ وَهُمْ كَانُوا
 مَأْفُوكًا ۚ وَكَذَلِكَ يُفَصِّلُ الْوَحْيَ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ
 یعنی ای مؤمنان اگر اخبار کنند شما را یک فاسق بخبر یک شیهه دیگران بیقین
 معلوم نباشد پس باید که اظهار و اثبات و حقیقت حال آن بطریق دیگر معلوم کنید تا ضرر و نقصان
 نرسانید قومی را بوجه بی خبری پس فر دایک در خود پشیمان باشید و ویم اینکه در وقت غضب
 گیری و پیش کردن جرممان در گرفتار و کردار آن طریقه را اختیار کنند که غضب او را فرو نشاند چنانکه
 سعد شیرازی در باب وزیر یک محضر نقل کرده که دشنام را به پیش کردن آیه استعفا
 بیان کرده و در تواریخ عباسیه مرقوم است که وقتی که میان منصور عباسی خلیفه بغداد و میان
 ابو حنیفه کوفی حضرت امام اعظم صاحب صوفی رحمه الله علیه بسبب فتوی دادن بر خلافت سید
 ابراهیم که مقابل و معارض خلیفه منصور بود رخس عظیم افتاده بود تا آنکه مفا جاتا حکم حاضری
 او زیر حید است شاهی بدار الخلافت بغداد نمود امیر حید است چونکه اطلاع حاضری امام
 اعظم صاحب گوش گذار خلیفه منصور گردانید اشتغال سابقه زیاده التهاب میگرفت لکن حسا
 بارگاه که مرد خیر اندیش و حق پرست و دیانت پسند بود اطلاع امیر حید است را بدین الفاظ

بگوشت خلیفه رسانید که این آن ابو خنیفه است که سگان ربع مسکون ممنون بار منت علوم نافعه است
 و این آن خنیفه کوفی است که قافله سالار و حاصل خدا پرستی و حق شناسی است و این آن ابو
 خنیفه کوفیت که گشتگان حقیقت و معرفت از بحار فضائل و سیب و شاداب اند تا آنکه
 نایره غضب خلیفه منصور با جماع مضمون مذکور شده ترقی بجا است دیگر خدمات نامشروع نموده
 بلکه از طریق سالمه و رضامندی چند مخاطبات با امام صاحب مذکور کرده که درج کتب تواریخ است
 سویم اینکه اگر خیال الی بوجه بی علمی یا بموجب هوای نفسانی بجانب غیر حق میلان کند باید که
 وزیر او منشیان از کلمه حق عدوان خاموشی نورزند و نرمی و گرمی تا آنکه خطره جانی عائد ایشان نشود
 توجه والی بجانب حق کنند ورنه سزاوارندست دنیا و آخرت خواهند شد و اگر بواسطه اظهار حق تحمل
 عقوبت والی الملک شوند عزت دنیا و آخرت است و از انجمله احتساب است بر قاضیان که اولاد والی را
 ضروری است که شروط قضا را امری داشته که علم قرآن و حدیث است و احکام اجتهادیه و اصول
 و فقهاء مقلدین و فرق میان اقوال قویه و ضعیفه کمرویه و احوال زمانه و مناسبت حال را هم
 واقف باشد و در اجرای احکام شریعه و تنزیل آن بمنازل عارف و تجربه کار باشد و بعد از اجتماع این
 شد و حق پرست و دیانت پسند باشد و والی را باید که درین باره کمال جهد و کوشش کند و اگر دوله
 او انجمن شخصی پیدا نمیشود از ولایت دیگر طلب کند درین باره فهرست قاضیان حضرت عمر فاروق ملاحظه
 باید کرد که چه طور اشخاص در حجاب کرام برای قضا منتخب کرده بودند اول بریدن ثابت کاتب و حی
 ربانی قاضی مینه منوره بود که علاوه از اجتماع علوم قرآنی و حفظ احادیث و فنون اجتهاد و اصول و فروع
 و فرائض از زبانهای عبرانی و سریانی واقف و عارف بود دویم کعب بن سوره از دی عالم و فاضل

قاضی کوفه بود که علاقه بن سیرین در کتاب خود قضایای او نقل کرده است و سیرین عباد بن الصامت
قاضی فلسطین اصحابی مشهور عالم فائق از جمله آن پنج اصحاب کرام بود که در عهد رسول صلی الله
علیه وسلم حفاظ قرآن بودند و تعلیم بل صنف بارشاد آنحضرت رسول اکرم سپرد ایشان شده بود
چهارم عبداللہ بن مسعود قاضی کوفه صحابی مشهور در علوم دینی و اجتماعی مورث اول است
پنجم قاضی شریح بعد از انتقال عبداللہ بن مسعود رضی الله عنه در سنه قاضی کوفه مقرر شد اگر چه
تابعی بود مگر در اجرای احکام قضا مشهور همان است و قاضیان دیگر مانند جمیل بن معمر بن
وابو مریم الحنفی سلمان بن ربیعۃ الباہلی و عبدالرحمن بن ربیعۃ و عمران بن حصین جمله از علما
و محتاطین بودند البته بمقتضای اسلام در آن وقت چه طور محفوظ و بعد از اجتماع این شروط و احتی
طات قاضی ضروری است که قبول تحالف از محتاجین نکند که از قسم رشوت است و از ضیافات
خاصه احتراز کند و برای فصل خصومات موضعی را منتخبات کند که در انجام آنعت آمد و رفت نباشد
و از او قاضی خود برای فصل خصومات عوام الناس را آگاه اند و از تواریخ معینه خصوصاً
المقدور مخالفت نکنند و در وقت حاضری خصوم پیشی مقدمه میان اعلی و ادنی تسویه کند خصوصاً
خصم مغلوب را زیاده تسلیه دهد تا که کسر قلب او نشود و در تقرر تواریخ حاضری مردمان دیار بعید
آن طریق را اختیار کند که موجب حق تلفی ایشان نگردد و بعد از انفصال مقدمه نقل فیصله در
جسم خود نگذارد و حتی الوسع کوشش کند که فیصله فزاین بصلح و زمامندی شود چرا که
در صورت گواهان و حلف حق تلفی غالب است از جهت کثرت گواهی دروغ و قسم ناحق و بر
گواهی بلا تحلیف عمل نکنند که عوام الناس زمانه حال ستور است که ملایان کم حثیت یا لحاظ دار

برای امداد هر یک فریق از خصوم کتابها در دست گرفته حیل کا میابی جانب خود در میان اندازند
 پس قاضی منصف و محق را ضروری است که پیروی حیل ایشان نکند بلکه حیل و روایات فریقین را
 تقریراً یا تحریراً اخذ کرده بتامل صادق جانب حق را بلا لحاظ ترجیح یک جانب در دل خود مصمم کرده
 بر آن حکم خود قائم کند و از رشوت ستانی کمال احتراز کند که هیچ دریه دست یاب او نشود
 چرا که هلاک عظیم خسران دو جهان است و در علاقهای مسکونه افغانان این پیشه مهلکه است
 از پنجهت بسیار است که اقوام افغانان این وطن بعضی شرایع را باتفاق علانیه پیشینست
 انداخته مانند میراث دادن زنان مستحقه که نصوص قرآنی در آن تصریح دارد اند بچنین بسیار
 امور بلامهارات میگویند که درین باره بامر شریعت عمل نمیکند بلکه بواج افغانیه عمل کنیم و در کدام احکام
 که زبانی شریعت مقرر کنند بهر صورت که باشد مطلوب خود را دست یاب میکنند البته رشوت
 بقضایان و اعوان ایشان پیش میکنند و اگر در یک جار رشوت قبول نشود بجای دیگر شریعت
 خود را منقل سازد لهذا قاضی محق را ضروری است که در نیاب از رشوت ستانی کمال احتراز کند
 و در اظهار حق پیش حاکم خود یا دیگر صاحب اقتدار هیچ گونه لحاظ و رعایت نکند بلکه حکم خدا را صاف
 صاف بیان کند چه اگر حکام ظلمه این زمانه اگر چه در بعضی اوقات بفتوای حق عمل نمیکند لکن بیان
 حق خوشنودمی باشند و بکتمان حق ناراض شوند چنانکه والی ممدوح مابعضی از قاضیان
 و نهشندان را بسبب کتمان حق و ترعیت نامشروع عاتب عذاب الیم گرفتار کرده اند چرا که
 والی ممدوح ما از نسل افغانان است و عادت عامه افغانان چنین است که اگر چه نیت
 خود بدکار و ناپسندگار باشند لکن مقتدایان و پیشوایان خود را در سلک نیکوکاری و پسندگاری

مقتد دارند و بتقدیر خلاف رزی از تنگ و تحقیر و تغیر ایشان هیچ باک ندارند و این خلق در عادات ایشان بهتر است که اگر چه بد باشند لکن بدی را در نظر خوش نیارند و الله اعلم بالصواب

تمت تکملة در بیان این جزیه و تغیر آن عشرت که از آن است و الاصل است و الاصل است

بدانکه اجزیه شرعیه بعضی متعلق بملوک باشد چنانچه خراج بر زمین که بحث آن گذشته است و بعضی متعلق باشخاص مکلفین باشد و این بردو قسم است . آنکه او را از جانب شارع تقدیر و اندازه منقول باشد چنانچه یک صد تازیانه زدن زنا کار غیر محرم یعنی مردی یا زنی که نیکاح صحیح جماعت نکرده باشد و حرم مکلف هم نباشد و اگر محصن باشد یعنی اصیل عاقل بالغ باشد و جماعت هم نیکاح صحیح کرده باشد حکم او برجم است یعنی شستن بسنگها و هشتاد تازیانه زدن است در دشنام دادن عفاف بر ناکردن و همچنین هشتاد تازیانه زدن است در شراب نوشی و حد عبد نصفی است از حد حر یعنی برای عبد چهل تازیانه زدن است و بریدن دست است در دزدی و دزد در هم شرعی که سه روپیه و پنج آنه انگریزی می شود یا مساوی آن چیز دیگر باشد طنبوة شرعی بدان وجه که در کتب فقهیه تفصیل مذکور است و اگر زنی کرده باشد و مالی بقدر نصاب شرعی گرفته نباشد سزا بمناصب داده شود و قید کرده شود تا آنکه توبه کند اگر مال بقدر نصاب شرعی گرفته باشد و قتل و زخم نکرده باشد یک دست راست و پای چپ او از بند بریده شود و اگر مال گرفته باشد و قتل هم کرده باشد اول قطع دست و پای او کرده شود بعد از آن بر سر دار بسته شود و سه روز بر سر دار مانده شود تا عبرت ناظرین گردد - و اگر قتل کرده باشد بغیر از گرفتن مال قتل کرده شود قصاصاً و نیز اگر کسی در حالت اختیار صحیح و بیک مسلم یا ذمی معاف

بقصد تنزیی اسلام یا ضرب تنفک غیره که هلاک ران غالب یقینی باشد قتل کند بالفور باشد
 یا بلا فور قاتل را بوار ثانی مقتول داده شود تا که بطور قصاص شسته کنند اگر ورثه مقتول بقتل متفق شدند
 قصاص گیرند و اگر کل یا بعضی را ارضی شدند قصاص قسط شده و مال مقرر یا دیت شرعی بجههای
 خود بگیرند و این قسم قتل را قتل عمد گویند و دویم شبهه عمد است و آن اینکه قتل بقصد و اختیار صحیح
 باشد لکن الله قابل قتل یقین نباشد مانند سنگ صغیر و چوب خورد و جزای دینوی این قسم
 قتل دیت مغلطه یعنی خون بهاک یکصد اشتران است مختلف اقسام یا هزار دینار است که ده هزار
 دریم شرعی است و ارثان مقتول را و کفارت که ازاد کردن بنده مؤمن است اگر تو لک باشد
 و اگر طاقت ازاد کردن بنده ندارد پس کفارت او دو ماه روزه داشتن است پی در پی و اگر
 مقتول مورث قاتل باشد پس درین قسم قسم اول از میراث هم محروم است قسم سوم قتل
 خطاست که یا خطائی در قصد آمده باشد چنانچه بر شخصی که از دور دیده می شود گمان نکند که یاکافر
 مباح القتل کرده باشد و آن مسلمان باشد و یا خطای در فعل باشد چنانچه اراده زدن نشانه
 یا صد کرده باشد و از آن تجاوز کرده بسلام یا معاهد رسیده از آن کشته شود قسم چهارم
 مشابه بقتل خطا چنانچه شخصی در خواب بلا اختیار بر شخص دیگر افتاده از آن بمیرد پس درین دو
 قسم دیت است یعنی خون بهای شرعی و کفارت و حرمان میراث مذکور است پنجم قتل
 بسبب چنانچه شخصی در راه چاه کندیده باشد یا چوب و سنگ نهاده باشد و بر آن شخصی بمیرد
 حکم این قسم قتل دیت است نه کفارت و نه حرمان میراث و این اقسام مذکوره اجزیه را
 سه مذکور شد حد و دو قصاص گویند و قصاص چنانکه در نفس است بچنین دران اند آنهاست

که مساوات در آن ممکن باشد چنانچه بریدن دست و پا و انگستان از بندها و اگر مساوات
و موازنه در آن ممکن نباشد پس در بعضی ازان اگر تقدیر منقول باشد از شارع همان قدر
داد و شود آن شخص را که بر و تعدی و جنایت کرده شده باشد و اگر تقدیری در آن نباشد
بمنصفه منصفان از گرفته شود - و قصاص حر و عبد و مسلمان و ذمی معايد و مرد و زن
و صغير و كبير و بنيا و نابنیا و درست اندام و ناقص الاعراف و هو شيا و دیوانه برابرست یعنی
اگر مقتول یکی ازین عیوب معیوب باشد و قاتل سالم باشد بالعکس این هیچ باک
نیست بلکه برابر قصاص گرفته شود مگر قصاص گرفته نشود از پدر و مادر و جد و جدّه و فرزند
خود را و نیز در کشتن مولای مالک بنده خود را و اگر چند نفر در قتل یک شخص شریک شده
مباشرت کردند جمله را قصاص کرده میشود و اگر بعکس این بود یعنی یک نفر جماعت را کشته
بود آن یک نفر قصاص کردن در بدله آن جماعت کفایت کند و اگر شخصی شکم زن حامله
زده بچه مرده ازان افتاده برین شخصی غره لازمست یعنی نصف عتدیت که بخصه در هم شرعی
میشود - و اگر بچه زنده افتاد بعد ازان بمرد دیت کامل لازم شود یعنی ده هزار در هم شرعی
و اگر بچه مرده بیفتاد بعد ازان مادرش هم ازین زدن بمرد برین شخص یک غره برای بچه
و یک دیت برای مادرش لازم میشود و اگر بچه زنده بدون افتاد بعد ازان بچه و مادرش
بمزدند ازین زدن پس و خون بهائی کامل لازم شود و آن اشیا که از شارع ازان
تاوان مقدره منقولست درج ذیل اند که در کشتن نفس که عمد نباشد چنانچه تحریر کرده شده
و نیز در بریدن بینی از زمره و بریدن زبان و الت تناسل از بیخ یا از سر یا بزدن سر

یا از سر یا بزدن سر یا دیگر جا که ازان عقل را بد شود یا قوت شنوائی یا قوت شامه یا حسن
 بینائی یا ذائقه زایل شود دیت کامل یعنی پوره خون بجا لازم شود که ده هزار درهم عیشت که
 سه هزار و سیصد و سی درهم انگریزی است چیزی بالا - بحساب شمردن در هم شرعاً ثلاث یعنی
 سویم حصه در هم انگریزی - و همچنین در تراشیدن ریش یا سر دیگر کس که باز رویده نشود
 و کور کردن چشم و بریدن دو دست و یاد و لب و دو آبر و دو پای و یاد و گوش و دو خصیه
 و دو پستان زن پوره بهاست و در بریدن جمله انگشتان هر دو دست و یار دو پای
 از پنج پوره خون بهاست پس در بریدن یک یک انگشت از پنج عشر دیت است یعنی یک هزار
 در هم شرعاً و اگر انگشت از یک بند بریده شده باشد یا از دو بند بحساب آن یک حصه یاد و
 حصه از دیت انگشت که یک هزار در هم عیشت گرفته شود مگر انگشت ابهامه که آن را انگشت
 کلان هم گویند و بند دارد پس در یک بند آن نصف دیت است یعنی پنج هزار در هم
 شرعی و همچنین در هر اندامهای مذکوره که پوره خون بجا لازم است و آن اندامها متعدد باشد
 در یک ازان بحساب کل تاوان گرفته شود و در کشیدن جمله دندانها یا شکستن آنها خون بها
 کامل است که تخمین هر یک اندام که نفع کلی آن فوت شود اگر چه بریده یا شکسته نشود چنانچه دست
 که شل کرده شود پوره خونهای آن اندام لازم شود - و اگر کسی ششخصی را شکسته کند پس اگر زخم
 تا استخوان رسیده باشد تاوان آن پنجاه در هم عیشت و اگر استخوان شکسته باشد تاوان
 یک هزار در هم عیست و اگر استخوان شکسته از جای خود بیجا کرده باشد یک هزار و پنجاه
 روپیة تاوان است و اگر زخم سر بدماغ رسانیده باشد یا زخم شکم بباطن رسانیده باشد در بیست

از جانی دو حصه خون بجا گرفته شود و زخمهایی که ازین مذکورات کم باشد خواه در شب یا دیگر جا
تاوان آن بمنصفه منصفان است و این تاوانهای مذکور خود دیت کامل باشد یا کم از آن اگر
معامله قتل باشد و از ثانی مقتول را داده شود و اگر در صورت زخم اندامها باشد چنانچه تشریح
یاد کرده است دست خداوند زخم را داده شود پس غرض از تحریر این جرم و تغیرات درین کتاب
تاریخی اینکه آنچه عمده والی محمود یا دیگر والیان اسلام از جرائم عرفیه نامشروعیه از رعایا وصول کنند
و خود را در دنیا و آخرت مجرم و ذمه دار گردانند اگر این جرائم و تاوانها بقاعده عیشیه برای مظلومی که
برو قتل کرده شده بودی گرفته شده بودی باز از و رضای وی از حصه حکو گرفته شدی چه طور
محاصل و فوائد مالیه بحکومت راجع شدی نظر بناید کرد که جرائم عیشیه چه قدر گران بار اند که جرائم عرفیه
بدان برگزیده خصوصاً در معامله قتل در ولایت و الیمدوح ماحرّم است که اگر شخصی موثر خود را
که لاولد باشد برای اموال او کشته کرده بر ناحق قتل کند از قاتل مبلغ و ممول کنند که آنرا لونگی
یا ناغمه قتل گویند و اموال و امتعه بلکه زنان و دختران آن مظلوم مقتول باین قاتل ناخدا
ترس حواله کنند حیف و هزار حیف ازین جزای معکوس مخالف خورش بر و سلطان
خراج به چه اقبال بینی در آن تخت و تاج به پس اگر بجای این سزای نامشروع چنین بودی
یا بعد ازین امید است که مقرر کرده شود که قاتل را بورثه مقتول برای قصاص داده شدی و ترکه
مقتول که قاتل از آن بالکل محروم است با جازه پسرانندگان مستحقین که برگزیده مانعت نخواهند
کرد سگاری شده داخل خزانه والی الملک کرده شدی و پسرانندگان را کفایت ضروری مقرر
شدی چه انصاف خدای و فائده مالی راجع بحکومت بودی بیت گمانش خطا بود و بدیر سست

که در عدل بود آنچه در نظام هست : قسم دوم از اجزای شریعی که از شارع در آن تقدیر و اندازه منقول
 نباشد آنرا تعزیر گویند که مرتب شود بر ارتکاب امری که شرع و عهده که سوای مناهای گذشته خواه راجع به
 هتک شخص دیگر باشد چنانچه شریف یا عهده را دشنام سپرده غیر از نسبت زنا کند یا راجع به تکیه شرع
 شریف باشد چنانچه تحقیر قرآن مجید یا مسجد یا دیگر کتب شرع شریف کند این شخص مستحق تعزیر است
 باختلاف اشخاص و احوال مختلف میشود پس قاضی حاکم شرع مفوض است و بمختلف طرق گرفته میشود
 مثلاً زدن تازیانه و سوار کردن بر خر و سیاه کردن روی و تراشیدن ریش و بردن
 و سوختن خانه او و جلاوطن کردن چندی و تعزیر بقتل کردن هم می شود چنانچه قتل کردن یا سوختن
 یا در آب غرق کردن لوطیان که از قسم تعزیر است و همچنین اگر شخصی زوجه خود یا دیگر محرمه خود یا شخص
 اجنبی در یکجا بفعل زنا یا بارتکاب اسباب آن بپسندد و راجع از دست که هر دو را تعزیر بقتل کند
 چنانچه این قسم قیامات در علاقهای افغانان بکثرت واقع شوند و محسب قاضی یا دیگر حاکم شرع را
 ضروری است که تعزیر دهد بآخواران و روزه خواران و بینمازان و فروشنده گان مسکرات را مانند
 شد آب و بنگ چسب و دزدان و راهزنان و سرودیان و غیره بدکاران را بمناسبت وقت
 و حال تا آنکه توبه کنند از بدکاری و اثر توبه ایشان ظاهر شود باینطور باز بطرف آن معصیت
 رجوع نکنند و اگر رجوع و توبه را بخواران از ربا آنکه قبول است که راس مال خود بگیرد مال ربا
 بی را که خورده باشد مالک خود بپسندد الله تعالی در باب توبه را بخواران در کلام مجید
 فرموده است **وَإِنْ تَابَ فَلَكُمْ رِبَاكُمْ وَرَبَاكُمْ قَبُولٌ وَلَا تَظْلِمُونَ وَلَا تَظْلَمُونَ**
 یعنی اگر شما ای رباخواران از ربا خواری توبه کنید پس شرط توبه شما این است که راس مال خود یعنی

یعنی اصل مال بگیرد و نفع آن هرگز نگیرد بلکه مالک خود بازدهید شما ظلم نکنید که از اصل حق خود زیاده بگیرید و بر شما هم ظلم نشود که اصل مال از شما کم کرده میشود پس اگر والی ممدوح یا در ولایت خود این حکم عام را جاری کند که کسی که بر ربا خوار مقدمه ربا خواری را قائم کند بشرط ثبوت شرعی جمله رقم ربا خورده مالک خود باز پس داده شود امید است که قلع دستور ربا خواری که از کبار و شایده معاصی بن محمدی است بطریق احسن کرده خواهد شد و تغزیر مال گرفتن والی اسلام را بمناسبت حال هم جائز نیست چنانچه در خلاصه الفتاوی و حمادیه در آن تصریح کرده و در معدن و مختار الفتاوی گفته که کسی که تارک الجماعت باشد جائز نیست تغزیر دادن او را بگرفتن مال پس تارک صلوة را با ضرورت جائز شد و در حسب المقتین گفته که محبت جائز نیست تارک الصلوة را تغزیر دادن بگرفتن مال از او بر سر نماز بگیرد از و یک دانق یعنی سصد در هم شرعی که دو پیسه انگیزی میشود اینقدر کافی بود در بیان تغزیرات و اجزیه شرعیه برای دستور العمل و الیان اسلام خصوصاً اهل کار والی ممدوح و اگر زیاده تفصیل و تحقیق حسب اقتاد و در کتب اسلام تفصیل مرقوم اند و چونکه بیان احکام شرعیه از امامت و توابع آن و محاربین و مرتدین و ذمیان و باغیان و حدود و قصاصها و تغزیرات مقدره و غیره مقدره درین کتاب تاریخی برای ضرورت دفع الوقتی و حاجت حالیه بطور فہم است مختصر یا ذکر کرده شده اند بلا تفصیل شروط و تحقیق و دلائل و شریحات قیود و غیره توابع و لواحق آنها لهذا از علما و کرام و ناظرین کتاب التماس میدارم که بوجه عدم کفایت کامله بیان مذکور یا بنقصان شرایط و تفصیلات بعضی احکام متوجه قدح و طعن و اعتراض نشوند چرا که مقصود از

اندرج این احکام شرعیه درین کتاب تاریخ متوجه کردن حکام اسلام سنت بطرف احکام
اسلام در حکومت و معاملات خود نه استفای جمله احکام که آن محتاج به بسط و توفیل و تفصیل و
جزیل است لهذا اگر در وقت اجراء و تعمیل حاجت بتحقیق مزید و تفصیل بدید افتاد که ازین بیان
که ازین بیان مختصر مستفاد نمی شود رجوع بکتاب شریعت کرده خواهند شد

ضوابط منتهیه دستور العمل ریاست در

اگر چه حاکم سلمان را قوانین شرعیه سابقه کافی و دافی است چرا که هیچ امری از امور دینی و دنیوی نیست
که قرآن بسین و احادیث سید المرسلین در آن صراحت یا اشاره فیصله نکرده لکن با وجود توضیحات
و تحقیقات مذکوره حاکم سلمان را گاهی بمناسبت وقت و حال حاجت بقوانین و عقود موضوعه خود
یا دیگر جا کمان ذیامی افتد لهذا چند ضوابط برای تعمیل این ریاست خداداد منتخب کرده شده تا بذریعۀ
آن اجراء حکومت موجوده کرده شود ضابطه اول اینکه فی الحال و محکمۀ دفتر ضابطه ریاست
یکی دفتر محاصل که کلی و جزئی اجناس و نقود آمدنی ریاست در آن با احتیاط تمام قلمبند کرده شده درج
کتاب جبرسٹر محاصل خواهد شد - و چونکه اقسام محاصل متعدد و مختلف است لهذا برای هر یک صیغه
جبرسٹر علی حده ضروری است و نشیان دفتر محاصل را گانه مقرر نموده سر دفتر ایشان یک محرر
بهوشیار معتمد و امین مقرر فرموده بدمه واری کامل و را دفتر مذکور حواله کرده او را عهد و لقب دبیر عامل
عطا فرموده درین باره اقوال و را قابل اعتبار دارند و بتقدیر ظهور حیانت ذمه واری و جواب
دهی بدمه دبیر محاصل خواهد بود و یم : دفتر مصارف : که جمله حساب اخراجات ریاست را
قلمبند کرده درج کتاب جبرسٹر مصارف سازند و این دفتر را بمثل دفتر محاصل محرران جدا گانه

و سر دفتر لایق ضروری است که بقلب دبیر مصارف ممتاز خواهد بود و حبسهای صرف و خرج
 درونی و بیرونی از نفوذ و اجناس جدا جدا خواهد بود و بالای این هر دو دفتر و دیران یک آیین و
 معتمدان لایق ضروریست که جمعیت و موازنه محاصل و مصارف با احتیاط تمام و ایمان داری درست نموده
 اطلاع دهی بوالی الملک مانند و اینقسم سر را در ممالک قدیمه اسلامی مستوفی گفتندی و مستوفی
 ذمه و در تحقیق و تصحیح محاسبه محاصل و مصارف خواهد بود و بتقدیر و جبران مغالطه و خیانت گوشمالی
 و سزای دیران و محرران هر دو دفتر بتفویض مستوفی خواهد بود و باینکه دویم اینکه فوج موجوده را دو
 قسم منقسم باید ساخت جنگی سیاسی فوج جنگی آنکه بر قلعات و ریاست مقرر
 باشند مانند قلعههای توسخر ریاست چندول و قلعه زویندر و بالا امبٹ و قلعههای سرحد
 ملک صوات و اینقسم فوج را تقسیم حالی چوکیات و حوالداران و جمعداران و صوبداران کافی
 مگر یک فوج بالای ایشان ضروریست که متکفل دادن برانهای عهده داران و سپاهیان
 فوج جنگی خواهد بود - و نیز انتظام اسلحه و کارطوس و غیره ضروریات بدست این افسر خواهد بود و این
 قسم افسر را موافق ممالک اسلامی عهده یالقب افسر یا یا یا یا یا مقرر باید ساخت و نیز محکم
 فوجی یا دفتر جنگی مرتب باید ساخت که در آن حبسهای این فوج جنگی حسب صیغهای او
 از تعداد نفری سپاهیان و عهده داران هر قلعه و شهرست قلعات و یا داشت سامان
 حرب از اتواب و تفنگها و تفنگچهها و شمشیر و کارطوس و باروت و کارخانه های اسلحه و ضروریات
 جنگ تبدیل فوج و تاریخ ملازمت ملازمان و عزل و نصب ایشان و فیصله های خصوصیات
 و غیره امورات متعلقه این فوج جنگی خواهد بود - و این محکم زیر تجویز و نگرانی و عمل منظوری سالار

سالار جنگ خواهد بود؛ که دیگر کسر ادران دخل و غرض داری نخواهد بود بلکه عمل و انضای والی الملک
 بکار روانی سالار جنگ خواهد بود و فوج سیاسی؛ آنکه در دار الخلافت دیر یا بانندی بیرون و غیره
 مقامات ملکی بحثیت حاضری بود و باش میکنند و این قسم فوج را ازینجهت میگویند که برای
 سیاست رعایا و حفاظت ملک و حشمت دار الخلافت و تعمیم احکام شریف و فزونی
 متعین باشند و برای ششته این فوج یک محکم فوج سیاسی ضرورت زیر تعین یک
 افسر علی که آنرا افسر ریاست خوانده شود که متکفل انجام رسانی مهمات فوج سیاسی خواهد بود
 و عهده داران این فوج هم بقاعده فوج جنگی خواهد بود که در وقت ضرورت جنگ بدان طریقه
 مستعمل میشوند و نیز تعمیم اجرای احکام ریاست از گرفتاری حیران و گرفتار یان و سرکوبی
 طاغیان و غیره امور لازمه دست اندازی همه امور محرز بدو این افسر ریاست خواهد بود و تعلیق
 خانه و مجلس یعنی حوالات و قید خانه هم زیر نگینی افسر ریاست خواهد بود که تاریخ گرفتن و رهایی
 فیدیان داخل خطر او باشد و جواب دهی تعمیم امور بالا ازین افسر ریاست گرفته شود و
 این فوج سیکار در علاقهای دور شاخهای متفرقه ضروری است که بشش خط و کتابت
 افسر ریاست در هر علاقه تعین کرده آید ضابطه سوم؛ اینکه در هر علاقه مستقلة مانند آدنتری و
 شمر و غیره مواضع علاوه از عهده داران فوج جنگی از دو نفر چاری است یک برای فرامی
 و گرفتن محاصل آن علاقه از قسم غنم و خراج و جزیه و غیره که آنرا بلسان حال تحصیل از خوانده شود و این
 افسر زیر محکم تحصیل دار الخلافت باشد و او را سوای گردآوری اقسام محاصل ریاست در دیگر تعلق
 نباشد و اگر او را ضرورت استمداد افتد موافق قاعده از شاخهای فوج سیاسی و جنگی استمداد خواهد گرفت

تا که رعایت را بکثرت آمد و رفت ملازمان تکلیف نیفتد دیگر تنبیه رعایت معده دسته فوج سوار
 که خبزه جرایم بقاعده شرع نشیر یا دستور افغانی حواله او باشد و این امر در فوسر در قلعه جنگی یا در دیگر جای
 مستقل یکجای یا جدا گانه بود و باش میکند آن طریق که تکلیف را بیشتر و نقل و حرکت ایشان را جمع برجا
 نباشد و تعلق فستویه در دار الخلافت با افسر سیاست خواهد بود و اطلاع دهی او در صیغ تعیمات
 یا موافقت و مخالفت رعایت در بار الخلافت بذریعہ افسر سیاست خواهد بود و داد و ستد مستغنیان آن علاقه
 و حق رسانی و انجام رسانی فیصله های خود در آن علاقه که بغیر از مرافعه دار الخلافت پیشتر بود نیز حواله افسر
 خواهد بود پس او را ضرورت است که بعد از انفصال کلیات و جزئیات امور محرره اطلاع دهی بدار الخلافت داده
 و نقول آن امور فیصله شده بقید تاریخ در جسطرح خود نگه دارد و چونکه در هر حکومت خواه اسلامی باشد
 یا غیر اسلامی از یک افسر ممیز و امین هم ناچاری است که او را نائب الزیاست یا نائب الحکومت یا دیگر تعمیر
 بمناسبت وقت و حال و مقال خوانده شود تا که نگارنی این شاخهای مذکوره مد نظر دارد و بتقدیر خلل
 قواعد و تجاوز عمال و خرابی رعایت اطلاع دهی والی الملک حواله او باشد و جواب دهی الزامات
 خارجه از حکومت و سفارت امور عظیمه با حکومت های قس و حوار و غیره امور درونی و بیرونی بزرگوار
 باشد البته این مقام را هم خالی نباید گذاشت و شش امور مذکوره بدست این نائب الزیاست خواهد بود
 افسر دیگر ناظم الزیاست که نگارنی آنها را و شجار و جد بندی اقوام رعایت و صیغ تجارت و زراعت
 ایشان و تجاوز تعلیمات دینی و دینوی و ترمیم و تنسیخ امور تعمیرات مقامات ملکیه حواله او باشد و چونکه
 منفعت و مضرت امور محرره بغیر از مشاهده کامل معلوم نمی شود لهذا ناظم الزیاست علاوه از واقفیت
 تقریری و تحریری از دور دست برای یا ششماهی ناچاری است تا که احوال هر علاقه را در جسطرح

خود جدا گانه مندرج سازد - و تغیر و تبدل مناسب بمناسبت وقت حال بر اختیار او باشد :
 ضابطه چهارم : برای فصل خصومات و قطع منازعات : اینکه در دار الخلافت دیر فی الحال دو محکمه
 دیگر قائم کرده شود یک محکمه شرعی که یک قاضی حق پیرست و بقی معتدین در آن موجود باشد که پاسبان آن
 قیود باشد که سابق در باب احتساب ضیاع گذشته است و فصل خصومات تنجاصمین را مطابق
 حکم شرع شریف بانجام رسانند و نقول آن در رجسٹر خود نگه دارند و اطلاع دهی روزانه یا هفت واریزانه
 بمناسبت حال بوالی الملک رسانند و چونکه یک قاضی دیگر از ندیان خاص الملک هم غالباً موجود باشد
 که او را قاضی صدر یا خانم الله خان گفته شود باید که ششتره ای محکمه عشیره و دیگر قاضیان و مفتیان
 رعایت زیر تجویز و نگرانی او باشد که دالی الملک به اغراض آن واقف گرداند دیگر محکمه انتظام که در آن
 چهار نفر منصفان مساوی الدرجه و یک نفر منصف سر پنج مود باشند که بحال انصاف ایمان داری
 فصل خصومات دستور و عرفی رعایت را بانجام رسانند پس در صورت اتفاق ایشان هیچ بحث نیست
 و در صورت اختلاف پیشیج متابعت کثرت رای کند یعنی اگر سه نفر بر یک طرف شد پیشیج متابعت
 ایشان کند و اگر دو نفر بر یک طرف و دو بر دیگر طرف بودند پیشیج را اختیار است بهر کدام جانب
 که دستخط پیشیج عمل کند و تدبیر امور ریاست و اجرای احکام و تقرر جرائم قومیه و ملیکیه هم زیر تجویز محکمه
 انتظام خواهد بود و ششتره احتساب رعایت که تحقیق آن بتفصل گذشته است اهم ازین محکمه
 انتظام خواهد بود ضابطه پنجم : حفاظت و راست برای حفاظت اجلاس خاص و الی الملک
 از یک عهده دار و یکدسته اهل دیان ناچار است که حفاظت شبانه روزی با قاعده بحساب او
 ثبات و ساعات حواله ایشان باشد و بتقدیر ظهور مخالفت جواب دهی بدمه عهده دار حراست باشد

و نگرانی سامان حاضره اجلاس خاص و اطلاع و دخل در بار هم حواله نموده دار حست خواهد بود و والی
 الملك را ضروری است که برای پیشه صحریک حاکم وقتی معین و فیسید که ملاحظه تعمیل او کرده از منظور
 و نامظوری آن نشان دهی فرمایند و چونکه کار پردازان و مدبران این ریاست از جهت عدم ان
 ضباط و بایست که قوانین تا زمان حال بکثرت اند و در انجام رسائی مهمات سابقه همه تفایت نکنند لهذا
 یک مجلس شورای هم مرتب منعقد باید کرد که آنرا بمناسبت حالت موجوده انجمن خاص یا جرگه وزارت
 گفته شود و ممبران و اراکین این جرگه هم از ان افسران گذشته منتخب کرده شود چرا که روشن سابقه
 این ریاست همه جا و همه حال در سفر و حضر با اختلاط والی الملك اراکین در قعود و قیام و کلام و طعام
 و سیر و شکار گذشته است پس بغیر از اشتراک انجمن خاص یا بندی هیچ قسم قانون امیری و مامور
 پسند خاطر ایشان نخواهد شد البته آغاز در اجساد این دستور العمل قطع اختلاط و اشتراک
 مذکور کار گر نخواهد شد و تعیین نصاب و مقدار نفری و انتخاب اشخاص این جرگه مفوض رای والی
 الملك خواهد بود و نیز ترمیم و تشیخ این انجمن حواله او خواهد بود و الله اعلم بالصواب

ضابطه ششم انتظام خزانه

اگر چه سابق ازین در باب خزانه هیچ قسم انتظام معقول بعمل نیامده است لکن فی الحال همین
 قدر انتظام ضروریست که یک شخص معتمد که از جمله هم نشینان و حاضر خدمتان والی الملك باشد
 امین بیت المال یا حافظ مخزن یا بایه لسان حال فر خزانه یا خزینهچی مقرر باید فرمود و هر قسم
 اموال که حواله او کرده شود رسید آن بدستخط خاص او درج حرب و مخرج و محافظانه خاص حضور والی
 الملك کرده شود و رسیدات مصارف جدا گانه نگه داشته که در وقت محاسبه میان هر دو حرب و

جبر سطر مقابل کرده شود - و خزانه را بر دو قسم تقسیم باید ساخت یکی گنج ثابت و آن خزانه است
 که برای ضروریات مهمات و محاربات اعداء و بناوات رعایا و دیگر حوادث عارضه ریاست
 جمع کرده هاده شود و چونکه بلحاظ رعایت وقت حاضر و حالت موجوده و کمی خزانه بسبب
 بمقدمات گذشته ریاست را کمی سدا عارض شده است لهذا ضرورت است که نصفی از هر
 قسم محاصل ریاست در صندوق و آثاری های گنج ثابت نگهدارند و دیگر گنج بروان و آن
 است که مصارف خرچ و خوراک ربار و خریدن سامان جنگ و اسلحه و ضروریات آن و بخشش تحقیق
 و غیره مصارف شبار و زری از آن جاری باشند و باید که باعتبار تعدد مصارف در آن شا
 خها مقرر سازند و جبر سطرهای جداگانه مرتب سازند چنانچه مصرف خاص یا خرچ دربار و مصرف
 جنگ - و مصرف خیر - و مصرف عام - و باید که صیغ محاصل برای مصارف مذکوره یک یک
 صیغه علی حده مقرر دارند - و چونکه اندازه خرچ دربار سابقا معلوم شده باید که همان قدر خوراک
 برنج و گندم از اجاره سبند و غیره مناسب آن روغن از روغنهای کوهستان و مرغان و
 گوشتها و غیره گوشتها مقرر داشته صرف کنند و همچنین لباسهای خوانین و ستورات حرم
 و کنیزان و خادمان و غیره لوازم و ضروریات را اندازه و نصاب مقرر داشته بران امضا کنند
 و همچنین مصارف نواب زادگان و غیره وابسته گان و متعلقین دربار حشمت آثار را اندازه
 و مقداری معین دارند که غبن و مغالطه را در آن موقعه کم افتد اینقدر تمهید برای دستور العمل
 حالی ضروری بود که در وقت اجراء تعمیل در از ترمیم و تنسیخ مناسب وقت و حال کرده خواهد شد
 اعتذار از جانب مصنف این کتاب بخدمت اولی الالباب از ناظرین این سفر مستطاب

این احقر بی بصر از جهت بی بضاعتی و کم استطاعتی نه فقط بلکه از جهت دانستگی حوادث گوناگون
و عواض بوقلمون و اضطراب لیل و ذره شتال و تشتت احوال تردد منوال حسد اخوان زمان تعصب بنیان
و بدگمانی اهل بلدان عداوت پیشگان و ناساعدت گردش سفله پرور و بموجب خبر حق اثر سرد و خیر
البشر در علامات و احوال قیبر محشر که ذلت افشا و عزت دینوی ارزال از دست فاد می شود و
بسبب حکومت غیر اسلام که کمالات اسلامی و علوم قدیمه در نظر خام این کج خیالان بیوتار و حقیر المقد
می نماید - چون نقطه پرکار در میان دایره حوادث و موانع محسوس و بایوس نشسته متبع آثار سلف خود را

بسیچ اثر معتبر بنظر نمی بینند فقط

نظم موافق بر حسب ازبانه خود و با بازار علوم قایم اسلام

حجب آنکه از انقلاب زمان	ز رونق شدن این گوهر جاو دان
وزیده بگلهاش باد خزان	فرورفته آبش بر یک روان
کسوف آمد این طرئه خورشید را	فر و با یکی جام جمشید را
ببازارهایش کساد می افتاد	گدائی درین کیقبادی فساد
چه لیلی سلمی که بیکار شد	سخن بین کجا از کجا بار شد
نگویم ز دیوانگی این فضول	ز درد جگر داند اهل عقول
ز جاه خان مضطرب نیستم	ز فرزانگی منقلب نیستم
ز صد هایکی باد گوهر فروش	گهر خیزین باد معنی فروش

اما با وجود این عوائق و علایق پروانه وار گرد اگر داین شمع انوار میگردد و ذره شال در پیش این

خورشید کمال می پرورم و از اوقات حیات ستار خود ساعات مختلسه با کمال میفراری و تمام بی
 حضوری درین باره خرج کردم و قدری از تصانیف ناقابل خود در علوم مختلفه و فنون متفرقه نذر اهل کمال
 ساختم مانند حاشیه شرح وقایه^۱ و مفتاح الشافیه^۲ ابن صاحب در علم صرف که از قالب طبع برآید
 مقبول مدرسین است و تعلیقات بر فصول الحواشی شرح اصول الشافیه^۳ و عرفانیه حاشیه میر اسانجی^۴
 و تعلیقات نور الانوار شرح المنار^۵ و تعلیقات میرزا بهادر ساله بر رساله قطبه و هندیه الاسلام معروف
 تحفه شریفیه که در لاهور طبع شد^۶ و التحقيق الوافی علی الخانقاهای^۷ و شرح دعای سامعه و شرح
 ابیات مطول و هدایت الوری فی شرح لغوت المصطفی تشریح نعوت و عبارات مندرجه تورات و
 و انجیل و صحائف قدیمه و تحفه الاخلاص فی احکام الوباء^۸ و الاجوبه المستحسنه الاسولیه الخمسه و تحفه الا
 خیار فی الخطب الاذکار^۹ و شمائل النبی منظم و درر مشهوره در احکام عاشوره و تحفه اسدییه و تشریح
 العقاید و جام کوثر^{۱۰} و اینه عبرت^{۱۱} و رموز العشاق در اصطلاحات صوفیه و تعلیم الصلح منظمه افغانی
 و تحفه غوثیه منظمه افغانیه و نظم الدرر فی ولاده المسیح بلا من المشد و سفینه النجات فی طبقات
 النجات و انعاس نفیه در منتخبات اشعار طبعغز و خود و غیره و تشریح العوامل شرح نظم العوامل
 و تحفه اوزنگت^{۱۲} یبیه در ابطال عقائد فرقه قادیانیه که فرمان والی ممدوح در مطبع اسلامیة لاهور وقف
 فی سبیل اللہ طبع شده لکن از جهت اضطراب احوال اکثر این اسفار تلف شده و بعضی در
 میان معالین و متعلین بتقریر و تحریر دایرست و بعضی از قالب طبع برآمده لهذا از ناظرین
 با انصاف و مطالعه کنندگان بی اعتساف التماس است که اگر خطائی عبارت یا غلطی مضامین
 ایشان را بنظر آید در اصلاح آن بگویند ورنه باخلاق کریمانه پوشند اللہ تبارک و تعالی فرموده

وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغَوِیِّ مَرَّوْکَرَامًا وَاللهُ أَعْلَمُ بِالْقَوَا ب

تعطیلاتم بختام مسکن تجاب سفرنامه شیخ حسین مودت

تاریخی باغ قلاب قوسین اگرچه داعیه جلیت اسلامی بکلی حفظ خطابات قرآنیة تحریک قوای اطاعت
پیمای سفر قرین ظفر حسین الشیخین می نمود لکن رویای بشته حضرت تنفیع المذنبین
علیه افضل الصلوة المصلین که در سنه ۱۲۲۳ یک هزار و سصد و بیست و هفت هجری که دیدار فیض آثار
خود در بلده طیبه مدینه منوره آشکاره فرموده بودند و این احقر ضعیف الاثر نعلین مبارک آنحضرت
صلی الله علیه وسلم هر دو دست در مقامی که دروازه باب السلام مدینه منوره ازان متصور می شد
مهیاساخته و گرد آن نعلین شریفین را باستین خود نشانده و یک صاف نموده حضرت ایشان
علیه صلوٰۃ الرحمن از مسجد مقدس خود بیرون تشریف فرموده و من به اذکار و بلیه بادیکران شتول
شدم بعد از بیداری که مژده حج فرضی ازان ظاهر استفاد می شد آتش شوق دیدار در پند
دل بقرار انداخته روز بروز اشتعال التهاب می افزود تا آنکه در سنه ۱۲۲۶ هجری بیست و یکم رمضان
شریف شب جمعه من و شرافت پناه رفیق و محبی حاجی سید عبدالرزاق جان کبر میزدان
بعد از اجازت و استمداد از والی ممدوح خود از غریب خانه خود بعزم این سفر میمون بیرون شدیم
و بذریعه ذاک ریل روز سویم در شهر ممبئی قیام کردیم اگرچه جنگ عالم سوزشاهان یورپ که
سلطان المعظم ترکی بادشاه اسلام هم در آن شامل بود شروع شده بود سده راه شده خارها
بسیار و خطرات بی شمار در راه می انداخت لکن پروانه وار جان نثاری را تیار شده بروز
دویم شوال سنه مذکوره در جهاز کویت سوار شدیم بعد از کشیدن زحمتهای لازمه سفر

سفر
برای
اقرار
مذکر
مختصر
ناظر
مط
شاه
بردا
نقد
س
م
ما
ی
بو
بحر
مذکر

سفر سمندر در بندر عدن بقدر یک شبانه روز استقرار کرده بعد از آن در جزیره کامران
 برای تعمیل قواعد نظییه از دست عمده ترکیه نزیل کامران شدیم بعد از آن در شهر جدّه مبارکه
 اقامت چهار روزه کرده روز پنجم راهی بیت الله شریف شدیم تا آنکه بر روز اول ذی القعدة
 مذکوره بدین فیض آثار بیت العتیق مشرف شده بعد از ادای مناسکات موره در قرب حرم
 محترم در زقاق حضرت ابی بکر الصدیق رضی الله عنه اقامت انداخته در صبح و روح
 ناظر مناظر حرم محترم و ساجد ساجد بیت العتیق شدیم بعد از ادای حج فرضی در قافله
 مطوف نیک خیال عبدا لقادر رمضان بسواری شغوف بشوق کامل و اخلاص
 شامل بقصد زیارت حضرت شفیع المذنبین علیه افضل صلوة المصلین قدم
 برداشتیم بعد از قطع منازل دوازده گانه بتاریخ هفتم محرم^{۱۳۳۳} بمیدنه طیبه در بالا خانه حاجی غلام
 نقشبند کابلی قریب دروازه باب السلام رخت اقامت انداخته بیدار مزار پر انوار حضرت
 سیدالابرار شتر شدیم و در ایام اقامت خود از زیارت مزارات متبرکه و مقامات
 فشره مانند مزار پر انوار حضرت سیدنا حمزه رضی الله عنه و دیگر شهداء احد و غیره مقامات
 معظمه فیض یاب گردیدیم تا آنکه بعد از قیام یازده روز هفتم محرم^{۱۳۳۳} بسواری قافله منذ
 کوره مراجعت کرده دویم ماه سفر المظفر شهر جدّه رسیدیم و در حالت کمال ناامیدی
 بوجه شدت محاربات ملوک یورپ بعد از چهار روز بسواری چهار شایه جهان سیاحت
 بحری شروع کرده شانزدهم ماه مذکور در شهر یمنی نزول کرده بتاریخ بیست و پنجم ماه
 مذکور^{۱۳۳۳} بنسب خانه خود رسیدیم بعد از اقامت چند روزه تبرکات حرمین الشریفین

بسم الله الرحمن الرحيم
نحمده ونصلی علی سیدنا محمد

بنام جهاندار جبار فرین

جنگ پنجاه و ششم با اقوام صواتیان و میانگلیان بمقام توتان بانده علاقه نیک بخیل

و سببش این بود که اگر چه والی الملک برای واپس علی قهای بیرون شده از خط فرمانش منتظر وقت فرصت می بود لکن بعضی از اقوام صواتیان بلا واسطه یا بواسطه پیغامها زبانی یا با ارسال و ارسال بوالی الملک ترغیب داده که با دستور قدیمی نقاد و فرمان هستم و حاکم دیگر بالای خود پسند نمیکنیم باید که فوج کشی بملک صوات کرده شود که پیشتر دیدیم و دوستان و همرازان بایار و مددگار خوانند پس بدینکه خیلی تکلیف عاید ریاست نخواهد شد و بدین ترغیبات ناتمام از والی الملک انعامات و ستیاب میگردند تا آنکه در آخر ملک تاج محمد خان صوات بالا و ملک چمنخان نیک بخیل که هر دو سرکره و طایفه جنبه علاقه های خود بودند و نمک خواران و دوستان قدیمه این ریاست خداداد بودند و عهدها محکم داده بلکه فرزندان خود را در جو بعضی والی الملک مستاده که مانند منتظر وقت هستیم بنابران والی ملک فوج نظامی خود با لشکر اقوام مرتب کرده به اراده استفتاح علاقه نیک بخیل و الا صوات آخر آبراه گاوئی دره که منفذ آن بواسطه علاقه نیک بخیل میرسد گو به جنگی راهی فرمودند و بذات خود از دار الخلافه در عقب لشکر بیرون شدند

در تورنگ دره بمقام رضا گرام قیام فرمودند فوج جنگی بر قلعه های کوه قلاگی بمقامات متفرقه دوشنبه
 بانتظار سلام شدند اقوام و بامید صلح میان گل صاحب که درین ایام بواسطه مولف به حاجی قاضی
 عرفان الدین بنحیدر خطاب یافته ریاست دیر به تمنای مصالحت از والی الملک کرده بودند بلکه شرایط
 صلح از جانبین بقناعت نمودن میانگل صاحب بادشاه صوات بکناره جنوبی ملک صوات پذیرفته
 اطاعت نمودن دوستانه والی الملک منظور شده موقوف مستطی جانبین بود بران قلعه انتظار حکم حاضری
 میدان جنگ چشم براه می نگریستند و قتی که سالار جنگ محمد غفران مع اراکین قومیه حضرت سید اخون
 زاده خسل و عبداللہ خان رباط و غیره اراکین از خیمه گاه والی الملک از مقام رضا گرام برای انتظام میدان
 جنگ تعیین اطراف سواران و پیاده گان بر مورچه های فوج جنگی رسیدند انتظار امر دیگر را بیفایده دیدند
 و از جانب مخالف هم باعثی دوستان آتش ایشان را تیز کرده حتی که چند سر غنای چمنند ملک و
 دوستانش بالشکر والی الملک ضافه شده ناچار فوج دیر برد هات و لشکر مخالف حمله یلغاری کردند
 خصوصاً سید میرا که یکی از عمده داران فوجی بود بادهسته زیر کمان خود بر قلعه توتانوبانده و مور
 چلهای قرب و جوار جانهای بنادیق و نیزه ها و شمشیرهای لشکر مقابل کردند و همه روز حمله های خونریز
 و یلغارهای پیش قدمی و پس بیکدیگر کردند و کشتگان بسیار و زخمیان بیشتر سواران و پیاده گان
 از جانبین در خنده های یکدیگر مانده خصوصاً از تو فنگهای اندرونی قلعه توتانوبانده نقصان جانها
 لشکر دیر زیاده رسید به آخر الامر لشکر دیر جای رهایش در ملک دشمن ندیده براه بیج غاخی بانده
 و باندهای سر کوه دکن خیل بنفاریق بد هات علاقه ادنری مراجعت نمودند والی الملک
 از انجا براه سید بجانب پائین روانه شده چند شب در رباط و چند شب در زیارت الملک دره

قیام کرده فوج خود را حکم داده که براه سوی گلی بر مقام نیک نخیل و باره میدان کارزار گرم کنند و این علاقه
 بیرون شده را چار و ناچار در دایره پرکار حکومت خداداده درون کنند بنا بر آن سالار جنگ مع کل فوج
 نظامی و قومی براه سوی گلی چترانی کرده قریب زیارت سوی گلی روی بروی علاقه نیک نخیل خندقهای
 جنگی مورچلهای مقابله آماده کردند و بقرب قلعههای و خندقهای دشمن صدای مردانه داده بر رخ مقابله بلند
 کردند حتی که غلام حبیب خان دو کتری که یکی از معتمدان این ریاست بود در ترتیب و احاطه حدود میدان
 جنگ از گوله اندازی بنادیق دشمن سخت زخمی شده باز بصحت رسید فوج جنگی مع کل افسران و عهده
 داران در مقابله بانتظار جنگ در آنجا قیام نموده و والی الملک از املوک دره بموضع اوج و زانجا در چکدره
 قیام فرموده مگر لشکر مقابل بفتح سابقه خیلی دلاور شده از مقابله جنگ برگزیده گردان نبودند درین اثنا
 اخبار جهاد سرحدهای اسلامی بمقامات مختلفه باسراکارانگریزی بتواتر رسیده والی الملک بنا بر مدد
 اسلامی خود که گاهی فروش نمیشود و بنا بر پاسخ خاطرهای لشکر خود که در وقت شهرت جهاد اسلام باشتغال
 خانه جنگی ناراض بودند حکم تفرقه لشکر خود داده والی الملک از چکدره و فوج از کوه سوی گلی مراجعت کرده مدار
 الخلافت دیر رسیدند و چند مدتی در استقرار طلبی کرده به آمدن وقت فرصت منتظری بودند
 که این گنبد نیلگون هم بازی در پیش آرد و این میزبان مهمان نواز چه مانده بستره در مرج گرسنگان
 ربع مسکون جلوگاه گردانند تا که چار و ناچار این جام خون آشام لب خشک تر و معده خالی برگردانند بیت
 رضا بیاده بده و زمین گره بکشا که برین و تو در اختیار نکشاد دست

جنگ نجاه و هفتم مقام قریب چهار شهر باو با اقوام ماموند و سلاری بامداد محمد جان خاصا خان شهر

سپیش این بود که خان صاند کور که از عرصه دراز در دوستی تابعداری والی الملک بود و بموجب

این دوستی علاقه‌های ابازی و خادگری و دوشینیل از جمله مملکت ملک صوات بطور جاگیر و انعام
 معه دیگر منافع توغله‌ها و خلعت‌های نفوذ و استعلا میخورد از والی الملک استمداد خواسته که سرکوبی و
 گوشمالی اقوام باجوژ کند اقوام باجوژ در میان خود اتفاق قومی ساخته تلای بابیره که یکی از جمعیت
 سازندگان آن وطن است اتفاق و جمع آوری ایشان زیاده محکم کرده بلکه برای غرض خود اعلان
 جهاد هم داده چنانچه قبل ازین هم برای حصول مطلب خود بهانه جهاد ساخته جنگ جدل افغانی را که در
 جمله اوطان سرخیلگان عاده جاری باشد و این پیشه موروثه ایشان گاهی منقطع نمیشد جهاد فرض کرده
 خان خارا بدوستی نوابضا بهادر سرزنش داده به دباؤ و لاف ترسناک ساخته هنگام جنگ یورش بی
 آهنگ گرم ساختند بنا بران والی الملک حکم لشکر کشی بامداد خان صاحب داد فوج نظامی از دار
 الخلافت دیروبرول بالشکر ملک چندول روانه شد و حاضر میدان جنگ شدند اقوام باجوژ بسیار کوشش و
 جان فشانی بکار برده سه روز در مقامات مختلفه میدان کارزار گرم کردند لیکن در هر نوبت شکست
 فاش خورده برحمت می شدند آخر الامر شکست عظیم خورده رو بفرار نهادند و خیلی از اسلحه و اسبان
 ایشان دست یاب لشکر در شده بقلعه‌های خود و دار الخلافت دیر مراجعت کردند و این فتح قریبه
 جیره شکست سابقه جنگ توانو بانه نیکنجیل شده والی الملک از رنجش بفرحت حالیه اشتغال
 و اشتغال گرفت و از نیش خرنود که علام الغیوب در پرده غیب چه سرملکون مخفی داشته و این گنبد
 مفرس که غالباً بخلاف مراد میگردد بطون حوامل عناصر را بکدام حمل منجوس مملو ساخته لهذا علامه
 صفدی شیخ طومر عیبه لامیه خود برای عدم اعتماد بر کامیابی و ناکامی دنیائی بی بنیادی فرماید
 لَا تَمْسِكَنَّ عَلَى مَا فَاتَ ذَاخِرِينَ وَلَا تَطْلُبْ مَا أُوتِيَتْ مِنْ جَزَلٍ

فَأَلْذَمُوا أَقْصَىٰ مِنْ هَذَا وَذَآءِبًا ۖ وَلَا يَفِيكَ بِمَا يَأْتِيكَ مِنْ عَمَلٍ ۖ يَعْنِي شَبْرًا دَرِغْمًا
 مگذارد از جهت آن مطالب که از شما فوت شده باشد ۖ و روز را هم در خوشی آن نعمت صرف مکن که بتو از زمانه -
 رسیده باشد - چرا که زمانه ازین پانذاری این هر دو قاصر است پانذار نخواهد ماند و وفا نخواهد کرد بسبب
 آن غم و خوشی که بتو داده باشد غرض اینکه نعم و شادمانی دنیا اعتماد نباید کرد که هر دو فانی اند و تو به هر حال
 خالق خود و توشه عمر جاودانی باید کرد ۖ جنگ پنجاه و هشتم بمقام سید و جانی شاه میزی صوات بالا و بعد از فتح
 چهار روز شکست یافتن و تاراج شدن لشکر دیر نظم مؤلف در مخاطبه اقبال بالشکر فاتح والی الملک بعد
 مختصره من بعقد کستی تا دید پاشتم ۖ بهم کابی ذی حشمتان بجا باشم ۖ چو چرخ گریه در دم عمر با بکار کسی ۖ
 کمان میرکز کام دگر خطا باشم ۖ نیم در صبر میراث کس گر و هرگز ۖ همیشه گاه چنین گاهی چنان باشم ۖ
 چو بلبلم که بهر نو گلی بوقت بهار ۖ بکام رانی نو خیز خوشنوا باشم ۖ چنانکه دست بدست آمدیم تا بشما ۖ
 ز دستهای شما همدمی جدا باشم ۖ خالق یحون و رب الارباب کن فیکون در هرگز دشگر دون
 باز بهای گوناگون ظاهری سازد تا بندگان عاقبت اندیش بزور و قوت خود غرّه نشوند
 و بضعف بشری معترف باشند البه مضمون میمون ۖ وَلَوْ كَسَبَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ ۖ
 لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ ۖ همه جا و همه حال مناسب مقام و ملائم احوال باشد تفصیل این اجمال و
 تشریح این مقال اینکه چون والی الملک از جنگ با جور سبک و شش شده برای افتتاح ملک
 صوات براه انتظار چشم دو چار نشسته بود و دمبدم مشوره های لشکر کشی ملک صوات ازارا کین چشم
 و قومیه و جنبه داران ملک صوات جستجو میفرمودند تا ج محمد خان و چند خان که سرگروهان جنبه
 خود در ملک صوات بودند و درین ایام بعد از مراجعت لشکر از سوی گلی خور دان و متعلقان

ایشان را قلعہ شوه و غیره مقامات داخل ریاست ماوا و ملجا مقرر شده بود و انتظام خوردنوش و
گذاردن معاش ایشان از خزانه عامه با عطاء نفود و اجناس غله و خلعتها و غیره ضروریات بخوبی شده
بود و خود ایشان هر دو سرگرد و همان در دار الخلافت دیر بحضور والی الملک قامت گیر بودند درین ایام
بجانب اقوام خود مرسلت و افرو و پیغامهای متکاسره بکار برده جگرهای تازه دستیاب کرده والی
الملک در گوش نهادند که این وقت فرصت است جنبه مابرای امداد تیار اند در لشکر کشی صوات بیج
گونه درنگی و تعطیل نباید کرد که موقع دیگر این مقصود مستغرق و مطلوب بزرگ بدست نخواهد آمد پنا ببران
والی الملک که مشتاق این عشیقہ طاق بود با اراکین افواج و اقوام جگرهای خفیفه کرده اعلان
فوج کشی و حکم جزائی ملک صوات دادند و فوج نظامی سواران و پیادگان قلم رو خود بغیر از فوج
پیاده ریاست جندول که زیر کمان نواب زاده سردار محمد عالم زب خان بود و برای حفاظت
ملک جندول از فوج کشی صوات مستثنی شده باقی کل فوج نظامی بکمال خوبی مرتب شده و فوج
اقوام هم اضافه کرده شده بتاریخ ششم ماه ذی القعدة سنه ۱۲۳۰ هجری تقویم فوج کشی شده علمها
یورش برداشته از دار الخلافت دیر و غیره مواضع بیرون شدند و این فوج جزا و لشکر
طرز از زیر کمان ولیعهد ریاست خان بهادر سردار محمد شاه جهان خان حصا و سلاار جنگ
محمد صفدر خان حصا باین بهین افسران و عهده داران فوجی و اراکین قومی بکوتلهای دره جات
و قلعههای صوات بالای متوجه منزل مقصود شده بکمال شوق و عتقا بان شکاری بر کبوتران
کوهی پرواز نموده اکثر از کوه صواتانی بمقام شوز دره و بعضی براه فاضل بانده و بجاده داخل
علاقه صوات شدند اقوام صوات اگر چه ازین یورش ناگهانی و میت افواج نظامی و قوچی

و کشت کار توس و گوله و باروت و غیره سامان حرب و وحشت انتقام گرفتن مقتولین جنگ
 سنبٹ و غیره مقامات بزدل و ترسناک بوده در مقابل و حاضری میدان جنگ تجاسر نتوانستند مگر
 با وجود این خوف غالب جنگهای خفیه بمقامات متعدد و باین فوج دریا موج و اثر کردند و چند
 نفر مقتولین و مجروحین از جانبین قسمت خود خورند تا آنکه بر مقام بهما که قلعه اش در منفذ تنگ
 دره فاضل بانده واقع است جنگ شدید شده و علاوه از دیگر کشتگان یک مرد بهادر میدان موسی
 خان نوعمر و نوجوان که از برادر زادگان عالیجاه معصوم خان خان در شخید که صدر المہام و رئیس عظم
 صوات و بانی مبانی مخالف و جانب مقابل والی الملک بود درین مقابل قتل شده آخر الامر اقوام
 صواتیان میدان مقابل را خالی کرده رو بفرار نهادند و فوج نظامی میانگل صوات بادشاه صوات
 در قلعه های دیگر و قلعه نل درون شده طاقت مقابل میدان در خود ندیدند بلکه ساعت بساعت
 تدابیر فرار بکناره جنوبی صوات میکردند و زیر و را را کین میان گل صاحب چند بار جگرگاہی اقوام جمع کرده
 تدابیر مقابل و مشوره مقابل در میان انداخته بحث مباحثه میکردند لیکن هیچ گونه مصلحت مقابل میدان
 و جانها سوختن بآن صحرای آتش نشان معمول نمی شد غرض اینکه فوج دریا موج و والی الملک علاقهای
 سیبجونی و شامیزئی را از حسدات شور دره و بهادره تا مقام شانگوائی و خریٹری فتح
 کرده در قبضه و تصرف خود آوردند و تاج محمد خان که محرک بلکه فائدین فوج جترار بود با اقوام صواتیان
 جگرگاہی انقیاد در گردنهای خود انداخته سلامی شویید تا که مال جان و خان و مان خود صارا
 محفوظ کرده با حل سلامتی رسید و رنه دیگر داسلین بخزنا پیداکنا غرق شویید جگرگاہی اقوام هم
 درین جواب ششدر و پریشان شده آد هم اراده را عنان لا و نعم کشیده و گسته و سمند لنگ

عنایت را پای شکسته پیش و پس کرده ناچار و دوچار چشم براه انتظار می بودند و درین جواب
سر پا اضطراب و رنگ ساعت و امروز و فردا میکردند که تا مسبب الاستیجابی ظاهر نکند

قلعه ساختن فوج فاتح والی الملک بر مقام توکی

چونکه سپه سالار فوج نظامی محمد صفدر خان که در فنون حرب و بصارت جنگی بی نظیر است
اندیشید که اقوام مفتوحه صوات از جهت خوف خود بجلدی منقاد نمیشوند و در ملک دشمن بغیر از
قلعه حصار بود و باش از صفت هوشیاری نیست بنابراین با ولیعهد محمد شاه جهان خان حصار و غیره
و اراکین فوجیه و قومیه مشوره کرده و خود ایشان در موضع شانگوا ٹی که صدر مقام آن دیار و مسکن
تاج محمد خان قائدین فوج بود رخت اقامت انداختند و فوج را حکم دادند که بر مقام توکی قریب
خیر ٹری که مسکن معصوم خان رئیس صوات بود قلعه جنگی فوجی شروع کرده بجلدی و شتابی برای جنگ
اماده کرده تیار سازید چنانچه افسران و عهده داران فوج بتعمیل این امر ستابی ظاهر نموده
فوج نظامی و اقوام عسکری را همگروه با بادی قلعه توکی مصرف کردند و اراکین فوج بخوشی و دلچسپی
در شانگوا ٹی نشستند والی الملک را مدیدم مراسلات و پیغامهای این فتح مشکوکه و نعمت غیر مترقبه
میفرستادند و حکام پولٹیکل هم احوال این فتح کلان بذریعہ تحریرات و ٹیلیفون و ٹیلیگراف بیکدیگر
میرساند و تحفیات و مبارکبادیهای از دوستیمان ریاست و تغزبات از جانب مقابل بگوش
زمانه میرسیدند و زین حکم ربانی ناگهانی واقف الحال نبودند که خالق کس نمیکون در پرده غیب پوشیده
که بیت بیک گزشتن چرخ نیلوفری : نه نادر بجایماند و نی نادر ی :

حمله ناگهانی کردند و بعد از کشتن خان و ... از قلعه باز کرده و گرفتار ... ازین قلعه

و شکسته شدن پای دُرین فرار و شکست خوردن لشکر فاتح و برآرز رسیدن این خبر بمملک صوت
 تمهید مفید حضرت امام غزالی رحمت الله علیه (رحمت) در مکتوبات خود آورده که علامته العیوب را
 در کائنات خود بموجب و مَا یَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ یعنی نمیداند لشکرها را غایب پرور
 و کارشما مگر او میداند اسباب غیبیه و وجوهای غیبیه میباشد که خیلی از ان در بعضی افراد بشر ضایع و
 در حق دیگران نافع میباشد چنانچه موت مورث قطع حیات اوست و در حق وارث جبر منافع و احوال
 و بربادی سیداب یک ملک را آب پاشنی لایت دیگر و قحط سالی یک من برای منفعت غله فرو
 ولایت دیگر باشد و چنانچه گویند که مَوْتُ الْاَغْنِیَاءِ وَ احْتِ الْفُقَرَاءِ نظام الدین گنجوی
 رحمت الله علیه درین تقریب میفرماید بیت بهندوستان پیری از خرقه داد پدر مرده را بچین گاو زاده
 تشریح این ابهام اینکه چون لشکر قرین ظفر و الی الملك بر فتح تصوات از علاقه خود بیرون شده عبدالتین
 خان کابلی که وارث اصلی مملکت جندول بود و از ملک بل برای این مطلب آمده بود و مانند پروانه
 جان شار گرداگرد این شمع پری خسار میکرد و وقت فرصت را میگذرست که آیا وقتی یا بکم که این
 سر بریده کف نهاده خود را در عرصه این عشقه مهر و می در باز میچنانچه قبل ازین هم چند بار ذکرش
 گذشته و از جان بازی او و مجبوسی او در دست و الی الملك اجات طولیه تحریر شد بهمان و طیره
 در طلب این معشوقه بنی نظیر خود سرگردان و پریشان میگفت بیت کوته نکم ز دامن دست
 گر خود بزنی به تیغ تیرم و درین وقت اسباب دیگر متفرقه با اراده او اضافه شده که امداد
 رسیدن منزل مقصود مکرر اسباب درونی و بیرونی گرفته شدن قلعه باژوه که دار الخلافت
 ریاست جندول بود اول اینکه چونکه این قلعه نامی صدر مقام ریاست جندول است پس در ایام

فتح و تقسیم ملک چندول چشم هر کسی از طامعان و مستحقان قفسه و جده بطرف و دوچار بود
 که از جانب الی الملک نامزد فی شدی و چونکه والی الملک بدین ان خروشها گونشند و اینجانب را چه
 بلکه نور چشمان خود را هم بدین محل اعزازی قبضه ندادند پس هر کسی از خویش و بیگانه بنزوال اعزاز حکم را
 غیر مستحق یعنی ملک شاهی را ضعیف دند و ویم اینکه نوکران و قلعه باشند این قلعه و بیابانندگان
 قرب جوار او که اکثر از نک خواران پدر عبد المتین بودند و بعضی از ایشان پرورده جده او
 بودند که وقتاً فوقتاً او را ز اوقات فرصت خبر میرسانیدند و بطور جاسوسان و مشاوران بلکه امداد یا
 او امداد کمر بستگی او بودند و بدین اطلاع او را در عداقات ماموند و سلازنی که ایشان هم بوجه قو
 میت و بنحسب عبد المتین خان قبضه و الیدیر را بر قلعه بازوه بلکه بکل ریاست جندول نگوار میدانستند
 جگرها و تدبیر گرفتن این قلعه بکار می بردند و یگان یگان بطور مدعیان با الاستقلال جد و جهد
 کامل می نمودند سوّم اینکه ملک شاهی نام که از مرتبه سفلیه با عزازات متکاشه و انعامات وافر و والی
 الملک بکسرداری و مرتبه علیا بقبری رسیده بود و هیچ فائده مالی و منفعت اعزازی درین ریاست
 خداوند نبود که مامون صاحب ملک شاهی را داران قدم راسخ و خط وافر نبود و اینچنین شخص را از فرائض و لوازم
 باشد که در حفظ ناموس آقایی ندارد خود بجان و تن در بیخ ندارد خصوصاً در امور حکمرانی و فرمانروائی
 چنین عمل بکار برده که دل و عیال و متعلّقین را بدست آورد و در اطاعت و فرمان بری حاکم خود مردمان
 عامه و ملازمان خاصه را مصمم و مستحکم دارد و مگر چونکه والی الملک از جانب خود مامون صاحب ملک
 شاهی را بکمال مهربانی و عنایت خود که با فرزندان خود هم نمیکرد ملک صاحب شاهی را حاکم و
 متصرف قلعه بازوه بلکه حکمران قرب و جوار آن ریاست جندول گردانید ملک صاحب شاهی بخلاف

بخلاف آن کار روانی کرده چنانچه با رعیت بجای دل داری و خراش می کرد جز آنم بقاعده و مظالم گونا
گون در ایشان جاری نموده رعایا و مسلمانان را د لشکر کرده که هر کس بشکت او و بی اعتباری او
رضامند و منتظری بودند و اراده خیر خواهی و امداد ظاهر می او در دل انداشتند پس بوجه اجتماع
این اسباب متفرقه عبد المتین خان کابل وقت فرصت یافته و ملکات حشاکگی را غافل و بزل
و بلا ندید معلوم کرده که در پاس ناموس و حیاداری منعم خود هیچ گونه جان فشانی نخواهد کرد بنابراین
بمشوره خفیه جنبه خود از مهموند و سلارزی و غیره باجوڑ و بامداد و عده جاسوسان و قلعه باستان
حمله یلغاری ناگهانی کرده و بتاريخ هژدهم ماه ذی القعدة^{۳۶} هجری قمری قلعه باژوه را فتح کرده بدست خود آورد
و جنبه داران خود مژده فاتحانه داده که لشکر خود را مهتیا کرده باشید که بذریع فتح این قلعه باژوه که او را
صدر مقام یا دار الخلافت یا چشم ریاست جندول تواند خواند کل ریاست جندول را بدست
آرم و نام و نشان نواب دیر را از مملکت خداداد محو نموده سازم و ملک صاحب شلگه ازین کشمکش
بلا جنگ و جدل بکمال بی همتی سرن شده بلکه میدان معیه چند نفر ملازمان خود فرار نمودند چنانچه
برای داغ بدنامی دائمی درین گریز و فرار و یادرجستن از قلعه وقت خالی کردن پای او از
بیخ ران شکسته شده بزخم بدنامی داخل وطن میدان گردید و چونکه این خبر غم اثر درین وقت نازک
باخطر در حضور والی الملک که بنیاز چند نفر اردلیان هست ایچ کس موجود نبود بگوشش و خوش والی
الملک رسید اضطرار بسیار و پریشانی بشمار عاید خالش گردیده میگفت مصرع
چه تدبیر سازم چه چاره کنم: آخر الامر اندیشه با حوصله کرده که بغاوت ملک چندان مغل ریاست
نیست که بغیر از رهائی وطن چیزی دیگر ننمایند و به امر دیگر خواست دست اندازی ندارند اما

بر حسب دستور ایالت خود را
داده بر دای انگلیس نام نهاد

که ملک حشاکگی می کشید و می کشید
تا از سران و بزرگان می کشید

بناوت ملک جندول که زبانه این آتش رفته رفته زیاده شد بدار الخلافت من میرسد
 باید که تدبیرش این آتش و لا کرده شود بنابران یکک غرضوری بنام سپه سالار فوج
 محمد صفدرخان و ولیعهد خود محمد شایه جهان خان تحریر نموده فستاد که چنین واقعه هائیه
 رسیده شبان شب فوج خود را واپس کرده بدار الخلافت و علاقه خود برسانید تا که مهمت
 و الپبی قلعه جندول کرده شود از اکلین فوج درین باره بسیار تدبیر خفیه بکار برده که چه تدبیر
 و حیل باید ساخت چنانچه تاج محمد خان سیبوجنی را که از اقوام صوات جنبه دار و طرفدار
 والی الملک قاندلایین فوج دریاموج بود بتکرار گفته که میان ما و اقوام صوات هر قسم معامله
 و مصلحت که ممکن باشد منعقد کنید که در پرده و حیا ازین جا واپس شویم مگر سرکردگان صوات
 هم خبر خفیه از جانب عبدالمتین خان رسیده بود چرا که برادران او باین طمع از جانب پادشاه
 صوات در قلعه نل بهمه تحصیل داری و انتظام ملکی شسته بودند پس اقوام صوات
 هیچ گونه مصالحت و معایده نمیکردند سالار جنگ محمد صفدرخان صوات از زبان
 خود بیان مینمود که لشکر و سگروهان صوات خبر گرفتن قلعه بازده از جانب عبدال
 المتین از اطلاع ما مقدم رسیده بود چرا که وقتیکه ما در موضع بابا خیل به مسمی پادشاه
 خان ملک و غیره همراهانش جمع که بازی جنبه داری خود میکردم در آن وقت در
 دور بین لشکر دشمن را دیدم که اسپان خود یکدم از جهت این اطلاع ازین
 کرده بی رغبت را تیار نموده بر لشکر ما حمله میکردند لکن از جهت کثرت لشکر ما تجانس تر بودند
 چون من از آنجا بموضع توتکی رسیدم طنطنه این خبر بدریه یک ملازم سرکاری

بن رسید مگر حوصله بجا کردم و چون من بموضع خیرتری رسیدم و نفر پیام رسانان موضع
 جیلوک از جانب والی الملک بشتاب رسیده قطعاً بیان نمود که جناب والی الملک
 حکم ناطق واپس لشکر کرده و رنه خوف رفتن دیرست با وجود آن حوصله خود را بجا داشتم
 و بمقامات موضع چم خیرتری و غیره مواضع خندق سازی و مورچه بند کردم لکن چونکه خوف
 ناک و ترسناک شده و از جانب حاکم هم اطلاع واپسی یافته باز چگونه سکون و ثبات میگرفت البته
 در وقت نماز خفتن بقرار و هرگاه حکم واپسی کردم مگر چونکه لشکر کلان را حوصله در ضابطه نمیآید بنابراین
 لشکر بحوصله شده و این واپسی اختیاری را فرار و انزمام اضطراری شمرده صدای الفرار دادند
 و هر یک از دیگر سبقت کرده گیر را غنیمت شمردند و محکوم از حاکم و سپاهی از عهده دار خود سزا شده
 مانند رستخیز نفسی نفسی بکار بردند لشکر صواتیان که در مقامات فرصت بانتظار این شکار نشسته
 بودند اطلاع یافته مانند کجشکان برای چیدن این مورچگان بارشند و از خانهها و دهات
 و منافذ و نشستهگاه خود پرواز نمودند و هر جا که پسرانندگان ایشان را یافته از اسلحه و جامه عاری کرده یا
 کشته یا زخمی کرده یا زنده در مغاک انداختند این بلای آسمان و تاراج ناگهانی چون برین لشکر فرار
 مسلط شده غوغای قیامت خیز نمودار شد و چنان باشد که ملک ناآشنا و شب تاریک راه تاریک
 و کوهپای نامموار و ترش بنادیق جان نثار و جوشن دشمنان طرار البته لشکر فاتح بزبان حال میگفت
 بیت شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل بجا دانند حال ماسکساران ساحلها
 عجب تر اینکه در اکثر مقامات مقدم لشکر بر مؤخر خود گمان دشمن کرده فیر بنادیق آتش فشان کردند
 و مؤخر را هم یقین آمده که دشمن سبقت کرده جواب آن بگولهای خونین دادند از نجهت اکثر

لشکر والی الملک از دست خود قتل و بر باد شده در پنجه دشمن بماندند و سواران چون
 برای ننگ باریک رفتار نمی توانستند لهذا سپاهیان جنگی از اسپان خود پیاده شدند
 اسپان را در میدان دشمن رایگان بگذاشتند و همچنین پیادگان را که خطر سزایاده
 شد اسلحه خود را در جنگها و مغاکها به اختیار خود گذاشته خلاصی هر خود را غنیمت شمردند
 و خیلی ازین لشکر پریشان شده برایهای بیگانه و کوههای بعیده مانند کوه درال و غیره بعد
 از مدتی بسیار آمدند و بعضی از ایشان زنده گرفتار شده بعد از عرصه دراز را کرده بودند و بعد
 از نجات دست اندازی دشمن کوه باشان و هموطنان درهای پینده خیلان و غیره کوهیان
 هم از دست اندازی و اسلحه ستانی دریغ نکرده لشکر شکست خورده تاراج کردند و غرض اینکه نقصان
 جانهای لشکر و اسپان و اسلحه درین شکست از حد زیاده خصوصاً از قلعه ^{عند} سهند و غیره که
 در قلعه توتکی پس مانده بودند بسیار نقصان جانها و اسلحه رسیده بود و این شکست فاش
 تقدیری بود از بهادری لشکر صوات و بزدلی لشکر دیر شمرده میشود چرا که هیچ مقابله در میدان
 جنگ مورچلهامیان هر دو لشکر درین نوبت بظهور نیامده که موازنه کرده شود بلکه از کامیابی
 قدرتی اقوام و بادشاه صوات شمرده می شود چرا که بعد از روز شکست چند مدتی تلاطم نگننده
 گان کوهی در مغاکها و داهای کوه اسلحه انداخته شده یافتندی و کشتگان گننام و زخمیان
 بلا تربیت بظهور آمدی و غالباً اینچنین واقع شده که یک گروه کلان بخانه یک خان یا ملک
 یا دیگر سفید پوشان پناه گزین درون شده صاحب خانه پنا داده یا نداده لکن اسلحه و جامها
 یا اسپان که با ایشان می بودند فوراً دست یاب کرده قبض نمود که کسی دیگر را شرکت نخواهد بود

و چونکه لشکر در بر مقام صوات بالا شکست خوردند و دست فوج کشتی جندول هم شمشیر
 پس قلعه شموزی که در دست قلندر خان ملک بود و قلعه را موثره در دست چمن ملک بود ایشان
 همه نامردی و احسان فراموشی کردند بالشکر صواتیان اتفاق قومیت کردند و کل علاقه شموزی
 و آذری را بنامردی خود و باشاره اسسنت دیر مغل باز خان که ظاهر دوست و خفیة غیب
 جوی این ریاست بود حواله دشمن کردند و همچنین علاقه آبازی و خادگری را به همین تحریک
 بلا جنگ حواله دشمن بادشاه صوات کردند و غرض آنیکه حسدی ملک نواب صاحب درین
 درین نوبت بمقام کاشکله تالاش رسید»

بدر فوج کشتی جندول

رسیدن لشکر شکست خورده بدار الخلافت دیر و بدیر فوج کشتی جندول برای واپس
 گرفتن قلعه از عبد المتین خان کاشکله

چونکه بتکرار و اصرار و تخریبهای بیشمار معلوم شده که حوصله و استقامت این والی شایسته
 بی نظیر و قابل تعریف است که در چنین طوفان ناپاید اکثرا که تماشا بینان را زخم آن جواب نیاید
 این والی بهادر در امواج آن طوفان عالمگیر از حوصله و استقامت خود هرگز منحرف نباشد
 و تدبیر دیگر که عقل از تسلیم آن بفرسنگها گریز کند تصویریده باشد بنابر آن چون لشکر شکست
 خورده فی صدی تا پنج آن هم اکثر بی جامه و بی سلاح وارد دار الخلافت شدند و ولیعهد رضا
 و سالار جنگ غیره اراکین از کثرت رنجش و در مقابل و مشاهده والی الملک حاضر نمی شدند بلکه
 جایجاد را قوام در رعیت شب باشی میکردند و والی الملک که مراسلات بسیار و بیغاهای بیشمار
 از حلف خود سردار محمد عالم ریب خان و غیره ذمه داران جندول برای استمداد و لشکر کشتی
 رسیده بودند و گوش و دل و زبان والی هم بدان جانب مصروف بودند البته غم و اندوه ناشی از این

شکست فاش را پس پشت انداخته حکم امداد و فوج کشی بملک جندول دادند چرا که یقین
 میدانست که عبدالمتین خان که وارث اصلی ریاست جندول است بگرفتن قلعه باژوه صبر
 نمیکند بلکه بعد از استحکام باژوه و غور دیگر قلعه جات جندول کند و بعد از دست یابی جندول
 بامداد دیگر دشمنان ریاست که زمانه دراز بانتظار نشسته اند برای تسخیر دیگر کمر کشی خواهند کرد
 از بخت چار و ناچار حکم حاضری میدان جنگ جندول کردند لیکن انتظام گذشته بجا است
 که بنقاره نوازی جنگ صفوف بهادران بسته شود و فوج سابقه بجا است که سینه و پیشه و طلوع
 و ساق و قلب از آن مرتب گردد لهذا یک افسر فوجی بکلف بیان نموده است که حسب تعمیل
 فرمان همایونی بامن از دار الخلافه فقط یازده نفر بیرون شدیم و سلا جنگ محمد صفدر خان
 صاحب بعد از واپسی از میان راه متوجه مقصود والی الملک شده براه سبیل برای جرکه اقوام بمقام
 خیل که جمع و صدر مقام جرکه های اقوام است رخت اقامت انداخته جرکه بازی تدبیرش کمر کشی
 ملک جندول شروع نمود پنجه کاران ناظرین این امر را خیلی تعجب خیز و سخره شمرده که ازین
 لشکر تاراج شده شکست خورده و اقوام گسسته سردمزا جان چه نتیجه برخیزد که مقابل شمشیر خندق
 گیرند و قلعه گرفته شده باژوه از لشکر باجوڑ واپس گیرند بلکه یقین همین است که بمثل شکست
 سابقه صوات از ملک جندول بارهای مقتولین و مجروحین خود را زندگان بیجا و بی سلاح
 نذر میدان جنگ جندول کنند الغرض سلا جنگ چون از جرکه قدری وعده خفیه فوج کشی
 جندول گرفته نفس خود را بدان مطمئن ساخته در مقام دیارون از علاقه سند قدری
 قیام بانتظار اضافه شدن جرکه لشکر نظامی و قومی کرده در انجا بایر غنای جنگی از سر نو دوخته سافند

بدست ملازمان شیرعلی خان ولی داده بقلعه مونده درون شدند درین حالت
 نقش میدان جنگ جندول بدینطور بود که عبدالمتین خان را علاوه از قلعه باژوه قلعه های
 صفدر کلی و جنگی و کج کوئو و کانبث و ستره و ستره معرب و جوار آن و دهات پیاده بدست
 آمده بودند و قلعه گنبد در دست شاد محمد خان صوبیدار فوج قبی و والی الملک بود یک گونه معاهد
 با عبدالمتین خان کابلی کرده بود که بشرط فتح جندول من بلا جنگ تابع خواهیم شد گویا که
 عبدالمتین خان از جنگ قلعه گیر هم بری الذمه و فارغ البال بود البته در فتح جندول
 او را قلعه طور و ستره و قدری سدر راه بود و قلعه مونده بقدر قلعه باژوه یا نصف از آن
 دم شکر و عرق چین بود از بهمت لشکر باجوڑ بکمال خوشی و امید کلان فراهم کرده در مقامات
 مختلفه مورچه زن بودند سپه سالار مذکور بیان نمود که در وقت ابتدای داخلی جمعیت
 فوجی من چنین قدر بود که سه روپیه کابلی خرج روزانه کفایت میکرد بعد از آن رفته رفته
 به هشت روپیه رسید و چونکه امداد خان خاں رسید که قدیم جنبه دار والی الملک بود و از امداد
 لشکر تاراج دیر و برول هم جایجا اجبا گوش گذار گردید اراکین از مژده و طور رفته در آنجا
 مشوره جنگ تدبیر میدان مقابله و استحکام قلعه تور کردند درین اثنا لشکر باجوڑ
 و عبدالمتین خان که به فتح باژوه و جمعیت خود مغرور بودند لشکر دیر را لایق مقابله
 خود ندانسته بر قلعه عارف و دوف جنگ آوری کردند و در اول روز دور و دراز
 قلعه دوف خندقها و مورچهها ساخته گرفته تفنگ اندازی میکردند درینوقت خان بالشکر
 خود بامداد قلعه دوف را یات بلند کرده بلکه ذمه واری خود ظاهر گشته حفاظت و نگهداشتن

بقین

هجر

ندول

و اندک

ست

لیع

یل

رخا

قام

سی

ن

دق

ت

طاح

نمی

ری

ساخت

دوف را ماضا من هتیم لکن چونکه لشکر باجور در وقت شام جنگ شدید شروع نمودند
 و محاصره دُوپ را گرداگرد قلعه قریب رسانیدند پس خا نصفا خار که ذمه وار این لشکر بیار بود
 از خوف و هیت لشکر خود را پس پا کرد از مقابلہ گریز نمودند و لشکر برون با ندهی بایک سته
 فوج موئده که درون قلعه دوف قلعه گیر نمودند بالشکر بیرونی باجور سخت مقابلہ و
 بکمال جانفشانی مدافعه لشکر باجور میکردند لیکن بموجب قیامتی ست که بر یک دو بازده
 شود آخر لشکر قلعه گیر ناچار شده قلعه را خالی کرده بگذاشتند و در وقت نماز خفتن همان
 شب لشکر محاصر باجور قلعه عرف و دوف را فتح کردند و درین قلعه گری عداوه از کشتگان
 و زخمیان قدری تاراجی اسلحه بم نصیب لشکر باجور گشت چنانچه شصت ضرب تو فکهای خان
 موئده بنقصان رسید این جنگ اول فتح جدید جدول بود درین جنگ اگر چه شکست
 دیگر بزرگست سابقه اضافه شد و داغ بدنامی و نامردی بر چنین خان خا و لشکرش نمودار
 گردید و اعتماد اراکین دیر بر همراهی و امداد وی ضعیف گشت لکن اراکین و لشکر دیر در
 حوصله خود مطمئن و مستحکم شدند چر که جمعیت خود قابل مقابلہ دشمن دیدند از نخبه ت محمد عالم
 زب خان و سالار جنگ محمد صفدر خان و دیگر اراکین بکمال عرق ریزی و جان فشانی برای
 تسخیر جدید جدول و اطمینان قلعه پاړه کمر بند خونریزی و سربازی بر میان همت خود محکم
 بستند بعد ازین لشکر خود از قلعه نور بعد از استحکام ممکن واپس کرده بر مقام سینر و انداختند
 جنگ ویم جدول بر مقام متا که شکست لشکر خا و یاست و لشکر بیرو و اسی لشکر باجور با کشتگان
 لشکر باجور بعد از فتح قلعه دُوپ بر مقام متفرقه شب باشی کرده بعد از آن به اراده مقابلہ جنگ

جنگ ویم جدول
 فتح

و جنگ دیگر بر مقام شکار موعی است در دامن کوه جمع آوری و مورچه بندی کردند منتظران فوج دیر
 لشکر خود را سه جاقیم کرده بر مقامات متفرقه خندق سازی مورچه بندی کردند اول
 مورچه خندق برول باندی مع توابع دلواحق خود دویم مورچه چل بر مع توابع دلواحق خود سوم سنگر
 خار مع لشکر توابع خود و بر هر یک حیات و استحکام کارشوس و غیره حتی الامکان کردند لشکر دشمن اول
 بر خندق برول باندی حمله مگروه کردند و ایشان با وجود سخت مصیبت و رحمت کشی سوخ نمودند باز
 جنگ دشمن و لشکر مقابل بر خندقهای خار و دیر حاطه کردند و سخت خون ریزی بکار بردند لشکر خار باز
 شکست خورده در وقت نماز خفتن تا میان کلی منهنز شده مقدار یکصد و بیست ضربت تفنگ از ایشان
 نصبت دشمن شد سالار جنگ صفد خالصا مع چهل سواران و خان خار خود و سواران چند و لیکن بجای شده
 مشوره شکست لشکر با جوش میگردند مگر لشکر دیر کمال مردانگی و جان فشانی بدست برده تا صبح صادق در
 خندق و مورچه های خود ثابت قدمی کردند و بر شکست خار بزدل و خوف ناک شدند چکرگرد سلطنت سلطان
 العظم بادشاه اسلام روم در تدبیر و تجاوز و انتظامات جنگی و ملکی النور بادشاه در ریاست دیر
 عالیجاه محمد صفدر خان که برادر رضوی الی الملک بن یوزکمالات و فنون حربی و جنگی و ملکی ماهر و دانات
 چنانچه در زمانه امیر حمزه صفا و عمر میان و غیره غیره گذشته است این واقعه گذشته را پیش دیده و
 لشکر دیر را سابقا گفته که در یک وقت من لشکر خار را از خندق خود برای یک غرض بر سخت
 خواهم کردم شما بد دل و ترسناک نشوید از نخبهت لشکر دیر برین شکست گمان همان
 تدبیر سابقه کرده بی حوصله نشدند و در خندقهای خود ثابت قدمی کرده مستحکم ماندند لشکر با جوش
 چون ثابت قدمی ایشان معلوم کرده قصد واپسی کردند با مقتولین و مجروحین خود با شکست

نمود
 روبرو
 شده
 ن
 ن
 ن
 دار
 در
 حکم
 ن
 ن
 ن

فرار نمودند و این فتح بیگمان و نعمت غیر مترقبه در لشکر دیر روح تازه انداخت از بخت نواب زادگان
 و سالار فوج از غایت فحش و شادمانی دامنه‌های انعام بر افشانند بر سر صوبه‌دار سستی رویه
 و جمعه‌اربعیت و حواله در هفت رویه و سپاهی پنهان و عالیجاه شهبان و آئی را که سرگروه
 این فوج جان فشان بود چهل رویه ممتاز کردند و سرزاعه محمد سید که در رحمت کشتی شکمش خونریز
 مستحق انعام بود بعضی انعام بر چه معافی عشر دائمی گرفته بچنین دیگر متعلقان حضور مانند مرزا
 صاحب عید الحق و غیره همکاسه غم شریک بودند بعضی از ایشان در غیبت و بعضی در حضور برداشت
 خدمات لایقه میکردند منتظران فوج دیر بکمال خوشی اطمینان رعایت و دلجوی فوج فاتح خود کرده
 که بعد از این بغیر از فتح چیزی بظهور نخواهد رسید انشاء الله تعالی که این سیری یعنی خرج خوراک ایشان را
 بخوبی داده کار توس و برایشان تقسیم کرده توفنگهای نقصان شده را حسب امکان برابر ساخته حاضر
 و مردم شماری فوج و ترتیب اسلحه‌های فوجی از سه نومرتب آماده جنگ ساختند
 جنگ سومیم چندول بر مقام عریف و دوپ و فتح لشکر دیر این کرد و قلعه را شکست لشکر باجوڑ
 فردا روز بکمال شوق و شادمانی لشکر دیر حاضر میدان جنگ شدند لشکر باجوڑ از شکست سابقه پرورده
 بودند و چندان خرج خوراک و کار توس و غیره سامان حرب هم ایشان را بمثل لشکر دولت خدا داد
 دیر بکفایت رسیده بود و استقامت و حوصله و ثابت قدمی فوج دریا موج دیر بارها قبل ازین
 هم معلوم کرده بودند و درین نوبت با وجود شکست کلان و کمال افراد و غیره و جوبات ضعیف بحق
 الیقین رسانیده بعین الیقین مشاهده نمودند و فتح سابقه خود را بمثل غلبه فصیح شوح چشم
 بر صاحب کمال حوصله دار بی اعتبار انگاشته چنانچه سعدی رحمه الله علیه بی اعتباری او اشاره فرمود

جنگ سومیم چندول بر مقام عریف و دوپ و فتح لشکر دیر این کرد و قلعه را شکست لشکر باجوڑ

بیت بان تا سپهر نیگنی از حمله نصیح به کوراجراین مبالغه مستعاره نیست به بنابران لشکر
باجو از مقابل میدان جنگ عاجز شده در قلعه عریف و دوف درون شدند لشکر دیربکمال عشت
و بهادری مانند عقابان گرسنه بر شکار کبوتران فراهم شده پرواز نمودند سالار جنگ محمد صفدر خان
بموضع جنگ عریف و دوف بلشکر تا نخیل دو هزار روپیه انعام گفت که این هر دو قلعه را فتح کرده باشید
مگر آنها که از جوهر هر دانگی و ایمان داری عاری و از غیرت مبرا بودند قبول نکردند - و لشکر دیربک را بیشتر
و تو فنگ لشکر باجو چشم پوشی کرده هر دو قلعه را و مورچیل پلوسی بچنگ حمله فتح نمودند و لشکر باجو
با کشتگان خود منهنز شده گریز نمودند و به علم واقعی دانستند که بعد از این فتح و غلبه نصیب نخواهد شد
که خداوندان فتح پیدا شدند مگر از جهت ننگ ناموس افغانی که لیاقت و طاقت و استحقاق
نظر نکنند میدان چند و خالی نکرده بمقامات متفرقه و قلعه های قرب و جوار باژوه استقرار گرفتند
و لشکر دیربک بر مقام معیار و دیگر مواضعات شب باشی کرده برای جنگ سردار و زانتظام و تدبیر کار
و مقامات جنگ مقابل را اندیشید و غم بالخرم فتح باژوه نمودند»

جنگ چهارم جندول فتح کردان اشاد تریلهادی قریب و جوار اولابعد از آن فتح کرد قاعه و گرفتار رعب العتین زبان سنان
نظم مؤلف در محاط اقبال نیز بان حال بان الشکر فتح تسلیم انقیاد با عبد العتین جاستوخ و ادبار

بجان لشکر دشمن دمار ریشینم
بیادم آر که من یار خوب و شیرینم
مرا بجو که ترا غمگسار دیر می نم
بدشمنت ندیم ادهم و نهد ز سینم

بیایا که ترا دوستدار پیشینم
نیم جدار کف فوجدار ذی اقبال
مباش عمرده از یورش غلیم لئیم
بدیگران ندیم قلعه های شرف

محمد مصطفیٰ رحمان



کلاه عزت و رفعت بهم بفرق سرت
نویس فتح نصیب کسی بغیر تو نیست
بفتح یکدمی ^{عبدالتین} هیچ نماز
اگر تو شیر شوی فی المثل جنگ شدید
و اگر بقلعہ الوند جای خود گیری
و اگر تو عصه جندول سخت تر گیری
کلاه سپه چو ستانم زدشمن محروم
بشاطران دهمت دست بسته در زنجیر
که این بگیر غجب تحفه دل آویزت
به آستان خدمت سری بهم بخوشی

بدشمن تو بخون جامه های رنگینم
من آن کسم که درین باغ بر تو گل چینم
شکنج ابروی من بین که سخت بی چینم
پی گرفتن تو شیر گیری میسم
کمند قلعه شکن را به بین ز آئینم
سزای مات خوری پس شاه و فرزندم
بوقت جنگ ازین هر دو هیچ نمیکنم
رسانمت بحضور نواب ^{نواب بدین} دیرینم
بحق آنکه نمک خوار یار دیری ^{نیم} کنم
خرد نوید خوشی دلبری نگارینم

فرداروز اگر چه شکرتا ناخیل هم متفرق شده و لشکر خان شهر هم سست رکاب بودند لکن چونکه
این فتح نامی را نصیب کمر برار و بهادر دیر میگردانید لهذا سپه سالار فوج معنواپ زادگان
وارا کین کمر همت بسته و لشکر دیر و بر دل ابردار من کوه گنڈیری جمع کرده و یک دسته فوج
حراست و امدادی با خود بکناره دیگر رودنگه داشته اول جمله که درین روز لشکر فاتح کرده بودند
بر قلعه کچ کوٹو یورش نمودند حتی که قلعه مذکور قریب بیک کشته فتح نمودند بعد از آن
بمقام صد بر کلی علیها برداشتند بعد از قدری ساعت از انجام لشکر دشمن فرار نموده قلعه ده
مذکور رافع نمودند بعد از آن کل لشکر را بکناره غربی رود فرار هم کرده قصد جنگ فتح کردند

قلعه با روه نمودند عبدالمتین خان که وارث اصل این قلعه داین ریاست بود عهد بلیغ و کوشش
 تمام صرف کرده سر خود و همراهان خود بکف نهاده که گرفتن این قلعه به انداختن سر من مساوی
 خواهد بود این همان وقت است که در عمر خود به هزاران تمنا و دعوات و تکالیف خواسته بودیم
 باز این وقت کجا بدست آید لکن جان بازی لشکر فتح و همدی اقبال الی الملك فراموش کرده
 بمقتضای صاحب الغرض مجنون جان و تن را به هدف این صاعقه شرار و نشانه تفنگهای
 آتش افشار نموده صدای احتجاج بلند نمود از بجانب لشکر فتح برای تکمیل این فتح سرهای خود
 بکف نهاده از هر چارچوب گرداگرد قلعه سیر غمهای جنگی برداشته سرهای السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ
 بِقُوتِ شِوَانِیْده جنگ مردانه و ارشود نمودند و بروز عید الضحی هم ذی الحجه بحری بوقت دوا
 زده بجه روز میدان کارزار قلعه گیری گرم شد قلعه باشان درونی پچان فشانى عبدالمتین
 خان در تو فنگ اندازی نشانه محشر برپا کردند لکن بهادران فوج فتح گولیهای بنادیر را
 از قطرات باران بهاری هم کمتر شمرده سرهای خود را قدری نشیب و فراز هم نکردند و سرهای
 خود و همراه خود را از گوی میدان هم بی پروا شمرده از زور چوگان ارگین نه فقط بلکه از جوش مرگ
 خود پیش قدمی میکردند تا آنکه نعره تاخت همگروه کردند و از چارچوب خروش لَفُودُ وَالْجَلُ
 بلند کرده مانند عقابان گرسنه بر کبوتران شکاری پرواز نمودند قلعه باشان در تو فنگ اندازی
 قیامت برپا نمودند مگر لشکر فتح بکشتگان و زخمیان نظر نکردند و یک دفعه تاخت نموده بر دروازه
 قلعه جنگ انداختند و چونکه دروازه قلعه محکم بود بنا بران بهادران فوجی بر دیوارهای قلعه
 بلند شده و بعضی دیوار قلعه و خانهها را سوراخ کرده مانند موشان درون قلعه شدند یکی بعد از دیگری

بر همان دیوارهای قلعه و چوبهای آن بالا شده درون قلعه شدند مگر قلعه با شان
درین وقت هم دریغ نکرد و سخت تفنگ اندازی نمودند و خیلی از فوجیان لشکر دیر نیالت
کشته و زخمی شده چون برگ درختان از یورش بی دختران جای افتادند که فاتحین قلعه برایشان هیچ نظر نداشتند

زخمی شدن سالار جنگ محمد صفدر خان درین

چونکه سالار مذکور را خطر واپسی لشکر فاتح بود از بخت بر یک جا قرار نمیگرفت بلکه گاهی بجانب
شرق و گاهی بغربی و گاهی بطرف شمالی و گاهی بطرف جنوبی قلعه محصوره تاخت
نمودی و لشکر انبف قلعه محصوره را نگیختی و هر دو نواب زادگان معه دیگر اراکین عبداللہ خان
رباط و حضرت سید اخترزاده خسل دیگر اخوان زادگان و خوانین گرداگرد قلعه لشکر را برانگیختند
درین اثنا از برج کاریز یک تفنگ آتش نشان بر دل و سینه سالار محمد صفدر خان برار شده
کار توسه های گردنی او هم آتش زدگی کرده پرواز نمودند و گولی تفنگ ذره ذره شده بر کف
دست راست و انگشت های سالار مذکور درون شد و کف انگشتان او سخت زخمی شده
مگر دل و سینه را خداوند حافظ و ناصر مومن و محفوظ داشتند خان مذکور بحرحیت خود را
مخفی داشته تا که لشکر در نیالت قرب فتح ترسناک نشوند و واپسی نکند الغرض لشکر
فاتح بدین قسم شجاعت و جان فشانی بدیوارها و چوبهای قلعه درون قلعه شدند و در
وازه قلعه را کشته قلعه را بدست آوردند مگر درین حالت هم عبدالمتین خان و هم اربانش
از فضیل کوٹ داخلی برج های قلعه تفنگ اندازی منع نمیگرددند چونکه نجات ایشان قطع شد
اوازا آلمان آلمان دادند تفنگ اندازی منع شد و نواب زادگان معه اراکین

درون قلعه شده قلعه باشان یعنی دولت خان و خان بهادر سیادت پناه جان صاحب گنور
 و بعضی یار دلیان در برج کوٹ نزد عبدالمتین خان رسیده گرفتار کردند مگر چونکه از لشکر دیرشتگان
 و زخمیان بسیار شده بودند و کسی اسیر و کسی برادر کشته یا زخمی افتاده یا قبیله الموت بودند
 از نجات به امان دادن راضی نبودند بلکه میخواستند که عبدالمتین خان بعضی از زخمیان
 و دیرشتگان که تعداد آن یکصد و شصت^{۱۶۰} رسیده بود معه همراهم خود قصاص کرده شود و درین
 مدتی بانواب زادگان سخت مباحثه کردند که هرگز امان نخواهیم داد چونکه خالصا محمد صفدر خان را
 ازین واقعه اطلاع رسید پس چار و ناچار بدن زخمی و جامه خون آلود خود را درون قلعه کرده امان
 قائم نمود و عبدالمتین خان را از قلعه کوٹ باعتبار و اعتماد خود زیر کرده حواله یک چوکی و جمعدا
 کرده بدار الخلافه و بر بحضور والی الملک و اندوشتند و انتظام و استحکام قلعه باره کرده
 حواله شیر علی خان و الی فسر توجیه خود کرده نواب زادگان و اراکین بعد انتظام کلی قلعات جندول
 لشکر را مقرر کرده بمقات خود رفتند و خالصا محمد صفدر خان بنعشر برداشته لشکر تاج بدار الخلافه
 توجیه نمودند و الی الملک چون خبر فتح نمایان جندول گرفتند قلعه باڑه بجنگ شدید
 و گرفتاری دشمن باز خود و جان فشانان نور چشم پادشاه خود و خونریزی لشکر خود و تفصیل
 رسید زخمهای شکست سابقه را حیره بسته بلکه فراموش کرده متوجه دیدن دشمن دست
 بسته خود در بنظر خود نگران می بود چون نظر بر دشمن سر باز زنجیره بسته خود افتاد پیاله تلخ
 صبر نوش کرده و کل اجزا و نقصانات جانها و مالها را فراموش کرده بکشتن یا زخمی کردن
 او انتقام نگرفته بلکه در مجلس خانه در بار فیض اثار درون کرده بزمه واری یکجمله دار و حراست یکجمله

بیان صبر و استقلال و الی الله

ما در زمانه را چنین فرزند حوصله دار در بر سفت که با وجود قدرت و مکنات چنین بر دشمن جانی که هزاران نقصانهای مالی و جانی او کرده باشد و بسته و زنجیر در کردن انداخته در عین مقابله و مقابله کارزار گرفتار کرده پیش او حاضر کرده باشد و از بریدن سرش دریغ کرده باشد با وجود این چنین تجربه که یک دفعه قبل ازین از چنین جرم استغنا خواسته رها کرده باشد و باز بدشمن سخت که موجب بیخ کنده باشد اما ده استاده باشد مگر این والی همایون فرا که با وجود معذور و ظاهره و بی تعلیمی و ناخوانده گی این اخلاق خدا داد نصیب کرده شده که محل تعجب و تحسنت چنانچه قبل ازین عبد المتین خان در محصور قلعه طور گرفتار کرده شده دست بسته آورده شده و بدشمن سفت سفید پوشان و استغفای مشتقان رها کرده بود که وعده خود را بدین انجام رسانید که ذکر شد با وجود آن از سر خود او در گذشته صحیح و سالم با عبدالحق خان طور در مجلس خانه فرستادند

نظم مؤلف در مخاطبه والی الملک با عبد المتین خان

دشمنان خود بزبان مقال و حکایت حال از صبر و استقلال

من آن نیم که ز دشمن ترش جبین دارم	به انتقام بوقت صلاح کین دارم
چو لاف جنگ کند آتشم بسوختنش	چو سرفروزم پای بر زمین دارم
بوقت جنگ هر بران من درنده تبیین	بوقت صلح عجب خصلت بهین دارم
با انتقام کشتی سرستانم از دشمن	ولی چو رام شود عفو در کین دارم
اگر چه سخت ز فولاد تر بود تیغ من	ز آب نرم شود آهن چنین دارم

تو کی چو ترک بچینی ز من خلاص شو کی	اگر بکشتن تو بر جبین چین دارم
ولی ز همت من عفو خصم خونریز است	ز کائنات برین خوی آفرین دارم
خوش است عفو ولی قاضیا بآن کس نی	که پس زگرته چنین جنگ را قرین دارم

الغرض اینکه والی الملک بعد از فتح مذکور و تسخیر خدی ملک جندول اندیشیده که حفاظت این ریاست مستقله بغیر از مدعی کامل نمیشود بنابراین کل ریاست جندول را حواله خلف دویم خود یعنی سردار محمد عالم زیب خان کرده که سابق حاکم قلعه منوذه و تعلقات آن بود و درین فتح جدید همت مردانگی خود را بکمال عرق ریزی آشکاره کرده و به صرف اموال و شمار کردن اسلحه و فدا کردن فوج زیر کمان خود در بیخ نکرده بلکه سر خود هم بکف نهاده و در خندقهای جنگی حصه گرفته بود و بدین وجه مذکوره والی الملک زور ضامن شده و کل ریاست جندول را حواله او کرده بدار الحاق قلعه باڑه سکونت او را مقرر فرموده مالک سیاه و سفید آن گردانیده بخان جندول و خاکی طلب نمود و از حضور والی الملک علاقه ششنگیل با تمامی توابع آن و خاکدازی و آباری علاقه صوم و دوشنخیل و داروڑه و جوغانج و پائینخیل و کونکی و جندول حصه و بهره مقرر شده حواله گردید و الله اعلم بالصواب

	تاریخ	
	روز و ماه	

چونکه ولایت افغانان اختلاف و بی اتفاقی از آغاز تا انجام معجون ذاتی و جز لاینفکست بنابراین نواب زادگان محمدشاهجهان خان صاحب که علاوه از لیاقت ذاتی و هوشیار و حوصله خوی و انصاف پسندی خود بعهده و لیعهدی کل ریاست ممتاز و فخر از دست

و از جانب کم وقت سرکار انگلیسیه هم خطاب خانیهاری و افسر افواج متکذبه ریاست مغز
 و ممتاز بود و از ریاست خدا داد دیر بگورنری علاقهای برول میدان بهر وروب کونت
 صدر مقام برول بانڈی کر اورا یا اعتبار صفائی و خوش هوای چشم این ریاست گفتن بچاست
 اقامت گیر و سکونت پذیرست با وجود این همه اعزازات و فخری با بترغیب و تمامی
 بعضی از عیب جوین این ریاست بر اعزاز و امتیاز سر دار محمد عالم زیب خان رشک خورده
 طرح مخالفت انداخت و از جانب والد بزرگوار خود بخش غیر معمول ظاهر کرده بنا بر آن اکثر
 اراکین ریاست دیر و گرویده شده هر یک گروه حسب خاطر خواه خود بر پیروی و جنبه داری یکی از
 نواب زادگان صدای احتجاج بلند نمودند حتی که بعضی از جنبه داران ولیعهد صاحب خانکوچی
 و جلا وطنی هم کرده از مساکن خویجا و آواره شدند لکن چونکه والی الملک دست قفل همت و
 قائم مزاج است آن آتش مخالفت را که بقدر عدم معالجت بنیاد کند و امتعه سوز کل ریاست بود
 سبب صبر و استقلال فرو گشت و ولیعهد صاحب بوجه فکر مصیبت عاقبت اندیشی خود از آن
 اراده غیر مستحسنه باز گردیده دلجویی و رضامندی والد بزرگوار خود دست یاب نمود و بایراد سر و ساز
 خود بکمال خوبی و صفائی اتفاق و مخالطت کرده و بوجه مخالفت و بی اتفاقی را از میان دو انداختند
 و جوانب منزل زله ریاست را بتدبیر و انتظام مناسبه برقرار و متکی گردانیدند

حمزه نامور و انکرون بیماری بر والی الملک از آن رنجور شد و او را بپوشته

وی از امور ریاست و حاکم کردن بهر دو چهره ان خود اراکین بایاقت خود

چونکه سر دهری این فلک کج رفتار بتکرار و اضرار معلوم شده که در عهدهای دولت که اولش دو و آ

و آخر شلست پائنداری نیست. بنا بران والی همایون بعد از صفائی ریاست چندون گرفتاری و شتاب
 احسان فراموشی و فرکشی فتنه اختلاف نورچشمان خود برای جرگه بازی اقوام خود از دارالخلافت دیر
 بتاریخ پنجم شهر جمادی الاول^{۳۸} هجری^{۳۸} بیرون شده بمقام جوغانج و واری جرگه های کل اقوام خود را جمع
 فرموده که شما مهتیا و مستطر حکم ثانی باشید که بعد از چند روز انتظام فوج کشی ملک صوت خواهیم کرد
 ایشان باتفاق وعده دادند که در وقت اطلاع یابی در بیخ نخواهد بود چو از جرگه اقوام بدارالخلافت
 بتاریخ پانزدهم جمادی الاول^{۳۸} هجری^{۳۸} مراجعت کرده مرض مزمن که از عرض دراز از جهت فساد خون و دیگر افضلا
 در بدن وی تنمکن و ساری شده و قسم معالجات و گونه گونه ادویه یونانی و دکتری با استعمال آمده
 خصوصاً یورپین دکتر شاهی که سه آمد دکتران انگلیشیه بود و در انگلند و اندیا هم سر خود نداشت
 و در موقعه دور و چیف کمش صاحب صوبه هند شمالی پشاور والی الملک را ملاحظه کرده بود و لاف
 معالجه از حد زیاده کرده بود بامید ناموس و شهرت و مولی انعام یک لاک روپیه از والی الملک علاوه از
 سفر خرج و مهراری یک هزار روپیه تا عصبه قیبر و دو سال معالجه والی مذکور نمود مگر هیچ فائده
 معتد نبود حاصل شد البته فقره موزونه مصرع و لكن یصلح العطاء ما افسده الدهر
 راست آمد یعنی هرگز راست و درست نتواند کرد عطار و حکیم چیزی را که زمانه فاسد و خواب
 کرده باشد درین ایام بر والی ممدوح سخت حمله کرده و در بدن وی جای آثار درد و شکستگی
 ظاهر شده بی تابی و بیقراری رو نمود و والی مذکور از استقلال برداشت خود بی احتیاط کرده
 صاحب فشر بلکه سخت سلوب الحواس گردیده حتی که در اکثر مواضع قریبه و بعیده مشهور
 و نه و انتقال یی گوش گذار گردید از جهت والی الملک از ریاست و امور فرمان روائی دست

داشته بفراهمی قوام دارا کین ریاست خود خلف کلان شایه پیمان خان را که سابق و لیعهد
ریاست بود فرمان فرما و خود مختار ریاست خود ساخته و ستار بندی حکمرانی مستقل در مجمع عام اراکین و اقوام
نظم مؤلف بر حسب حال پیوفانی دنیای فانی

بیاکر الفت این ملک بی وفایان کنیم	باشنای این دهر استجانه کنیم
ز بی ثباتی این نوع و سزای نگار	بجاست گرز پس پشت آتفا نکنیم
چو دالیان جهان جمله بادریغ شدند	بهست گرز خط و خالشان قضا نکنیم
کجاست شوکت جمشید و قیادت و شیدا	چو رفت دور سلیمان دیگر جان کنیم
کسی سست کوز خمش جام زهر را بخشد	که ساز خنجر او گریه ناله بان کنیم

جنگ دیگر با اقوام باو در علاقه خار و تار با دود خال و وار و در شکر دیر

سبش این بود که چون چیف کشتن صاحب سیدی شیما بدوره ملکند و چکده آمده
وایلان سرحد را طلب نموده و لیعهد شاه جهان خان صانع اراکین خود برای ملاقات حاکم
مذکور رفت جان محمد خان خا را هم طلبیده بر فاق و لیعهد صاحب ملاقات حاکم مذکور بنا بر قواعد
دلداری رؤسای حسد امتیاز و اعزازش زیاده کرده انعام فراوان بدو بخشید بعد از مرا
جعت اقوام با حویر نجافت او اتفاق کرده را بدین را و عالیان را پیش نموده او از جهاد و جهاد
دادند چون که خان مذکور دست و تعلقات را این ریاست خدا داد بود استمداد از سر در حجر عالم رب
خان گونر چندول خواسته سدر مذکور بتاریج نیست و هشتم شهر حبل المرجب روز نهمین ایاز
والی الملک با او شکر کشی کرده بمقام چرگوژه و غیره قرب و جوار مقابل شکست خوردند بعد از آن

خان مذکور بذریعہ دستاوردن برادر خود کیکاؤس خان و والدہ خود معیار بی بی معہ قرآن شریف
 بمقت و زاری والی الملک کرده کمال الحاح و استغاثہ کردہ حکم لشکر فوج نظامی نمود مگر چونکہ ^{اول} این
 ریاست بقاعدہ خود فراہم شدہ بود بلکہ چند دستہ فوج ^{برو} ول باندی و میدان ^{نہ} بزرگ مقام پیولہ
 در ملکنا آشنا موہر چل گرفته نشستہ بود قوم سدا زریان و غیرہ دشمنان اطلاع یافتہ در وقت
 شب برایشان حملہ کردہ جنگ شدید ساختند از بخت لشکر برو و میدان شکست خورده قدری
 اسلحہ ہم ازیشان بتارجی رفت مگر وجہ این شکست ہمہ بی انتظامی خود و غفلت و لا پرواہی
 خان خار بود کہ لشکرنا آشنایابی موقعہ انداختہ بودند و نیم سیر نمیداد و بدینوجہ میان والی
 الملک و خان خار رنجش و بی اعتباری پیدا شدہ لشکر خود را بریاست جندول واپس نمودہ و چونکہ
 در وقت واپسی ملک جندول فوج نظامی و ملکی بتعداد کثیر جمع شدہ سپاہی از محمد صف خان ^{حنا}
 و غیرہ را کہین ہم جمع شدہ بودند حتی ارادہ فوج کشی ملک صوات و قبضہ کردن علاقہ ادنزی و غیرہ
 قرب و جوار نمودار گردید و بدین سبب بادشاہ صوات کل لشکر صوات خود را بسکرگردگی و زیر خود
 حضرت علی خان بمقام ادنزی جمع کردہ قلعجات را از سر نو مرتب ساختہ لشکر اقوام صوات را
 از ہر دو کنارہ از سرتابن بکمال ہیبت و یلغار بہ علاقہ ادنزی فرستادند و در کل ہات صوات
 جوش و خروش و ہیبت و مہابت آمد آمد لشکر والی دیگر گردید مگر چون ماہ رمضان المبارک ^{۱۲۸۵}
 بود و پل دریای سند ملزی ہم مہتیا نبود و ارادہ والی الملک ہم بوجہ بیماری بفوج کشی مصمم نبود
 بنا بران حکم تفرقہ لشکر دادہ بتاریخ ^{۱۳} اول ماہ رمضان المبارک ^{۱۳۸۵} فوج نظامی و قومی متفرق شدہ
 بدار الخلافت مراجعت نمودند و تا حال والی الملک بمعالجہ خود از تدبیر حکمت پناہ حکیم امین الحق ^{حنا}

گنڈیری که تعلیم گیرنده و سندیافته مشہر دہلی ست معروف اند و این مرض اگر چه
بایل و مشکل ست و تا حال مقدار هفت ماه گذشت کہ حضور نواب صاحب بہادر سخت
بیمار و رنجور بود هنوز بفضل خدا و رسول و توجہ جناب حکیم صاحب موصوف بہ نسبت سابقہ
در یک دو ماہ آخر اندک اندک در بہتری و صحت ست لعل اللہ یحدث بعثۃ لک



یواریتہ تم تبرم مقام ادنری در مقابلہ میاں گل صاحب بادشاہ صوات و جملہ اقوام صوات و قریب ہزار
ایشان چونکہ خواہش روز افزون امر و سلاطین ہمیشہ علی العہوم و مزاج ترقی مزاج والی محمود باطل
الخصوص در تزیید حکومت و ترقی حکمرانی خود در اغلب وقایع باعث بیان و علت تمام آویزش خصوصاً
در استوار مقاماتیکہ از حکومت قدیمہ بیرون شدہ باشند بنابران والی محمود در تسخیر کل علاقہات کہ
صوات کہ زیر نگین فرمان او بود و لاسیما علاقہ ادنری کہ مانند ساخت و فساد دارالحکومت دیر سخت بی
قرار بودند و شب و روز مشوش و دوچار بودند کہ کدام وقت این مرغ پریدہ در دام سطوت او داخل شود
و برای حصول ہر وقت فرمایش فوج کشی میکردند لکن از کین ریاست بوجہ اعذار ظاہرہ و مشورہ مانعت آخر
الامر کتاب اعذار و دفتر حیل بجائہ رسید و اہل کار در گرم کردن کارزار ناچار شدند و کمربند تعمیل بر
تعمیل بستہ متوجہ انجام یانی این فرمان واجب الاذعان شدند و بر مقام ادنری شہ حملہائی شد
متواتر کردند کہ ہر تفصیل ہر یک حملہ اگر چه قابل دفتر جدا گانہ بود لکن بطریق اختصار درین مجموعہ مختصر
درج کردہ اند ز ناظرین عبت گزین گردید حملہ اول مقام مذکور در سنہ ۱۳۴۱ بجای سبیش علاوہ
از اسباب سابقہ اینکہ بعضی سرگردان خوانین و ملکاتان از اقوام صوات خصوصاً از علاقہ

شاهزنی مسلمان شریف خان و سلطنت خان معه دیگر جنبه داران خود از میان کل صاحب
 بادشاه صوات ناراض شده بدار الحکومت دیر در ظل حمایت والی مدوح داخل شدند استمداد
 می جستند که البته والی الملک ضرر بنشاند و فوج کشی کرده متوجه ملک صوات شود البته مامورین
 ملک ندین خواهم بود و علاوه از اقتدار خود جنبه در علاقجات صوات پیدا کرده بلا جنگ جدل
 ملک صوات را زیر نگین و الیه میروایم آورد و ما تابعدار این معه کل علاقجات صوات حکومت
 پذیر و رعیت این والی مستحق خواهیم شد البته شوق والی مدوح افزونی گرفته از اکلین ریاست
 فوج کشی مجبور کردند و ترتیب فوج نظامی قومی بآیین بهین و طریق بهترین کرده منتظر حکم فوج
 کشی شدند تا آنکه بعد از نظم و نسق عسکر دشمن شکن بتاریخ پانزدهم ماه ربیع الاول یک هزار
 و صد و بیست و نه هجری تقارن فوج کشی بتعمیل حکم پورشن ناگهانی بسر مناره دربار دار الحکومت
 دیر شده افواج قاهره کل ریاست بسرکردگی هر دو نواب زادگان یعنی ولیعهد محمد شاه جهان
 خان صاحب ولیعهد ریاست دیر و صوات و جندول و شجاعت پناه سردار محمد عالم زیب خان
 گونر جندول و عالیجاه شجاعت نشان سالار جنگ ریاست خالف صاحب محمد صفدر خان مع لشکر
 اقوام پانده خیل سلطان خیل و بروآ و میدان و سیند و غیره علاقهای حکومت متوجه
 تسخیر اذنری و مقابله عساکر بادشاه صوات و لشکر اقوام شدند مگر لشکر جندول برای
 دفع خطره مداخله لشکر خان خار و اقوام باجور که علی الدوام بطمع گرفتن ریاست بعضی از جندول
 منتظر وقت فرصت میباشند در قلعههای جندول مقرر و متعین کرده شده و باقی عساکر
 راهی منزل مقصود شدند از انجا میان گل صاحب بادشاه صوات از هیبت این سیلاب

برج

ت

سابقه

لیک

عوار

باعط

مضمونا

ت

ت بی

شود

ت آخر

ل بر

نی بند

تقر

ها ده

قه

لازم الاضطراب بطور حفظ ما تقدم اقوام صوات هر که بازی و اتفاق سازی کرده کل لشکر قوا
 صوات تا حدود کوپستان و کابرا: و غور بند: و غیره قرب و جوار مع لشکر قلمی خود بقیادت
 وزیر خود و میرزا حضرت علی خان و دیگر سرکردگان قومی مانند حبیب خان و امیر خان
 شاه میزنی و دیگر خوانین نیک بخیل با بوزنی مقدم بمقام اذرنی فستاده قلعهها را
 محکم ساخته و بیرون از قلعهها در منافذ و عمرهای خندقها و مورچهها ساخته آماده مقابله در موضع اوج
 و شوه و کتبیاری تا مقام چکدره نشسته و مورچه زن بودند تا آنکه لشکر والی مدوح داخل
 میدان جنگ شده آوینش حیرفانه کردند روز اول مقابله بفاصله یک میل بجانب غری
 اوج در قس و جوار قریه پنجو و او خکی کردند چون تاریکی شب بظهور آمد لشکر دیر مورچههای
 خود را مقدم ساخته قریه شدند و مورچههای دیر و دشمن را مستقر خود ساختند روز سوم
 از انجا هم پیشروی کرده بمقام کندر و محاذات آن مورچهها گرفته حتی که موضع اوج را که مستقر
 لشکر بادشاه صوات بود محاصره کرده کل را محصور ساختند و ولیعهد متا شاه جهان خان مع
 سالار جنگ محمد صفدر خان حصار مقام کندر در عین مورچه اقامت و سکون گرفته تحریر و
 تحریر مقاتلین و مبارزین خود میکردند و هر روز مقابله تفنگها و سواران میفرمودند و از
 محاذ مورچه کلان قلعه اوج را بتوپ آتش باران میکردند و هر روز معائنات و ملاحظه
 کشتهگان و زخمیان خود و لشکر مقابل خود میکردند و قریه تا عرصه هر دو لشکر باد
 مقابله حیرفانه نشسته میدان کارزار گرم بود اگر چه لشکر مخالف از مقابله عاجز بود و چنانچه
 صفت حاصری و محصور باین مدعی برهانی قوی و دلیل روشن است لکن وجه قیام

و ثبات و پایداری و مورچه باشی آن لشکر مخالف این بود که از میظرف از جانب بعضی ارکان و معتبران
 بایشان خفیه سازش و اندر فی مشوره و تسله می بود بدین سبب لشکر حلیف متجاگر شده در آویزش بودند
 جنگ هم رویه و تسکین لشکر دیر

چونکه قاعده مستمره محاربات اینست که لشکر محصور بارام و سکون باشد و لشکر حاضر بیابان
 نشین و مضطرب الحال می باشند خصوصا در آن ایام که این محاصره شدید در منوم رستان
 و سرمای سخت بطوالت انجامید و جنبه داران ملک صوات هم بوجه درازی مقابله اندیشناک شده
 بترغیب جبرگ بازی وزیر بادشاه متوافر یغنه شده در عین میدان جنگ مسمیان شریف خان
 و سلطنت خان مع معاونین خود از مورچه باطرف دشمن فرار نمودند بنا بران سالار جنگ و لیعهد
 ریاست مشوره اختصارا اینجا صره کرده که جنگ بمرگ و حمله فراخی بید کرد تا که بدین هبت جانگاہ کامیابی کنیم
 و دہات دشمنی را بدست آریم البتہ بطرف سردار محمد عالم از بیخاں جنگا گور خندول که تا حال زردار حکومت
 خندول مقام بار و حرکت نکرده بود و با انتظار دعوت جنگ مہیا نشسته بود خفیه جواب و مشوره مشور
 فرستاده که شبان شب فوج جہار جان خود را بمیدان جنگ رسانیده که جنگ ہمگروہہ کنیم سردار مذکور
 چونکہ در حاضری میدان جنگ گرم مزاج بلکہ پروانہ دار عاشق رخسار شمع کارزار است مع یکدسته
 فوج جہار خود از ملک خندول یلغار نموده در وقت شام شامل لشکر خود و داخل مورچہای عسکر
 گردید و در وقت شب با سالار جنگ و برادر کلان خود و لیعهد ریاست مشوره حمله صبحی تقیم
 مواضعات یورش کردند و برای حمله خود مقامی سخت و شدید و مشکل متعین کرد کہ فردا علی
 الصباح در وقت طلوع فجر یعنی صبح صادق ہر یک از مورچہ ہا شان بمقام خود پیش قدمی و حمله در

کنند و مورچهای دشمن را قبضه کرده همه قلعههای را در تصرف خود آوردند و تا آنکه سرشکوی میدان جنگ
 نشد از چوگان دشمن روگردانی نکنند و سر دارند کور معصومه خود و قدری لشکر برون باندی بعین
 سرک سرکاری بجانب جنوبی موضع اوج بمبور چه کنند که مورچه کلان و مال مال از لشکر صوات بود
 به پرواز پیادگان و سواران خود حمله آورند از عین طلوع صبح صادق شروع حمله آتشان
 شده برد و لشکر تنگهای آتش شروع کرده که آتش از آن شعله انداز زمین و آوازهای آن رعد و آهسته
 چرخ دوار میکرد و سامعین دور و نزدیک امتیاز تفرقه فائز با نفهمیده بلکه بمثل عذو طویل المقدار گوش
 گذار گردید و آوازهای انفارهای یلغار و تیرنگهای حمله آوری با شغب سابقه منظم شده عکس صورت
 رستخیز ظاهر می نمود و جانهای حاضر میدان جنگ به تنگ و نیه و شمشیر بعلامات پرواز
 می نمودند و دسته جنوبی کلی جزای سر دار خود بجا آورده از کشت و خون خود چشم پوشی کرده
 مورچه کلان موضع کتذ را که تا مقدار چهارصد نفر بهادران اعتمادی در آن مورچه زن در قبضه خود
 آورده مورچه باشان که از چشمیدن شربت اجل باقی ماندند امن و امان داده اسلحه و افبره ایشان را
 غارت کرده بتاراج بردند و در بعض جهندگان مورچه و دیگر فراریان قریب و جوار تعاقب کرده تا
 موضع شوه و تازه گرام اسلحه ایشان تاراج نمودند و در همه لشکر مقابل هیبت و فتور افتاده دل به
 شکست دادند و وزیر بادشاه صوات معیه دیگر سرگروبان صوات از موضع اوج برون شده
 قصد فرار کردند و از کامیابی قسمتی خود بخیبر نموده از فیتیابی طمع بریند مگر دشمنی چه کند چو همراهان
 باشد دوست : لشکر غربی و شمالی دیر از مورچهای خود پشت نمای سازشیان یا به یزدلی
 خود بجای پیش قدمی پس پای کرده ندای الفرار بلند کردند بنا بر آن لشکر شکست خورده دشمن

تجاسر گشته رجعت قهقری نمودند و بمورچهای شمالی و غربی توجیه کرده تعاقب ایشان نمودند و چونکه
 دستهای خالین جانب جنوبی به پشت خود نظر کرده لشکر ایشان رو بفرار نهاده ناچار ایشان هم
 پشت بدشمنی کردند مگر چونکه در میان لشکر دشمن چهار شده راه گیر و نجات نداشتند البته اکثر نشان
 تفنگی دشمن شدند چنانچه علاوه از ملازمان عام و لشکر اقوام سیمان فوجون خان و محمد خان
 خانزادگان قوم بهادر شاه خیل و سرکردگان فوج برول با ندی که همیشه در معرکهای شدید و محاربات همیشه
 پیش می بودند درین معرکه شدید معاسپان خود گشته شدند و لشکریات در پیش کردیر
 تعاقب کردند و تا مقام کاشکله بلکه تا حد و تالاش در پیش کره نیت شده یلغار و علاوه از کشتگان و زخمیان
 زنده اسپان زین کشتان و اسلحه فراوان در دست لشکریات آمده تاراج نمودند و لشکر دیر بمقات
 خود و افسر فتنه سالار جنگ استحکام حصه های تالاش نموده در پس از دگان بدار الحکومت دیر مراجعت کردند
 ملازمین و افسران و مراجعت بوجه مرض و بار

همدین سال بعد از مرور چند ماه والی مدوح از اراکین خود ناراض شده و ملامت نموده و بر فرار و پس پائی سخت
 ملزم ساخته بقیه و غصه و بیم بر سر نش فرمودند بنا بران عنقریب بترتیب مذکور حکم فوج کشتی کرده بمقام ادنزی
 حمله آور شدند و بمقامات او تکی و شیسو و تخیو و بعضی بر مورچهای سابقه مورچه زن گشتند و قدری قدری
 مقابلات خفیه از جانبین بطهور آمده آوینش میکردند و اراده داشتند که درین نوبت گاهی خالی دست هرگز
 نرویم بلکه جملا و طمان و علاقجات مقبوضه دشمن را سر کنیم و از انطرف لشکریات هم بقاعده سابقه بلکه
 مستحکم از ان در محاذات خود نشسته بودند و بوجه چند دفعه فتوحات سابقه منتظر فتح و تاراج بودند مفاجاتاً
 از تائید آسمانی در لشکر دیر مرض و غیبه و و بانمودار شدند و چند نفر از لشکریان در عین توجیه راهیان مرحله

هر چه عدم شدند و رفته رفته ترانید گرفته از مملکت غلنی در ورطه مملکتی افتادند و اکثر از عامه لشکر یا اخصیت روبرو
 نهادند بنا بر آن سالار فوج و دیگر اراکین ریاست مشهوره تفرقه لشکر کرده حکم واپسی کردند و شبان شب از پنجه
 خود پای کشیده مانند طيور پرواز نمودند و اکثر از ایشان در راه میان و مراحل و مساجد شربت و عات چشیده بلکه گفن
 و دفن افتاده بودند غرض آنکه درین نوبت هم میان کل صاحب شاه صوا و اقوام صواتیان را نایب آسمانی
 آمد و ناگهانی کرده خط مقبوضه تمامها در دست ایشان مانده و لشکر ناکام واپس شدند و بقایات خود و
 دار الحکومت در بر شکسته نیز بهیبت افتراقی رسیدند و چونکه از خلعت والی مطلع بود هر کس در دل خود
 اندیش ناک خوف ناک جدا جدا در منازل خود نشسته بوالی الملک، رخ نمودند حضور ما را یکبار و سرگردگان از
 کرده خود پشیمان به پنهان و حیل از دار الحکومت دور دور تعطیل و سکون گرفته بامید اینکه غصه و غمی و آلام
 منطفی شود و به اظهار عذار و گذشتن لیل و نهار مزاج مانوس و ابتهاج او متغیر گردد و از قبر و بطنش و امین
 شوند در مراجعت و سر امر روز و فردای نمودند سوره عویم بمقام انزلی و تسبیح و تلاوت و تسبیح به گاه که خبر
 مراجعت لشکر دیگر گشتن و الی مدوح رسید آتش غضب و غصه در دل شجاعت منزل و آلتها و
 اشتعال گرفته دارند خود بر خاسته بر یک جا قرار نگرفت و خورد و نوش را هم نخوشی و خورجی خیر باد
 گفته زیور مثالی مضطرب الحال میبود و هر کس را که از سپاهیان و عهده داران فوج خود معاینه میکرد
 بدشنام سخت و کلام شدید مخاطبه میکرد که شما همه بغیر و نمک حرام هستید که پندار در مقابل آن
 دشمن که من همه عمر بایالی او کرده بودیم پشت کرده فراز نمائید و سبوی کلان ناموس را بنگ لیس عزتی و
 بجز متی و بی غیرتی بشکنید یا ازین قسم زندگی شمار مرگ هزار دفعه بهتر است یا نه و به اراکین و سرگردگان
 گویان عدل هستند اول آنکه وقتی در معد بالای شاهی از غرغه محل تماشای میکردیم که بر چه در

شه هر بغداد دسته خراسان و راه بادشاهان استاد جمور را از مرور را همان محفوظ ساخته
 و راه گذاران را از مرور جمور بند کرده بودند که بدینوجه که جعفر بر یکی خلیفه وقت برای ملاحظه و دوره اخرا
 سان رخصت کرده هر سه روز یکبار سامان وارد لیان و شاطران وزیرند کور عبور می نمودند پس اشتغال
 هر سه جمور را گذران از آنها باند کرده شده تا که سامان و بار برداری وزیر مذکور را ضیقت و تشکلیفت
 و اکنون می بینم که همان خلیفه یحیی آن وزیر حجب را سه باره کرده بران جمور آوینان ساخته که مردمان
 تماشای او میکنند و ویم انیکه دی سال در روز نهم با دوشاه وقت و خلیفه بدینظم آمده بود که چهل هزار دینار برای
 عیدیه یعنی شیرینی روز عید برای دربار جعفر بر یکی از بیت المال مقرر کرده شده عطا کنید و امسال بدست همان
 بادشاه وقت در روز نهم آن خلیفه دیدم که سه روپیه از بیت المال بیرون کرده که قریب یکروپیه بکلا رسید
 و بدین رقم فقط بویرها خرید کرده پارتای لاش جعفر را دران سوخته کنید پس عاقل را باید که ازین هر دو
 سرگذشت عبرت گرفته ببال مکت و رتبه و اقتدار دنیا اعتماد نباید کرد و عرض اینکه والی ممدوح هر محل بدست
 تغییر و تبدل داده فوج خود را بترتیب جدید نظم و نسق داده در عشر آخر ماه محرم یک هزار و نه صد و چهل و چری
 از دار الحکومت خود بیرون شده برای جبرگه بازی و تصفیه اقوام بیرون شده چند روز در میانه سیر
 و سکار و دوره رعیت خود با معتبران و سرکردگان اقوام سلطان خیل و پانده خیل مشور و منصوبای
 اتفاق کرده جمله اقوام برای لشکر کشی صوات میا و اماده ساختند که جمله شما منتظر حکم ثانی خواهید بود و
 از انجا بمقام خیل که صدر مقام و جای اجتماع جمله اقوام است قریباً تا عرصه دو ماه در انجا رخت اقامت
 انداختند و خونزادگان خیل که قایدین و سرگروهان اقوام هستند با قامت والی ممدوح هر قسم گدورت
 و غل و غش از دلهای خویشان کرده بر فوج کشی صوات و تسخیر آن علاقهای بغاوت گیر عفت

قلب و تکلیف خلاص کردند و در انجام رسائی حمیری یکدل و یکجهت شده متفق اللفظ بزبان حال
 و لسان مقام گفتند که بیت من آنکه عنان بازیم ز راه پاک یاسر دهم یا ستانم کلاه پنجین
 قومیان سیند و میدان و غیره علاقهای رعیت با خلاص تمام اشتغال غیرت گرفته بر لشکر و
 و سر باختن متفق شدند و خونی از گال ^{چهل} و دیگر را آگین ریاست اگر چه والی ممدوح را بسیار تسد و اطمینان
 میدادند که شما بدارا حکومت خود مراجعت کرده بسند خود بنشینید که با بجانهای خود این مهم را
 بانجام رسانیم و فرمان شما را حتی الامکان بجا آریم لکن والی ممدوح را بغیر از مشاهده آوینش میدان
 جنگ جبر و سکون نمی آمد و بغیر از چشم دید خود تسد و اطمینان روی نداد تا که امتیاز مخلص و مدتیست
 و تفرقه موافق منافق بعین الیقین خود حاصل نمایند بنابران خود سه سال از فوج گردیده در راه بریج ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰} ^{۱۰۱} ^{۱۰۲} ^{۱۰۳} ^{۱۰۴} ^{۱۰۵} ^{۱۰۶} ^{۱۰۷} ^{۱۰۸} ^{۱۰۹} ^{۱۱۰} ^{۱۱۱} ^{۱۱۲} ^{۱۱۳} ^{۱۱۴} ^{۱۱۵} ^{۱۱۶} ^{۱۱۷} ^{۱۱۸} ^{۱۱۹} ^{۱۲۰} ^{۱۲۱} ^{۱۲۲} ^{۱۲۳} ^{۱۲۴} ^{۱۲۵} ^{۱۲۶} ^{۱۲۷} ^{۱۲۸} ^{۱۲۹} ^{۱۳۰} ^{۱۳۱} ^{۱۳۲} ^{۱۳۳} ^{۱۳۴} ^{۱۳۵} ^{۱۳۶} ^{۱۳۷} ^{۱۳۸} ^{۱۳۹} ^{۱۴۰} ^{۱۴۱} ^{۱۴۲} ^{۱۴۳} ^{۱۴۴} ^{۱۴۵} ^{۱۴۶} ^{۱۴۷} ^{۱۴۸} ^{۱۴۹} ^{۱۵۰} ^{۱۵۱} ^{۱۵۲} ^{۱۵۳} ^{۱۵۴} ^{۱۵۵} ^{۱۵۶} ^{۱۵۷} ^{۱۵۸} ^{۱۵۹} ^{۱۶۰} ^{۱۶۱} ^{۱۶۲} ^{۱۶۳} ^{۱۶۴} ^{۱۶۵} ^{۱۶۶} ^{۱۶۷} ^{۱۶۸} ^{۱۶۹} ^{۱۷۰} ^{۱۷۱} ^{۱۷۲} ^{۱۷۳} ^{۱۷۴} ^{۱۷۵} ^{۱۷۶} ^{۱۷۷} ^{۱۷۸} ^{۱۷۹} ^{۱۸۰} ^{۱۸۱} ^{۱۸۲} ^{۱۸۳} ^{۱۸۴} ^{۱۸۵} ^{۱۸۶} ^{۱۸۷} ^{۱۸۸} ^{۱۸۹} ^{۱۹۰} ^{۱۹۱} ^{۱۹۲} ^{۱۹۳} ^{۱۹۴} ^{۱۹۵} ^{۱۹۶} ^{۱۹۷} ^{۱۹۸} ^{۱۹۹} ^{۲۰۰} ^{۲۰۱} ^{۲۰۲} ^{۲۰۳} ^{۲۰۴} ^{۲۰۵} ^{۲۰۶} ^{۲۰۷} ^{۲۰۸} ^{۲۰۹} ^{۲۱۰} ^{۲۱۱} ^{۲۱۲} ^{۲۱۳} ^{۲۱۴} ^{۲۱۵} ^{۲۱۶} ^{۲۱۷} ^{۲۱۸} ^{۲۱۹} ^{۲۲۰} ^{۲۲۱} ^{۲۲۲} ^{۲۲۳} ^{۲۲۴} ^{۲۲۵} ^{۲۲۶} ^{۲۲۷} ^{۲۲۸} ^{۲۲۹} ^{۲۳۰} ^{۲۳۱} ^{۲۳۲} ^{۲۳۳} ^{۲۳۴} ^{۲۳۵} ^{۲۳۶} ^{۲۳۷} ^{۲۳۸} ^{۲۳۹} ^{۲۴۰} ^{۲۴۱} ^{۲۴۲} ^{۲۴۳} ^{۲۴۴} ^{۲۴۵} ^{۲۴۶} ^{۲۴۷} ^{۲۴۸} ^{۲۴۹} ^{۲۵۰} ^{۲۵۱} ^{۲۵۲} ^{۲۵۳} ^{۲۵۴} ^{۲۵۵} ^{۲۵۶} ^{۲۵۷} ^{۲۵۸} ^{۲۵۹} ^{۲۶۰} ^{۲۶۱} ^{۲۶۲} ^{۲۶۳} ^{۲۶۴} ^{۲۶۵} ^{۲۶۶} ^{۲۶۷} ^{۲۶۸} ^{۲۶۹} ^{۲۷۰} ^{۲۷۱} ^{۲۷۲} ^{۲۷۳} ^{۲۷۴} ^{۲۷۵} ^{۲۷۶} ^{۲۷۷} ^{۲۷۸} ^{۲۷۹} ^{۲۸۰} ^{۲۸۱} ^{۲۸۲} ^{۲۸۳} ^{۲۸۴} ^{۲۸۵} ^{۲۸۶} ^{۲۸۷} ^{۲۸۸} ^{۲۸۹} ^{۲۹۰} ^{۲۹۱} ^{۲۹۲} ^{۲۹۳} ^{۲۹۴} ^{۲۹۵} ^{۲۹۶} ^{۲۹۷} ^{۲۹۸} ^{۲۹۹} ^{۳۰۰} ^{۳۰۱} ^{۳۰۲} ^{۳۰۳} ^{۳۰۴} ^{۳۰۵} ^{۳۰۶} ^{۳۰۷} ^{۳۰۸} ^{۳۰۹} ^{۳۱۰} ^{۳۱۱} ^{۳۱۲} ^{۳۱۳} ^{۳۱۴} ^{۳۱۵} ^{۳۱۶} ^{۳۱۷} ^{۳۱۸} ^{۳۱۹} ^{۳۲۰} ^{۳۲۱} ^{۳۲۲} ^{۳۲۳} ^{۳۲۴} ^{۳۲۵} ^{۳۲۶} ^{۳۲۷} ^{۳۲۸} ^{۳۲۹} ^{۳۳۰} ^{۳۳۱} ^{۳۳۲} ^{۳۳۳} ^{۳۳۴} ^{۳۳۵} ^{۳۳۶} ^{۳۳۷} ^{۳۳۸} ^{۳۳۹} ^{۳۴۰} ^{۳۴۱} ^{۳۴۲} ^{۳۴۳} ^{۳۴۴} ^{۳۴۵} ^{۳۴۶} ^{۳۴۷} ^{۳۴۸} ^{۳۴۹} ^{۳۵۰} ^{۳۵۱} ^{۳۵۲} ^{۳۵۳} ^{۳۵۴} ^{۳۵۵} ^{۳۵۶} ^{۳۵۷} ^{۳۵۸} ^{۳۵۹} ^{۳۶۰} ^{۳۶۱} ^{۳۶۲} ^{۳۶۳} ^{۳۶۴} ^{۳۶۵} ^{۳۶۶} ^{۳۶۷} ^{۳۶۸} ^{۳۶۹} ^{۳۷۰} ^{۳۷۱} ^{۳۷۲} ^{۳۷۳} ^{۳۷۴} ^{۳۷۵} ^{۳۷۶} ^{۳۷۷} ^{۳۷۸} ^{۳۷۹} ^{۳۸۰} ^{۳۸۱} ^{۳۸۲} ^{۳۸۳} ^{۳۸۴} ^{۳۸۵} ^{۳۸۶} ^{۳۸۷} ^{۳۸۸} ^{۳۸۹} ^{۳۹۰} ^{۳۹۱} ^{۳۹۲} ^{۳۹۳} ^{۳۹۴} ^{۳۹۵} ^{۳۹۶} ^{۳۹۷} ^{۳۹۸} ^{۳۹۹} ^{۴۰۰} ^{۴۰۱} ^{۴۰۲} ^{۴۰۳} ^{۴۰۴} ^{۴۰۵} ^{۴۰۶} ^{۴۰۷} ^{۴۰۸} ^{۴۰۹} ^{۴۱۰} ^{۴۱۱} ^{۴۱۲} ^{۴۱۳} ^{۴۱۴} ^{۴۱۵} ^{۴۱۶} ^{۴۱۷} ^{۴۱۸} ^{۴۱۹} ^{۴۲۰} ^{۴۲۱} ^{۴۲۲} ^{۴۲۳} ^{۴۲۴} ^{۴۲۵} ^{۴۲۶} ^{۴۲۷} ^{۴۲۸} ^{۴۲۹} ^{۴۳۰} ^{۴۳۱} ^{۴۳۲} ^{۴۳۳} ^{۴۳۴} ^{۴۳۵} ^{۴۳۶} ^{۴۳۷} ^{۴۳۸} ^{۴۳۹} ^{۴۴۰} ^{۴۴۱} ^{۴۴۲} ^{۴۴۳} ^{۴۴۴} ^{۴۴۵} ^{۴۴۶} ^{۴۴۷} ^{۴۴۸} ^{۴۴۹} ^{۴۵۰} ^{۴۵۱} ^{۴۵۲} ^{۴۵۳} ^{۴۵۴} ^{۴۵۵} ^{۴۵۶} ^{۴۵۷} ^{۴۵۸} ^{۴۵۹} ^{۴۶۰} ^{۴۶۱} ^{۴۶۲} ^{۴۶۳} ^{۴۶۴} ^{۴۶۵} ^{۴۶۶} ^{۴۶۷} ^{۴۶۸} ^{۴۶۹} ^{۴۷۰} ^{۴۷۱} ^{۴۷۲} ^{۴۷۳} ^{۴۷۴} ^{۴۷۵} ^{۴۷۶} ^{۴۷۷} ^{۴۷۸} ^{۴۷۹} ^{۴۸۰} ^{۴۸۱} ^{۴۸۲} ^{۴۸۳} ^{۴۸۴} ^{۴۸۵} ^{۴۸۶} ^{۴۸۷} ^{۴۸۸} ^{۴۸۹} ^{۴۹۰} ^{۴۹۱} ^{۴۹۲} ^{۴۹۳} ^{۴۹۴} ^{۴۹۵} ^{۴۹۶} ^{۴۹۷} ^{۴۹۸} ^{۴۹۹} ^{۵۰۰} ^{۵۰۱} ^{۵۰۲} ^{۵۰۳} ^{۵۰۴} ^{۵۰۵} ^{۵۰۶} ^{۵۰۷} ^{۵۰۸} ^{۵۰۹} ^{۵۱۰} ^{۵۱۱} ^{۵۱۲} ^{۵۱۳} ^{۵۱۴} ^{۵۱۵} ^{۵۱۶} ^{۵۱۷} ^{۵۱۸} ^{۵۱۹} ^{۵۲۰} ^{۵۲۱} ^{۵۲۲} ^{۵۲۳} ^{۵۲۴} ^{۵۲۵} ^{۵۲۶} ^{۵۲۷} ^{۵۲۸} ^{۵۲۹} ^{۵۳۰} ^{۵۳۱} ^{۵۳۲} ^{۵۳۳} ^{۵۳۴} ^{۵۳۵} ^{۵۳۶} ^{۵۳۷} ^{۵۳۸} ^{۵۳۹} ^{۵۴۰} ^{۵۴۱} ^{۵۴۲} ^{۵۴۳} ^{۵۴۴} ^{۵۴۵} ^{۵۴۶} ^{۵۴۷} ^{۵۴۸} ^{۵۴۹} ^{۵۵۰} ^{۵۵۱} ^{۵۵۲} ^{۵۵۳} ^{۵۵۴} ^{۵۵۵} ^{۵۵۶} ^{۵۵۷} ^{۵۵۸} ^{۵۵۹} ^{۵۶۰} ^{۵۶۱} ^{۵۶۲} ^{۵۶۳} ^{۵۶۴} ^{۵۶۵} ^{۵۶۶} ^{۵۶۷} ^{۵۶۸} ^{۵۶۹} ^{۵۷۰} ^{۵۷۱} ^{۵۷۲} ^{۵۷۳} ^{۵۷۴} ^{۵۷۵} ^{۵۷۶} ^{۵۷۷} ^{۵۷۸} ^{۵۷۹} ^{۵۸۰} ^{۵۸۱} ^{۵۸۲} ^{۵۸۳} ^{۵۸۴} ^{۵۸۵} ^{۵۸۶} ^{۵۸۷} ^{۵۸۸} ^{۵۸۹} ^{۵۹۰} ^{۵۹۱} ^{۵۹۲} ^{۵۹۳} ^{۵۹۴} ^{۵۹۵} ^{۵۹۶} ^{۵۹۷} ^{۵۹۸} ^{۵۹۹} ^{۶۰۰} ^{۶۰۱} ^{۶۰۲} ^{۶۰۳} ^{۶۰۴} ^{۶۰۵} ^{۶۰۶} ^{۶۰۷} ^{۶۰۸} ^{۶۰۹} ^{۶۱۰} ^{۶۱۱} ^{۶۱۲} ^{۶۱۳} ^{۶۱۴} ^{۶۱۵} ^{۶۱۶} ^{۶۱۷} ^{۶۱۸} ^{۶۱۹} ^{۶۲۰} ^{۶۲۱} ^{۶۲۲} ^{۶۲۳} ^{۶۲۴} ^{۶۲۵} ^{۶۲۶} ^{۶۲۷} ^{۶۲۸} ^{۶۲۹} ^{۶۳۰} ^{۶۳۱} ^{۶۳۲} ^{۶۳۳} ^{۶۳۴} ^{۶۳۵} ^{۶۳۶} ^{۶۳۷} ^{۶۳۸} ^{۶۳۹} ^{۶۴۰} ^{۶۴۱} ^{۶۴۲} ^{۶۴۳} ^{۶۴۴} ^{۶۴۵} ^{۶۴۶} ^{۶۴۷} ^{۶۴۸} ^{۶۴۹} ^{۶۵۰} ^{۶۵۱} ^{۶۵۲} ^{۶۵۳} ^{۶۵۴} ^{۶۵۵} ^{۶۵۶} ^{۶۵۷} ^{۶۵۸} ^{۶۵۹} ^{۶۶۰} ^{۶۶۱} ^{۶۶۲} ^{۶۶۳} ^{۶۶۴} ^{۶۶۵} ^{۶۶۶} ^{۶۶۷} ^{۶۶۸} ^{۶۶۹} ^{۶۷۰} ^{۶۷۱} ^{۶۷۲} ^{۶۷۳} ^{۶۷۴} ^{۶۷۵} ^{۶۷۶} ^{۶۷۷} ^{۶۷۸} ^{۶۷۹} ^{۶۸۰} ^{۶۸۱} ^{۶۸۲} ^{۶۸۳} ^{۶۸۴} ^{۶۸۵} ^{۶۸۶} ^{۶۸۷} ^{۶۸۸} ^{۶۸۹} ^{۶۹۰} ^{۶۹۱} ^{۶۹۲} ^{۶۹۳} ^{۶۹۴} ^{۶۹۵} ^{۶۹۶} ^{۶۹۷} ^{۶۹۸} ^{۶۹۹} ^{۷۰۰} ^{۷۰۱} ^{۷۰۲} ^{۷۰۳} ^{۷۰۴} ^{۷۰۵} ^{۷۰۶} ^{۷۰۷} ^{۷۰۸} ^{۷۰۹} ^{۷۱۰} ^{۷۱۱} ^{۷۱۲} ^{۷۱۳} ^{۷۱۴} ^{۷۱۵} ^{۷۱۶} ^{۷۱۷} ^{۷۱۸} ^{۷۱۹} ^{۷۲۰} ^{۷۲۱} ^{۷۲۲} ^{۷۲۳} ^{۷۲۴} ^{۷۲۵} ^{۷۲۶} ^{۷۲۷} ^{۷۲۸} ^{۷۲۹} ^{۷۳۰} ^{۷۳۱} ^{۷۳۲} ^{۷۳۳} ^{۷۳۴} ^{۷۳۵} ^{۷۳۶} ^{۷۳۷} ^{۷۳۸} ^{۷۳۹} ^{۷۴۰} ^{۷۴۱} ^{۷۴۲} ^{۷۴۳} ^{۷۴۴} ^{۷۴۵} ^{۷۴۶} ^{۷۴۷} ^{۷۴۸} ^{۷۴۹} ^{۷۵۰} ^{۷۵۱} ^{۷۵۲} ^{۷۵۳} ^{۷۵۴} ^{۷۵۵} ^{۷۵۶} ^{۷۵۷} ^{۷۵۸} ^{۷۵۹} ^{۷۶۰} ^{۷۶۱} ^{۷۶۲} ^{۷۶۳} ^{۷۶۴} ^{۷۶۵} ^{۷۶۶} ^{۷۶۷} ^{۷۶۸} ^{۷۶۹} ^{۷۷۰} ^{۷۷۱} ^{۷۷۲} ^{۷۷۳} ^{۷۷۴} ^{۷۷۵} ^{۷۷۶} ^{۷۷۷} ^{۷۷۸} ^{۷۷۹} ^{۷۸۰} ^{۷۸۱} ^{۷۸۲} ^{۷۸۳} ^{۷۸۴} ^{۷۸۵} ^{۷۸۶} ^{۷۸۷} ^{۷۸۸} ^{۷۸۹} ^{۷۹۰} ^{۷۹۱} ^{۷۹۲} ^{۷۹۳} ^{۷۹۴} ^{۷۹۵} ^{۷۹۶} ^{۷۹۷} ^{۷۹۸} ^{۷۹۹} ^{۸۰۰} ^{۸۰۱} ^{۸۰۲} ^{۸۰۳} ^{۸۰۴} ^{۸۰۵} ^{۸۰۶} ^{۸۰۷} ^{۸۰۸} ^{۸۰۹} ^{۸۱۰} ^{۸۱۱} ^{۸۱۲} ^{۸۱۳} ^{۸۱۴} ^{۸۱۵} ^{۸۱۶} ^{۸۱۷} ^{۸۱۸} ^{۸۱۹} ^{۸۲۰} ^{۸۲۱} ^{۸۲۲} ^{۸۲۳} ^{۸۲۴} ^{۸۲۵} ^{۸۲۶} ^{۸۲۷} ^{۸۲۸} ^{۸۲۹} ^{۸۳۰} ^{۸۳۱} ^{۸۳۲} ^{۸۳۳} ^{۸۳۴} ^{۸۳۵} ^{۸۳۶} ^{۸۳۷} ^{۸۳۸} ^{۸۳۹} ^{۸۴۰} ^{۸۴۱} ^{۸۴۲} ^{۸۴۳} ^{۸۴۴} ^{۸۴۵} ^{۸۴۶} ^{۸۴۷} ^{۸۴۸} ^{۸۴۹} ^{۸۵۰} ^{۸۵۱} ^{۸۵۲} ^{۸۵۳} ^{۸۵۴} ^{۸۵۵} ^{۸۵۶} ^{۸۵۷} ^{۸۵۸} ^{۸۵۹} ^{۸۶۰} ^{۸۶۱} ^{۸۶۲} ^{۸۶۳} ^{۸۶۴} ^{۸۶۵} ^{۸۶۶} ^{۸۶۷} ^{۸۶۸} ^{۸۶۹} ^{۸۷۰} ^{۸۷۱} ^{۸۷۲} ^{۸۷۳} ^{۸۷۴} ^{۸۷۵} ^{۸۷۶} ^{۸۷۷} ^{۸۷۸} ^{۸۷۹} ^{۸۸۰} ^{۸۸۱} ^{۸۸۲} ^{۸۸۳} ^{۸۸۴} ^{۸۸۵} ^{۸۸۶} ^{۸۸۷} ^{۸۸۸} ^{۸۸۹} ^{۸۹۰} ^{۸۹۱} ^{۸۹۲} ^{۸۹۳} ^{۸۹۴} ^{۸۹۵} ^{۸۹۶} ^{۸۹۷} ^{۸۹۸} ^{۸۹۹} ^{۹۰۰} ^{۹۰۱} ^{۹۰۲} ^{۹۰۳} ^{۹۰۴} ^{۹۰۵} ^{۹۰۶} ^{۹۰۷} ^{۹۰۸} ^{۹۰۹} ^{۹۱۰} ^{۹۱۱} ^{۹۱۲} ^{۹۱۳} ^{۹۱۴} ^{۹۱۵} ^{۹۱۶} ^{۹۱۷} ^{۹۱۸} ^{۹۱۹} ^{۹۲۰} ^{۹۲۱} ^{۹۲۲} ^{۹۲۳} ^{۹۲۴} ^{۹۲۵} ^{۹۲۶} ^{۹۲۷} ^{۹۲۸} ^{۹۲۹} ^{۹۳۰} ^{۹۳۱} ^{۹۳۲} ^{۹۳۳} ^{۹۳۴} ^{۹۳۵} ^{۹۳۶} ^{۹۳۷} ^{۹۳۸} ^{۹۳۹} ^{۹۴۰} ^{۹۴۱} ^{۹۴۲} ^{۹۴۳} ^{۹۴۴} ^{۹۴۵} ^{۹۴۶} ^{۹۴۷} ^{۹۴۸} ^{۹۴۹} ^{۹۵۰} ^{۹۵۱} ^{۹۵۲} ^{۹۵۳} ^{۹۵۴} ^{۹۵۵} ^{۹۵۶} ^{۹۵۷} ^{۹۵۸} ^{۹۵۹} ^{۹۶۰} ^{۹۶۱} ^{۹۶۲} ^{۹۶۳} ^{۹۶۴} ^{۹۶۵} ^{۹۶۶} ^{۹۶۷} ^{۹۶۸} ^{۹۶۹} ^{۹۷۰} ^{۹۷۱} ^{۹۷۲} ^{۹۷۳} ^{۹۷۴} ^{۹۷۵} ^{۹۷۶} ^{۹۷۷} ^{۹۷۸} ^{۹۷۹} ^{۹۸۰} ^{۹۸۱} ^{۹۸۲} ^{۹۸۳} ^{۹۸۴} ^{۹۸۵} ^{۹۸۶} ^{۹۸۷} ^{۹۸۸} ^{۹۸۹} ^{۹۹۰} ^{۹۹۱} ^{۹۹۲} ^{۹۹۳} ^{۹۹۴} ^{۹۹۵} ^{۹۹۶} ^{۹۹۷} ^{۹۹۸} ^{۹۹۹} ^{۱۰۰۰}

آهسته آهسته پیش قدمی کنند و بهر وسیله دیهات دشمن را در قبضه خود دارند تا که نقصان جانها نشود
سرگذشت موزان (تنباسبیه سالار) والی میمون

در کتب سیر و تواریخ فاروقی در احوال خلیفه مستطاب شهید محراب حضرت عمر بن خطاب
رضی الله عنه مرقوم که هرگاه که خلیفه اسلام از فتح ملک شام بدریغ سپه سالار نیک فرجام حضرت خالد
بن ولید که حضرت محمد رسول الله او را از زبان معجز بیان خود لقب صیف الله عطا فرموده بودند
و حضرت ابو عبیده ابن جراح که از مرده عشره مبشر محسوب بودند فراغت حاصل نمودند و مدتی برین
نمط منقضی گردید البتہ شوق این خلیفه اعظم بدرازی دست اسلام بالا شده اراده نمودند که ملک عجم که
در قبضه شاهان اعجم اولاد نوشیروان ایرانی که از قدیم الایام مذہب آتش پرستی کیش موروث
از ابا و اجداد ایشان بود از تلویث کفر پاک نموده بخلعت پاک اسلام محلی و مزمین فرمایند بنابراین
اراده حسنہ در میان خدام اسلام و پیش روان دین محمدی ظاهر فرمود همه مخلصان دین پاک مشورہ
مستحبہ دادند که درین باب تاخیر و تعطیل نباید کرد مقرر در کار خیر حاجتی هیچ استعار نیست
بنابران برای ایجاز این مهم با فواج منصوره اسلام و همه گرویان اهل یان حکم دادند و چونکه انجام
رسانی امر سعید را از سپاه رسد بد ضرورت و ناچار بی بود و اکثر ناموران اسلام در انتظام ملک شام
مصرف بودند و خلیفه محق و عاشق صادق را بتحمل بار خلافت اسلام دل سرور نمی شد بلکه خدمت
دیگر اسلام را هم بگریز بنابران بحیثیت فوجداری و منصب سپه سالاری بالشکر اسلام از دارالہجرت
مدینہ طیبہ بیرون شده متوجہ ملک ایران گردید چونکہ سه مرحلہ طی فرمودند صحابہ کبار و واقفین
اسلام پسند فرمودند و عرض نمودند کہ منصب خلافت پایہ اعلی است بغیر از ذات ہمایون

شما مشکل است که انجام پذیر شود و این خدمت فوجداری و سپهسالاری بهرکت و اقبال شما شخصی
دیگر برخواهد رسانید بنا بر آن بمشورۀ آن واقفین امر را سرع و قاصر فوجدار و سپهسالار اسلام
مقرر فرموده خود بدرا الهجرت و بقعة النصرت مدینه طیبه راجعت فرمودن و بر منصب خلافت برقرار و ممکن
گشته نگرانی و خبر گیر مجاهدین اسلام فرمودند غرض از این سرگذشت اسلامی علاوه از اطلاع وقت
فتوحات اسلام دین که امیر رعیت و حاکم ریاست را هم گاهی بتقائضای وقت و حال ضرورت
فوجداری انداخته چنانچه از گذشته بالا معلوم گردید البته والی مدوح همایون دیر خود بحثیت فوجداری
وزیادت اہتمام و احتیاط ضروریات حرب حرفیانه بالشکر خود بمقام تالش تالش آورده در قلعه سرانی
پوست سکاری قیام فرمودند و وقت بوقت بمورچههای میدان جنگ تشریف برده نگرانی مورچههای لشکر
خود مدلا خط مورچههای دشمن میکردند و بسا اوقات بتغیر و تبدل مورچهها و فنادیق حکم صادر فرمودند و اکثر
اوقات پیش قدمی لشکر خود امر فرمودند و برای انجام این مهم بعوض سالار معزول دولت خان باطل و
جمعدار العجب حسن را مقرر فرمودند و جمله رؤسا و خوانین و سرگر و بان قومی و فوجی در مورچهها و فنادیق
و دیق در مقابلۀ فوج دشمن مورچه زن گردید و از جانب لشکر بادشاہ اصوات با کل اقوام در دوات
اوچ و شوه و کتیارای تا چکدره بسرگردگی زیر حضرت علی خان در مقابلۀ میدان نشسته بودند و شب روز
تفنگ اندازی حرفیانه میکردند و هر یکی منتظر دیگری بود که دست اندازی پیش قدمی کند فقط

ایا کردن قلعههای جنگی

چونکہ میانگل حضا بادشاہ اصوات در فنون حرب تجربه کارست و از اول کار این تدبیر اندیشیده بود
که وقتی بسر رسیدنی است که دست و گیر بان خود هم شد البته قلعههای جنگی مرتب باید نمود که در وقت

مخابره و غلبه دشمن در آن پناه گزین شویم پس در میانه اوج شتر و غری قلعه محکم ساخته بود
و بعد از جنگ سابقه و شایده حال مورچه کند را قلعه محکم ساخته و چونکه حفاظت قلعه کند را از قابو کردن
و ایت را آوردن سربازی ناچاری بود بنا بر سر گریوه ستر گنود و برجهای محکم و بلند ساخت که این مقامی
منیع و مورچه رفیع را لشکر دشمن قبضه نکند و قلعه کند را و دیگر گذاره آمد در وقت لشکر از آن بریاد نشود
و پنجمین در موضع چشمه هندوان دهات شوه و مازه گرم و قریب کتیاری قلعه ها و برجهای جنگی ساخته بودند
غرض اینکه هر جا که لشکر دشمن را احتمال مرور و عبور بود و منفذ آنرا بستند و چونکه لشکر والی دیر شامل میدان
جنگ گردید منفذی و معبری را ندید که خالی از برج و قلعه باشد البته مبصران فنون حرب اندیشیدند
که از جانب ما هم قلعهای جنگی درجه بدرجه در مقابل اباد کرده شود تا که لشکر ما را هم در وقت آوینش اطمینان
قلعهای خودی باشد بنا بر آن بمنظوری والی خود قلعه گندآب در منفذ کائیکه اباد کردند که دام غله و دیگرین
و اسلحه زائده و غیره سامان حرب در آنجا محفوظ باشد بعد از آن بروج او سکی قلعه خور و قلعه مقابل شاهرا د
دب و غیره مقوات میدان جنگ اباد کردند و علاوه از آوینش و تفنگ اندازی روز در وقت شنبه بجه
دشمن حمله خاطر خواند میکردند چنانچه یک شب بوقت نماز خفتن چند نفر از بهادران بر جم یکدسته تیار کرده بر مورچه
در سبک حمله نمودند که چند نفر از دران از جانبین کشته و زخمی شده مورچه را بجنگ گرفتند و مقدار چهل عدد
تفنگهای انگریزی و پنبیان و غولکین گرفته پیش والی مدوح حاضر ساختند و اسدا علم بالصواب
فراخی خوراک در سبک کردیر

چونکه والی مدوح لشکر خود گونه گونه ترغیب پیش قدمی و بهادری میداد این هم اندیشند که فراخی خوراک
در سبک موجب دل داری افواج است بکام آنکه زربده می مرد سپاهین ما سربده و و گرش زنده می سترهند

البته بدادن زرنه که هر هفته از قلعه سرانی مستوران نفوذ بار کرده بمیدان جنگ رسانیده بشکر تقسیم فرمود
و عهد داران را علاوه از خرج افسران انعامهای گوناگون هم عطا فرموده و علاوه از خرج نفوذ غله و چای
و مصری و ترکاری گوشت رسانی گوسفندان و گامیشان نر و ماده گاوان بمورچههای لشکر تقسیم فرمودند
که راهروان و مسافران هم از آن گوشت بی پایان سیر میکردند و چون سبب زرنه می مملکت خلداد
و المیخروج اکثر متمولان و تاجران زردار ملک پائین اکثر بوجه تجارت سایر و دیگر صنایع استرجاع تعلق دارند
ایوانی اند مانند خان بهادر میان مشبه شاه صا کا کا خیل و خان بهادر تاج محمد خان بدرشی و دیگر
تاجران نامی هر همه امداد تحائف غله و نفوذ و میوه جات گوناگون باوالی مدوح و سرگروهان لشکر و میکرو
و اشیا مذکور بنجنادیق و مورچههای میدان جنگ بر سر کردگان و افسران و عهد داران فوج دیر رسانید
گویا که مورچههای فوج دیر بمثل بازار شهر از میوه و استغنه گوناگون ارسته بودند و غربا لشکر دیر نفوذ روز
مرفه خرج نیم سیری خود نگه داشته در خواجه خانگی و ادای قرضهای دیرینه خود باصری نمودند که گویا که مورچه زنی
میدان جنگ را حق عوام لشکریان یک صیغه تجارت یا بسجیده زراعت بود که کفایت ست همان ایشان
میکردند لهذا بدرازی صندوق نشینی ایشان را دل تنگی نبود فقط
تسکینات قدرتی این مایه برای هر دو لشکر

علاوه از رزق شب مقابله لشکر فی و حملهای یلغاری بر یکدیگر و سرمای سخت موسم سخت زمستانی که با
عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت یعنی ماه مکر و پوس و ماکه و بهارگن و چتر اوقات سرمای
سخت کل دران مفروضه بود تکلیف قدرتی از آسمان بکثرت میرسیدند یعنی بارشهای متواتر
بلکه برف هم گاه گاه بکوههای نزدیک بلکه بعین مورچهها بدان اضافه می شد و این تکلیف اگر چه بهر دو

بهر هر لشکر برابر بود لکن بشکر دیر زیاده بود چرا که ایشان جدا از آبادی در حاق بیابان موزن بودند
و باین همه تکلیفات این بارگاهان را برداشت نمود در فساد و بروج خود کجبال ثابت ندیدی منتظر
فتح بر دشمن می بودند و گونه گونه تدابیر می کردند

تدبیر اتواب برای قلعه شکنی

چونکه مقابله لشکر مقابل تو فنگ زنی و نیزه بازی و شمشیر زنی مشکل معلوم شد چرا که لشکر بیاهل صوات
با وجود کثرت سواران و پیادگان از قلعه ها و مورچه ها و دجالت بیرون نیامدند و بصورت حمله بر
مورچه ها و قلعه ها نقصان ز جانهای لشکر دیر یعنی ظاهری شد لهذا مدبران جنگی دیرین تدبیر
بکار برده که اتواب دار الحکومت دیر بمیدان جنگ ورده شود پس بموجب حکم والی محدوح اتواب
اتسج بار از دار الحکومت بیرون کرده شده کتان کتان بقلعه سرانی که مستقر والی محدوح بود
حاضر آوردند مگر چونکه توپ کلان از دها و دار را طاقت برداشت کفایت نمیکرد مگر که میدان جنگ
اجازت ندادند و اتواب خوردار بمقابل مورچه شاهراد و ب و محاذی آن در مقامی مطمئن متعلقین
فرموده گوله اندازان قلعه شکن نوبت بنوبت گوله اندازی کرده تیر به هدف قلعه های دشمن را ویران و
منهدم می ساختند مگر چونکه ایشان از جانب حاکم خود مجبور این جان دادن بودند البته سیستم
خود را را سپهر این تیر و خنجر ساخته مورچه زن بودند اگر چه میان گل با حب با و شاه صواب برای مدافع
این اتواب رعد و ارتوپ خود هم بقلعه گنبد فرستاده آماده کردند مگر چونکه بنیادش خام بوده
استادش ناکام البته بنوبت ثانی و فاشتر دویم پاره پاره شده قطعات آبن را بقا خود باز پس ستانند
آمده شدن خان خار و کل لشکر با جور با مداد و باد شاه صوات و مقابله

سیم فرمود

و چای

رودند

خداداد

نقدار

و دیگر

و میگرد

انید

دوروز

زنی

ایا

ل

م

م

م

م

م

م

م

کرون باشکریه دار عالم ترب خان در میدان جنگ جندول
 چونکه عادت قدیم در سمریه زمان همین است که مرد ناشکر و ناحق شناس در بدله نیکویی
 میسازند بنابراین خان خار که سر کرده اقوام باجوڑ و رئیس آن لواحق است و همیشه در زیر
 احسان والی محدود بود و در حمایت او. علاقه بازار تی و خاد که نازی بطور انعام و احسان
 در تصرف او رده چند سال حکمرانی میکرد و گوییم آن احسان است را فرموده کرده ابقا با و الی محدود شد
 صوات جنبه داری کرده بطلع مال و زیر سرخ مقابل و محاربه بلند کردند و ملک جندول که زیر فرمان والی محدود
 بود حمله کرده میدان کارزار گرم کردند و پذیرای هر گهای خود هر دو طرفین را ترغیب دوستی و تحریک جنبه
 داری خود دادند و چونکه با شاه صوات را احتیاج جنبه داری اوزیان بود بنابراین وزیر حضرت علی
 خان در عین وقت او نیزش مبلغ دو هزار در هم خدمت او روانه کرده نذر و خد متشن کردند بنابراین
 خان صاحب خاربش شراب دولت محمود گشته بمیدان جنگ جندول بذات خود مع کل لشکر خود اقوام
 باجوڑ حاضر شد و بقلعه منته که صدر مقام درجه دوم ریاست جندول است حمله کردند و از وقت چاشت
 میدان کارزار گرم کرده دست و گریبان شدند و چند بار حملهای سخت بر یکدیگر کردند و بوجه طمع دست
 کشتی ریاست جندول بخواهی اینکه مغلس بجان کوشد از هر گنج بر لشکر جندول بمثل باران رسیع بارش
 گولها گرده سواران و پیادگان فوج خار همیشه مشیرهای خود و نیزهای خود از نیاها کشیده اواز الفور
 و الیورشن و العجل بر داشته مانند طلیور پرواز نمودند و چند مورچههای جنگی از لشکر جندول گرفته خان صاحب
 خار طلع گرفتند جندول را باده گشته نگه میدادند از ریاست جندول حوصله خود بیا کرده مانند کوه در
 خنادق خود ثابت قدمی کردند و تماشا بین خام اندیش بوجه شور و شغب پیش قدمی بی ثبات آواز

اواز خار
 و بمیدان
 خار و
 گولهای
 جلباب
 نیزهای
 شکست
 نذر و
 بود که
 طرفین
 حریف
 چونکه
 ت
 خان صاحب
 و خزان
 و صدر
 بالا کرده

اواز شکست لشکر جنبدول مشهور کرده حتی که طنطنه این اواز بگوشن اولی مدوح بقلعه رسیده و
 و بیدان جنگ منتشر کرده شده حتی که بعضی خاتم اندیشان مشهوره آفرقه لشکر اندیزی برای توجیه مقابله لشکر
 خار و حفاظت ملک جنبدول بم بوالیمدوح دادند اما لشکر جنبدول کمال جان فشانی سرافرازیهای خود را بر
 گولهای لشکر خارسانته چون سواران شب برضیای روز نیزها کشید و دامن خون آلود غنق به
 جلباب غلاف شب پوشیده شده لشکر جنبدول از مورچههای خود بپرق تیغهای درختان و شعلها
 نیزهای سرافشان بیرون شده برشکر خار حمله قهرمانی کرده هزیمت دادند و چند میل تعاقب آن لشکر
 شکست خورده کرده خیلی از سواران و پیادگان لقمه اجل شده کشتگان و آفره و لاشتها متکاثره
 نذر میدان جنبدول گذاشتند و اقلعه بجای آواز الفار پناه گیرین کردند و غرض اینکه تردد آواز شکست باقی
 بود که آواز بفتح مرزده کامیابی رسانید و خانقا صاحب که قبل ازین جای تمناء و التجای جنبه داری
 طرفین بود در باده بی اعتباری و سرسبکی باند و لشکر دیر بشنیدن این اواز فغانه متجاگر شده
 حریف بیدل گردید بیان مقابله والی دیر و حمله آوزی او بر ملک صوات از جانب کوهستان شرقی
 چونکه مثل مشهورست که صاحب الغرض چشم چهار باشد البته والی دیر در وقت روانگی خود برای
 تسخیر ملک صوات تدبیر مقابله جانب مشرقی هم کرده و عبد الکرم خان برادر رضعی نواب محمد شریف
 خان صاحب مرحوم که از عرصه دراز دراز حاکم کوهستان است برآه کوهستان پاترک بانبادیق و شنگنا
 و خزانه معقول و دیگر سامان جنگ را مور کرده در کوهستان صوات بمقام برائیل که موضعی مشهور
 و صدر مقام کوهستان است منتظر جنگ بود ازین جانب حبیب الله خان میادیم علاقه جنگی خیل صوات
 بالا که دوست و جنبه دار و الیدیر بود و مردیها در تجربه کار حروب بود جنبه خود را از کوهستان و

و فراریان صوات فراهم کرده از جانب شرقی هم میدان کارزار گرم کردند میاکل صاحبصوات
 بادشادرین امر بریشان شده جدیدان و امیرخان سرکرده خان صوات را برای مقابل
 ایشان مقرر کرده بعضی از لشکر قومی که در خانه مانده بود و قدری از لشکر قلمی و بس کردگی
 نائب احمد علی خان برادر وزیر حضرت علی خان برای مقابل جنگی شرقی فرستادند و چند بار
 آویزش و مقابل شده ایشانرا شکست دادند و نامقام چور ژری که حیدر صوات است
 و مجاورت جنگی خیل است از ملک صوات در قبضه خود آورده بر مقام چور ژری قلعه ساختند و عبدالکریم
 افر و الیدیر و حبیب الله خان خان میاد در آن قلعه برای مقابل میدان شرقی مورچه زن
 بودند و هر وقت منتظر این آواز بودند که آواز فتح میدان غربی که بذات خود والی ویردران
 حاضرست کجا میرسد که ما ازینجانب هم حمله فاتحانه میکنیم

آمدن سید عبدالجبار شاه ستانه وی سالتو) بادشاه و ابامد و الیدیر بالشکر خود بجا ملک بنیر
 اگر چه قبل ازین معلوم شده که سید عبدالجبار شاه ستانوی بدین سبب که چند مده اقوام
 صوات او را برای مقابل این والی بادشاه کرده بود سخت مخالف و دشمن والی مدوح بود
 و چند مقابلات و محاربات شدید در میان آمده بود چنانکه پیش ازین درین کتاب بتفصیل تمام
 درج شده است لکن بعد از مضرولی با والی دیر سلسله دوستی جنبانیده و بذریعه مراسلات
 و خطوط علاقه دوستی قیام کرده اقرار نمودند که وقتی که نواب حصار داده تسخیر ملک صوات فرمود
 من هم بمنزل یک افسر جنگی طاقت خود کمر بسته حاضر خواهم بود بنابراین والی مدوح در ایام
 قیام خیل با سید مذکور مراسلات کرده که اکنون وقت است اگر چیزی نمایش از دست

از دست شما میشود در بیخ نذارید بعد از کامیابی کناره جنوبی ملک صوات بخش شما خواهد بود سید
عبد الجبار شاه را در حاضری این مقابله مواج بسیار در پیش بود عدم استعداد کافی و ما
نعت سرکاری انگلیزی و بعد مراحل و مانعت و مزاحمت اقوام افغان مگر چونکه سید
مذکور مرد بهادر و دانا و تجربه کارست همه مراحل را به نروانی طی کرده از نواب حیاتا تاول که
منعم قدیمی اوست امداد مالی و بنادیق و التوایب دستیاب کرده و از اقوام گداز و خود و نیل
و غیره بملک چمکه گذر کرده بملک بونیر رسید میارنگل صاحب بادشاه صواری چون این طنطنه
بگوش رسیده جگرها و کاغذات برای مدافعه او بملک بونیر فرستاد تا که این آتش فتنه
در چنین وقت باریک هوای بویاح مهلکه منطفی گردد و اعلی ترین حیل مدافعه سید عبد الجبار
همین بود که سید مذکور اگرچه عالی نسب سامی حسب دی علم مرد میدان بهادر تجربه کار بود و رکن
اعظم معزولی او از بادشاهت سابق ملک صوات همین تهمت شنیده بود پس میارنگل صاحب بادشاه جدید
ملک صوات در مدافعت او بهین صیغه سعی کرده و بذریعه پاچا ملای صاحب که را بدست عمده آن نواحی بود و دیگر
علماء و سفید پوشان آن وطن که اکثر از مریدی اخوند صاحب صواری و رسته الله تعالی خالی نبودند تجویز مانعت سید
عبد الجبار شاه کرده و هفته عشاء این تجویز معقول هم سه راه سید مذکور گشت مگر این تدبیر هم کارگر نشد
و سید مذکور بکمال بهادری با اقوام بونیر که برخلاف او بودند با یکدسته فوج منتخب کرده خود و همراهی
یک جنبه خود از بونیر و از چند مقابلات قومی در آن وطن کرده و قلعهای ایشان را به التوایب آتشبار
خود منهدم ساخته بعرق ریزی و جانفشانی بکوتل کتراک که منفذ شهسواران دیارست بالاست به حذر
ملک صواری رسید و از انجا اعلان جنگ کرده نیمه موسی خیلان که همیشه خطبی ایمانی و وعده خلافتی دلی

و بی وفائی بر صفحہ جبین بی تمکین ایشان نمودارست و در سابقه محاربه قلعہ نشود از بلکہ عبد الجبار
 حقیقت فرار کرده انہزام آن نوبت غالباً منسوب بایشان بود اکنون این قوم بی وفی ہم خفیتاً طرفدار سید
 عبد الجبار شاه و بذریعہ این بی ایمانی از نواب حیدر و میاں گل صاحب بادشاہ متوا حصول رشوات خلعتا
 میگردند و درین نوبت غالباً تجاسر و پیش قدمی سید عبد الجبار شاه بدین مملکت بغریب سازی
 و دہوک بازی این فریقہ مذکور بدین بود مگر چونکہ میان صاحب بادشاہ و صوامر دانا و موقعہ شناس
 پس و لا معالجه این قوم پیر پرستان بطریق سیاست و بلطی کل ترغیب پیر سخی ایشان
 صاحب زادہ عبد الحق ساکن مانگی کرده بعد از آن برای مقابلہ سید عبد الجبار بذات خود
 با قتلشکر نظامی و قوم ابا خیل و موسی خیل و مدران کوتل کرا کر حاضر شد و دو معرکہ شدیدیہ
 و مقابلہ مہمہ ہم ظہور رسیدہ و غرض آنکہ فوج کشی والی میر درین نوبت برای تسخیر ملک صوات
 از جانب دوزگار و از نوادر یادگار صحائف تواریخ این رجب مسکون خواهد بود کہ از چہار جانب
 میدان کارزار گرم بود بتفصیل ذیل میدان غربی لشکر خان خارباجو طرفدار بادشاہ صوات
 چنانچہ سابقاً تحریر شدہ و در مقابلہ لشکر نواب زادہ سردار عالم زیب خان گونز جندول بمقام میدان
 و قلعہ موندہ و میدان شرقی عبد الکریم خان والی دیر و حبیب اللہ خان خان بیادوم طرفہ از
 حوالی دیر در مقابلہ خوانین قومی و قدری لشکر نظامی بادشاہ متوا بمقامات جورتری و پیا
 سرحد صوات با کوهستان و میدان جنگ شمالی خوانین سمرکوت و بعضی از
 فوجی والی سربامداد جنبہ داران نیک بخیل در مقابلہ قدری لشکر بادشاہ متوا و اقوام بمقام
 منجہ علاؤ الدینک بخیل شرکت آن قوم از جانبین و میدان جنوبی ہمین مقابلہ سید عبد الجبار شاه

و میان گل صاحب بادشاه صواب ذات خود که در سیاق تحریر او قلم فرسائی شروع است
 و در میان این چهار جوانب میادین حروب مهملکه میدان جنگ کلان و معرکه شدید مقام
 و نزاری بود که قوای اعظم هر دو دولتین در آن مصروف بود و خود و اولاد ویر برای انجام رسائی
 آن بمقام قلعه سرائی ملکات لاش فروکش بود گویا که گوشت حل بمنزله بادشاه خونریز بود و محاط هر چهار
 جوانب محره منزلگاه فوج قتال و عسکر سفکاد بود که از مشرق بمغرب نقل و حرکت میکردند که آن فوج
 خونریز سرال طلایع و ساقه و میمنه و میسر و قلب بود پس فوج جندول طلایع و محاذ کوهستان
 و چورری ساقه و محاذ منجه میمنه و محاذ کراکر میمنه و میدان جنگ دندری قلب عسکر بود که خود در حل
 خونریز در اینجا گزین بود این تقرر اسامی بران تقدیر است که حرکت بجانب مغرب فرض کرده شود
 چنانکه حرکت شبازری ملک که موجب حرکت شمس و قمر و ظهور لیلیا و ایام و اگر بجانب مشرق فرض کرده
 شود چنانکه حرکت بعضی کوکت سیار و ست پس آسمانی فوج در حل بر عکس آن خواهد بود یعنی
 کوهستان طلایع و جندول ساقه و کراکر میمنه و منجه میسر و خواهد بود ووافق لفظ شمال که بجانب
 جب را گفته شود نکته عجیبه تا یله اتحاف قدر شناسان سوال دران وقت که شخصی مستقبل
 قبله طرف مغرب ایستاده شود چنانچه ادا اصوله این ریاست دست راست بجانب شمال می آید
 و جب او بجانب جنوب پس طرف اول را شمال بجه گفته می شود بلکه مناسب همین بود که سمت
 نبین بر عکس این بودی جواب توجه شخص را اعتبار نیست چرا که این بهر خدایت مختلف
 میشود بلکه سیمین جانین بقاعده علماء علم نیست بدان سبب است که توجه بروج فلکی بطرف
 مشرق شمس است و بقاعده شریعت بدین سبب است که توجه بیت الانبیاء بطرف مشرق شمس است

پس هوای فوق قاعده هر دو علوم شمالی بجانب چپ و جنوب بجانب راست میماند و این توجه گاهی
 متغیر نمیشود غرض اینکه سید عبدالجبار شاه اگر چه بهادر میدان و حوصله دار بود مگر به چه عریب
 الوطنی و بعد امداد یابی و سختی رسیدن سبانی فوج خود در آن ایام قحط سالی بعد از دو مقابله شدید
 پشت مراجعت کرده رفته رفته در ملک بنویر پانی کرده حتی که بمسکن خود ستانه و مستقر خود تنای
 نزول فرمود و میان گل صاحب بادشاه صوات بدار الحکومت خود سید و شریف مراجعت فرمود
 گویا که ثابت قدیمی و حوصله داری همین بادشاه صوات هم قابل تعریف و لایق غور است که با
 چندین طاقت خداداد و الیدیر و احاطه محاربه هر چهار جانب و آویزش سخت میدان جنگ
 ادنزی تغیری و لغزش و فرار و انزمام عارض حالش نشد که وَالْفَضْلُ مَا شَهِدْتُ بِهِ الْإِعْدَاءُ
 غرض اینکه معرکهای کل جانب بحال خود میگذشت و هر روز در هر معرکه هزار باطیور رواج از
 از نفس بانی قوالب بدل پرواز میکردند و آتش غیض و غصه در دماغهای اهل زمانه جا گرفته
 مهر و محبت و رحم و رافت را جای نگذاشت تا آنکه بعد آنکه بعد از سزا یابی شامت اعمال خود خالق
 مسبب الاسباب سبب اصلاح و آشتی از پرده غیب بمنضمه ظهور آورد و آن اینست
 که ذکر میشود وَمَدَاخِلُهُ در باره التَّوَادُّعِ جنگ بد چون حوالی میدان جنگ ادنزی همه
 مورچها و خنادیق و بروج خود را در محاذات لشکر دشمن نزدیک ساخته آویزش کردند
 تا بجای که دست و گریبان شدند و ناظرین امتیاز بروج طرفین نتوانستند و تماشاگران و
 و غریب لوطن برای نظاره این آویزش می آمدند و افسران سرکار انگلیس برای متعا
 اینمقابل و ملاحظه این میدان جنگ بندریعه موثر با و چهارزایی هوایی حاضری شدند و خیلی

از مبعران فوجی انگلیزان درین نظم و نسق بینداند و مورچه زنی و بروج سازی و فساد بقی جنگی
 انگشت بدندان حیرت گرفته تعجب میکردند البته بدین طوالت مقابله و بربادی طرفین و دراز
 کشت و خون که به شمشیر قریب میشود رحم آورده مداخلت جرگ بازی در میان کرده و طرح مصفا
 با طرفین شروع کردند رساله را مغل باز خان که افسر خلیق و نیک نیت بود درین ایام بعیده اسفند
 استثنای علاقه دیر از جانب سرکار انگلیشیست تعیین بود درین باب کوشش بسیار کرده
 عوق ریزی نمود اگر چه هر دو طرف ازین امر ابا میکردند لیکن بجهت بلیغ او به التواء جنگ میعادوی
 و انتشار لشکر طرفین را رضی کردند و تا میعادوی ستم ماه ذی الحجه سنه ۱۲۰۳ هجری لشکر طرفین منتهی شده
 حد بندی بجنه در میان انداختند که تا گذشتن میعاد مورچه ها و حدود طرفین بموجب قرار نامه زیر
 زیر اقتدار سرکار محفوظ و مامون باشند بعد از آن حدود مورچه های خود هر یک طرف را از آن نری
 و منته و چو نری و کوهستان و بنویر حواله آن طرف کرده خواهند شد و صوت و زمین محدود و این دو مذکور
 حواله و مقبوضه زیر قبضه بادشاه معوات خواهد بود و بعد از فرور میعاد مذکور در لشکر طرفین اختیار خواهند
 والی مدوح دیر اگر چه بدین تعطل و التواء جنگ میعادوی رضامند نبود لکن بوجه ماندگی لشکر خود که عرصه
 دراز در بارش برف و باران و فساد بقی و بروج جنگی جانکشی کرده بود بدل شکسته گی دستخط
 به اقرار نامه التواء کرده لشکر خود را اجازت مراجعت مقامات خود کرده متفرق گردیدند
 بیان سیاحت والی مدوح و سفر هندوستان و صلح قطعی در میان هر دو حریفین و حواله کردن علاق
 اندرزی و ابانرزی و نهادن نری و دو شخیل والی دیر بطور صلح
 چونکه قایم این جنگ والی الاطاف اگر چه در نظر ناظرین معنی شناس بهادری نادر العمر بود لکن

لکن چونکه از خواستش شیخ خصای و الی مدوح بود و بدینقدر پیش قدم با احوال جوانب بغیر از تفریح
 وطن مطلوبه پسینه او سرده نمیشد بنابراین از ان قلعه سرائی و میدان جنگ برای تفریح اراده سفر
 هندوستان کرده تا که این کدورت و شکستگی به سیر و جست و جوی دفع گردد و در ضمن این سفر بعضی
 بعضی مقاصد جنگی از فرامی سامان حرب و دیگر تجاویز ضروریه کار آمد این مقصد فرا هم نم
 بنابراین یکدسته خاطر خواه از مدبران و هنر شنان و افسران فوجی منتخب کرده بسیار هم دویم
 رمضان المبارک ۱۲۰۳ ————— یکنه از دست و چهل بجزی از قلعه سرائی بیرون شده
 بمقام چکدره آرام گزین گردیدند و چونکه نامیان تجار و سامیان دولت مند این دیار میان
 صاحب مشرف شاه کاکا خیل و خان بهادر تاج محمد خان بدشاهی را باین دولت عالیه گونه
 گونه تعلقات بود البتة هر یکی از ایشان موثر طای فیض خود برای سواری کوکبه والی مدوح
 بمقام چکدره پیش کرده بمقام ملکنند نزول فرمود حکام پلشکل چونکه نارضا می او معلوم شد
 و پیش و پس نظر انداخت که احتیاج و تعلقداری ما باین دولت و افرست و سلسله اندوخت
 بند بر حتران بغیر از ممنونی این دولت از محالات عادی خواهد بود بنابراین طرح تملق و مسالت
 و میان انداخته چیف کشنر نموی سرحدی مقیم پیشاور هم بمقام ملکنند فروکش شد و الی مدوح
 مبارک بادی علاقهای ادنتری و ابانتری و خادگری و دوشنیل که بیک حیثیت بمقدار
 ربع صوات میرد در دربار عام داد و بحکام پائین ملکنند حکم قطعی تفریری و تحریری داد
 که تا فلان تاریخ و مراجعت نوابها خب از ملک هندوستان این علامات بای
 مذکور از قبضه بادشاه صوابیرون کرده حواله والی دیگر کرده شود و والی مدوح ازین

ازینجست که شیران به پس خورده دیگران میل نکنند بدین امر راضی نبود و بدین تجویز سرکار
 انگلیشیر به خواش خود دستخط نمیکرد و میگفت: ز ملک من اقطاع من میدهی:
 بسات سهیل ازین میدهی: یعنی ملک صوات قدیمی محکوم من بود خصوصاً علاقه
 اندزای و غیره ساحت خانه من و میدان اسپان من بود پس بطور صلح بدین قدر
 چه طور راضی خواهم شد مگرندیمان و ابله جرگه او ذمه واری ترضیه و دستخط او کرده از اینجا
 بمقام نوشیره قیام کرده باز بطرف هندوستان توجیه کرده سرکار انگلیشیر هم گونه گونه مدارات
 او کرده و دیگر مغزین کرام در هر جا که مطلع شده طاقت خدمت و دلداری پیش کرده
 بکمال عیش و آرام سیر و ساحت مقامات لاهور و دهلی و کراچی و بنشی و کلکته و دیگر موا
 ضعات مشهوره هندوستان فرمودند و در اثنا این سیاحت تجاویز مفیده
 و فزایمی سامان حسرت هم بدست آوردند بعد از آن مراجعت کرده قدری آرام دز زیارت
 لاجپوک که مزار جد خود اخون الباس صاحب علیه الرحمه فرمود از اینجا بدارالحکومت خود تشریف
 فرمودند حکام سرکاری بنابر تجاویز خود علاقه ادتری از لشکر و چوکیات میان صاحب خالص
 بناراضی او خالی کرده همه علاقهای ادنتری و ابازی و دوشخیل مع کل کلعهها و بروج حواله
 عهده داران والی ممدوح دیر کردند و همان ایشان یک معاهده وافر از نامه منظور کرده
 که بریک دیگر خضداری و دست اندازی نخواهد بود و خاتمه این تجویز سرکاری در ابتدای
 ماه ذوالحجه بجزی بانجام رسد معلوم نیست که بعد ازین از پرده غیب چه بظهور میرسد فقط

الراجتم **||** محمد **||** ۱۳

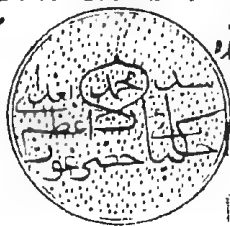
[illegible]

سید ولد سیدنا شیخ عبدالحق
 سید جلال شاد ولد سید
 ابن ابن سید ویش اولاد سید
 سید اولاد سید ویش
 سید عبد جبار اولاد سید
 سید ارماد در جلاله
 سید سید محمد ویش
 سید محمد عبد السلام
 سید جلال شاد اولاد
 سید محمد
 سید محمد محمود ابن سید الرحمن نقیب الاشرف

اسماء اولاد سیدنا شیخ عبدالقادر جیلانی

حاجب ده کلان سیدنا عبدالرزاق مرقد او در امر شریف است اولاد آن یک در ملک هندوستان
 نظام الملک حیدر آباد شهر هرورنگ باد مقیم شده نام آن سید ابراهیم است و از اولاد سید ابراهیم الرزاق
 یک اولاد که نام آن سید حکیم است در اگره است اولاد سید حکیم که در شاهجهان پور است نامش را
 معلوم نیست و از اولاد های سید عبدالرزاق در هندوستان است و ملک دیگر نیست و سلسله
 جاری شده است اولاد دویسم سیدنا عبدالغفرانکی در ویش حصام الدین و دیگر سید از هر دو سلسله
 جاری شده و سندنشین در بغداد شریف هستند نامهای آن در هر شاخ جدا جدا نوشته میشود
 از کسری مر از اولاد هاسم سید عبدالوهاب دوازده ساله وفات کرده اولاد چهارم سید عبدالجبار پانزده
 ساله اولاد ندارد پنجم سیدنا عبدالغفار از ظاهراً غائب شده برای مریدان راه یابنده است ششم
 سیدنا عبد الغنی در میان دریگشت میگرد غرق شده را بیرون آورد هفتم سیدنا صالح محمد
 در کوهها غائب شده اولاد ندارد هشتم سیدنا شمس الدین یک دختری هفت روزه وفات
 یافت دیگر هیچ اولاد نیست نهم سید ابراهیم بعمر پانزده ساله وفات دهم سید یحیی از کعبه برادران
 خوردست یازدهم یک بنت اسم مبارک آن فاطمه است رحیم الله تعالی علیها

بسم الله محمد بن عبد الله بن قاسم قادری بغدادی اجازت عام سلسله موجوده روانه می شود فائده ناریخ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



نَحْمَدُكَ وَنُصَلِّيْ عَلَى رَسُوْلِكَ الْكَرِيْمِ

کامل الانقاد ووافق الاعتقاد مدام رضای حق باشند پس از سلام سنت الاسلام باعث

تحریر و موجب تسلیم آنیکه از کلام برخوردار سید محمد قادری حالات صدق و صفا و زهد و اتقا
آن عزیز معلوم شد خیلی خرمی و بسیار مست رو نماید شاد باشد که انجام بخیر است حسب
همین است هر مسلمانی را باید که اول راست اعتقاد باشند و بعد بزرگان قدیم و ائمه و ائمه
فروگذار با مخصوص از نام نامی حضرت غوث القصدانی محبوب سبحانی رحمه الله علیه و
اولاد اجدحتی که هر کس که نام خواه ایشان بود بصدق قلبی محبت کند زیرا که محبت آنها محبت
حضرت غوث پاک رحمه الله علیه است خداوند تبارک و تعالی این نیک حالات و مستحق معالمت
آن عجب دانه برقرار دارد و روز افزون سازد عزیزم پیر مرشد ایشان سید عبد
السلام صاحب که ستون منزل اسلام و چراغ راه هدایت و رہنمون حقیقت و طریقت بود
ازین دار فانی پرده کنش شده بقرب حق پیوست رحمه الله علیه بر آن ساعت که محبت نامه
آن عزیز معرفت برخوردار سید محمد قادری وصول شد همان وقت یاد رحلت حضرت سید
عبد السلام صاحب رحمه الله علیه تازه گشت از احوال مقومه ایشان و قوف یافتیم حضرت مرشد
مدوح که مداین بکثرت داشتند از جمله مداین خود از بر خور دار برادر زاده سید محمد که از
معتقدان صالح و برهنه کار و انوث بود عزیز تر دانستند حتی که مختار عام کارهای خود ساخته
خلیفه خاص گردانید و چیزی از علمهای حسنه و ور و وظائف عریبه برد مخفی نداشت ازین تمامی
امور کماینی و واقفیت دارم حالاً بر خور دار سید محمد قادری با جازت و نگه داشت من شجره
تبار کرده ازین جهت من مهر صداقت ثبت نمودم لهذا بر خور دار مذکور با یامی من شجره
پیشگاه ایشان ارسال می نمایم باور باید دانست زیاده چه ارقام کنم از جانب رفیق جمیع اهل

آنکی ز نسبت بیوه از خاندان حمزا خیل شاهزادی

از راویان عمده دهر و از حاکیمان زبده عصر حکایت است که سمات آنکی ز نکه بیوه یعقوب بابا : و حمزا بابا که در
 یعقوب بابا در عمر کلان و دیگر کم سن بر دو برادران اعیانی خاندان نصر دین خیل شاهزادی بود معلوم
 که ز نکه مذکوره منکوحه بیوه عم ایشان بود بطور خفگان و مانی بدون کدام شخص شوهرت گرفتن طرف
 جندول روانه شده مقیمه موضع جونی کلی که قریه از قریجات جندول و فرتبه شیخیل است شد در آن
 مده قوت و طاقت قبیل شیخیل بسیار بود خاندان شاهزادی که از مردم شیخیل معتبرین اقوام جندول
 استفسار بیوه خود بعرض و البس آن بدین بکانات خود قلعه شاهزاده کرده و صلاح جوان سرانجامی
 این امیر همای غریزان خود با پادشاه خیل و سلطان خیل و او سخیل شدند مگر بسبب خامکاری و بغیر
 اتفاق کل مردم ترکلا نیان خوانین از ناوگی و خوار و پشت و آسمار و همه قومدار بیوه مذکوره بخاندان مو
 صوفان نه دادند بنابران حمزا خان بابا بادیان حملدار خود سوار شده بسبیل منت و زاری بتمای
 و همگی یوسف زری از مکرچی صوات و بون و چکی سرو کاشرا و غور بند و بنیر و جمله مندر که اعیانی برادرزاده
 یوسف بابا بود اولادش محسوب از یوسف زری اند تا موضع کیا و گسل سرحد و برید مخلوق افغانان و
 هندیان است ده بده بلکه خانه خانه گردیده عصر بقدر دوساله و ششماه درین دوره مطالب نفایت
 گذرانیده حتی که مادیانش زانیده وضع حمل خود بچه زکر کرده در عرصه ملفوظ آن بچه مادیان باری ساخته
 با او سوار شده تمام عساکر یوسف زری را جمع و فرا هم نموده متوجه جانب جندول گشته بضیعه عزت
 عزیز زری خود کامیابی خود با واردین جندول شدند در اثنای راه در مقام توره یگه برید یوسف زری
 و ترکلا نیان قریب گو سم فی نفر یک گولی جهت امتحان و معلومیت قلت و کثرت جنادات ظفر

علامات بر زمین انداخت چونکه این گولیهات تحت تعداد آورده شد بقدر نوکجه برآمد گردید و تئیکه داخلین
 جندول شدند بحکم داوریه مال و حاکم لایزال جل شانہ بزور و زبردستی یوہ خود از جونی کلی مجبور اخراج ساخته
 تحویل خود بانمودند و از روی قہر و غصہ افغانی و محنت کشی دانی بالا از مقام مونڈ یوہ موسیہ راکشته بدرجہ
 شہادت رسانید و حین حیات خود آن شہیدہ زبان طغنت دراز کرده لغت و دشنام
 بہہ اقوام و خوانین مردم ترکلا نیان خواند و گفت کہ یک دست من بکون سفید ریش معتبر خان
 ابراہیم شیل و دیگر دست ما بکون خان کلان جندول درون باد افسوس کہ افغانان کہ
 ہستند یوسف زری اند و خاص حمزہ خان ست مگر من قدر شناسی آنہا نکردم ہنوز کہ پشیمانی
 و ندامت میکنم فائدہ ندارد ؛ چونکہ دران آوان مردم شماری قوم یوسف زری نولا کھی ہو و
 بالفعل درین زمان کہ بتفضلا تخالق موجودات جزئی و کلی درین دیار سالک سالک طریقت صاحب
 کشف و کرامت ولی یگانہ قطب دورانہ حضرت جناب اخوند الیاس صاحب علیہ الرحمۃ والغفران
 مہر و زو پیدا شدہ ذمام حکومت و اختیارات تصرفات ریاست قوم دیانت دار یوسف زری بدعا
 پیرو مرشد خود جناب قدسیت تاب سید آدم بنوری صاحب علیہ الرحمۃ در ایادی اولادش
 اقتاد معظم دیرگوشن نظیر پای تخت و بلجای استقامت و سکونت خاندان و الاتبار اخفا و صفا
 مدوح معین و مشخص گردید خوانین عظام احسن الوجوہ الحسنین والاباء ذی شوکت و دست نواز
 دشمن گداز سخاوت و شجاعت پیشگان در دیر ساکن و متمکن شدند از آن وقت الی حین حکومت
 اغلب یوسف زری از ہسائیتری و اکوزی ملیتری باضا بطہ کردہ و با خصوص حکومت عالیجناب
 معالی القاب امارت و ریاست تاب نواب محمد شریف خان صاحب مرحوم والیدیر و صلا و جندول طالعہ شرف

انکی زینیت میوه از خاندان همرا خیل شاهزادی

از رویان عمده درواز حاکمان زبده عصر حکایت است که سماء انکی زنگه میوه یعقوب بابا بن و حمزا بابا که در
 یعقوب بابا در عمر کلان و دیگر کم سن بر دو برادران اعیانی خاندان نردین خیل شاهزادی بود معلوم
 که زنگه مذکوره منکوحه میوه عم ایشان بود بطور خفگان و مانی بدون کدام شخص شوهرت گرفتن طرف
 جندول روانه شده مقیمه موضع جونی کلی که قریه از قریجات جندول و مرتبه شیخیل است شد در آن
 مده قوت و طاقت قبیل شیخیل بسیار بود خاندان شاهزادی که از مردم شیخیل معتبرین اقوام جندول
 استفسار میوه خود بعضی و البس آن بدان بکانات خود قلعه شاهزاده کرده و صلاح جوان سرانجامی
 این امیر همای غیزان خود با پانصد خیل و سلطان خیل و او ساختیل شدند مگر سبب خامکاری و بغرور
 اتفاق کل مردم ترکمانان خوانین از ناوگی و خوار و پشت و آسمار و همه قومدار میوه مذکوره بخاندان مو
 صوفان نه دادند بنابران حمزا خان بابا بادیان حمل در خود سوار شده بسبیل منت و زاری بتمای
 مگر یوسف زری از ملکز صوات و پورن و چکی سروکاترا و غور بند و شیر و جمله مندر که اعیانی برادر زاده
 . با بود اولادش خوب از یوسف زری اند تا موضع کیا و کسل سرحد و برید مخلوق افغانان و
 پندیان است ده بده بلکه خانه خانه گردیده عصر بقدر دوساله و ششماه درین دوره مطالب نغایت
 گذرانیده حتی که مادیانش زائیده وضع حمل خود بچه نکر کرده در عرصه ملفوظ آن بچه مادیان باری ساخته
 با او سوار شده تمام عساکر یوسف زری را جمع و فرا هم نموده متوجه جانب جندول گشته بضیعه عزت
 غیزری خود کامیابی خود با واردین جندول شدند در اثنای راه در مقام توره میگه برید یوسف زری
 و ترکمانی قریب گوسم فی نفر یک گولی جهت استمان و معلومیت قلت و کثرت جنادات ظفر

علامات بزین انداخت چونکه این گولیا تحت تعداد آورده شد بقدر نوکمه برآمد گردید و تقی که داخلین
 جندول شدند بحکم داور مهمل و حاکم لایزال جل شانہ بزور و زبردستی میوه خود از جونی کلی مجبور اخراج ساخته
 تحویل خود نمودند و از روی قهر و غصه افغانی و محنت کشی دانی بالا از مقام موند میوه موسیه را کشته بر جبهه
 شهادت رسانید و حین حیات خود آن شهیده زبان طغنت دراز کرده لغنت و دشنام
 بهما اقوام و خوانین مردم ترک لانیان خواند و گفت که یک دست من بکون سفید ریش معتبر خان
 ابراهیمیل و دیگر دست مابکون خان کلان جندول درون باد افسوس که افغانان که
 هستند یوسف زری اند و خاص حمرا خان است مگر من قدر شناسی آنها نکردم هنوز که پشیمانی
 و ندامت میکنم فائده ندارد : چونکه در آن آوان مردم شماری قوم یوسف زری نولا کھمی بود
 بالفعل درین زمان که بفضل آخالق موجودات جزئی و کلی درین دیار سالک مسالک طریقت صاحب
 کشف و کرامت ولی یگانه قطب دوران حضرت جناب اخوند الیاس صاحب علیه الرحمت والغفران
 مبرور و پیداشده ذمام حکومت و اختیارات تعففات ریاست قوم دیانت دار یوسف زری بدعا
 پیرو مرشد خود جناب قدسیت آب سید آدم نبوری صاحب علیه الرحمت در ایادی اولادش
 اقتاد معظم دیگر گلشن نظیر پای تخت و بلجای استقامت و سکونت خاندان و الایثار اخفا و صبا
 مدوح معین و مشخص گردید خوانین عظام احسن الوجوه و الحسنات و الایجاد ذی شوکت دوست نوز
 دشمن گداز سخاوت و شجاعت پیشگان در دیر ساکن و متمکن شدند از آن وقت الی حین حکومت
 اغلب یوسف زری از بهائیزی و اکوژی ملیز می باضا بکمر کرده و با خصوص حکومت عالیجناب
 معلى القاب امارت و ریاست آب نواب محمد شریف خان صاحب مرحوم والید و متوا و جندول طالع شرف

شراه و جصل الحنّه مشواه و ایضا حکمرانی حضور و الا نشان جناب نواب محمد اورنگ زیب بالقاب
 نواب زنده آقای وقت طاقت و راند چر که گشتگان مسند نشینان دیر از روی خوش
 اعتقاد و کردار متکین بجل المتین عروۃ الوثقی و سنت سید المرسلین حضرت محمد مصطفی شفیع روضه
 بودند و بشخصه بر دو نوابان والد و ولد عل بن آیت کریمه در باره و هوش و بخشش ده من جَاءَ بِا
 الْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امْتَالِهَ اَلِهَذَا اَمْدَنِي خزانة ایشان از وجه سخاوت دراز دیاد و چون
 سرحدی انصرام یافته ست و ملک ملازمان و سپاه و رعیت بدرجه هزارها قریب دولت با
 رسیده ست تخمینا مردم شماری یوسف زری به رتبه تقضا عفا یعنی هزاره لاکه یا زیاده ازین خواهد بود
 و نوابهای دیر سرداران اینقدر لکوک قوم خود هستند خاندان دیر و جمیع تابعداران آنها را میباید
 که شکر باری تعالی بعطیه نعماء عظام اما قاله بر خود بالازم و واجب دانست و وظیفه خود نمایند فقط
 چونکه در عرض ماضیه مردم یوسف زری دیندار یا غیرت و اتفاق در هر کار میکردند هم امورات بسرانجام
 میرسیدند هنوز مناسب بلکه لازم ست که مانند گذشته بایمان داری و اتفاق و همت داری
 خود را مستعدین نموده باردار خود را حاکم دیر بخوبی بشناسند و مدام بنمک حلالی کارگر باشند
 و بی غیرتی نکنند امورات کلیه انصرام یابند نظر بحالات ترک بدارید و هوش کنید که دلادری و
 شجاعت و جوانمردی و فتوت مثل بهادران ترک ای مردم یوسف زری عمل و تربیت آقای خود نواب
 وقت کرده نمایند چرا که از هر جای حکومت نمیشود چنانچه تحت سلطنت ترک در روم قسطنطنیه
 مقرر شده برای یوسف زائی دیر تعیین یافته ست خدمت نواب بخود بالازم و فرائض دانند
 انشاء الله تعالی قصوری و فطوری در ریاست نخواهد شد فقط المرقوم ۵ ذوالحجه ۱۲۳۹

